از صواعق محرقه فی الرد علی الرافضه قطعه

نسخه

دوستی با مرد دانا همچو زرین کوزه است
نشکند ور بشکند پیوند گردد زود زود

دوستی با [illegible] همچو سفالین کوزه دان

نیست مگر آنکه ظاهر سازد خدا تعالی در میان ایشان حجت و برهان خود را بر زبان کسی
که خواهد از مخلوقات و دیگر مرویست بروایت ابونعیم که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود اهل
البدع شر الخلق والخلیقة اهل بدعت بدترین مخلوقات اند بعضی گفته اند که خلق و خلیقه هر دو یک معنی
دارند و بعضی گفته اند مراد از خلق بهایم و مراد از خلیقه انسان کذا فی النهایة و مرویست
بروایت ابو حاتم خزاعی که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود اصحاب البدع کلاب النار
اهل بدعت سگان دوزخ خواهند بود و بروایت رافعی مرویست که فرمود عمل قلیل فی سنة
خیر من عمل کثیر فی بدعة عمل اندک در سنتی از سنن بهتر است از عمل بسیار در بدعتی و طبرانی
روایت کرده من وقر صاحب بدعة فقد اعان علی هدم الاسلام هر کس که توقیر و تعظیم اهل
بدعت کند بتحقیق مدد و نصرت بر خرابی اسلام کرده است و بروایت بیهقی و ابن ابی عاصم
مرویست که فرمود ابی الله ان یقبل عمل صاحب بدعة حتی یدع بدعته ابا و امتناع
مینماید خدا تعالی از آنکه قبول کند عمل صاحب بدعت را تا وقتی که بدعت خود را ترک کند
و بروایت خطیب و دیلمی مرویست که فرمود اذا مات صاحب بدعة فقد فتح فی الاسلام
فتح زمانی که یکی از اهل بدعت بمیرد بتحقیق فتحی عظیم در اسلام واقع شده است و طبرانی
و بیهقی و ضیاء روایت کرده اند ان الله احتجز التوبة علی کل صاحب بدعة بدرستی که خدا تعالی
منع کرده است و بسته است در توبه را بر هر که از اهل بدعت باشد و این حدیث
از باب مبالغه است در وعید اهل بدعت و بروایت طبرانی مرویست آنحضرت صلوات الله
وسلامه علیه فرموده ان الاسلام یشیع ثم تکون له فترة فمن کانت فترته الی غلو و بدعة
فاولئک اهل النار بدرستیکه اسلام شایع و عام خواهد شد و قوت خواهد گرفت
[illegible] و فترة یعنی سکون و ضعف خواهد بود پس کسانیکه فترت ایشان بسوی

بسوی غلو و بدعت باشد ایشان اهل دوزخ خواهند بود و بروایت بیهقی مرویست

که فرمود لا یقبل الله لصاحب بدعة صلوة و لا صوما و لا صدقة و لا حجا و لا عمرة و لا جهادا و

لا صرفا و لا عدلا یخرج من الاسلام کما تخرج الشعرة من العجین قبول نمیکند خدای تعالی از صاحب

بدعت نماز و نه روزه و نه صدقه و نه حج و نه عمره و نه جهاد و نه نافله و نه فریضه و بیرون

میرود از اسلام همچنانچه موی از خمیر بیرون رود و این آثار بسوی خاتمه متبدعت نعوذ

بالله منها و بدانکه بعد ازین خواهد آمد درین کتاب چیزی که ترا از آن علم قطعی حاصل

شود که شیعه و روافض و امثال ایشان از اکابر اهل بدعت اند پس وعیدی که

درین احادیث مذکوره وارده ست شامل ایشان هست با آنکه احادیث مخصوصه در

شان ایشان نیز وارد شده از آنجمله حدیثی هست که محاملی و طبرانی و حاکم از عویم بن

ساعده روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله اختارنی و اختار لی

اصحابا فجعل لی منهم وزراء و انصارا و اصهارا فمن سبهم فعلیه لعنة الله و الملائکة و الناس

اجمعین لا یقبل الله منه صرفا و لا عدلا بتحقیق که خدای تعالی مرا اختیار فرمود و برگزید و اختیار

فرمود از برای من اصحاب و گردانید مرا از ایشان وزرا و انصار و اصهار یعنی

پدر زن و داماد و قرابت آمده پس اگر کسی ایشانرا سب کند بر وی هست لعنت

خدای تعالی و ملائکه و آدمیان جمیعا و خدای تعالی قبول نخواهد کرد از وی نه توبه و نه فدیه یا نه

نافله و نه فریضه و خطیب از انس رضی الله تعالی عنه روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم

فرمود ان الله اختارنی و اختار لی اصحابا و اختار لی منهم اصهارا و انصارا فمن حفظنی فیهم

حفظه الله و من اذانی فیهم اذاه الله بدرستیکه خدای تبارک و تعالی برگزید مرا و برگزید

از برای من اصحاب و برگزید از ایشان از برای من اصهار و انصار پس کسیکه نگاه

داشتنی من کند در باب ایشان نگاه داشتنی کند خدا تعالی او را و کسی که برنجاند مرا
در باب ایشان خدا تعالی او را برنجاند و عقیلی در ضعفا از انس رضی الله تعالی عنه روایت
کرده که آن حضرت صلوات الله وسلامه علیه فرمود ان الله اختارنی واختار لی
اصحابا وانصارا وسیاتی قوم یسبونهم وینقصونهم فلا تجالسوهم ولا تشاربوهم ولا تواکلوهم
ولا تناکحوهم بدرستیکه خدا تعالی مرا اختیار فرمود و اصحاب و انصار از برای من اختیار
فرمود و بعد از این قومی خواهند آمد که سب و نقص اصحاب من کنند پس شما اگر آن
قوم را دریابید با ایشان مجالست مکنید و با ایشان مخورید و میاشامید و نکاح
با ایشان مکنید و مرویست بروایت بغوی و طبرانی در معرفت و ابن عساکر از عیاض
انصاری که نبی صلوات الله علیه وسلامه فرمود احفظونی فی اصحابی واصهاری فمن
حفظنی فیهم حفظه الله فی الدنیا والآخرة ومن لم یحفظنی فیهم تخلی الله منه ومن تخلی الله منه یوشک
ان یاخذه نگاه داشتی کنید مرا در حق اصحاب و اصهار من پس کسی که نگاه داشتی
من کند در باب ایشان نگاه دارد خدا تعالی او را در دنیا و آخرت و کسی که نگاه داشتی
نکرد مرا در باب ایشان خدا تعالی فارغ و بری شد از و و هر کسی که خدا تعالی از و بری شد
زود است که جزای او خواهد داد و ابو ذر هروی مانند این حدیث از جابر و حسن بن علی و
ابن عمر رضی الله تعالی عنهم روایت کرده و ایضاً ابو ذر هروی و ذهبی از ابن عباس
رضی الله تعالی عنهما مرفوعاً روایت کرده اند که فرمود یکون قوم فی آخر الزمان یسمون
الرافضة یرفضون الاسلام فاقتلوهم فانهم مشرکون در آخر زمان قومی پیدا آیند که
نام ایشان رافضه باشد ایشان رفض اسلام یعنی ترک اسلام کنند پس ایشان را
بقتل آرید که ایشان مشرک اند و حدیث مرفوع آن است که اضافه کنند به پیغمبر صلی الله علیه وسلم

وسلم قولی یا فعلی یا تقریری خواه سند آن متصل باشد یا منقطع والله اعلم و ابو زرعه
نیز از ابراهیم بن حسن بن حسین بن علی و او از پدر خود و او از جد خود علی رضی الله
عنهم روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود یظهر فی امتی فی آخر الزمان قوم
یسمون الرافضة یرفضون الاسلام پدید آیند در میان امت من قومی در آخر
زمان که نام ایشان رافضه باشد ایشان رفض کنند اسلام را یعنی ترک اسلام
کنند و دارقطنی از علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه روایت کرد که پیغمبر صلوات الله
وسلامه علیه فرمود سیاتی من بعدی قوم لهم نبز یقال لهم الرافضة فان ادرکتهم فاقتلهم
فانهم مشرکون قال قلت یا رسول الله ما العلامة فیهم قال یقرظونک بما لیس فیک
ویطعنون علی السلف بعد از من قومی خواهند آمد که لقب ایشان رافضست پس
اگر ایشان را دریابی مقتول سازایشان را زیرا که مشرک اند علی رضی الله تعالی عنه گوید گفتم یا
رسول الله علامت ایشان چیست رسول صلوات الله وسلامه علیه فرمود علامت
ایشان آنست که مدح و وصف میکنند ترا بچیزیکه در تو نیست وطعن و سب سلف میکنند
و دارقطنی نیز از طریقی دیگر از طرق اسناد مانند این حدیث روایت کرده از علی رضی
الله تعالی عنه و زیادت کرده درین روایت آنکه فرمود ینتحلون حبنا اهل البیت و
لیسوا کذلک و آیة ذلک انهم یسبون ابا بکر وعمر رضی الله تعالی عنهما یعنی دوستی ما که
اهل بیتیم بخود نسبت میدهند و حال آنکه دوستدار ما نیستند و علامت عدم دوستی ما
آنست که سب شیخین رضی الله تعالی عنهما می کنند و در روایت ابو موسی و حافظ قزوینی
آنکه علی رضی الله تعالی عنه گفت علامت ایشان چیست رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
علامت ایشان آنست که جمعه و جماعات را شاهد نمی شوند و شتم ابو بکر و عمر میکنند رضی الله تعالی عنهما

و دارقطنی نیز از فاطمه زهرا بچند طریق اسناد و از ام سلمه رضی الله عنهما مانند این حدیث
روایت کرده و گفته طرق این حدیث نزد ما بسیار است و طبرانی از ابن عباس
رضی الله تعالی عنهما روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود من سب اصحابی
فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین هر کس که سب اصحاب من کند بر وی است لعنت
خدا تعالی و فرشتگان و آدمیان جمیعا و طبرانی از علی رضی الله تعالی عنه روایت کرده
که پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه فرمود من سب الانبیاء قتل ومن سب اصحابی جلد کسی که
سب پیغمبران کند حکم آن قتل است و کسی که سب اصحاب من کند حکمش زدن حد است
و تفصیل حکم این حدیث و اکثر احادیثی که درین مقدمه مذکور است موافق اصحاب مذاهب اربعه
در خاتمه باب ازین کتاب خواهد آمد ان شاء الله تعالی و دیلمی از انس رضی الله عنه
روایت کرده که فرمود اذا اراد الله برجل من امتی خیرا القی حب اصحابی فی قلبه یعنی
که خدا تعالی بیکی از امت من خیر خواهد محبت اصحاب من در دل او می اندازد و ترمذی
از عبدالله بن مغفل روایت کرده که پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه فرمود الله الله
فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن آذاهم
فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله ومن آذی الله یوشک ان یاخذه پرهیز بدو
بترسید از خدا تعالی در حق اصحاب من و ایشان را هدف تیر ملامت مسازید بعد از
من پس هر کس که دوست دارد ایشان را بدوستی من دوست داشته و هر کس
که دشمن دارد ایشان را بدشمنی من دشمن داشته است ایشان را و هر کس که ایشان را
برنجاند مرا رنجانیده و هر کس که مرا رنجانید خدا تعالی را رنجانیده و هر کس که خدا تعالی را
رنجانید زود است که عذاب خواهد نمود او را و خطیب از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما روایت

روایت کرده که فرموده اذا رایتم الذین یسبون اصحابی فقولوا لعنة الله علی شرکم یعنی چون ببینید جماعتی را که سب اصحاب من میکنند بگوئید ایشانرا لعنت خدا تعالی بر شر شما باد و ابن عدی از عائشه رضی الله تعالی عنها روایت کرده که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده ان اشرار امتی اجرؤهم علی اصحابی بدرستیکه بدترین امت من کسی است که دلیرتر بر اصحاب من بیشتر کند و ابن ماجه از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما روایت کرده که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده احفظونی فی اصحابی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم نگاه داشتی من کنید در باب اصحاب من باز جمعی که بعد از ایشانند باز جمعی که بعد ازین جماعت یعنی تابعین و تبع تابعین از علماء راسخین و ائمه هدی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و شیرازی در القاب ابو سعید رضی الله تعالی عنه روایت کرده که احفظونی فی اصحابی فمن حفظنی فیهم کان علیه من الله حافظ و من لم یحفظنی فیهم تخلی الله منه و من تخلی الله منه یوشک ان یاخذه محافظت و نگاه داشتی کنید مرا در باب اصحاب من پس کسی که نگاه داشتی من کند در باب ایشان باشد بر وی از جانب خدا تعالی حافظی که محافظت وی کند و کسی که نگاه داشتی من نکند در باب ایشان بری شود خدا تعالی ازو و هر کس که خدا تعالی ازو بری شود زود است که او را عقاب فرماید و خطیب از جابر و دارقطنی در افراد از ابو هریره رضی الله تعالی عنهما روایت کرده ان الناس یکثرون و اصحابی یقلون فلا تسبوا اصحابی فمن سبهم فعلیه لعنة الله بدرستی که مردمان بسیار میشوند و اصحاب من کم میشوند یعنی بواسطه آنکه اگر یکی از اصحاب من بمیرد وفات یافت بدل او یافته نمیشود و لهذا غیر اصحاب بسیار میشوند و اصحاب میشوند و اصحاب کم میشوند پس اصحاب مرا سب مکنید و کسی که ایشانرا سب کند برو لعنت خدا تعالی و حاکم از ابو سعید خدری

ما بلغتم اجمالهم بگذارید از برای اصحاب مرا بانچه آنکه
کرمانی بقبضهٔ قدرت اوست که اگر یکی از شما مثل کوه احد
طلا نفقه کند بعمل ایشان نمی رسد دارقطنی روایت کرده من
حفظنی فی اصحابی ورد علی الحوض ومن لم یحفظنی فی اصحابی
لم یرد علی الحوض ولم یرنی یعنی کسیکه نگهداشت من کند در
اصحاب من بر حوض من حاضر خواهد بود و کسیکه نگهداشت
من نکند در باب ایشان بحوض نزد من حاضر نخواهد امد
و مرا هم نخواهد دید و طبرانی و حاکم از عبدالله بن بشیر
روایت کرده که فرمود که طوبی لمن رانی وامن بی وطوبی
لمن رای من رانی وطوبی لمن رای من رای من رانی
وامن بی طوبی لهم وحسن ماب یعنی خوشی ولذت یا درخت
طوبی باد هرکس را که دید مرا و ایمان اورد بمن و کسی را که
دید کسی را که دید مرا و ایمان اورد بمن و کسی را که دید
کسی را که دید کسی را که دید مرا و ایمان اورد بمن خوشی
ولذت وبهشت باد مرایشانرا و نیکو جای بازگشت

بدان صفات موصوف و رکعا سجدا شرح حال علی مرتضی رضی الله تعالی عنه که اکثر اوقات
شریف او رضی الله تعالی عنه بوظایف طاعات و عبادات میگذاشت تا بحدیکه هر شب
آواز هزار تکبیر احرام از خلوت بسمع خادمان عتبه اش میرسید یبتغون فضلا
من الله و رضوانا میطلبند این بزرگان از خدای تعالی فضل یعنی زیادتی ثواب
از وی میجویند و خوشنودی میطلبند سیماهم فی وجوههم من اثر السجود علامت ایشان
در رویهای ایشان است سجده کردن در لباب آورده که اثر نماز بر جبین مبین
ایشان لایح و ظاهر بود چه روی نمازگذارنده در نظر اهل دل خورشید تابنده است
ذلک مثلهم فی التوریة این وصف که مذکور شد صفت ایشان است در کتاب موسی علیه
السلام یعنی اصحاب رسول الله صلوات الله و سلامه علیه باین صفت در توریة
مذکوراند و مثلهم فی الانجیل و صفت ایشان است در انجیل یعنی بهمین نهج در کتاب
عیسی علیه السلام مسطور است با صفت ایشان در انجیل اینست که کزرع اخرج شطاه
مانند کشتی است که اول بیرون آورد شاخ خود را یعنی تیغ زند و یک شاخ
بیرون آرد فآزره پس قوی گرداند آن یک شاخ را فاستغلظ پس سطبر شود
فاستوی علی سوقه پس بایستد بر ساقهای خود اول دانه بود بعد از آن گیاهی
ضعیف شد و بآخر درختی گشت یعجب الزراع که بشگفت آرد مزارعان را قوت
و سطبری و راستی و خوبی و این مثلی است و ممثل وی حضرت رسالت صلی الله علیه
و سلم و یاران وی اند که با اول دعوت ضعیف بود هر چند بر آمد قوت گرفت
و سبب تعجب عالمیان شد و حق تعالی این تمثیل فرمود لیغیظ بهم الکفار تا خشم گیرند
باصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم کفار قشیری فرمود که این آیت در شان اصحاب

اصحاب ست پس هر که برایشان خشم گیرد وایشان را دشمن دارد داخل کفار خواهد بود دیگر کلام الله وعد الله الذین آمنوا وعده کرد خدا تعالی آنان را که گرویدند وعملوا الصالحات وکردند کارهای ستوده منهم مغفرة واجرا عظیما ایشان را وعده فرمود آمرزش ومزدی بزرگ وتمامی تفسیر این آیه در خاتمه کتاب خواهد آمد انشاء الله ونیز در شان اصحاب فرمود والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار وسبقت گیرندگان آنانی که اولند از مهاجر وانصار مترجم گوید در تفسیر بیضاوی آورده مراد از سابقان مهاجر اهل بدراند یا کسانی که پیش از هجرت ایمان آوردند با آنها که بدو قبله نماز گذاردند واز انصار یعنی ساکنان مدینه که رسول الله صلی الله علیه وسلم را یاری دادند مراد از سابقان ایشان اهل بیعت عقبهٔ اولی ست که هفت کس بودند واهل بیعت عقبهٔ ثانیه که هفتاد کس بودند وآنانی که ایمان آوردند وقتیکه ابو زراره مصعب ابن عمیر نزد ایشان آمد یعنی جهت تعلیم شرایع آن حضرت ویرا بمدینه فرستاد والذین اتبعوهم باحسان آنانکه متابعت سابقان کردند با یمان وطاعت مراد بقیه صحابه اند از مهاجر وانصار وگفته اند هر کس که متابعت ایشان کند تا روز قیامت از زمره متابعان ست رضی الله تعالی عنهم ورضوا عنه خوشنود شد خدا تعالی از ایشان بقبول طاعت ایشان وخوشنود شدند ایشان از خدای در انچه یافتند از نعمت دنیا واعد لهم جنات تجری تحتها الانهار وآماده کرد خدا تعالی از برای ایشان بهشت وبوستانها که میرود در زیر درختان آن جویها خالدین فیها ابدا جاوید باشند در این بهشت ذلک الفوز العظیم آن ست فیروزی بزرگ ورسیدن بتمام مراد پس تامل وتدبر کن درین آیات تا نجات

بابی از قبح کذب و شبهه ها و افتراها که رفضه نسبت باصحاب کبار رضی الله تعالی عنهم
داده اند چنانچه بعد ازین بیان این شبهه ها و جواب ازان مفصلا در باب
اول ازین کتاب خواهد آمد ان شاء الله تعالی و بپرهیز ازان که اعتقاد اندک تنقصی
در حق اصحاب کنی چراکه اختیار نکرد خدای تبارک و تعالی از برای صحبت اکمل و افضل
انبیای خود مگر اکمل و افضل از بادی امت چنانچه در قول خدا تعالی کنتم خیر امة اخرجت
للناس بیان کردم و دلیل بر کذب شبهات رفضه آنکه هیچ چیز نقل نکرده اند
باسنادی که راوی آن معلوم بوده باشد یا تعدیل ناقلان آن توانیم نمود
بلکه جمیع آنها بر بهتان و جهل و حماقت ایشان ست و نگاه دار خود را ازانکه
صحیح بگذاری و تابع سفیهم شوی و روایت از علی و بزرگان اهل بیت رضی الله تعالی
عنهم خواهد آمد بعد ازین در باب تعظیم و توقیر صحابه خصوص ابوبکر و عمر و عثمان و باقی
عشره مبشره رضی الله تعالی عنهم و آن کس که ملهم برشد و صواب ست آن روایات
او را کافیست و کسی که از عترت نبویه یا از متابعان و پیروان ایشان ست چگونه
جایز ست مر او را که عدول کند ازانچه امام ایشان علی مرتضی کرم الله وجهه فرمود که
خیر هذه الامة بعد نبیها ابوبکر ثم عمر بهترین این امت بعد از پیغمبر ابوبکر ست بعد ازو عمر
رضی الله تعالی عنهما و روافض انکار این حدیث نمیتوانند کرد بواسطه کثرت روایت
وصحت اسناد و زعم کرده اند که صدور این حدیث از علی رضی الله تعالی عنه بسبیل
تقیه بوده و بیان بطلان زعم ایشان و بطلان تقیه خواهد آمد ان شاء الله تعالی و خواهد
آمد آنکه این اعتقاد فاسد بعضی از روافض مثل ابی کامل را که رأس و رئیس ایشان
بوده برین داشت که تکفیر علی ابن ابی طالب رضی الله تعالی عنه کردند و گفته اندکه

که وی امداد کفار کرد بر کفر ایشان بنا براین کافر شد نعوذ بالله من هذا الاعتقاد
فی حقه رضی الله تعالی عنه وکرم الله وجهه وطبرانی و غیر او از علی رضی الله تعالی عنه
روایت کرده اند و گفت الله الله فی اصحاب نبیکم صلی الله علیه وسلم فانه اوصی
بهم یعنی بپرهیزید و بترسید از خدای در شان اصحاب پیغمبر خود بدرستیکه آن
حضرت وصیت فرمود بتعظیم و توقیر ایشان علیهم التحیة والرضوان مقدمه دوم
بدانکه صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اجماع کردند برانکه نصب امام بعد از انقطاع
زمان نبوت واجب ست بلکه آنرا از اهم واجبات دانستند از نیجهت به آن مشغول
شدند از دفن رسول الله صلوات وسلامه علیه و اما اختلافی که در میان ایشان
بواسطه تعیین امام واقع شد آن اختلاف در اجماع قصوری نمی کند و بنا بر
این اهمیت بود که چون رسول الله صلوات الله وسلامه علیه از عالم رحلت فرمود ابوبکر
رضی الله تعالی عنه برخاست و خطبه خواند چنانچه خواهد آمد و گفت ایها الناس هر که
بندگی محمد میکرد بدرستیکه محمد صلی الله علیه وسلم از عالم رحلت نمود و هر که بندگی خدای تعالی
میکند خدای تعالی زنده است که هرگز نمیرد و این امر خلافت را ناچار ست از کسی که
به آن قیام نماید باید که درین امر نظر کنید و انچه رای شما درین باب قرار گیرد به آن
عمل نمائید اصحاب گفتند راست گفتی درین امر مشورت خواهیم نمود و کسی را
بامر خلافت مقرر خواهیم ساخت باز این وجوب نزد ما که اهل سنت و جماعتیم و
نزد اکثر معتزله بسمع ست یعنی از جهت تواتر و اجماع مذکور و لیسار ی از علما گفته اند
که این وجوب بعقل ست و وجهش آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم امر فرمود با جرای
حدود و سد طرق مخوفه و نغور آن و تجهیز لشکر از جهت جهاد و محافظت بیضه اسلام و غیر

ذلک و این امور تمام نمی‌شود و تمشیت نمی‌پذیرد مگر بنصب امام و چیزیکه واجب مطلق
تمام نمی‌شود مگر به آن و مقدور است آن چیز واجب است و دیگر آنکه در نصب امام جلب
منافع و دفع مضار بسیار است و هر امری که چنین باشد آن واجب است اما صغری
بر آن وجهی که در شرح مقاصد است نزدیک به آن است که به بدیهیات ملحق شود بلکه
مشاهدات بشهادت آنچه می‌بینیم از فتنه و فساد و شکست امور عباد بعد موت
امام و اما کبری ثبوت آن باجماع است نزد و به بدیهه عقل است پیش کسی که قایل است
بوجوب عقلی از معتزله مثل ابی الحسین و جاحظ و خیاط و کعبی و اما مخالفت خوارج و مانند
ایشان در وجوب معتد به نیست زیرا که مخالفت ایشان مثل سایر مبتدعه موجب
طعن و شک در اجماع نمی‌شود و خلل در آنچه فائده آن است از جمع بحکم مجمع علیه را نمی
یابد و دعوی آنکه در نصب امام ضرر است ازین جهت که ملزم ساختن وی شخصی را
که مثل وی باشد بقبول اوامر ضرر است به آن شخص و این ضرر بفتنه می‌انجامد و دیگر
دعوی آنکه امام معصوم نیست از کفر و فسق اگر عزل نکنند او را ضرر بمردم میرسد و اگر عزل کنند
او را منجر بجنگ و قتل میشود و درین ضرر است قلنا این ضرر باطل است نظر کرده نخواهد شد
باین ضرر زیرا که ضرریکه لازم است بترک نصب امام اعظم و اقبح است از آن ضرر بلکه بمرتبه ایست
که نسبت میان ایشان نمی‌گنجد و هر گاه که دو ضرر بایکدیگر معارضه کنند دفع ضرر اعظم
واجب است اما منتظم شدن احوال مردم بغیر امام چنانکه بعضی گفته اند آن محال است
بحسب عادت چنانکه دیده و دانسته شده است در وقت موت ولات و حکام مقدمه
بدانکه امامت ثابت میشود یا بنص از جانب امام بر خلافت شخصی که اهلیت آن داشته
باشد یا بقرار اهل حل و عقد از برای کسی که اهل آن باشد چنانچه بیان آن

آن در باب اول بعد ازین خواهد آمد یا بغیر این ست چنانچه در کتب فقه مبین شده ست
و بدانکه جایز ست نصب مفضول با آنکه افضل ازو بوده باشد بدلیل آنکه علما اجماع
کردند بعد از خلفا بر امامت بعضی از قریش با آنکه افضل از آن بعض بوده
باشد در میان قریش و دلیل دیگر آنکه عمر رضی الله تعالی عنه خلافت را شوری
گردانید میان شش تن از عشره مبشره و از الجمله یکی عثمان و یکی علی بود رضی الله تعالی عنه
عنهما و ایشان افضل از اهل زمان خود بودند بعد از عمر رضی الله تعالی
پس اگر افضل بخلافت معین بودی هر آئینه عمر عثمان را یا علی را رضی الله تعالی عنهما
بخلافت معین میساخت پس این عدم تعیین دلالت میکند بر آنکه نصب غیر عثمان
و علی رضی الله تعالی عنهما جایز بوده ست با وجود ایشان و معنی نصب غیر افضل با وجود
افضل آن ست که غیر افضل گاه هست که قدرت او بقیام مصالح دین زیاده ست
و به تدبیر مملکت داری داناتر ست و بانتظام حال رعیت موافق تر ست و در دفع
فتنه با و اعتماد بیشتر از افضل و اما شرط عصمت در امام و بودن او هاشمی و ظهور معجزه
که صدق او از آن معلوم شود جمیع اینها از خرافات و کذب امثال شیعه و جهل
ایشان ست چنانکه بیان آن بعد ازین خواهد آمد که حقیت خلافت ابو بکر و عمر
و عثمان رضی الله تعالی عنهم بثبوت پیوسته ست با آنکه این شروط در ایشان
موجود نبود و از جمله جهالات شیعه آن ست که غیر معصوم را ظالم میگویند و شامل او میدانند
قول خدا تعالی لا ینال عهدی الظالمین یعنی نرسد عهد من که امامت ست ظالمان
و ستمکاران را و حال آنکه اینچنین نیست که ایشان زعم کرده اند زیرا که بحسب لغت ظالم کسی
میگویند که وضع چیز در غیر جای خود کند و بحسب شرع ظالم را بعاصی اطلاق میکنند و کسی که

دکسی که غیر معصوم ست کاه هست که محفوظ ست وگناهی از وصادر نشده وگاه هست
که گناه ازوی صادر شده ودر حال توبه نصوح کرده ست پس آیه شامل او نباشد
بلکه شامل نمیشود مگر عاصی را باآنکه عهد در آیت همچنانچه احتمال دارد که مراد به آن امامت
عظمی باشد نیز احتمال دارد که مراد به آن نبوت یا امامت در دین باشد یا مانند
این از مراتب کمال واین جهالت که از ایشان صادر شده اختراع نکرده اند مگر برای
آنکه مبتنی سازند بر آن بطلان خلافت غیر علی رضی الله تعالی عنه وبیان رد بر ایشان
واثبات عناد ونادانی وگمراهی ایشان خواهد آمد ان شاء الله تعالی باب اول
در بیان کیفیت خلافت صدیق واستدلال بحقیت آن بدلائل عقلیه ونقلیه وانچه تابع
آن ست ودرین باب چند فصل ست فصل اول در بیان کیفیت خلافت د
روایت کرده اند شیخین بخاری ومسلم در صحیحین خود که اصح کتب اند بعد از قران
باجماع کسی که معتد به ست که عمر رضی الله تعالی عنه در زمان رجوع او از حج خطبه خوانده
در اثنای خطبه گفت بمن چنین رسیده که فلانی که از شما گفته ست که عمر چون بمیرد بفلانی
بیعت خواهم کرد پس مغرور نشود یکی از شما به آنکه گوید بیعت ابوبکر فلته و دفعة بود آگاه
باشید که آن بیعت چنین بود الا آنکه خدای تبارک وتعالی شر آن را نگاه داشت
وامروز در میان شما کسی نیست که قطع اعناق بجانب او نشود یعنی کسی نیست که سبقت کند در جمیع
خیرات بر همه کس مثل ابوبکر رضی الله تعالی عنه بتحقیق او از بهترین ما بود در زمانی که رسول الله
صلی الله علیه وسلم رحلت فرمود علی وزبیر رضی الله تعالی عنهما وجمعی دیگر که با ایشان
بودند در خانه خاتون جنت حضرت بی بی فاطمه رضی الله تعالی عنها نشسته تخلف کرده اند
وهمچنین انصار جمیعا تخلف از ما کرده در سقیفه بنی ساعده گرد آمدند ومهاجرین بجانب ابوبکر

بجانب ابوبکر رضی الله تعالی عنه شتافتند پس گفتم ای ابوبکر بیا تا برویم بجانب برادران
خود از انصار پس بجانب ایشان قصد کرده روان شدیم و در اثنای راه دو مرد صالح
یعنی عویم بن ساعده و معن بن عدی با ما ملاقی شدند و از مشورتی که قوم کرده بوده اند
در باب خلافت ما را خبردار گردانیدند باز پرسیدند که کجا میروید ای گروه مهاجر گفتیم
بجانب برادران خود از انصار میرویم آن دو کس گفته اند ای معاشر مهاجر اگر شما هم
خود را فیصل دهید و نزد ایشان نروید بر شما حرجی نیست گفتیم بخدا سوگند که پیش ایشان
میرویم بعد ازان روان شدیم تا رسیدیم بسقیفه بنی ساعده دیدیم که انصار همه گرد آمده
و درمیان ایشان مردی مزمل ست یعنی مردی که خود را در ثوب پیچیده درمیان
ایشان ست و تکیه کرده گفتیم این مرد کیست گفتند سعد بن عباده ست پرسیدم که حال
او چیست جواب دادند که مریض ست پس چون در آن مجمع نشستیم خطیب ایشان برخاست
خدای را ثنا کرد به آنچه اهل آن ست و گفت اما بعد ما انصار خدائیم و لشکری عظیم از
اسلامیم و شما ای معشر مهاجر رهطی از ما اید و حال آنکه آمده اید که قومی از شما که استعلا
و بزرگی کنند بر ما و میخواهند که ما را از اصل منقطع سازند و دور سازند ما را از امر خلافت
و خود به آن منفرد شوند چون ساکت شد مقاله در نفس خود ترتیب کرده بودم و میخواستم
که آنرا بگویم در حضور ابوبکر و حال آنکه من همیشه مدارا و مدافعت بعضی غضب و صلبیت در دین
از ابوبکر میکردم و حلم و وقار او از من زیاده بود پس ابوبکر مرا منع کرده گفت عَلَی رِسْلِکَ
یعنی شتاب مکن و تأنی و وقار خود باش و چون او از من اعلم بود مکروه داشتم
که او را در غضب آورم بنابرین ساکت شدم بخدا سوگند که آنچه من در خاطر خود تخمیر کرده بودم
یک کلمه از آنها ترک نکرد و تمام آن ها را در بدیهه گفت با زیادتی بعد ازان گفت اما بعد

آنچه شما مذکور ساختید از نیکوئی سزاوار آن هستید لیکن عرب این امر خلافت را اطاعت
نمی کنند مگر آنکه در قبیله قریش باشد زیرا که ایشان بهترین عرب اند از روی حسب
ونسب و دارقطنی که و من راضی شدم برای خلافت شما یکی ازین دو مرد هر کدام
که خواهید اختیار کنید و دست مرا و ابوعبیده جراح را گرفت پس جمیع کلمانی که ابوبکر
گفت مکروه طبع من نبود غیر این کلمه بخدا سوگند که اگر پیش می آمدم و کسی گردن من
میزد مادام که گناهی بمن لاحق نمی شد دوستر بود نزد من از آنکه امیر باشم بر قومی که
ابوبکر درمیان ایشان باشد بعد ازان یکی از انصار و آن حباب بحای مهمله مضمومه
و بای موحده ابن المنذر بود گفت من صاحب رای و تدبیری ام که مردم در جمیع حوادث
برای و تدبیر من عمل می کنند و از ان ایشان را شفا حاصل میشود در خصوص این ماده
رای من چنان ست که از ما امیری و از شما معشر قریش امیری باشد و بسیار شد
اختلاف سخنان و بلند شد آوازها تا زمانی که ترسیدم که مبادا درمیان قوم اختلاف
و سرکشی پدید آید گفتم ای ابابکر بکشا دست خود را پس او دست خود را کشاده بیعت کرده ام
با و بیعت کردند مهاجر با زانصار بیعت کردند بخدا سوگند که نیافتیم درانچه ما حاضر بودیم
امری را که موافق تر باشد و مخالفت آن کمتر باشد از بیعت ابی بکر رضی الله تعالی عنه
ترسیدیم که اگر جدا شویم از قوم و بیعت نشده باشد شاید که بعد از ما بیعت بکسی کنند
پس ازان با آنکه ما را نیز آن بیعت می بایست کرد بکسی که به آن راضی نبودیم یا آنکه
مخالفت ایشان می بایست کرد و بر هر تقدیر در آن فسادی میشد و در روایتی
آنکه ابوبکر رضی الله تعالی عنه غلبه کرد بر انصار بخبر الائمة من قریش یعنی امامان از
قریش اند و این حدیث صحیح ست که وارد شده از چند طریق اسناد از جانب چهل صحابی.

صحابی در روایت کردند نسائی وابویعلی وحاکم صحیح کرد از ابن مسعود که گفت چون رسول الله
صلی الله علیه وسلم رحلت فرمود انصار گفتند از ما امیری واز شما امیری پس عمر آمد
نزد ایشان وگفت ای جماعت انصار آیا نمی دانید که رسول الله صلی الله علیه وسلم
امر کرد ابوبکر را به آنکه امامت مردم کند وکدام یک از شما خوش حال میشود از آنکه مقدم
شویم بر ابوبکر انصار گفتند پناه بخدا میگیریم از آنکه مقدم شویم بر ابوبکر رضی الله تعالی عنه
در روایت کردند ابن سعد وحاکم وبیهقی از ابی سعید خدری رضی الله تعالی عنه آنکه اصحاب
چون مجتمع شدند در سقیفه بنی ساعده در خانه سعد بن عباده وابوبکر وعمر رضی الله تعالی عنهما
در میان ایشان بودند خطیبان انصار برخاستند پس یکی از ایشان گفت
ای معشر مهاجر بتحقیق چنین بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم زمانی که یکی از شما را بعملی
می فرستاد یکی از ما همراه او می نمود پس صلاح چنین می بینیم که دو شخص والی امر
خلافت شوند یکی از ما ویکی از شما وخطیبان باقی تابع این یکی شده بهمین طریق گفتند
بعد از آن زید بن ثابت بایستاد وگفت آیا میدانید که رسول الله صلی الله علیه وسلم
از مهاجرین بود وما انصار رسول الله بودیم پس همچنانچه انصار رسول الله بودیم انصار
خلیفه رسول الله ایم باز دست ابوبکر رضی الله تعالی عنه را گرفته گفت این صاحب
شماست پس عمر رضی الله تعالی عنه با وبیعت کرد بعد از و مهاجر وانصار بیعت کردند
وابوبکر رضی الله تعالی عنه بالای منبر رفته نظر در قوم کرد وزبیر را ندید بعد از آن او را
طلبیده آمد وگفت ای زبیر تو میگوئی که پسر عمه رسول الله صلی الله علیه وسلم ومخصوص آن
حضرت تم اراده آن داری که شق عصای مسلمانان کنی یعنی میخواهی که مفارقت
کنی جماعت مسلمانان را زبیر گفت لا تثریب سرزنش وملامت مکن مرا بگناه ای خلیفه

رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد ازان بر خاسته بیعت کرد باز نظر در وجوه قوم
کرد و علی را رضی الله تعالی عنه ندید او را طلب نموده آمد گفت ای علی تو گفتی این عم رسول
الله ام و داماد آن حضرتم میخواهی که شق عصای مسلمانان کنی یعنی اراده مفارقت مسلمانان
داری گفت لاتثریب یعنی مرا سرزنش مکن پس در همان وقت بیعت کرد و روایت
کرد ابن اسحاق از زهری از انس آنکه چون بیعت ابو بکر رضی الله تعالی عنه شد در سقیفه
روز دیگر بر منبر نشست پس عمر رضی الله تعالی عنه برخاسته پیش از و تکلم نمود و حمد و
ثنای خدای تعالی بجا آورده گفت خدای تبارک و تعالی جمع کرده امر شما بر بهترین شما
صاحب رسول الله و ثانی اثنین اذ هما فی الغار برخیزید و با او بیعت کنید پس مردمان
بیعت کردند بیعت عامه بعد از بیعت سقیفه باز ابو بکر رضی الله تعالی عنه تکلم کرد بعد از حمد
و ثنای خدا تعالی گفت ای مردمان تحقیق من والی شدم بر شما و حال آنکه نیستم بهتر
شما پس اگر نیکوئی کنم مدد و یاری کنید مرا و اگر بدی کنم بعدل و راستی دارید مرا
راستی امانت ست و دروغ خیانت ست و ضعیف در میان شما قوی ست نزد من
تا آنکه رد شود بر وحق او و اگر خواهد خدا و قوی در میان شما ضعیف ست تا آنکه گرفته شود حق
ازو اگر خواهد خدا ترک نکند قومی جهاد را در راه خدا مگر آنکه خدا تعالی بمذلت و خواری ایشان
را مبتلا سازد و شایع و فاش نشود اعمال فاحشه در قومی هرگز مگر آنکه گرفتار سازد
خدا تعالی ایشانرا ببلائی که عام باشد همه ایشانرا اطاعت کنید مرا ما دامی که من
خدا را اطاعت کنم پس اگر عصیان کنم خدا و رسول او را مرا نیست اطاعتی بر شما برخیزید
بنماز تا رحمت کند خدا تعالی شما را و روایت کرد موسی بن عقبه در مغازی و حاکم
صحیح کرد آنرا از عبد الرحمن بن عوف رضی الله تعالی عنه گفت ابو بکر رضی الله تعالی عنه

مثل عمل رسول الله صلی الله علیه وسلم به آن اقامت نمی توانم کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم
بنده بود که خدای تعالی او را بوحی گرامی داشته بود و او را می حفظ می نمود و نیستم من مگر
بشری مثل شما و بهتر نیستم از یکی از شما پس رعایت من کنید زمانی که براستی و درستی
ببینید مرا و تابع من شوید و گاهی که ببینید من میل کردم از استقامت پس بعدل و راستی
دارید مرا و بدانید که مرا شیطانیست که عارض میشود مرا گاهی که ببینید که عصیان کنم از من
اجتناب کنید اختیار نکرده اند مرا در شعرها و انشاهای خود یعنی امر خلافت بدین تعلق
دارد کمال احتیاط در آن مرعی دارید و مرا متنبه سازید اگر از من چیزی صادر شود و در رد
دیگر که از ابن سعد و خطیب منقول است آن است که گفت اما بعد من والی امر شما شدم و نیستم
بهتر از شما لیکن نازل شد قرآن و رسول صلی الله علیه وسلم نیز سنتها نهاده و ما دانستیم آن
را بدانید ای مردمان که عاقلترین مردمان پرهیزکاران اند و عاجزترین مردمان
گناهکاران و عاصیان اند و قوی ترین شما ضعیف است نزد من تا وقتی که بگیرم از برای
ضعیف حق او را و ضعیف ترین شما نزد من قوی است تا زمانی که بگیرم از قوی حق ضعیف
را ای گروه مردمان جز این نیست که من تابع ام و مبتدع نیستم پس هرگاه که نیکی کنم امداد
و یاری کنید مرا و زمانی که میل از حق کنم براستی و عدل دارید مرا مالک رح گفت نمی باشد
هرگز کسی که امام باشد مگر باین شرط و روایت کرد حاکم که ابو قحافه چون ولایت پسر خود را
شنید گفت آیا باین راضی شدند بنو عبد مناف و بنو مغیره گفتند بلی گفت نیست پست کننده
مر آنکه تو او را پست کردی و روایت کرد واقدی از چند طرق اسناد که بیعت ابو بکر رضی الله تعالی
عنه روزی شد که رسول الله صلی الله علیه وسلم رحلت فرمود و روایت کرد طبرانی از ابن
عمر رضی الله تعالی عنهما که ابو بکر رض عنه در منبر جای رسول الله صلی الله علیه وسلم نه نشست

وعمر بجای ابو بکر نشست وعثمان بجای عمر نشست رضي الله تعالی عنهم فصل دوم در بیان
منعقد شدن اجماع بر خلافت ابو بکر رضي الله تعالی عنه دانسته شد بکلامی که قبل ازین
گفتیم که صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجماع کردند برین امر و آنچه گفته اند از تخلف سعد ابن عباده
از بیعت مردودست و از جمله آن چیزی که تصریح باین معنی شده است در آن حدیثی است
که روایت کرده است آنرا حاکم و صحیح کرده است آن را از ابن مسعود قال ما راه المسلمون
حسنا فهو عند الله حسن وما راه المسلمون سیا فهو عند الله سی یعنی چیزی که مسلمانان
آنرا نیکو دانستند پس آن چیز نزد خدا تعالی نیکوست و چیزیرا که مسلمانان آنرا بد دانستند
آن چیز نزد خدا تعالی بدست و حال آنکه جمیع صحابه خلافت ابو بکر رضي الله تعالی عنه را
مستحسن دانستند پس نظر کن در آنچه صحیح شد از ابن مسعود که از اکابر صحابه و فقها و متقدمین
ایشان است که جمیع صحابه اجماع کردند بر خلافت او و بنا برین او احق است بخلافت نزد
جمیع اهل سنت و جماعت در هر عصری از عصرهای ما تا زمان صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
و همچنین او احق است بخلافت نزد جمیع معتزله و اکثر فرقه های باقیه و اجماع ایشان بخلافت
او دلیل قاطع است بر آنکه او اهلیت و استحقاق این امر داشت با آنکه در ظهور بمثابه است
که بر هیچ کس مخفی نیست پس اگر قایلی گوید که حکایت وقوع خلافت احتمال آن دارد که از بعضی
صحابه نرسیده باشد و اگر بتمام رسیده باشد محتمل است که از بعضی صحابه خلاف ظاهر
شده باشد و بنا برین اجماع منعقد نشده جواب میدهیم با آنکه این توهم وقتی میشود
که از بعضی از صحابه که این امر را مشاهده کرده اند از اول تا آخر حکایت اجماع صحیح نشده باشد
واما زمانی که صحیح شد از مثل ابن مسعود حکایت اجماع جمیع صحابه این توهم اصلا نمیشود
خصوصا آنکه علی رضی الله تعالی عنه و کرم الله وجهه نیز از آن کسانیست که حکایت اجماع

نیل

باین امر کرده است همچنانچه خواهد آمد بعد ازین روایت از وی که چون بصره آمد از آمدن
او سوال کردند که آیا این امر عهدی است که از جانب پیغمبر صلی الله علیه وسلم شده یا آنکه
برای خود ذکر کرده است پس بتقریب آن جواب ذکر مبایعت خود و باقی اصحاب
با ابو بکر رضی الله تعالی عنه نمود و آنکه دو کس درین امر اختلاف نکردند بلکه تمام متفق
بودند و روایت کرد بیهقی از زعفرانی که گفت شنیدم از شافعی رض که گفت اجماع کردند
مردمان بر خلافت ابو بکر رض و این اجماع از آن جهت بود که مضطرب شدند مردم
بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم و نیافتند در زیر ادیم آسمان بهتر از ابو بکر رض پس
او را والی ساختند بر خود و روایت کرد اسد السنه از معاویه بن قره گفت نبود اصحاب
رسول الله صلی الله علیه وسلم را شکوه از خلافت ابو بکر رض و نمی نامیدند او را مگر خلیفه رسول الله
صلی الله علیه وسلم و اتفاق و اجماع نمکردند ایشان بر خطائی و نه بر ضلالتی و دلیلی دیگر آنکه امت
اجماع کردند بر حقیت امامت یکی از سه کس ابو بکر و علی و عباس و علی و عباس
با ابو بکر رضی الله تعالی عنهم نزاع نکردند و بیعت با او کردند پس تمام شد باین دلیل
اجماع بر امامت او چرا که اگر امامت او حق نمی بود با او نزاع میکردند همچنانچه نزاع کرد علی
رضی الله تعالی عنه با معاویه با آنکه شوکت معاویه از روی عدد لشکر و استعداد و آلات
نسبت بشوکت ابی بکر رض بسیار بود و چون علی رض با عدم شوکت او نزاع نکرد این معنی
دلیل است بر آنکه اعتراف کرده بحقیت خلافت او و دیگر عباس اراده بیعت با علی
رضی الله عنهما کرد و علی رضی الله عنه قبول این معنی نکرد و اگر میدانست که نصی از رسول الله
صلی الله علیه وسلم در باب خلافت او وارد شده قبول میکرد خصوص آنکه در آن وقت
زبیر با کمال شجاعت و بنو هاشم و غیر ایشان با او بودند و توبت او میکردند دیگر قبل

وعمر بجای ابو بکر نشست وعثمان بجای عمر نشست رضي الله تعالی عنهم فصل دوم در بیان
منعقد شدن اجماع بر خلافت ابو بکر رضی الله تعالی عنه دانسته شد بکلامی که قبل ازین
گفتیم که صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجماع کردند برین امر وانچه گفته اند از تخلف سعد ابن عباده
از بیعت مردودست واز جمله آن چیزی که تصریح باین معنی شده ست در آن حدیثی ست
که روایت کرده ست آنرا حاکم وصحیح کرده ست آن را از ابن مسعود قال ما راه المسلمون
حسنا فهو عند الله حسن وما راه المسلمون سيا فهو عند الله سيئ یعنی چیزی که مسلمانان
آنرا نیکو دانستند پس آن چیز نزد خدا تعالی نیکوست وچیزیرا که مسلمانان آنرا بد دانستند
آن چیز نزد خدا تعالی بدست وحال آنکه جمیع صحابه خلافت ابو بکر رضي الله تعالی عنه را
مستحسن دانستند پس نظر کن درانچه صحیح شد از ابن مسعود که از اکابر صحابه وفقها ومتقدمین
ایشان ست که جمیع صحابه اجماع کردند بر خلافت او وبنا برین او احق ست بخلافت نزد
جمیع اهل سنت وجماعت در هر عصری از عصرهای ما تا زمان صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
وهمچنین او احق ست بخلافت نزد جمیع معتزله واکثر فرقه های باقیه واجماع ایشان بخلافت
او دلیل قاطع ست برآنکه او اهلیت واستحقاق این امر داشت با آنکه در ظهور متابعت
که بر هیچ کس مخفی نیست پس اگر قائلی گوید که حکایت وقوع خلافت احتمال آن دارد که از نقضي
صحابه نرسیده باشد واگر بتمام رسیده باشد محتمل ست که از بعضی صحابه خلاف ظاهر
شده باشد وبنا برین اجماع منعقد نشده جواب میدهیم با آنکه این توهم وقتی میشود
که از بعضی از صحابه که این امر را مشاهده کرده اند از اول تا آخر حکایت اجماع صحیح نشده باشد
واما زمانی که صحیح شد از مثل ابن مسعود حکایت اجماع جمیع صحابه این توهم اصلا نمیشود
خصوصا آنکه علی رضی الله تعالی عنه وکرم الله وجهه نیز از ان کسانیست که حکایت اجماع

باين

باین امر کرده است همچنانچه خواهد آمد بعد ازین روایت از وکه چون بصره آمد از آمدن
او سوال کردند که آیا این امر عهدی است که از جانب پیغمبر صلی الله علیه وسلم شده یا آنکه
برای خود کرده است پس بتقریب آن جواب ذکر مبایعت خود و باقی اصحاب
با ابوبکر رضی الله تعالی عنه نمود و آنکه هیچ کس درین امر اختلاف نکردند بلکه تمام متفق
بودند و روایت کرد بیهقی از زعفرانی که گفت شنیدم از شافعی رض که گفت اجماع کردند
مردمان بر خلافت ابوبکر رض و این اجماع از آن جهت بود که مضطرب شدند مردم
بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم و نیافتند در زیر ادیم آسمان بهتر از ابوبکر رض پس
او را والی ساختند بر خود و روایت کرد اسد السنه از معاویه بن قره گفت بودند اصحاب
رسول الله صلی الله علیه وسلم را شکوه در خلافت ابوبکر رض و نمی نامیدند او را مگر خلیفه رسول الله
صلی الله علیه وسلم و اتفاق و اجماع نکردند ایشان بر خطائی و نه بر ضلالتی و دلیلی دیگر آنکه امت
اجماع کردند بر حقیت امامت یکی از سه کس ابوبکر و علی و عباس و علی و عباس
با ابوبکر رضی الله تعالی عنهم نزاع نکردند و بیعت با او کردند پس تمام شد باین دلیل
اجماع بر امامت او چراکه اگر امامت او حق نمی بود با او نزاع میکردند همچنانچه نزاع کرد علی
رضی الله تعالی عنه با معاویه با آنکه شوکت معاویه از روی عدد لشکر و استعداد و آلت
نسبت بشوکت ابی بکر رض بسیار بود و چون علی رض با عدم شوکت او نزاع نکرد این معنی
دلیل است بر آنکه اعتراف کرده بحقیت خلافت او و دیگر عباس اراده بیعت با علی
رضی الله عنهما کرد و علی رضی الله عنه قبول این معنی نکرد و اگر میدانست که نصی از رسول الله
صلی الله علیه وسلم در باب خلافت او وارد شده قبول میکرد خصوص آنکه در آن وقت
زبیر با کمال شجاعت و بنوهاشم و غیر ایشان با او بودند و تقویت او میکردند دیگر قبل

ازین گذشت که انصار مکروه داشتند بیعت ابوبکر رضی الله تعالی عنه را و گفتند از ما امیر
و ابوبکر رضی الله تعالی عنه ایشانرا ملزم ساخت بخبر الائمة من قریش بنابران اطاعت
و انقیاد او کردند و علی رضی الله تعالی عنه از روی شوکت و عدد و استعداد و شجاعت
قوی تر بود از ایشان پس اگر وی را [illegible] می بود درین باب بمنازعت اولی
بود و سزاوارتر بود باجابت از دیگران و اما تاخیر علی و زبیر و عباس مدتی در بیعت قصوری
در اجماع نمیکند بچند وجه اول آنکه ایشان چنین دیدند که امر اجماع تمام شد بحضور کسی
که میسر بود در آن وقت از اهل حل و عقد ثانی آنکه چون آمدند و بیعت کردند معذرت
گفتند علی و زبیر رضی الله تعالی عنهما چنانچه گذشت از چند طریق اسناد باین که تاخیر از بیعت
نه از جهت قصور در خلافت صدیق بود بلکه ازین جهت بود که ایشان را درین مشورت
حقی بود و ایشانرا موخر داشتند از مشورت با آنکه محتاج بود این امر بمشورت تامه و
بنابراین از عمر رضی الله تعالی عنه بسند صحیح چنین گذشت که این بیعت فلتة واقع شد و لیکن
خدا تعالی نگاه داشت شر آن را و موافق است به آنچه گذشت از اعتذار علی و زبیر رضی الله تعالی
عنهما حدیثی که دارقطنی روایت کرده است از طرق بسیار و آن اینست که علی و زبیر رضی الله تعالی
عنهما گفتند در وقت بیعت که ما ابوبکر را سزاوارترین مردم بخلافت میدانیم بتحقیق او
صاحب غار است و ثانی اثنین رسول است و میدانیم شرف او را و بزرگی او را الا آنکه موخر
داشتند ما را از مشورت و در آخر آن حدیث است که ابوبکر رض معذرت از ایشان
خواسته گفت بخدا سوگند که من حریص نبودم بر امارت روزی و نه شبی هرگز و راغب
نیز نبودم و از خدای تبارک و تعالی نمودم نه در سر و نه در علانیه و لیکن ترسیدم
از فتنه و نیست مرا در امارت راحتی و مرتکب امری عظیم شده ام تا آخر حدیث چنانچه

چنانچه گذشت بعد از آن علی و زبیر سخنان ابو بکر را رضی الله تعالی عنهم پسندیده معذرت
او را قبول کردند و روایتی کرد دارقطنی نیز از عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها که علی کسی را
نزد ابو بکر رضی الله تعالی عنهما فرستاد که پیش من بیا پس ابو بکر پیش علی رضی الله تعالی عنهما
رفت در وقتی که بنو هاشم همه حاضر بودند پیش علی رضی الله تعالی عنه بعد از آن علی خطبه خوانده
مدح ابو بکر رضی الله تعالی عنهما کرد باز معذرت تخلف از بیعت خواست با آنکه او را حقی
بود در مشورت و با و مشاورت نکردند و چون از خطبه فارغ شد ابو بکر رض خطبه خوانده
معذرت گفت بطریقی که گذشت در حدیث سابق و در همان روز علی با ابو بکر رضی الله تعالی
عنهما بیعت کرد و مسلمانان خوشحال شده رای او را صواب دانستند و دعا کردند و در حدیثی
که اتفاق بر صحت آن شده تصریح باین معنی است ازین حدیث مبسوط تر و آن اینست روایت
کرد بخاری از عائشه رضی الله تعالی عنها که فاطمه رضی الله تعالی عنها کسی را نزد ابو بکر رضی الله تعالی
عنه فرستاد و طلب میراث خود از بعضی اموال مدینه و فدک و ما بقی خمس خیبر که از حضرت صلی الله علیه وسلم
مانده بود کرد ابو بکر رضی الله تعالی عنه در جواب گفت که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود لا نورث
ما ترکنا صدقة انما یاکل آل محمد من هذا المال ما میراث برده نمیشویم آنچه ما گذاشتیم صدقه است
جز این نیست که آل محمد ازین مال یعنی مال خدا تعالی میخورند و زیاده از خوردن ایشان
را روا نیست و بخدا سوگند است مرا که تغیر صدقه رسول الله از آن حالتی که در زمان رسول الله
بود نمیکنم و بطریقی که رسول الله در آن عمل میکرد عمل خواهم کرد و چون ابو بکر رضی الله تعالی عنه
ابا کرد از آنکه چیزی از آن اموال بفاطمه دهد فاطمه رضی الله تعالی عنها غضب کرد بر ابو بکر رض و از
وی هجرت کرده تکلم نکرد تا زمان وفات و فاطمه رضی الله تعالی عنها بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
شش ماه زیست و چون وفات یافت علی رضی الله تعالی عنه بر وی نماز گذارده ابو بکر رضی

رضي الله تعالى عنه را خبر نكرد و در شب دفن كرد و علي رضي الله تعالى عنه در مدت حيوة فاطمه رضي الله تعالى
عنها بيعت نكرده بود ليكن او را عزتي و جاهي بواسطه حيوة فاطمه رضي الله تعالى عنها نزد مردمان
بود و چون فاطمه رضي الله تعالى عنها وفات يافت علي رضي الله تعالى عنه از روي مردمان
استنكار نمود و عزلت اختيار كرد و كسي با و آمد شد نمي نمود درين اثنا اراده مبايعت و مصالحت
ابو بكر رضي الله تعالى عنه كرده شخصي پيش او فرستاد كه بمنزل ما تشريف بيار و با تو كسي ديگر
نباشد و غرضش اين بود كه عمر رضي الله تعالى عنه حاضر نباشد ابو بكر رضي الله تعالى عنه قبول
اين معني نمود بعد ازان عمر با ابو بكر رضي الله تعالى عنهما گفت كه تنها بخانه ايشان نبايد رفت
ابو بكر رضي الله تعالى عنه گفت چه انديشه داري بمن چه خواهند كرد بخدا سوگند كه خواهم رفت و
چون بمنزل علي رفت علي رضي الله تعالى عنه حمد و ثناي خداي تعالى بجا آورده گفت اي ابو بكر
ما ميدانيم فضائل ترا و با آنچه خداي تعالى بتو عطا كرده است از خير حسد و بخل نكرديم ليكن منفرد شدي
با مر يعني امر مشورت را تنها كردي و ما را دخل ندادي و بواسطه قرابتي برسول الله ما را درين
امر نصيبي بود و مثل اين نوع سخنان رفق آميز ميگفت تا آنكه ابو بكر رضي الله تعالى عنه را گريه دست داد
و آب از چشمهاي وي مي باريد بعد ازان ابو بكر رضي الله تعالى عنه تكلم كرده گفت به آن
خداي كه جان من بيد قدرت اوست كه پيوستن و نيكي كردن من با قارب رسول الله صلى الله
عليه و سلم دوست تراست نزد من از پيوستن و نيكوئي كردن با قارب خود و اما خلافي
كه در ميان ما و شما بواسطه اين اموال واقع شد من درين امر از خير تقصير نكردم و اين امر را
بطريقي كه ديدم كه رسول الله صلى الله عليه و سلم در آن عمل ميكرد بهمان طريق بعمل آوردم بعد ازان
علي رضي الله تعالى عنه گفت وعدهٔ ما و تو از براي بيعت وقت عشيه است در مسجد و چون بمسجد آمدند
ابو بكر رضي الله تعالى عنه بعد از فراغ از نماز ظهر بالاي منبر رفته حمد و ثناي خداي تعالى بجا آورده

بجا آورده فضائل و شرف علی را تعداد نمود و تخلف او از بیعت و عذر او بطریقی که گفته بود بیان
نمود و استغفار کرده فرود آمد باز علی بر منبر رفته بعد از ادای حمد و ثنای خدا تعالی تعظیم و
توقیر حق ابوبکر رضی الله تعالی عنه نمود و گفت که آنچه از من واقع شده از تأخر در بیعت نه از جهة
حسد و بخل بر ابوبکر بود و نه از جهت انکار چیزی که خدا تعالی او را به آن تفضیل داده است
لیکن ظن ما این بود که ما را در مشورت نصیبی هست و او در آن امر ما را دخل نداده بنابر این
غضب کردم در نفس خود پس مسلمانان باین بیعت خوشحال شدند و آنرا صواب دانستند
و مردم در وقت مراجعت علی با مر معروف بوی نزدیک میشدند پس تامل کن عذر او را
و قول او آنکه منکر نشدم چیزی را که باان تفضیل یافته است و حسد و بخل نکردم بر آن چیزی
که خدا باو عطا کرده است و غیر اینها از آنچه حدیث مشتمل است بر آن تا بیابی خود را بری و عری از آنچه
روافض و مانند ایشان باو نسبت میکنند قاتلهم الله چه اجهل و احمق اند باز بدانکه درین حدیث
تصریح است بتاخیر بیعت علی تا موت فاطمه پس منافی آن حدیث است که از ابی سعید گذشت
که علی و زبیر رضی الله تعالی عنهما از اول امر بیعت کردند لیکن این حدیث ابی سعید ابن حبان
و غیر او تصحیح کردند و بیهقی چنین گفت که حدیثی که در صحیح مسلم از ابی سعید نقل کرده است که در بیعت
علی و بعضی از بنی هاشم تاخیر شد تا موت فاطمه رضی الله تعالی عنها ضعیف است زیراکه
روایت ثانی از زهری موصول نیست و اسناد بابی سعید نکرده است و روایت اول از
ابوسعید که دال است بر آنکه ایشان اول امر بیعت کردند آن موصول است پس اصح
باشد انتهی و بر و وارد میشود آنکه میان این حدیث اصح و میان خبر بخاری که از عائشه
گذشت منافات است زیراکه یکی دلالت بر تقدیم بیعت میکند و دیگری بر تاخیر و جمع بین
الحدیثین بعضی چنین کرده اند که علی در اول حال بیعت کرد باز از ابوبکر جدا شد بواسطه

وانچه واقع شد میان فاطمه وابوبکر در باب میراث حضرت صلی الله علیه وسلم با زبعد از فوت
فاطمه یعنی دیگر کرد وکسی که بر باطن این امر واقف نشد توهم کرد که تخلف او از بیعت
بواسطهٔ آن بود که راضی نبود به بیعت او وانچه خواستند گفتند وازین جهت که رفع این شبهه
شود علی رضی الله تعالی عنه اظهار مبایعت بعد از فوت فاطمه بربالای منبر کرد چنانچه در فصل چهارم
از فضائل علی خواهد آمد که چون علی در رنگ در بیعت کرد ابوبکر ملاقی او شده بگفت آیا مکروه داشتی
امارت مرا گفت مکروه نداشتم ولیکن سوگند خورده ام که ردا بردوش نگیرم مگر برای نماز فرض
تا از جمع قرآن فارغ شوم واز آنجا زعم کردند که علی قرآن را بر وقف تنزیل نوشت پس معلوم
شد از آنچه تقریر کردیم اجماع جمیع صحابه وهر که بعد از ایشان حقیت خلافت صدیق رضی الله تعالی
عنه واهلیت او درین امر وهمین قدر کفایت ست در استدلال بر تقدیر یکه نصی نیز نباشد بلکه
اجماع قوی ترست از نصی که بتواتر نرسیده باشد زیرا که از اجماع علم قطعی حاصل میشود واز نصوص
غیر متواتر علم ظنی بهم میرسد چنانچه بعد ازین خواهد آمد وحکایت کرد امام نووی باسناد صحیح
از سفیان ثوری رحمه الله که هرکس که گوید علی احق وسزاوارتر بود بخلافت اعتقاد او انست
که ابوبکر وعمر وجمیع مهاجر رضی الله تعالی عنهم خطا کرده اند درین امر وکسی که این اعتقاد در حق
این جماعت داشته باشد گمان نمی برم که عملی از اعمال او بآسمان برند وروایت کرد دار قطنی
از عمار بن یاسر مانند این فصل سیوم در قصوص سمعی که دلالت میکند بر خلافت ابوبکر رضی الله تعالی
عنه از قرآن وحدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم اما نص قرآنی از الجمله قول خدا تعالی ست

یا ایها الذین امنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی المومنین
اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله
واسع علیم ای کسانیکه گروید ید بخدا هرکه برگردد از شما از دین خود پس زود است که خواهد آورد خدا تعالی

خدایتعالی قومی بجای ایشان که دوست دارد و هدایت دهد خدایتعالی ایشانرا و دوست
دارند ایشان خدایتعالی را شفق و متواضع باشند بر مومنان و غالب و سخت باشند
بر کافران جهاد کنند در راه خدایتعالی و نترسند از ملامت هیچ ملامت کننده ذلک
فضل الله یوتیه من یشاء این صفتها فضل و رحمت خدایست میدهد کسی را که میخواهد والله
واسع علیم و خدایتعالی فراخ عطا و داناست بکسی که استحقاق آن دارد روایت کرد
بیهقی از حسن بصری که گفت بخدا سوگند که مراد باین قوم ابوبکرست و اصحاب وی رضی الله تعالی
عنهم که چون عرب مرتد شدند جهاد کردند ابوبکر رض و اصحاب او رضی الله عنهم تا آنکه باز آورد
ایشانرا باسلام روایت کرد یونس بن بکیر از قتاده که گفت چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم
از عالم رحلت فرمود ند عرب مرتد شدند پس قتاده قتال ابوبکر رضی الله تعالی عنه با آن
جماعت مذکور میساخت تا آنکه گفت باهم سخن میکردیم ما که این آیت نازل شد در شان ابوبکر
و اصحاب او رضی الله تعالی عنهم فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه و شرح این قصه آنست
که ذهبی روایت کرد که چون وفات پیغمبر صلی الله علیه وسلم مشهور شد در نواحی مدینه طایفه
بسیاری از عرب مرتد شدند و منع زکوة کردند و ابوبکر رضی الله تعالی عنه بقتال ایشان
برخاست عمر رض و بعضی دیگر از اصحاب گفتند صلاح در آنست که دست از قتال ایشان
باز داری ابوبکر رض گفت بخدا سوگند که اگر عقالی یا عناقی که در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم
میداده اند از من منع کنند و ادای آن نکنند هر اینه مقاتله خواهم کرد با ایشان بر منع آن
بعد از ان عمر رضی الله تعالی عنه گفت چگونه با ایشان قتال میکنی و حال آنکه رسول الله صلی الله علیه
وسلم فرمود امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فمن قالها
عصم منی ماله و دمه الا بحقها و حسابه علی الله مامور شدم بقتال با مردم تا زمانی که بگویند لا اله الا الله

محمد رسول الله و هر کس که این کلمه گفت منع کرد و حمایت کرد از من مال خود را و خون خود را
الا بر حق این قول ما بر حق مال یا دم و حساب او بر خداست یعنی کسی که گفت لا اله الا الله و اظهار
اسلام کرد مقاتله او را ترک میکنیم و تفتیش باطن او نمیکنیم که مخلص است یا غیر مخلص چرا که آن حسابی است
که با خدا تعالی است ابو بکر رضی الله تعالی عنه گفت بخدا سوگند که مقاتله خواهم کرد با کسی که میان
صلوة و زکوة فرق کند چرا که زکوة حق مال است و حال آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم
فرموده الا بحقها عمر رضی الله تعالی عنه گفت بخدا سوگند که نیافتم چیزی دیگر الا آنکه خدا تعالی منشرح
ساخت صدر ابی بکر را بقتال آن جماعت و معلوم من شد که حق بجانب ابو بکر است و آنچه
او میگفت راست بوده و در روایتی دیگر آنکه چون ابو بکر رض بیرون رفت جهت قتال
با آن جماعت و بحوالی بدر رسید تمام اعراب گریختند بنا برین بعضی اصحاب صلاح چنین
دیدند که کسی را امیر گردانیده برای آن نامزد کند و خود باز گردد پس خالد بن ولید را
امیر ساخته فرستاد و خود باز گشت و روایت کرد دارقطنی از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما که
چون ابو بکر رض مستعد شده بیرون آمد و بر راحله خود سوار شد علی رضی الله تعالی عنه زمام
راحله او گرفته گفت کجا میروی ای خلیفه رسول الله میگویم بتو آنچه در روز احد با رسول الله صلی الله علیه
و سلم گفتی شمشیر خود را در غلاف کن و محزون و دردناک مساز ما را بنفس خود و باز گرد به مدینه
بخدا سوگند که اگر دردناک شویم از جهت تو و تشویشی بتو رسد اسلام را هرگز نظامی نخواهد بود
بعد از آن خالد بن ولید را بقبیله بنو اسد و غطفان فرستاد و خالد به آن قبائل رسید
جمع کثیری از ایشان کشت و جمعی دیگر را اسیر کرد و باقی رجوع باسلام کردند و از آنجا خالد
بن ولید را بیمامه فرستاد بقتال مسیلمه کذاب و چون فریقین بیکدیگر رسیدند شروع در
قتال نمودند و مسیلمه در قلعه [illegible] متحصن شد و اهل اسلام چند روزی ایشان را محاصره

محاصره کردند آخر الامر مسیلمه بدست وحشی که قاتل حمزه بود کشته شد باز در سال
دوم از خلافت بنابر آنکه بحرین بعد از خبر فوت حضرت صلی الله علیه وسلم شبهه در دل
ایشان پیدا شده مرتد شده بودند علاء بن الحضرمی را بجانب بحرین بدفع آن جماعت
فرستاد و او در موضع جواثا با ایشان ملاقی شده بعد از مقاتله بسیار مسلمانان نصرت
یافتند و اهل عمان نیز چون مرتد شده بودند عکرمه بن ابی جهل بآنجانب فرستاد
و مهاجر بن امیه را بطایفهٔ مرتدین نامزد فرمود و همچنین زیاد بن لبید انصاری را بجماعتی
دیگر از اهل ارتداد فرمان داد و ازین جهت ست که روایت کردند بیهقی و ابن
عساکر از ابوهریره که گفت سوگند به آن خدا که غیر او خدائی نیست که اگر نه ابوبکر خلیفه بودی
مردم بندگی و عبادت خدای تعالی بجا نمی آوردند باز مرتبه دوم و سیوم این سخن را
مکرر ساخت بعضی گفتند ساکن شو ای ابوهریره بعد از آن ابوهریره رضی الله تعالی عنه
گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم اسامه را بهفتصد کس بجانب شام متوجه ساخت و چون
و چون در موضع ذی خشب فرود آمد رسول الله صلی الله علیه وسلم رحلت فرمود و اعراب
حوالی مدینه مرتد شدند اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم نزد ابوبکر رضی الله تعالی عنه مجتمع
شده گفتند اسامه را باز گردان زیرا که وجهی ندارد که اعراب حوالی مدینه از دین مرتد
شده باشند و ما لشکر خود را بروم فرستیم ابوبکر رضی الله تعالی عنه گفت بآن خدای
که غیر او خدائی نیست که اگر قلت مردم بمرتبه باشد که در مدینه هیچ کس نباشد و سگان
پاهای ازواج پیغمبر صلی الله علیه وسلم می کشیده باشند رد لشکری که پیغمبر صلی الله علیه
وسلم متوجه جانبی ساخته نخواهم کرد و ایشانرا باز نخواهم گردانید و علمی که رسول الله صلی الله علیه
وسلم بسته نخواهم گشود پس اسامه روان شد و هیچ قبیله از قبایل که اراده ارتداد داشتند

نگذشت مگر آنکه گفتند که این جماعت را اگر قوتی نمی بود این لشکر از خود جدا نمی ساختند
و بجانب روم نمی فرستادند و باین سبب ارتداد خود را موقوف میداشتند تا خبر قتال
اهل اسلام با روم معلوم کنند پس چون مسلمانان مقاتله با اهل روم کرده ایشان را
مقهور و مغلوب ساختند و فتح نموده سالما غانما باز گشتند آن جماعت اعراب تماما
بر دین اسلام ثابت ماندند و امام نووی در تهذیب آورده که استدلال کرده
اند اصحاب ما بر کثرت و عظم علم صدیق بقول او در آن حدیثی که در صحیحین ثابت شده است
و الله لاقاتلن من فرق بین الصلوة و الزکوة و الله لو منعونی عقالا کانوا یودونها الی
رسول الله صلی الله علیه و سلم لقاتلهم علی منعها و شرح این بفارسی بیان کردیم و استدلال
کرد شیخ ابو اسحاق باین حدیث و غیر این حدیث در کتاب طبقات بر آنکه ابو بکر رضی الله تعالی
عنه اعلم صحابه بود زیرا که جمیع صحابه در فهمیدن حکم درین مسئله ایستادند و تامل کردند مگر
ابو بکر رضی الله تعالی و بعد از مباحثه صحابه درین مسئله با ابو بکر معلوم ایشان شد که
قول ابو بکر رضی الله تعالی عنه صواب است و رجوع به آن نمودند و روایت کرد نووی
از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما که از وسوال کردند که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم که
فتوی میداد در مسایل گفت ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما و ندانستم دیگری غیر ایشان
که فتوی میداده باشد لیکن روایت کرد ابن سعد از قاسم بن محمد که گفت ابو بکر و عمر
و عثمان و علی رضی الله تعالی عنهم جمیعا فتوی میدادند در عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم
باز استدلال کرد با علمیت ابو بکر رضی الله تعالی عنه بحدیث چهارم از احادیثی که دلالت
بر خلافت او میکند چنانچه بعد ازین ذکر آن حدیث خواهد آمد و گفت ابن کثیر که صدیق
اقرا صحابه بود یعنی اعلم ایشان بقرآن زیرا که رسول الله صلی الله علیه و سلم مقدم داشت

مقدم داشت او را از برای نماز با صحابه آنکه خود فرموده که یؤم القوم اقرأهم لکتاب الله
یعنی امامت قوم کند آن کس که اعلم باشد بکتاب الله تعالی و خواهد آمد خبر لا ینبغی
لقوم فیهم ابوبکر ان یؤمهم غیره سزاوار نیست قومی را که ابوبکر در میان ایشان باشد
آنکه غیر او امامت ایشان کند و همچنین اعلم صحابه بود بسنت رسول الله چنانچه در بسیاری از
مواضع رجوع باو میکردند در وقت حاجت و او ظاهر میساخت بایشان سنتی که از پیغمبر
صلی الله علیه وسلم حفظ کرده بود و یاد داشت غیر او هیچ یک از اصحاب نبی داشتند
و چگونه این چنین نباشد و حال آنکه مواظبت و مداومت بصحبت رسول الله صلی الله علیه
وسلم کرده بود از اول بعثت تا زمان وفات و با وجود صفات مذکوره از یکی و افضل
عباد الله بود و اما قلت روایت احادیث مسنده او از رسول الله صلی الله علیه وسلم بواسطه
سرعت وفات و کوتاهی ایام حیات او بود بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم و اگر مدت
حیات او بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم بطول می انجامید نقل روایات از وی بسیار
می بود و اکثر ناقلان حدیث از ابی بکر صحابه بودندی و چون ایشان خود در سماع
حدیث با ابوبکر شریک بودند و از حضرت نشنیده بودند بنابراین روایات
ابوبکر رض را نقل کردند و اگر چنین نبودی کسانیکه در زمان ابوبکر بودند محتاج
نبودندی به آنکه از ابوبکر نقل کنند بلکه خبری از ایشان نبود از وی نقل کردند
و ازینجا معلوم شد که سماع ابوبکر از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بیشتر بوده از باقی
اصحاب و بواسطه مانع مذکور و عدم اهتمام مردم در ایام او بضبط حدیث از وی مروی
نشده و روایت کرد ابو القاسم البغوی از میمون بن مهران که گفت زمانی که خصما
بر ابوبکر رضی الله تعالی عنه وارد میشدند نظر میکرد در قرآن اگر آن حکم در قرآن می

یافت میان خصمان بآنچه از قرآن یافته بود حکم میکرد و اگر در قرآن نبود و از سنت
رسول الله صلی الله علیه وسلم در آن باب حکمی میدانست به آن عمل میکرد و اگر به آن
عالم نبود بیرون می آمد و از مسلمانان سوال میکرد و میگفت این نوع قضیه است آیا
میدانید که از رسول الله صلی الله علیه وسلم درین باب حکمی صادر شده است کاه چنین
واقع میشد که چند کس متفق اللفظ می گفتند که رسول الله صلی الله علیه وسلم درین قضیه
حکم باین طریق کرد و بعد از آن میگفت حمد و ثنای مر خدا یرا که این نوع کسان درمیان
ما پیدا شده اند و اگر در سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم چیزی نمی یافت اعیان و
اشراف و خیار ناس را جمع میکرد و با ایشان مشورت مینمود اگر همه بر یک رای متفق
میشدند بهمان حکم مینمود و عمر رضی الله تعالی عنه هم چنین میکرد و اگر مشکل میشد که از
قرآن یا سنت بیاید ملاحظه میکرد که ابو بکر رضی الله تعالی عنه را درین قضیه حکمی هست یا نه
اگر حکم او می یافت به آن عمل میکرد و الا رؤس مسلمانانرا طلب مینمود و بآنچه اتفاق
بر آن مینمودند حکم میکرد و از جمله آیاتی که دلالت بر خلافت ابو بکر رض میکند این ست
قل للمخلفین من الاعراب بگوای محمد باز پس ماندگان از اعراب با دیه را ستدعون
الی قوم اولی باس شدید زود اکه خوانده خواهید شد بحرب گروهی صاحبان کارزار سخت
تقاتلونهم او یسلمون یا مقاتله کنید با ایشان و نکنید ایشانرا یا مسلمان شوند فان
تطیعوا یوتکم الله اجرا حسنا پس اگر اطاعت و فرمان برداری کردید داعی را بدهد خدای تعالی
شمارا مزدی نیکو که غنیمت ست در دنیا و جنت ست در عقبی و ان تتولوا کما تولیتم من قبل
یعذبکم عذابا الیما و اگر برگردید و پشت بر داعی کنید همچنانکه برگردید پیش ازین یعنی
در سال حدیبیه عذاب کند خدای تعالی شمارا عذابی که دردناک باشد مترجم گوید

گوید در تفسیر بیضاوی آورده که مخلفون از اعراب قبیلهٔ اَسْلَمْ وجُهَینَة ومزینه وغفار بود
بود که با رسول الله صلی الله علیه وسلم وعده کردند که رفیق آن حضرت باشند تا مکه در سال
حدیبیه بعد از ان خُلف وعده کرده باموال واهل خود مشغول شدند انتهی روایت
کرد ابن ابی حاتم از جُوَیبِر که مراد بقوم اولی باس بنو حنیفه بودند وازین جهت
ابن ابی حاتم وابن قتیبه وغیرایشان گفته اند که این آیت حجت ست بر خلافت
صدیق رضی الله تعالی عنه زیرا که وی مردم را بقتال آن قوم خواند و شیخ ابو الحسن
اشعری رحمه الله که امام اهل سنت وجماعت ست گفته که از ابو العباس بن شریح شنیدم
که خلافت صدیق رضی الله تعالی عنه از قرآن درین آیتست گفت از برای آنکه اهل
علم اجماع کردند بر آنکه بعد از نزول این آیه قتالی نبود که خوانده شوند بآن مگر خواندن ابوبکر
رضی الله تعالی عنه مخلفین ودیگر مردمان را بقتال اهل رده وکسانی که منع زکوة
کردند گفت پس این آیه دلیل ست بر وجوب خلافت ابو بکر وافتراض اطاعت او
رضی الله تعالی عنه زیرا که خدا تعالی خبر داد که اگر بر گردند وفرمان نبرند ایشان نرا
عذاب الیم خواهد بود ابن کثیر گوید هر که تفسیر کرده ست قوم را به آنکه اهل فارس وروم
اند پس صدیق رض تجهیز لشکر کرده بآنجانب فرستاد وتمامی کار آنجماعت بدست عمر و
عثمان بود وایشان هر دو فرع صدیق اند رضی الله تعالی عنهم پس اگر گوئی ممکن ست
مراد بداعی درین آیه رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علی رض باشد گوئیم این احتمال
ممکن نیست چرا که خدا تعالی فرمود قل لن تتبعونا واین خبریست بمعنی نهی یعنی بگو ای
محمد مر مخلفین از اعراب را که تابع ما مشوید وباما بیرون میائید وبنا برین آنجماعت بهیچ
محاربه خوانده نشده اند در حیوة رسول الله صلی الله علیه وسلم اجماعا چنانچه گذشت

واما علی رضی الله تعالی عنه را در ایام خلافت خود قتالی از جهت اسلام اتفاق نیفتاد اصلا
بلکه جمیع مقاتله وی رضی الله تعالی عنه جهت طلب امامت و رعایت حقوق خود بود واما جمعی
که بعد از علی رضی الله تعالی عنه بودند پس ما آنجماعه از جمله ظلمه اند و نزد شیعه وامثال
ایشان کافر اند پس معین شد که آن داعی که متابعت او موجب اجر حسن شود و عصیان
و نافرمانی او موجب عذاب الیم کردد یکی از خلفای ثلاثه است رضی الله تعالی عنهم و درین
هنگام حقیت خلافت ابو بکر رض لازم آمد بر هر تقدیر زیرا که حقیت خلافت عمر و عثمان
رضی الله تعالی عنهما فرع حقیت خلافت ابو بکرست بواسطه آنکه خلافت ایشان هر دو خلافت
او ناشی شده و بر آن مترتب ست و نیز از جمله آیات داله بر خلافت ابو بکر رض قول
خدا تعالی ست وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات وعده کرد خدا تعالی کسانی را
که ایمان آوردند و عمل نیکو کردند از شما لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم
که هرائینه ایشانرا خلیفه و متصرف کرداند در روی زمین و مراد باین جماعت که خدا تعالی
ایشانرا وعده داده ست مهاجرین اند بقول اکثر مفسرین چنانچه خلیفه و متصرف کردانید
کسانی را که پیش از ایشان بودند یعنی بنی اسرائیل که بعد از هلاک قبطیان ایشان
در مصر و شام خلیفه شدند ولیمکنن لهم دینهم الذین ارتضی لهم و هرائینه ثابت و استوار
دارد از برای ایشان دین پسندیده و مختار ایشان را یعنی دین اسلام و
لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا و هرائینه بدل دهد ایشانرا بعد
از ترس ایشان از دشمنان ایمنی از ایشان که بپرستند مرا در زمان خلافت
شریک نکردانند بمن چیزی را یعنی جاه و بزرگی ایشان را از عبادت و توحید باز
ندارد ابن کثیر کفته که این آیه منطبق و مشتمل ست بر خلافت صدیق رضی الله تعالی عنه

عنه و ابن ابي حاتم در تفسیر خود از عبد الرحمن بن عبد الحمید المهری روایت کرده که گفت
ولایت ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما در قرآن بقول خدا تعالی ست وعد الله الذین آمنوا
وعملوا الصالحات منهم مغفرة واجرا عظیما و از جمله آیات داله بر خلافت صدیق رض قول
خدا تعالی ست للفقراء المهاجرین یعنی قسمت مال فی برای مسکینان و یتیمان و فقراء
مهاجرست الی قوله اولئک هم الصادقون یعنی آن گروه مهاجر راستانند هم بقول
و هم بفعل و وجه دلالت آیه بر خلافت صدیق رض آن ست که خدا تعالی مهاجران را صادق
خواند و کسی که خدا تعالی بصدق وی گواهی داد کذب از وی صادر نخواهد شد پس ازینجا
لازم آمد که در چیزی که باتفاق جمیع مهاجرین و غیرهم اطلاق خلافت بر ابو بکر رض کرده مثل
آنکه او را خلیفه رسول الله علیه و سلم میخواندند و میگفتند یا خلیفه رسول الله در آن قول
صادق باشند پس بنا برین مقدمه این آیه نص باشد بر خلافت ابو بکر رضی الله تعالی عنه
و خطیب این دلیل را از ابو بکر بن عیاش نقل کرده و این استنباطی نیکوست چنانچه
ابن کثیر تصریح باین معنی کرده و از جمله آیات داله بر خلافت صدیق رض قول خدا تعالی ست
اهدنا الصراط المستقیم بنمای ما را راه راست صراط الذین انعمت علیهم راه آن کسانیکه
انعام کردهٔ برایشان نعمت نبوت و رسالت و صدیقیت و شهادت و صلاحیت امام
امام فخر الدین رازی گفت این آیه دلالت میکند بر امامت ابو بکر رض زیرا که قبل ازین گفتیم
که تقدیر آیه چنین ست که اهدنا الصراط الذین انعمت علیهم و خدا تعالی بیان کرده ست
در آیه دیگر که الذین انعمت علیهم چه کسانند و قول خود فاولئک مع الذین انعم الله
علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین یعنی آن گروه باکسانی اند
که انعام کرد الله تعالی برایشان از پیغمبران و راست گویان که اول تصدیق انبیا

کردند وکشتکان راه خدا وستوده کان راه خدا در اعمال واحوال وهیچ شک نیست که سردار صدیقان ورئیس ایشان ست ابوبکر رض پس معنی ایه چنین باشد که خدا تعالی امر کرد که طلب کنیم هدایتی که ابوبکر وتمام صدیقین برآنند واکر ابوبکر رضی الله تعالی عنه ظالم بودی جایز نبودی اقتدا بوی پس ثابت شد به آنچه کفتیم و دلالت این آیه بر امامت ابوبکر رضی الله تعالی عنه انتهی واما نصوصی که از رسول الله صلی الله علیه وسلم وارد شده بسیارست ودر بعضی ازان تصریح بخلافت ابوبکرست ودر بعضی دیکر اشارتست به آن حدیث اول روایت کردند بخاری ومسلم از جبیر بن مطعم که کفت زنی پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد یعنی بمهمی وآن حضرت او را امر کرد که باز کرد بسوی ما بعد ازان آن زن کفت اکر بیایم وشما را نه بینم واین قول او کنایه بود از فوت آن حضرت آنکاه ان حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود ان لم تجدینی فاتی ابا بکر یعنی اکر مرا نبینی نزد ابوبکر بیای وابن عساکر از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما روایت کرد که کفت زنی نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد وچیزی طلبید آن حضرت فرمود که باز آ آن زن کفت یا رسول الله اکر بیایم وشما را نیابم یعنی تعریض بفوت آن حضرت کرد آنکاه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ان جئت فلم تجدینی فاتی ابا بکر فانه الخلیفة بعدی اکر بیایی ومرا نیابی نزد ابوبکر بیا که او خلیفه خواهد بود بعد از من حدیث دوم روایت کرد ابوالقاسم بغوی بسندی حسن وسندی حسن بروجهی که ترمذی کفته آن ست که در اسناد او کسی متهم بکذب وغفلت وفسق است نباشد یعنی راویان او مستور العداله باشند ونیز باید که شاذ نباشد واز وجهی دیکر مثل این مروی شده باشد وحدیث حسن حجت ست همچون صحیح از عبد الله بن عمر رضی الله تعالی عنهما که کفت از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم

شنیدم که فرمود یکون خلفی اثنا عشر خلیفه ابو بکر لا یلبث الا قلیلا بعد از من دوازده
خلیفه خواهند ابو بکر درنگ نمیکند مگر اندکی علما و ایمهٔ حدیث گفته اند که صدر این حدیث
اجماع شده است بر صحت آن و از طرق متعدده وارد شده و بخاری و مسلم و غیر ایشان
روایت کرده اند و از جمله این طرق آن است که آن حضرت فرمود لا یزال هذا الامر
عزیزا ینصرون علی من ناواهم علیه الی اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش رواه عبد الله بن احمد
بسند صحیح همیشه این امر اسلام غالب است و نصرت می یابند بر کسی که با ایشان دشمنی کند
بر این امر خلافت تا آنکه دوازده خلیفه باشند که جمیع ایشان از قریش باشند چنانچه
عبد الله ابن احمد بسندی صحیح روایت کرده و سند صحیح آن است که اسناد او متصل باشد
بنقل عدل ضابط از مثل خود که سالم باشد از شذوذ و علت و مراد باتصال سند آن است
که بهیچ وجه مقطوع نباشد و مراد بعدل آنکه مشهور العداله باشد نه مستور العدالت و مراد
بضابط آنکه حافظ و متیقظ باشد و مراد بسلامت از شذوذ آنکه راوی مخالف روایت
مردم روایت نکند و بسلامت از علت مراد آنست که در حدیث اسباب خفیه
غامضه قادحه نباشد و درجات صحیح متفاوت است بحسب قوت شروط و از جمله طرق
آن است چنانچه احمد روایت کرده لا یزال امر الناس صالحا همیشه امر مردم بصلاح مقرون است لا یزال
هذا الامر ماضیا همیشه این امر خلافت نافذ است یعنی مادام که این دوازده خلیفه باشند
و از جمله طرق مسلم روایت کرده که آن حضرت فرمود لا یزال امر الناس ماضیا ما ولی
هم اثنا عشر رجلا و از انجمله ان الامر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفه این امر خلافت منقضی
نمی شود تا آنکه بگذرد در میان ایشان دوازده خلیفه و از آن جمله لا یزال الاسلام
عزیزا منیعا الی اثنا عشر خلیفه همیشه اسلام قوی و غالب ماند دوازده خلیفه و از انجمله روایت

بزار است لا یزال امر امتی قائما حتی یمضی اثنا عشر کلهم من قریش همیشه امر امت من قائم است

تا آنکه بگذرد دوازده خلیفه جمیع ایشان از قریش و زیاده کرد ابو داود که رسول الله

صلی الله علیه وسلم چون بمنزل خود بازگشت قریش آمدند و پرسیدند که بعد ازین خلفا چه

چیز حادث خواهد شد آن حضرت فرمودند ثم یکون الهرج یعنی بعد از آن قتل و فساد

خواهد بود و از انجمله روایت ابو داود است لا یزال الدین قائما حتی یکون علیکم اثنا عشر خلیفه

کلهم تجتمع علیه الامة همیشه این دین قائم است ما دامی که بر شما دوازده کس خلافت

کنند که امت بر جمیع ایشان مجتمع کردند و مرویست از ابن مسعود در مسند بسندی حسن

که از وی سوال کردند که چند خلیفه مالک امر این امت خواهند شد گفت از رسول الله صلی الله

علیه وسلم پرسیدم فرمود اثنا عشر کعدة نقباء بنی اسرائیل یعنی خلیفه دوازده کس خواهند

بود مثل عدد نقباء بنی اسرائیل قاضی عیاض رح گفت که شاید مراد به دوازده کس که

درین احادیث و مانند این احادیث مذکور شده آن است که ایشان خواهند بود

در مدت عزت خلافت و قوت اسلام و استقامت امور اسلام و اجتماع همه امت بر کسی که

بامر خلافت قیام نماید و این یافته شد در کسانیکه اجتماع کردند جمیع مردم برانها تا زمانی

که امر بنی امیه در اضطراب افتاد و فتنه میان ایشان واقع شد در ایام ولید بن یزید

و این فتنه در میان مردم بود تا وقتی که دولت خلفاء عباسیه قائم شد و مستاصل

ساختند امر بنی امیه را شیخ الاسلام ابن حجر در فتح الباری که شرح صحیح بخاری است چنین

گفته که کلام قاضی نیکوترین سخنانیست که درین حدیث گفته اند و ارجح اقوال است زیرا که

قول رسول الله صلی الله علیه وسلم در بعضی طرق صحیحه کلهم یجتمع علیه الناس موید و مقوی اوست

و مراد از اجتماع الناس بر او اطاعت و انقیاد بیعت اوست و کسی که اجتماع همه مردم

مردم بر وی شد خلفای ثلثه است رضی الله تعالی عنهم باز بر علی رضی الله تعالی عنه تا زمانی
که امر تحکیمین واقع شد در صفین و از آن روز معاویه را هم اسم خلافت اطلاق میکردند
باز اجتماع مردم بر وی شد در وقت صلح امام حسن رضی الله تعالی عنه باز بر پسر او یزید
و امر امام حسین رضی الله تعالی عنه انتظام نیافت و قبل از اجتماع جمیع مردم بر وی
شهید شد باز چون یزید بمرد مردم مختلف شدند تا زمانی که بر عبد الملک اجتماع کردند
بعد از قتل عبد الله بن الزبیر رض باز اجتماع مردم بر چهار پسر عبد الملک شد اول ولید
بعد از و سلیمان باز یزید و بعد از وی هشام و خلافت عمر بن عبد العزیز رح در میان سلیمان
و یزید بود چنانچه بعد از خلفای راشدین رضی الله تعالی عنهم این هفت کس که مذکور شده
بودند دوازدهم این جماعت ولید بن یزید بن عبد الملک بود که چون هشام بن عبد الملک
که عم او بود فوت شد قریب بچهار سال اجتماع مردم بر وی شد باز بر وی برخاستند و ورا
بقتل رسانیدند و فتنه منتشر شد و از آن روز احوال مردم متغیر شده واقع نشد که
بر یک خلیفه اتفاق نمایند بواسطه فتنه که میان بقیهٔ بنی امیه شده و در ایام بنی عباس
نیز اقصی مغرب از تصرف ایشان بنا بر تغلب مروانیان بر اندلس بیرون رفت
و جمیع بلاد اسلام در دست ایشان نماند تا آنکه ایشان را خلیفه گویند بنا بر این امر خلافت
منقطع شده و از وی باقی نماند مگر اسمی بعد از آنکه خطبه بنام عبد الملک میخواندند در جمیع بلاد
شرقی و غربی و یمنی و شمالی که در تحت تصرف مسلمانان آمده بود و در هیچ بلده از بلاد کسی
متولی امر امارت نبود مگر بامر خلیفه و بعضی گفته اند که مراد وجود دوازده خلیفه است در جمیع
مدت اسلام تا روز قیامت که عمل بحق میکرده باشند و اگر چه متوالی و متعاقب یکدیگر
نباشد و موید و مقوی این است قول ابی الجلد که گفت تمام ایشان عمل کنند بهدایت

ودين وازايشان دو كس باشند از اهل بيت محمد صلى الله عليه وسلم پس بنابراين قول
مراد بهرج كه در حديث واقع شده فتنه هاي بزرگ ست مثل دجال وانچه از اوست ومراد
باثنا عشر خلفاي اربعه ست وامام حسن ومعاويه وعبد الله بن زبير وعمر بن عبد العزيز رضي الله تعالى
عنهم بعضي گفته اند كه احتمال دارد كه ضم كنيم باايشان مهتدي عباسي نيز زيرا كه او در بني عباس
مثل عمر بن عبد العزيز بود در بني اميه وظاهر عباسي نيز بواسطه عدالت او ودو كس ديگر منتظر اند
وهنوز پيدا نشده اند ويكي از ان دو كس مهدست زيرا كه او از اهل بيت محمد ست
صلى الله عليه وسلم وبعضي از محدثين حمل كرده اند حديث سابق را بر كسي كه بعد از مهدي
بيايد ودليل ايشان اين روايتست كه ثم يلي الامر بعده اثنا عشر رجلا ستة من ولد الحسن
وخمسة من ولد الحسين وآخر من غيرهم باز والي امر خلافت شوند بعد از مهدي دوازده مرد
شش مرد از اولاد حسن وپنج مرد از اولاد حسين ويكي ديگر از غير ايشان ليكن
خواهد آمد در كلام برايت ده از دهم از فضائل اهل بيت كه اين روايت واهي ست
ومعتمد عليه نيست حديث سيوم روايت كرده اند احمد وترمذي وگفت حديثي حسن ست
وابن ماجه وحاكم وگفت حديث صحيح ست از حذيفه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقتدوا
بالذين من بعدي ابي بكر وعمر امام وپيشواي خود سازيد اين دو كس كه بعد از من اند ابو بكر
وعمر رضي الله تعالى عنهما روايت اين حديث كرد طبراني از حديث ابو درداء وحاكم از حديث
ابن مسعود وروايت كردند احمد وترمذي وابن ماجه وابن حبان در صحيح خود از حذيفه
اني لا ادري ما قدر بقائي فيكم فاقتدوا بالذين من بعدي ابي بكر وعمر وتمسكوا بهدي عمار وما حدثكم
ابن مسعود فصدقوه بتحقيق نميدانيم مدت بقاي خود را در ميان شما پس اقتدا كنيد
به اين دو كس كه بعد از من اند ابو بكر وعمر وتمسك جوئيد بهدي عمار يعني بسيرت وطريقه

وطریقه مرضیه عمار دست زنید و به آن عمل کنید و سخنی که ابن مسعود بشما گوید تصدیق کنید روایت
کرد ترمذی از ابن مسعود و رویانی از حذیفه و ابن عدی از انس اقتدوا بالذین من بعدی
من اصحابی ابی بکر و عمر واهتدوا بهدی عمار وتمسکوا بعهد ابن مسعود اقتدا کنید باین دو کس
که بعد از من اند از اصحاب من ابو بکر و عمر و بسیرت وطریقه عمار عمل کنید و بوصیت ابن
مسعود دست زنید و حجت خود سازید تورپشتی در شرح مصابیح چنین گفته که اشبه وانسب
انست که اراده کنند از عهد ابن مسعود امر خلافت زیرا که او اول کسی بود که گواهی داد
بصحت واستقامت خلافت ابو بکر رضی الله تعالی عنه واقامت دلیل بر آن کرد و گفت
چرا راضی نباشیم برای دنیای خود بکسی که رسول الله راضی شد با و از جهت دین
ما و آنچه مقوی این معنی است مناسبت اول حدیث و آخر حدیث است بایکدیگر در اول حدیث
اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر و در آخر حدیث تمسکوا بعهد ابن مسعود پس اگر
اراده کنیم از عهد امر خلافت اول و آخر حدیث بهم مربوط میشود و در تعریض بامر خلافت
اوضح ازین حدیث حدیثی نیست حدیث چهارم روایت کرد بخاری و مسلم از ابو سعید
خدری رض که رسول الله صلی الله علیه وسلم خطبه کرد مردمان را و گفت ان الله تعالی
خیر عبدا بین الدنیا وبین ما عنده فاختار ذلک العبد ما عند الله فبکی ابو بکر و قال بل نفدیک
بآبائنا وامهاتنا فعجبنا لبکائه ان یخبر رسول الله صلی الله علیه وسلم عن عبد خیره الله فکان
رسول الله صلی الله علیه وسلم هو المخیر وکان ابو بکر اعلمنا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان من امن الناس علی فی صحبته وماله ابا بکر ولو کنت متخذا خلیلا غیر ربی لاتخذت ابا بکر
خلیلا ولکن اخوة الاسلام ومودته لا تبقین بابا الا وسد الا باب ابی بکر و فی لفظ لها
لا تبقین فی المسجد خوخة الا خوخة ابی بکر و فی آخر لعبد الله ابن احد ابو بکر صاحبی ومونسی

فی الغار سد واکل خوخة فی المسجد غیر خوخة ابی بکر و فی آخر للبخاری لیس فی الناس احد امنّ
علیّ فی نفسه وماله من ابی بکر بن ابی قحافة ولو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابا بکر خلیلا ولکن خلة الاسلام
افضل سدوا عنی کل خوخة فی هذا المسجد غیر خوخة ابی بکر و فی آخر لابن عدی سدوا هذه الابواب
الشارعة فی المسجد الا باب ابی بکر یعنی خدایتعالی مخیر ساخت بنده را میان دنیا و میان
آنچه نزد خدایتعالی ست پس اختیار کرد این بنده چیزی را که نزد خدای ست بعد از آن
ابوبکر گریه کرد و گفت بلکه ما پدران و مادران خود را فدای تو میسازیم پس ما تعجب کردیم
از گریه ابوبکر باین که رسول الله صلی الله علیه وسلم خبر داد از بنده که خدایتعالی او را مخیر ساخت
ونمی دانستیم که مراد ازین بنده کیست آخر معلوم شد که آن بنده مخیر رسول الله صلی الله علیه
وسلم بوده ست و ابوبکر از ما بهتر میدانست پس رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت باذل
نزدیکترین مردمان بر من در صحبت و مال او ابوبکر ست و اگر من فرا میگرفتم خلیلی را یعنی
کسی که احتیاجی و اعتمادی باو میداشتم غیر خدایتعالی هر آئنه فرا میگرفتم ابوبکر را خلیل خود
ولیکن میان ما و او اخوة و صداقت و دوستی اسلامست هیچ دری ازین درها که بر مسجد ست
مگذارید و همه آنها را به بندید مگر دری که از جانب ابوبکر ست و در لفظی دیگر که از بخاری
و مسلم ست باز مدارید در مسجد هیچ خوخه یعنی در کوچک یا دریچه مگر خوخه ابی بکر و در لفظی
دیگر که از عبدالله بن احمد ست ابوبکر مصاحب من و انیس منست در غار سد جمیع خوخه ها
بکنید در مسجد غیر خوخه ابی بکر و لفظی دیگر که از بخاری ست نیست در مردمان کسی کریم تر
و باذل تر بر من در نفس و مال خود از ابی بکر بن ابی قحافه و اگر فرا میگرفتم خلیلی را ابوبکر را
خلیل خود می ساختم ولیکن خلت اسلام افضل ست سد و دسازید ~~درهای را مکنید~~
همه خوخه های این مسجد غیر خوخه ابوبکر و در لفظی دیگر که از ابن عدی ست سد و دسازید

سازید درهای راه گذر این مسجد کر دری که از جانب ابو بکر ست وطرق روایت
این حدیث بسیارست واز انجمله ست روایت از حذیفه وانس وعائشه وابن
عباس ومعاویه بن ابی سفیان رضی الله تعالی عنهم علما گفته اند درین احادیث
اشارت ست بخلافت صدیق رضی الله تعالی عنه زیرا که خلیفه محتاج ست که بمسجد نزدیک
باشد چراکه احتیاج مردم باو در مسجد از جهت نماز وغیر آن بسیارست ولهذا ابواب
امر فرمود الا باب او تا ملازمت ومداومت او بمسجد دشوار نباشد حدیث پنجم
روایت کرد حاکم وصحیح نمود آن را از انس رضی الله تعالی عنه که گفت بنو مصطلق
مرا فرستادند که [illegible] از رسول الله صلی الله علیه وسلم سوال کنم که صدقات
خود را بعد از وی بکدام یک از اصحاب سپاریم انگاه بخدمت رسول الله صلی الله علیه
وسلم امدم و پرسیدم فرمود که الی ابی بکر یعنی بعد از من صدقات را تسلیم
ابو بکر کنید و درین حدیث نیز اشارت ست بخلافت او بواسطه آنکه چون خلیفه
متولی اخذ وقبض وضبط صدقات ست پس کسی که رسول الله صلی الله علیه وسلم
امر فرمود که بعد از من صدقه باو سپارید لازم ست که خلیفه باشد حدیث ششم
روایت کرد مسلم از عائشه رضی الله تعالی عنها که رسول الله صلی الله علیه وسلم در مرض
موت مرا امر فرمود ادعی لی اباکِ واخاکِ حتی اکتب کتاباً فانی اخاف ان یتمنی متمن
ویقول قائل انا اولی ویابی الله والمومنون الا ابا بکر طلب کن پدر و برادر خود را تا نبشته
بنویسم چراکه خوف آن هست که کسی آرزوی خلافت کند وگوید اولی بخلافت منم وحال
انکه راضی نمیشود خدا تعالی و راضی نمیشوند مومنان بخلافت کسی مگر ابو بکر روایت
همین حدیث کرده ست احمد وغیرا واز چند طریق اسناد و در بعضی روایات آنکه

عائشه گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم در مرض موت چنین فرمود ادعی یا عبد الرحمن
بن ابی بکر اکتب لابی بکر کتابا لا یختلف علیه احد ثم قال دعه معاذ الله ان یختلف المومنون
فی ابی بکر بخوان بسوی من عبد الرحمن بن ابی بکر را تا از جهت ابو بکر عهد نامه بنویسم
که کسی مخالفت او نکنند باز فرمود بگذار او را ای عائشه معاذ الله که مومنان در باب
خلافت ابو بکر مخالفت کنند و در روایتی دیگر از عبد الله ابن احمد یابی الله والمومنون
ان یختلف علیک یا ابا بکر راضی نیسود خدایتعالی و مومنان به آنکه مخالفت تو کنند ای
ابو بکر حدیث هذا تم روایت کردند بخاری و مسلم از ابو موسی اشعری رض که گفت
رسول الله صلی الله علیه وسلم مریض شد و مرضش اشتداد یافت آنگاه فرمود
مروا ابا بکر فلیصل بالناس ابو بکر را بگوئید که نماز کند با مردم بعد از ان عائشه
گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم ابو بکر مردی رقیق القلب ست قوت واستطاعت
ان ندارد که در جای تو استاده امامت مردم کند در نماز باز رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود مری ابا بکر فلیصل بالناس آنگاه عائشه سخنی که در دفعه اول گفته بود
اعاده کرد باز رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز کلام خود را مکرر ساخته فرمود
مری ابا بکر فلیصل بالناس فانکن صواحب یوسف فاتاه الرسول فصلی بالناس فی
حیوة رسول الله صلی الله علیه وسلم امر کن ای عائشه ابو بکر را تا نماز کند با مردم بتحقیق
شما مثل صاحبات یوسفید یعنی در فریب دادن مثل آن زنانید و از جنس ایشانید
ومیخواهید که تغیر رای من دهید در باب آنگاه فرستاده حضرت رسول الله صلی الله علیه
وسلم نزد ابو بکر رض عنه آمد و امر حضرت بوی رسانید بعد از ان ابو بکر رض در حیوة
رسول الله صلی الله علیه وسلم امامت کرده با مردم نماز میگذارد در روایتی دیگر آنکه

آنکه چون عایشه رضی الله تعالی عنها سخن خود را اعاده کرده نوبتی دیگر گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم مراجعت ومعاودت بقول خود نمود آنگاه عایشه با حفصه گفت که تو رسول الله صلی الله علیه وسلم را بگوی که عمر رضی الله تعالی عنه را مامور سازد به آنکه بامر دم نماز گذارد و چون حفصه رضی الله تعالی عنها این سخن گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم ابا کرده باین معنی راضی نشد بمرتبه که غضب فرموده گفت اَنْتُنَّ وَاَنْكُنَّ اَوْ لَاَنْتُنَّ صواحب یوسف مروا ابابکرٍ و بدانکه این حدیث متواترست زیرا که وارد شده است از روایت عایشه و ابن مسعود و ابن عباس و ابن عمر و عبد الله بن زمعه و ابی سعید و علی ابن ابی طالب و حفصه رضی الله تعالی عنهم اجمعین و در بعضی از طرق این حدیث از عایشه رضی الله تعالی عنها مرویست که گفت درین باب مراجعت ومعاودت بسیار با رسول الله صلی الله علیه وسلم کردم که امامت قوم را بدیگری امر فرماید و غرض من ازین کثرت مراجعت و مبالغه این بود که در خاطر من فرود نمی آمد و قرار این معنی بخود نمی توانستم داد که مردم دوست دارند بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم کسی را که بجای وی ایستاده شده امامت مردم کرده باشد بلکه ظن من این بود که هیچ کس قایم مقام آن حضرت نشود الا آنکه باو شامت کنند و بفال بد دانند بنا برین میخواستم که رسول الله صلی الله علیه وسلم این امر را از ابوبکر رض بگرداند و بدیگری رجوع کند و در حدیث بن زمعه چنین وارد شده که رسول صلی الله علیه وسلم اصحاب را امر کرد بنماز و در آن وقت ابوبکر رض غایب بود و عمر رض پیش شده نماز گذارد آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی کرده فرمود لا لا لا یابی الله والمسلمون الا ابابکر یابی الله والمسلمون الا ابابکر فصلی بالناس را ضی نشود خدا تعالی و مسلمانان مگر بامامت ابوبکر و این قول را مکرر ساخت

بعد از ان ابو بکر نماز کرد با مردم و در روایتی دیگر از ابن زمعه آنست که رسول الله صلی الله علیه وسلم او را گفت بیرون رو و ابو بکر را بگو تا نماز کند با مردم الغاه او بیرون آمده بر در خانه رسول الله صلی الله علیه وسلم عمر رضی الله تعالی عنه را دید با جمعی و ابو بکر رض در میان ایشان نبود بعد از ان عمر رض را گفت نماز کن با مردم و آواز عمر رضی الله تعالی عنه بلند بود چون شروع در نماز کرده تکبیر گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آواز او شنیده فرمود یابی الله والمسلمون الا ابا بکر یابی الله والمسلمون الا ابا بکر یابی الله والمسلمون الا ابا بکر و در حدیث ابن عمر رضی الله تعالی عنهما چنین وارد شده که چون عمر رض تکبیر گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم تکبیر او را شنیده سر مبارک بیرون کرد و از روی غضب فرمود ابن ابن ابی قحافه کجاست پس ابو بکر علما گفته اند درین حدیث واضح ترین دلایلیست بر آنکه صدیق افضلست از جمیع صحابه علی الاطلاق و سزاوار ترین ایشانست بخلافت و اولی از ایشان بامامت قال الاشعری معلوم شده است به بدیهه عقل که رسول الله صلی الله علیه وسلم صدیق رض را امر فرمود که نماز کند با مردم با آنکه حاضر بودند مهاجر و انصار و با آنکه خود فرموده است یوم القوم اقراهم لکتاب الله امامت قوم کند کسی که اعلم باشد بقرآن پس این امر بامامت دلیلست بر آنکه صدیق رض اعلمست از باقی اصحاب بقرآن انتهی و بهمین استدلال کرده اند اصحاب رضی الله تعالی عنهم بر آنکه او احق است بخلافت و از جمله مستدلین یکی عمر بن الخطاب است رض و در فصل مبایعت کلام او گذشت و از انجمله علی ابن ابی طالب است رض چنانچه روایت کرد از وی ابن عساکر که فرمود امر کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم ابو بکر را که نماز کند با مردم و من حاضر بودم و غائب نبودم و مرضی و بیماری نداشتم پس راضی شدیم

شدیم از برای دنیای خود بجسی که راضی شد رسول الله صلی الله علیه وسلم با و از برای
دین ما و علما گفته اند که ابوبکر رضی الله تعالی عنه معروف بود باهلیت امامت در زمان
رسول الله صلی الله علیه وسلم و روایت کردند احمد و ابو داود و غیر ایشان از سهل
بن سعد که میان بنی عمرو بن عوف مقاتله و محاربه بود و این خبر برسول الله صلی الله علیه
وسلم رسید و بعد از ظهر آمد که مصالحت دهد ایشان را بایکدیگر آنگاه فرمود یا بلال
ان حضرت الصلوة ولم آت فمر ابابکر فلیصل بالناس ای بلال چون وقت نماز
در رسد و من نیامده باشم ابوبکر را بگو تا نماز کند با مردم پس چون وقت نماز عصر شد
بلال اقامت گفت ابوبکر رضی الله تعالی عنه با مردم نماز گذارد و آنچه سابقا مذکور شد
از آنکه تقدیم ابوبکر رض جهت صلوة چنانچه گفته اند اشارتست یا صریحست به احقیت
وی بخلافت وجهش آنست که مقصود بالذات از نصب امام عام اقامت امارات
و علامات دین ست بر وجهی که مامور به شد از ادای واجبات و ترک محرمات و احیاء
سنن رسول الله صلی الله علیه وسلم و برطرف ساختن بدعتها و غیر ذلک و اما امور
دنیویه و تدبیر آن مثل استیفاء اموال و جمع کردن و رسانیدن بمستحقان
و دفع ظلم از مظلومان و مانند آن مقصود بالذات نیست بلکه این امور جهت آنست
که مردم را فراغت خاطر حاصل شده بامور دین پردازند زیرا که این فراغت خاطر
بی آنکه امر معاش منتظم شود و بر نفس و مال خود ایمن باشند و حق هر کس بصاحبان
حق رسد حاصل نمیشود پس ازین جهت که اصل و عمده در امور دنیویه امامت عظمی ست
و مقصود بالذات از نصب امام اقامت آن امورست پیغمبر صلی الله علیه وسلم ابوبکر را
رضی الله تعالی عنه جهت امامت صلوة مقدم داشت تا خلافت در امور دنیا و به آن متفرع

کردد و بنابر آنکه امامت صلوة که اصل ست از جانب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بوی رجوع
شد اصحاب کرام رضوان الله تعالی علیهم نیز در خلافت که فرع آن امامت ست اجماع
کرده برای و تدبیر وی مفوض ساختند چنانچه قبل ازین مذکور شد و روایت کرد
ابن عدی از ابی بکر بن عیاش که گفت هارون الرشید مرا گفت ای ابو بکر مردمان
چگونه ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه را بخلافت مقرر داشتند گفتم ای امیر المومنین
سکوت اختیار فرمود خدا تعالی و رسول او ساکت شد و مومنان ساکت شدند
هارون الرشید گفت والله که ازین قول تو هیچ معلوم نشد و زیاده نکرد مگر جهل مرا گفتم ای
امیر المومنین رسول الله صلی الله علیه وسلم هشت روز مریض شد و بلال بخدمت وی آمده
گفت کدام یک از اصحاب را مامور میسازی که با مردم نماز گذارد و امامت ایشان
کند رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود امر کنید ابو بکر را تا با مردم نماز گذارد الغاه در این
هشت روز ابو بکر رضی الله تعالی عنه امامت کرده در آن وقت وحی بر پیغمبر صلی الله علیه و
سلم نازل نشد پس ساکت شد رسول الله صلی الله علیه وسلم بواسطه سکوت خدای
و ساکت شدند مومنان بواسطه سکوت رسول الله صلی الله علیه وسلم الغاه هارون رشید
این قول مرا مستحسن دانسته گفت بارک الله فیک مد [illegible] روایت کرد ابن
حبان از سفینه که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم بنای مسجد میکرد سنگ را در آن
بنا نهاده با ابو بکر رضی الله تعالی عنه گفت که ضع حجرک الی جنب حجری ثم قال لعمر ضع حجرک الی
جنب حجر ابی بکر ثم قال لعثمان ضع حجرک الی جنب حجر عمر ثم قال هولاء الخلفاء بعدی سنگ
خود را در پهلوی سنگ من نصب کن باز عمر را گفت رضی الله تعالی عنه که سنگ خود را
در پهلوی سنگ ابو بکر نصب کن باز عثمان رضی الله تعالی عنه را گفت که نصب کن سنگ

سنگ خود را در پهلوی سنگ عمر الگاه فرمود که این جماعت بعد از من خلیفه خواهند بود ابوزرعه گفت در اسناد این حدیث باکی نیست و حاکم در مستدرک روایت این حدیث کرده است و گفته که صحیح است و بیهقی در دلائل نیز روایت کرده اگر گوئی محتمل است که وضع این احجار اشارت باشد بقبور ایشان چنانچه بعضی زعم کرده‌اند نه بخلافت گوئیم احتمال این معنی ندارد بواسطه آنکه عثمان رض درین امر داخل است و حال آنکه قبر او خارج است از قبر رسول الله و شیخین پس اشارت بقبور نباشد با آنکه آخر حدیث یعنی هؤلاء الخلفاء من بعدی صریح است درین که مراد ترتیب خلافت است حدیث نهم روایت کردند بخاری و مسلم از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود رایت کانی انزع بدلو بکرة یعنی بسکون الکاف علی قلیب ای بیر لم تطو فجاء ابوبکر فنزع ذنوبا ای بفتح المعجمة دلوا ممتلئة او قریبة من ملائه او ذنوبین نزعا ضعیفا والله یغفر له ثم جاء عمر فاستقی فاستحالت غربا ای دلوا عظیما فلم ار عبقریا ای رجلا قویا شدیدا من الناس یفری فریه ای یعمل عمله حتی روی الناس وضربوا العطن والعطن ما تناخ فیه الابل اذا رویت دیدم در خواب خود را بر قلیبی چاهی که بسنگ نکرده بودند که می کشیدم آب از آن چاه بدلو بکرة الگاه ابوبکر آمد و ذنوبی یا دو ذنوبی کشید و در کشیدن ضعیف خدای بیامرزد او را و ذنوب بفتح ذال معجمه دلو پر از آب است و وقتی که خالی شد آن را ذنوب نمی گویند بعد از وی عمر آمد که مردم را آب دهد پس آن دلو در دست او منقلب شد بغرب یعنی بدلوی عظیم و من ندیدم از مردمان مرد توانای با قوت که عمل کند مثل عمل او و آب میکشید تا وقتی که مردم سیراب شدند و شتران نیز سیراب شده در میان آب ابستادند و در روایتی دیگر از بخاری و مسلم بینا انا

نایم راسی علی قلیب علیها دلو فنزعت منها ما شاء الله ثم اخذها ابن ابی قحافه فنزع ذنوبا
او ذنوبین وفی نزعه ضعف والله یغفر له ضعفه ثم استحالت غربا فاخذها ابن الخطاب فلم ار عبقریا
من الناس ینزع نزع عمر حتی ضرب الناس بعطن در زمانی که در خواب بودم دیدم
خود را بر چاهی که بران دلوی بود پس کشیدم ازان چاه انچه خدا تعالی میخواست
باز ابن ابی قحافه آمد و یک دلو ملو یا دو دلو ملو کشید و در کشیدن او ضعفی بود خدا تعالی
بیامرزد ضعف او را باز این دلو ملو منقلب شد بدلوی عظیم و گرفت آن را ابن خطاب
و کشید پس ندیدم از مردمان مردی قوی که بکشد دلو را از چاه مثل کشیدن عمر تا دینکه
مردم و شتران سیراب شدند و در عطن که موضع ایستادن شتر است در آب رفته
ایستادند و در روایتی دیگر از بخاری و مسلم بینا انا علی بیر انزع منها اذ جاءنی ابو بکر و عمر
فاخذ ابو بکر الدلو فنزع ذنوبا او ذنوبین وفی نزعه ضعف یغفر الله له ثم اخذ ابن الخطاب
من ید ابی بکر فاستحالت فی یده غربا فلم ار عبقریا من الناس یفری فریه حتی ضرب الناس
بعطن و در روایتی دیگر فلم یزل ینزع حتی تولی الناس والحوض ینفجر یعنی همیشه
میکشید آن دلو را از چاه تا آنکه مردمان سیراب شده برگردیدند و آب از حوض
بیرون میرفت و در روایتی دیگر فاتانی ابو بکر فاخذ الدلو من یدی لیریحنی الخ ابو بکر
آمد و دلو از دست من گرفت که مرا راحت دهد و آسوده شوم و در روایتی دیگر رأیت
الناس اجتمعوا فقام ابو بکر فنزع ذنوبا او ذنوبین وفی نزعه ضعف الی آخره یعنی
مردمان را دیدم که گرد شده بودند الخ ابو بکر برخاست و یک دلو یا دو دلو
بزرگ کشید و در کشیدن او ضعفی بود تا آخر حدیث امام نواوی در کتاب تهذیب
چنین آورده که علما گفته اند که در حدیث اشارت است بخلافت ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما

رضی الله تعالی عنهما و کثرت فتوح و ظهور اسلام در زمان عمر رض و هم نواوی در کتب
دیگر غیر تهذیب چنین آورده که این جواب حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم عبارت است
از ظهور آثار صالحه و منافع و فوائد دینی و دنیاوی که خلیفه اولی و ثانی رضی الله تعالی عنهما
بمردم رسانیدند و تمام این امور از حضرت رسالت پناه که صاحب این امر است
فراگرفتند چراکه در عهد و حال آن حضرت صلی الله علیه وسلم قواعد دین را مضبوط
ساخته قرار داد و خود به آن قیام نمود کامل ترین قیامی و بعد از آن ابو بکر رض خلیفه
وی شده با مرتدین مقاتله نمود بعضی را استیصال ساخت و جمعی دیگر را در دایره
اسلام درآورد باز عمر رض بامر خلافت قیام نمود و در ایام او دایره اسلام کشاده
گشت و اهل اسلام بسیار شدند پس تشبیه کرد امر مسلمانان را بچاهی که در وی آب حیات
و صلاح ایشان است و تشبیه کرد امیر مسلمانان را بکسی که آب از آن چاه بیرون می
آورد جهت ایشان و در آنچه فرمود که ابو بکر دلو از دست من گرفت که مرا راحت
دهد اشارتیست بخلافت ابو بکر رض بعد از وفات آن حضرت زیرا که موت راحتیست
از مشقت و تعب و شدت مردم قبول کرد گویا که رسول الله را صلی الله علیه وسلم
از آن امر راحت و آسایش داد و آنچه فرمود که در نزع ابو بکر ضعفی بود اخبار است
از حال قلت و کوتاهی ایام خلافت وی و اما خلافت عمر رض چون بطول انجامید
انتفاع مردم بسیار شد و دایره اسلام وسیع گشت بواسطه کثرت فتوح بلاد
کفر و بنای شهرهای اسلام و تدوین دفاتر و غیر ذلک و در آنچه فرمود که خدای تعالی
بیامرزد ابو بکر را نقصی و کسری در شان ابو بکر رض نمیشود و لازم نیست که بعد از صدور گناهی
این کلمه می گفته باشند تا موهم این معنی باشد که از ابو بکر رض گناهی صادر شده

ورسول الله صلى الله عليه وسلم طلب آمرزش وي كرده بلكه اين كلمه را در وقتي كه اهتمام
واعتناء شان امري دارند ميكويند پس در اينان آن كلمه قصوري نباشد بلكه بر عظم
شان ورفعت امر وي دلالت ميكند رضي الله تعالى عنه وروايت كرد احمد وابو داود
از سمره بن جندب كه مردي كفت يا رسول الله در خواب ديدم كه دلوي از آسمان فرود
آمده بود آنگاه ابو بكر رض آمد وآنرا كرفته بياشاميد آشاميدني ضعيف بعد از ان عمر رض
آمد وآنرا كرفته بياشاميد چندانكه از كثرت شرب پهلوي واطراف خود را كشيد باز
عثمان رض آمد وآنرا كرفته بياشاميد چندانكه از كثرت شرب پهلو واطراف خود را
كشيد باز علي رض آمد پس ازان دلو جذب كرده پس مرتفع شده چيزي ازان آب
بر وي پاشيده شد [illegible] روايت كرد ابو بكر شافعي در غيلانيات وابن عساكر
از حفصه رضي الله تعالى عنها كه رسول الله را صلى الله عليه وسلم كفت هر كاه كه مريض
ميشوي مقدم ميداري ابو بكر را آنگاه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود لست انا
الذي اقدمه ولكن الله قدمه چنين نيست كه من مقدم ميدارم ابو بكر را ليكن خداي تعالى
او را مقدم داشته است [illegible] يازدهم روايت كرد احمد از سفينه وهم دوي از اصحاب
سنن نيز روايت كرده وحديث صحيح كفت آنرا ابن حبان وغير او قال سمعت النبي صلى الله عليه
وسلم يقول الخلافة ثلثون عاما ثم يكون بعد ذلك الملك ودر روايته الخلافة بعدي ثلثون
سنة ثم يصير ملكا عضوضا راوي كفت شنيدم از رسول الله صلى الله عليه وسلم كه ميكفت
مدت خلافت سي سال است وبعد از سي سال منتقل ميشود بملك ودر روايتي ديكر
چنين است كه خلافت بعد از من سي سال است وبعد ازان انتقال مي يابد بملكي عضوضي
يعني كزنده باين معني كه چون در آن ملك رعيت بظلم وستم مبتلا خواهد بود كويا كه

که می کردند بعضی از ایشان بعضی دیگر را و علما چنین گفتند که تا سی سال بعد از پیغمبر صلی الله علیه
وسلم کسی خلافت نکرد مگر خلفای اربعه و امام حسن رضی الله تعالی عنهم و وجه دلالت
این حدیث بر حقیت خلافت ابو بکر رض آن که رسول الله صلی الله علیه وسلم حکم فرموده است
باین که خلافت از وی در امر دین درین مدت سی سال حق است و آنچه بعد از سی سال
حق نیست و درین هنگام حکم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم دلیل روشن است
بر حقیت هر یک از خلفای اربعه رضی الله تعالی عنهم و خلافت ابو بکر رض از آن جمله است
بلکه اصل همه است پس باین دلیل حقیت آن ثابت است و سعید بن جمهان را گفتند
که بنی امیه زعم این دارند که ایشان را خلیفه میگویند و خلافت در میان ایشان است
جواب داد که دروغ گفتند بنو زرقا بلکه ایشان ملوک اند از بدترین ملوک اگر گوئی
این خبر که خلافت بعد از من سی سال است منافی خبر سابق است که فرمود بعد
از من دوازده خلیفه خواهند بود گوئیم هیچ منافاتی با خبر سابق ندارد زیرا که
الف و لام در حدیث از برای کمال است یعنی خلافت کامله بعد از من سی سال است
و آن منحصر است در خلافت خلفای اربعه رضی الله تعالی عنهم و خلافت حسن رضی الله تعالی
عنه که تکمل و متمم سی سال است و آنچه در حدیث سابق است که دوازده خلیفه خواهند بود
مراد به آن مطلق خلافت است اعم از آنکه کامل باشد یا غیر کامل باشد چرا که در قول
اول از اقوال ثلثه سابقه در معنی حدیث سابق گذشت که از جمله دوازده کس
یکی یزید بن معاویه است و بر تقدیر یکه اطلاق خلافت بوی کنند کامل نبوده است
و اما توجیه این حدیث نسبت بقول ثانی از اقوال ثلثه سابقه در معنی حدیث سابق
آن است که کمالی که خلفای اربعه و حسن رضی الله تعالی عنهم را حاصل بود باقی

خلفای مذکور حاصل شد پس نهایت مرتبه از مراتب کمال در آن سی سال بود
والله اعلم بحقیقت الحال حدیث [illegible] روایت کردند دارقطنی و خطیب و ابن
عساکر از علی رضی الله تعالی عنه که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم سألت الله ان
یقدمک ثلاثا فأبی علی الا تقدیم ابی بکر از خدای تبارک و تعالی درخواست نمودم سه دفعه
که ترا مقدم دارد پس اباکرد و راضی نشد مگر بتقدیم ابوبکر رضی الله تعالی عنه حدیث [illegible]
روایت کرد ابن سعد از حسن که ابوبکر رض گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم همیشه
می بینم در خواب که قدم در مجلس محل قضای حاجات مردم می نهم رسول الله صلی الله علیه
وسلم تعبیر فرمود لتکونن من الناس بسبیل تو خواهی بود از جهت مردمان راهی
یعنی خلیفه من خواهی شد و مردم را بتو آمد شد و رجوع خواهد بود و در مجلس
ایشان قدم خواهی نهاد جهت مهم گذاری ایشان الخ و گفت مثل دو رقم دیدم
در سینه خود رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود سنتین یعنی خلافت تو دو سال
خواهد بود [illegible] روایت کرد بزاز لبندی حسن از ابو عبیده جراح رض
امین این امت که گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اول دینکم بدا نبوة
و رحمة ثم یکون خلافة ثم یکون ملکا وجبریة رسول الله صلی الله علیه وسلم خلافت ابوبکر رض را
خلافت و رحمت فرمود بتحقیق ظاهر شد اول دین شما در حال نبوت و رحمت و از
عقب آن ایام خلافت و رحمت خواهد بود و بعد از ان ملک و قهر خواهد بود و وجه
دلالت این حدیث بر حقیت خلافت ابوبکر رض آنست که رسول الله صلی الله علیه وسلم
خلافت ابوبکر رض را خلافت و رحمت فرمود و آنچه رسول الله صلی الله علیه وسلم آنرا
خلافت و رحمت فرمود ولیکنه حق ست پس خلافت ابوبکر رض حق ست و لازم آمد

لازم آمد از حقیت خلافت او حقیت باقی خلفای راشدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین
زیرا که خلافت همه فرع خلافت اوست و روایت کرد ابن عساکر از ابی بکره که گفت
بخدمت عمر رض آمدم در وقتی که جمعی نزد او نشسته بودند و طعام میخوردند ناگاه چشم
خود بجانب شخصی انداخت که در آخر قوم نشسته بود و گفت چه چیز یافتی در کتب سابق
ازین کتابها که خوانده آن شخص گفت که یافته ام که خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم
صدیق او باشد رضی الله تعالی عنه و روایت کرد ابن عساکر از محمد بن الزبیر که
گفت عمر بن عبد العزیز رحمه الله و رضی الله تعالی عنه مرا نزد حسن بصری رحمه الله فرستاد
که سوال کنم از وی چیزی چند ناگاه نزد او آمده گفتم خبر ده مرا از آنچه مردم در آن
مختلف اند که آیا رسول الله صلی الله علیه وسلم ابو بکر رض را خلیفه خود ساخت یا نه بعد
از ان حسن درست نشسته گفت پدر مباد ترا آیا او درین شکی دارد به آن
خدائی که غیر او خدائی نیست که رسول الله صلی الله علیه وسلم او را خلیفه خود ساخت و اگر
او را امر بخلافت نکرده بودی ترس او زیاده بود از انکه باین حال از دنیا برود خالدون
آنکه او اعلم بود بخدا و پرهیزکارتر بود از همه اصحاب رضی الله تعالی عنهم فصل ... در بیان
آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم نص بر خلافت ابو بکر رض کرد یا نص بر خلافت او
نکرد بدانکه علما را درین مسئله خلاف است و هر کس که تامل و تفکر کند در احادیثی که قبل ازین
مذکور ساختیم از اکثر آن احادیث می باید که رسول الله صلی الله علیه وسلم نص ظاهر
فرموده است در خلافت او و برین رفته اند جماعتی از محدثین و این احق است و قول
جمهور اهل سنت و معتزله و خوارج آن است که رسول الله صلی الله علیه وسلم نص بر هیچ
کس نکرد و موید و مقوی ایشان است حدیثی که روایت کرد بزار در مسند خود از حذیفه رض

که اصحاب گفته‌اند یا رسول الله آیا خلیفه نمی‌کردانی کسی را بر ما رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود انی استخلف علیکم فتعصون خلیفتی ینزل علیکم العذاب یعنی اگر خلیفه سازم کسی را
بر شما پس عاصی شوید بخلیفهٔ من و اطاعت وی نکنید عذاب بر شما نازل شود و روایت
این حدیث کرده است حاکم در مستدرک لیکن در سندا وضعفی هست و حدیثی دیگر
که بخاری و مسلم روایت کرده‌اند از عمر رض که گفت در وقتی که زخم خورده بود اگر خلیفه
کردانم بر شما کسی را بتحقیق خلیفه کردانید آنکس که از من بهتر بود یعنی ابوبکر رضی الله تعالی
عنه و اگر بگذارم شما را و خلیفه بر شما نکمارم بتحقیق گذاشت شما را کسی که بهتر از من بود
یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم و حدیثی دیگر که روایت کرده‌اند احمد و بیهقی بسندی
حسن از علی ابن ابی طالب رضی الله تعالی عنه که در روز جمل گفت ایها الناس بتحقیق
رسول الله صلی الله علیه وسلم هیچ عهدی و وصیتی بما در باب امارت نفرمود تا آنکه
رای ما همه برین قرار گرفت که ابوبکر را رضی الله تعالی عنه خلیفه سازیم پس ابوبکر رض
بآن امر اقامت نمود و اسلام را بپای داشت و بر آن ثابت بود تا آنکه ایام او گذشته
در وقت رحلت رای او بآن قرار گرفت که عمر را رضی الله تعالی عنه بر مردم خلیفه
کردانند پس عمر رضی الله تعالی عنه بعد از ابوبکر رضی الله تعالی عنه امر اسلام را
بپای داشت و استقامت در آن نمود تا آنکه دین قرار گرفت و ثابت ماند حتی
ضرب الدین بجرانه ثم اقواما طلبوا الدنیا فکانت امور یقضی الله فیها و حدیثی دیگر که
روایت کرده حاکم بسندی صحیح آنکه علی ابن ابی طالب رضی الله تعالی عنه را گفتند که
بر ما کسی را خلیفهٔ خود نمیکردانی فرمود که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم کسی را
بامر خلافت معین نساخت من نیز تعیین خلیفه نخواهم کرد لیکن اگر خدای تعالی خیر

چیز خواسته است بمردمان ایشان را جمع خواهد کرد بعد از من بر کسی که بهترین ایشان
باشد چنانچه بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم جمع کرد ایشان را بر بهترین ایشان و
حدیثی دیگر که روایت کرد آن را ابن سعد از علی ابن ابی طالب نیز رضی الله تعالی عنه
که گفت چون رسول الله صلی الله علیه وسلم رحلت فرمود ملاحظه امر خود کرده دیدیم که رسول الله
صلی الله علیه وسلم مقدم داشت ابا بکر رضی الله تعالی عنه را در صلوة الغداة راضی شدیم
ما جهت دنیای خود بکسی که راضی شد باو رسول الله صلی الله علیه وسلم جهت دین
ما پس ابو بکر را رضی الله تعالی عنه مقدم داشتنه والی امر خود گردانیدیم وهمچنین
موید قول قائلین بعدم استخلاف است قول بخاری که تاریخ خود گفته است و استدلال
کرده است بر آنکه عمر و عثمان و علی رضی الله تعالی عنهم چنین گفته اند که رسول الله صلی الله علیه
وسلم استخلاف هیچ کس نکرد و در بیان حدیثی که نقل کرده است از ابن جمهان
وا واز سفینه که رسول الله صلی الله علیه وسلم با ابو بکر و عمر و عثمان رضی الله تعالی
عنهم گفت هولاء الخلفاء بعدی یعنی این سه کس بعد از من خلیفه خواهند بود و بخاری
گفت برین حدیث متابعی نیست یعنی دیگری غیر این راوی روایت نکرد انتهی کلامه
وقبل ازین حسن مذکور ساختیم که حدیث هولاء الخلفاء من بعدی صحیح است و هیچ منافاتی
میان قول باستخلاف و میان قول بعدم استخلاف نیست چراکه مراد کسی که نفی استخلاف
میکند آن است که در وقت وفات تعیین هیچ کس نکرد بخلاف کسی که اثبات
استخلاف میکند مرادش این است که رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل از وقت
وفات نص کرد بر استخلاف یا اشارت بر آن کرد و هیچ شک نیست که نص بر استخلاف
پیش از آنکه ایام وفات نزدیک شود احتمال در آن راه می یابد اگرچه احتمال بعید

باشد واما نص در وقت وفات دران احتمال راه می یابد وازین جهت ست
که جمهور نفی استخلاف درشان عمر وعثمان وعلی رضی الله تعالی عنهم کرده اند ومقوی
این معنی ست قول بعضی محققین از متاخرین علما اصول که گفته اند معنی لم ینص علیها
لاحد که در عبارت قوم واقع شده آن ست که امر خلافت نکرد کسی را نه آنکه نص بر کسی
نکرد آنکه از حدیثی که در بخاری از عثمان رض نقل کرده فرا میتوان گرفت که خلافت ابوبکر رض
منصوص علیه ست وآن حدیث بعضی ست از حدیثی که بخاری در هجرت حبشه از عثمان رض
روایت کرده وان بعض آن ست که گفت مصاحبت کردم با رسول الله صلی الله علیه وسلم
وبیعت به آن حضرت نمودم بخدا سوگند که عصیان با او نکردم و دل من با او صاف و
بیغش بود وکدورتی از و نداشتم تا آنکه خدا تعالی او را متوفی ساخت باز الله تعالی
استخلاف ابوبکر رض کرد بخدا سوگند که با وعصیان نکردم وغش وکدورت آن حضرت
در خاطر نداشتم باز ابوبکر عمر را رضی الله تعالی عنهما خلیفه خود کردانید والله که عصیان
با او نه ورزیدم وغش وکدورت او نداشتم تا آخر حدیث پس تامل وتفکر کن در
قول عثمان رض آنکه درشان ابوبکر رض گفت خدای او را خلیفه کردانید و درشان
عمر رض گفت که ابوبکر رض او را خلیفه ساخت تا بیابی و بر تو روشن شود دلیل برآنچه
مذکور ساختیم از نص بر خلافت ابوبکر رض وچون قول عثمان رض درین مقام دلالت
میکند بر نص خلافت بر ابوبکر رض وحدیثی که قبل ازین مذکور شد از عثمان که بخاری
استدلال به آن کرده ست دال ست بر عدم نص پس جمع میان این دو حدیث
بهمان طریق باید کرد که قبل ازین مذکور شد در توفیق میان قول علما در نص و
عدم نص واشتمال کلام عثمان رض برین دو معنی موید ومقوی آن جمع ست که ما قبل

که ما قبل ازین ذکر کردیم بالجمله رسول صلی الله علیه وسلم باعلام الهی میدانست که بعد
از وی متصدی امر خلافت کیست ومع ذلک مامور نبود که نص بر یک شخص معین در وقت
موت بامت رساند و وارد نشده در بعضی احادیث ظاهره از وی صلی الله علیه وسلم
مگر از برای آنکه دلالت کند بر آنکه او باعلام الهی دانسته است که خلافت بعد از وی حق
ابوبکر است و به آن مردم را اخبار کرده است چنانچه گذشت و هرگاه که رسول الله صلی الله
علیه وسلم باعلام الهی دانسته خالی نیست از آنکه امری واقع که موافق حق است در نفس
امر دانسته است یا آنکه امری واقع که مخالف حق است دانسته است و بر هر تقدیر اگر مبایعت
غیر ابوبکر رض بر امت واجب بودی هر آئینه مبالغه میکرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم در رسانیدن
این امر واجب بامت باین طریق که نص جلی ظاهر درین باب بیان کند که از و نقل کنند
و مشهور شود در میان امت و بهمه ایشان برسد و چون نقل این چنین نیست با آنکه
دواعی نقل بسیار است این معنی دلالت میکند بر آنکه از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم
نصی صادر نشده و اما آنکه توهم کرده اند که نرسانیدن این امر بامت بواسطه آن بود
که میدانست که امت اطاعت و قبول این امر نخواهند کرد و فائده به آن مترتب نخواهد شد
باطل است زیرا که علم باین که ایشان اطاعت نخواهند کرد وجوب تبلیغ از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
ساقط نمی سازد همچنانچه سائر تکالیف باحاد امت میرسانید با آنکه عالم بود بآنکه اطاعت
نمی کنند پس علم رسول الله صلی الله علیه وسلم بعدم اطاعت ایشان ساقط نمی سازد
از وی وجوب رسانیدن و اگر گوئی محتمل است که امر امامت خفیه بیک شخص یا دو شخص رسانیده
باشد و بهمین طریق نقل کرده باشند گوئیم این احتمال فائده نمی دهد زیرا که طریق تبلیغ
این نوع امری بشدت تبلیغ است تا بواسطه تعدد تبلیغ و کثرت مبلغین آن امر مشهور شود

چراکه این خلافت امری مهم است و مصالح دین و دنیا هر دو باین امر متعلق است چنانچه
گذشت باآنکه درین شهرت تبلیغ و دفع ثوران فتنه نیز هست پس شهرت لازم باشد
واحتمال آنکه تبلیغ بسبیل شهرت شده باشد و کسی نقل نکرده باشد یا آنکه نقل کرده باشند
اما در عصری که بعد از عصر رسول الله است صلی الله علیه وسلم مشهور نشده باشد آن نیز باطل است
زیرا که اگر در زمان حضرت صلی الله علیه وسلم تبلیغ آن نص شهرت یافته بودی بایستی
که نقل کنند چنانچه سائر فرائض را نقل کرده اند بواسطهٔ آنکه داعیان و طالبان نقل مهمات
دین بسیار اند پس شهرت درین مقام لازم وجود نص است و چون شهرت نیست نص باین معنی
که قبل ازین گفتیم نیست نه در شان علی رضی الله تعالی عنه و نه در شان غیر او پس ازینجا
لازم آمد بطلان اکاذیبی که شیعه و غیر ایشان نقل کرده اند و کاغذها را به آن سیاه ساخته اند
مثل خبر انت الخلیفة من بعدی یعنی تو بعد از من خلیفه خواهی شد و خبر سلموا علی علی بامرة
المومنین سلام کنید بر علی با مارت مومنان و غیر این اخبار چنانچه خواهد آمد زیرا که آنچه ایشان
نقل کرده اند در اصل وجود نداشته و چیزی که وجود ندارد عدم اشتهار آن بطریق اولی است
و چگونه اشتهار بیابد و حال آنکه منقولات ایشان بدرجهٔ حدیث احادی که در آن طعن کرده اند
نرسیده و اگر به آن مرتبه رسیده بودی البته علم آن با ائمهٔ حدیث که حریص بودند بر تفتیش
از احوال حدیث و تحقیق آن میرسید چنانچه علم ائمهٔ حدیث متصل شد به بسیاری از احاد
که حکم بضعف ایشان کرده اند و چگونه بحسب عادت جائز است که این جماعت منفرد شوند
بعلم صحت این احاد با آنکه ایشان متصف نشده اند بروایتی و هرگز نرسیده اند بصحبت
محدثی و نیز چگونه جائز است که این احاد تجهیل کنند ماهران و سابقان حدیث را که عمر خود را فانی
ساخته اند در رحلت از منازل و سفرهای بعید جهت طلب حدیث و نهایت سعی و جهد درین

درین باب کرده اند و بنا براین مقدمات ست که عادت مطرده قطعیه حکم میکند بکذب و اختلاف
جماعتی که زعم کرده اند که نص خلافت در شان علی رضی الله تعالی عنه شد بحدیث آحادی که نزد
ایشان بخصوصهم صحیح شده با آنکه هرگز بصحبت محدثی نرسیده اند و متصف بروایتی نشده اند
چنانچه مقرر شد لیکن بطریق آحاد خبر انت منی بمنزلة هارون من موسی یعنی علی تو از من بمنزلت
هارونی از موسی و حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه یعنی کسی که من یاری کننده وی باشم
علی یاری کننده ویست وارد شده و جواب ازین دو حدیث واضح و مبسوطا خواهد آمد
و آنکه هیچ یک ازین دو حدیث دلالت بر خلافت علی رض نمی کنند نه بسبیل نص و نه باشارت
بر آن والا لازم می آید که نسبت خطا بجمیع صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین وهیم د نسبت کنند
خطا بایشان دادن باطل ست زیرا که ایشان معصوم اند از آنکه اجتماع بر ضلالتی
پس اجماع صحابه بر خلافت زعم آن مبتدعه جهال دلیل قاطع ست بر آنکه آنچه ایشان
ازین حدیث توهم کرده اند مراد نیست بر تقدیر یکه حدیث احتمال آن معنی که ایشان
اراده کرده اند داشته باشد و حال آنکه احتمال ندارد اصلا چنانچه بیان خواهد آمد پس
ظاهر شد که آنچه آن جماعت تسوید اوراق خود به آن کرده اند ازین آحاد دلالت
بر مدعای ایشان نمی کند و احتمال آنکه درین باب نصی غیر آنچه زعم کرده اند بوده
باشد و آنرا علی رضی الله تعالی عنه میدانسته یا یکی از مهاجر یا انصار رضی الله تعالی
عنه و عنهم آن نیز باطل ست زیرا که اگر نصی بودی آن کس که عالم بود به آن نص
البته در روز سقیفه که در باب خلافت سخن میگفتند ایراد آن میکرد و ظاهر میساخت
چرا که ظاهر ساختن آن واجب بود در آن وقت و آنچه ایشان گفته اند که علی رضی الله تعالی
عنه میدانست اما تقیه کرده آنرا ظاهر نساخت باطل ست زیرا که کسی که اندک خبری

و احاطه علی باحوال اصحاب دار دمیده اند که بمجرد ذکر این نص و منازعت در باب
امامت هیچ خوفی و دغدغه نبود و چگونه محل خوف باشد و حال آنکه ابوبکر رض
منازعت درین باب کرد با آنکه از علی رض اضعف بود و شوکت و استعداد مردم
او در آن وقت کمتر بود و اقامت دلیلی بر آنچه میگفت نیز ننمود و با این حال کسی ایذای
او بیک کلمه نکرد خصوص آنکه او را بکشتندی پس ظاهر شد بطلان تقیه مینوسه که ایشان
قرار می دهند بتخصیص آنکه علی رض بواقعه حباب ابن المنذر که یکی از انصار بود و گفت
که از ما امیری و از شما امیری چنانچه قبل ازین مذکور شد اطلاع یافت و دانست که کسی
ایذای حباب بقولی یا بفعلی نکرد با آنکه دعوی میکرد که با آن دلیلی نبود و او و قوم او در
کمال ضعف بودند نسبت بعلی و قوم او رضی الله تعالی عنهم و اگر گویند میتواند بود
که علی رضی الله تعالی عنه ظاهر ساخته باشد نصی که در شان او وارد شده و اصحاب
رجوع به آن نص نکرده و به آن عمل ننموده باشند گوییم این نیز بحسب عادت از مثل
اصحابی که اطاعت ایشان مر خدای تعالی را از همه زیاده ست و عمل کرده و دور
از اتباع حظوظ نفسانی ایشان از همه بیشتر ست ممتنع ست بدلیل عصمت ایشان
از اجتماع بضلالت و بدلیل خبر صحیح خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم بهترین قرنها قرن
منست باز آنانی که پهلوی ایشان اند و نیز عشره مبشره در آن وقت همه حاضر بودند و ازجمله
بود ابوعبیده جراح که امین این امت ست چنانچه از چند طریق اسناد صحیح شده پس
زمانیکه ایشان باین صفات جلیله متصف باشند توهم این نمیشود که ترک کرده باشند
عمل بر روایت علی رضی الله تعالی عنه بی دلیل راجح که معتمد علیه باشد معاذ الله که جایز
باشد این معنی بر ایشان بحسب شرع یا بحسب عادت چرا که این خیانت در دین ست

در دین است و اگر عیاذاً بالله تجویز این معنی کنند امانت از ایشان برطرف میشود
در جمیع آنچه نقل کرده اند از قرآن و احکام و جزم در هیچ چیز از امور دینی نمیشود با آنکه
اصول و فروع دین همه از ایشان منقول است و مع ذلک نسبت کتمان و اخفا نیز بعلی
رضی الله تعالی عنه کردن غایت نقص است در شان او زیرا که ازین لازم می آید که اورا
با آنکه اشجع ناس است منسوب بترس و ظلم سازند و بنا برهمین توهم بعضی از ملاحده خذلهم الله
تکفیر او کرده اند چنانچه خواهد آمد پس معلوم شد از جمیع آنچه مذکور ساختیم که هیچ
نصی بر خلافت علی رض وارد نشده حتی آنکه اشارتی به آن نشده و اما در باب
ابوبکر رضی الله تعالی عنه پس نصوص سابقه مصرحه بخلافت او معلوم شد و بر فرض آنکه
نص بر وی نبوده باشد در اجماع صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین برا و استغناء
ازان نص حاصل میشود چرا که آن اجماع ازان نص اقوی است زیرا که مدلول اجماع قطعی است
و مدلول خبر واحد ظنی است و اما تخلف جمعی مثل علی و عباس و زبیر و مقداد رضی الله تعالی
عنهم از بیعت در وقت عقد جواب مستوفی ازان دادیم قبل ازین و حاصل آن جواب
با زیادتی آن است که ابوبکر رض بعد از بیعت باحضار ایشان کسی فرستاد و بعد
از آنکه حاضر شدند با اصحاب گفت که این علی ابن ابی طالب است رض و بیعت من در گردن
او نیست او را مختار ساختم در امر خود بلکه جمیع شما را در بیعتی که با من کرده اند مختار ساختیم
پس اگر رای شما بغیر من از برای خلافت قراری یابد من اول کسی خواهم بود که
با وی بیعت کنم آنگاه علی رضی الله تعالی عنه گفت ما غیر ترا باین امر شایسته نمی دانیم و بیعت
کرد با ابوبکر رضی الله تعالی عنه و تمام آنهائی که مخالفت کرده بودند بعد از علی رضی الله تعالی
عنه در همان ساعت بیعت کردند والله اعلم فصل پنجم در ذکر شبهه های شیعه و رافضه

وامثال ایشان وبیان بطلان آن شبهه ها به ادله واضحه ظاهره شبهه اول آنکه ایشان
زعم کرده اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم ابوبکر رضی الله تعالی عنه را والی نساخت
بر عملی که اقامت قوانین شرع وسیاست در آن عمل بکند پس این والی ناساختن دلالت
میکند بر آنکه قوانین شرع وامر سیاست خوب نمی دانست وهرگاه که این دو امر را خوب
نداند امامت او صحیح نیست چرا که شرط امام آنست که شجاع باشد وجواب ازین شبهه
آنست که آنچه ایشان زعم کرده اند که ابوبکر رضی الله تعالی عنه را بر عملی والی نساخت
باطل است زیرا که بخاری در صحیح خود از سلمه بن الاکوع نقل کرده است که گفت غزا کردم
با رسول الله صلی الله علیه وسلم در هفت غزوه واز لشکرها که نامزد فرموده بغزامی فرستاد
در نه غزوه بیرون رفتم ودر آن نه غزوه یک دفعه ابوبکر رضی الله تعالی عنه بر ما امیر بود
ویک دفعه اسامه رض بر ما امیر بود دیگر آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم در سنه نه اورا
امیر حاج ساخته بمکه معظمه زادها الله شرفا وتعظیما فرستاد واما آنچه زعم کرده اند که امر سیاست
وقواعد شرع خوب نمی دانست آن نیز باطل است چرا که علی رضی الله تعالی عنه معترف بود به آنکه
ابوبکر رض اشجع صحابه است بدلیل حدیثی که روایت کرد بزاز در مسند خود از علی رض که گفت
خبر کنید مرا که اشجع ناس کیست قوم گفتند اشجع ناس توئی گفت من مبازرت ومقاتله نمی
کنم بکسی مگر آنکه استیفاء خود از وی کنم ولیکن خبر دهید مرا که اشجع ناس کیست گفتند نمی
دانیم علی رض گفت اشجع ناس ابوبکر است رض چرا که در روز بدر از جهت رسول الله صلی الله علیه
وسلم عریشی مرتب کرده بودیم آنگاه با هم گفتیم کیست از ما که با رسول الله صلی الله علیه وسلم
بوده باشد ومحافظت او کند تا هیچ کس از مشرکین بر وی آن حضرت صلی الله علیه وسلم
نیفتد که ضرری بوی رساند پس بخدا سوگند که هیچ کس از ما نزدیک رسول الله صلی الله علیه وسلم

وسلم نبود مکر ابوبکر رض که شمشیر خود را از غلاف بیرون کرده بربالای سر رسول الله صلی الله علیه
وسلم ایستاده بود و هر کس از مشرکین که بجانب رسول الله صلی الله علیه وسلم خود را می
انداخت ابوبکر رض او را از حضرت دفع میکرد پس ابوبکر اشجع ناس باشد و هم علی رض
فرمود که رسول الله صلی الله علیه وسلم را دیدم در حالتی که قریش او را گرفته بودند و کسی با او
غلظت و درشتی میکرد و کسی بعنف می کشید او را و می گفتند تو ئی که تمام آلهه را یک آله
کردانیده علی رض گفت بخدا سوگند که نزدیک نرفت هیچ یک از ما مکر ابوبکر رض که او پیش
رفته یکی را میزد و با یکی درشتی میکرد و دیگری را بعنف کشیده دور میکرد و میگفت خدای
هلاک کند شما را اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله آیا میکشید مردی را که میگوید پروردگار من
الله تعالی ست الگاه علی رض چادری که ابوبکر رض را بآن پوشانیده بود برداشت و گریه
بسیار فرمود تا آنکه لحیه مبارک او از آب چشم تر شد بعد از ان فرمود آیا مؤمن آل فرعون
بهتر بود یا ابوبکر قوم ساکت شدند علی رض گفت چرا جواب نمیدهید بخدا سوگند که ساعتی از
ابوبکر رض بهتر است از جمیع ایام مؤمن آل فرعون زیرا که مومن آل فرعون مردی بود
که ایمان خود را پنهان میداشت و ابوبکر رض ایمان خود را ظاهر و آشکارا ساخت و روایت
کرد بخاری از عروه بن زبیر که گفت عبد الله بن عمرو بن عاص را پرسیدم از سخت ترین چیزی
که مشرکان نسبت برسول الله صلی الله علیه وسلم بفعل آوردند گفت دیدم که عقبه ابن ابی معیط
آمد در حالتی که رسول الله صلی الله علیه وسلم در نماز بود و ردا را در گردن مبارک آنحضرت
کرده بسیار پیچانید و فشرد الگاه ابوبکر رض آمد و او را دفع کرده گفت اتقتلون رجلا
ان یقول ربی الله و قد جاءکم بالبینات من ربکم آیا مقتول میسازید مردی را که میگوید پروردگار
من الله است و حالانکه آیات ظاهرات و معجزات بشما آورده است از پروردگار شما و روایت

کرد ابن عساکر از علی رض که فرمود چون ابوبکر رض مسلمان شد اسلام خود را آشکارا کرد
و دیگران را بخدا و رسول میخواند و روایت کرد ابن عساکر از ابی هریره رض که در روز بدر
ملایک با یکدیگر می گفتند که آیا نمی بینید ابوبکر صدیق را در عریش با رسول الله صلی الله علیه وسلم
و روایت کرده اند احمد و ابو یعلی و حاکم از علی رض که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم در روز
بدر مرا و ابوبکر را گفت مع احدکما جبرئیل و مع الآخر میکائیل با یکی از شما جبرئیل ست و با
دیگری میکائیل و بعضی از علما گفته اند که از جمله دلیلی که دال ست بر آنکه ابوبکر رض اشجع ست
آن ست که رسول الله صلی الله علیه وسلم علی را رض اخبار کرده بود که تو بدست این مقتول
خواهی شد و بنابرین هرگاه که علی رضی الله تعالی عنه ابن ملجم را میدید میگفت کدام وقت
که سر و لحیه مرا در خون رنگ خواهی کرد و همیشه میفرمود که او قاتل من ست چنانچه خواهد آمد
در اواخر ترجمه این حدیث و لهذا هرگاه که در حربها داخل میشد و خصم خود را میدید میدانست
که این خصم را بر قتل وی قدرتی نیست پس او در جنگ مثل آن بود که بر فراش خوابیده
و از خصم اندیشه نداشت و اما ابوبکر رض را اخبار بقاتل او نشده بود و گاهی که بحرب
داخل میشد نمیدانست که کشته خواهد شد یا نه و هر کس که بر قتل و قاتل خود واقف نیست
در وقت حرب شدت و مشقت کرد و فزع و جزع و زدن و خوردن با دمیرسد بخلاف
کسی که قاتل خود را میداند و در وقت جنگ گویا که بر فراش خود ست که او را از
مقاسات و تعب و حرب اصلا تفاوتی نیست انتهی و از جمله شجاعت ظاهره ابوبکر ست رض
آنچه در قتال اهل ردت واقع شد چنانچه روایت کرد اسماعیلی از عمر رض که چون رسول
صلی الله علیه وسلم از عالم رحلت فرمود کثیری از عرب مرتد شدند و گفتند نماز می کنیم
و زکوة نمیدهیم بنا برین ابوبکر رض بقتال انجماعت امر فرمود انگاه نزد وی آمده گفتم ای

ای خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم مردم را الفت ده باسلام و با ایشان رفق
و مدارا کن چرا که ایشان بمنزلت حیوانات وحشی اند ابو بکر رض کفت ای عمر امید نصرت
داری و حال آنکه آمده نزد من بچیزیکه در آن خذلان و عدم نصرت ست تو در ایام جاهلیت
قهار بودی حالانکه زمان اسلام ست ضعیف و سست دل میشوی میکوئی بچه چیز ایشان را
الفت دهیم بشعری که انشا کرده ایم یا بسحری که افترا کرده ایم هیهات هیهات که چیزی اینها
بوده باشد رسول الله صلی الله علیه وسلم از میان ما رفت و وحی الهی منقطع شد بخدا اکر کنند
که جهاد خواهم کرد با ایشان مادامی که شمشیر در دست من ست و اکر چه جهت منع عقالی
بوده باشد عمر رض کفت یافتم ابو بکر را رض که امر او از من نافذتر بود و جرات و دلیری
او از من زیاده بود و در ایام خلافت خود سلوکی نموده بود در امور مردم که بسیاری
از مؤنات ایشان بر من آسان شد در روشنکی رای امر شد پس معلوم شد بانچه
مقرر کردیم عظم شجاعت ابو بکر رضی الله تعالی عنه و دیکر آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم میدانست
و همچنین صحابه کرام رضوان الله تعالی علیهم نیز شجاعت و ثابت بودن ابو بکر رضی الله تعالی عنه
در کارها میدانستند و بنابراین تقدیم او از برای امامت عظمی بر ایشان لازم شد چرا که در
امر امامت این دو امری باید و اهم ست از باقی امور خصوص در وقت احتیاج بمقاتله اهل
ردت و غیر ایشان و دلیل بر شجاعت و ثابت بودن ابو بکر رض در امور آن ست که در حدیث
صحیح ثابت شده ست که زمانی که رسول الله صلی الله علیه وسلم با مشرکین مکه در حدیبیه قرار
صلح میدادند عروة بن مسعود الثقفی که یکی از کفار مکه بود با رسول الله صلی الله علیه وسلم کفت
چنین می بینم که من و تو خواهیم بود و تمام این اصحاب تو خواهند کریخت و ترا خواهند کذاشت
ابو بکر رضی الله تعالی عنه از روی غضب و استبعاد این سخن در جواب او کفت که امصص

بظر اللات انحن نفر عنه او ندعه و بظر بباء موحده مفتوحه و ظاء معجمه ساکنه کوشت پاره ایست

که بعد از انکه زنان راختنه کردند در فرج ایشان باقی می ماند و لات نام بتی ست از بتهای

ایشان و عرب این لفظ را در معرض ذم میکویند یعنی آن کوشت پاره فرج بت را

در دهان نهاده می مکیده باشی آیا ما از و خواهیم کریخت و او را خواهیم کذاشت علما کفته اند

که این مبالغه ست از ابوبکر رض در سب عروه که معبود او را که بت ست بجای کنیزک او داشت

و این سخن بنابر آن کفت که نسبت فرار باصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم کرد

پس ملاحظه کن که صدیق رض چکونه تلفظ نمود باین سب که پیش عرب زیاده ازین سبی

نمی باشد و آن کافر شدید القوت باهیبت و صلابت را خوب او و مردم او بمرتبه بود

که رسول الله را صلی الله علیه وسلم از دخول مکه مشرفه در آن سال منع کردند باین شتم

می طلب ساخت و از قوت و شوکت آن کافر اصلا اندیشه بخاطر خود راه نداد و با آنکه

نسبت فرار بجمیع اصحاب کرده بود اما هیچ کدام از ایشان نتوانستند که یک کلمه نسبت

بعروه بکویند بغیر ابوبکر رض که او را باین طریق دشنام داد و اندیشه نمود پس معلوم شد

که او اشجع از باقی اصحاب بود چنانچه کذشت روایت از علی ابن ابی طالب رض

و از جمله شجاعت ابوبکر رض قتال او بود با جماعتی که منع زکوة کردند و عزیمت او بر آن

اکرچه با او کسی نباشد چنانچه در فصل سیوم مبسوطا کذشت و درین فصل نیز اشارتی

به آن شد و از انجمله بود قتال او با مسیلمه لعین و قوم او و بنو حنیفه با آنکه خدا تعالی

ایشان را وصف کرده بود با ولی باس شدید بر تقدیری که آیه در شان آن قوم

نازل شده باشد چنانچه جمعی از مفسرین که زهری و کلبی ازان جمله ست کفته اند و نیز از ان

جمله ست ثابت ماندن او بجای خود در وقت مصیبات عظیمه که عقول فحول حکما و عقلا در ان

دران حیران شد چنانچه بخاری وغیر او روایت کردند که دهشت وحیرتی عظیم در وقت
وفات حضرت صلی الله علیه وسلم بر مردم استیلا یافت حتی عمر رض که در ثبات قدم
کسی باو نمیرسید وباوجود این حال جزم کرد به آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم
فوت نشده وشمشیر خود از غلاف بیرون آورده میگفت هرکس که بگوید که رسول الله
صلی الله علیه وسلم متوفی شده او را گردن خواهم زد تا وقتی که ابو بکر رض از منزل
خود که در عوالی مدینه بود آمد وبر نبی صلی الله علیه وسلم داخل شده کشف برقع از روی
آن حضرت کرده دانست که وفات یافته است آنگاه خود را بر بالای آن حضرت انداخته
روی آن حضرت را بوسه داد وگریه بسیار کرد وبعد ازان بیرون آمد بجانبی که قوم نشسته بودند
وعمر را رض ازان سخنی که میگفت ساکت ساخت با آنکه ابا وتمامی از ترک آن سخن مینمود
بواسطه دهشتی که او را حاصل شده بود وچون اصحاب علو شان ورفعت وتقدمی
ابو بکر رض را میدانستند همه بجانب او شتافتند آنگاه ابو بکر رض خطبه مشتمل بر حمد وثنا
حق تعالی وصلوات زاکیات بر سرور انبیا خوانده گفت اما بعد هرکس که بندگی محمد صلی الله علیه
وسلم میکرد بتحقیق که محمد صلی الله علیه وسلم از عالم رحلت فرمود وهر که بندگی وپرستش
خدای تبارک وتعالی میکند بتحقیق که او زنده است که هرگز نمیرد واین آیه بخواند وما محمد الا
رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم الآیة ونیست بنده
ستوده من مگر فرستاده از جانب من بدرستی که گذشته اند پیش از وی فرستادگان
آیا اگر بمیرد این رسول ما کشته شود باز میگردید شما بر پاشنه‌های خود یعنی ترک
جهاد میکنید ویا مرتد میشوید وبعد از سماع این آیه تصدیق کردند که حضرت صلی الله علیه وسلم
رحلت فرموده است وتکرار این آیه میکردند گویا که بواسطه استیلای دهشت وحیرت

این آیة را هرگز نشنیده بودند پس بنابرین حدیث معلوم شد که استحکام رای ابوبکر رض از باقی اصحاب زیاده بود و عقلش از همه ایشان کامل تر چنانچه روایت کرده اند تمام و ابن عساکر که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اتانی جبرئیل فقال ان الله یامرک ان تستشیر ابابکر جبرئیل نزد من آمده و گفت خدای تبارک و تعالی ماموره میسازد به آنکه مشورت با ابوبکر کرده باشی در کارها و روایت کرده اند طبرانی و ابونعیم و غیر ایشان که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم اراده آن فرمود که معاذ را رض بجانب یمن روان سازد مشورت کرد با بعضی اصحاب که از انجمله ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و اسید بن حضیر بود رضی الله تعالی عنهم و هر یک از اصحاب بمقتضی رای خود سخنی گفتند انگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ما تری یا معاذ ای معاذ رای تو درین باب چیست معاذ گفت رای من رای ابوبکر است رضی الله تعالی عنه بعد از ان رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله یکره ان یخطأ ابوبکر خدا تعالی مکروه میدارد که خطا صادر شود از ابوبکر رض و روایت کرد طبرانی بسندی که رجال او ثقات اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله یکره ان یخطأ ابوبکر و این دلیلی دیگر است در غایت قوت بر آنکه ابوبکر رض اکمل اصحابست از روی عقل و رای و اعلم ایشان است بلاشک و شبهه پس باین دلائل مذکوره عظم شجاعت و کمال عقل و رای و علم و ثبات قدم او ثابت شد و ازین جهت است که علما گفته اند که ابوبکر رض در صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم از زمانی که مسلمان شد تا ایام وفات بود و مفارقت او نکرد هرگز نه در سفر و نه در حضر مگر آنکه حضرت صلی الله علیه وسلم او را ماذون ساخته باشد در خروج بحج یا غزائی و در تمام غزوات با رسول الله صلی الله علیه وسلم بوده و با او هجرت کرد و عیال و اولاد

و اولاد خود را گذاشت از جهت رغبت او بخدا و رسول و در مواضع بسیار بحضرت رسول الله
صلی الله علیه وسلم قیام نمود و در روز احد چنین که مردم همه گریختند او ثبات قدم ورزید
و آثار جمیلهٔ او بسیار ست و این کتاب گنجایش آن ندارد و با این صفاتی که مذکور ساختیم
چگونه کسی نسبت عدم شجاعت و عدم ثبات با و کند نعوذ بالله منها بلکه شجاعت و ثبات
در امور و آثار حمیده و صفات پسندیدهٔ او بی نهایت ست فرضی الله تعالی عنه و کرم وجهه
شبهه: دهم آنکه زعم کرده اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم چون ابوبکر رض را والی
ساخت برات بمکه برده بمردم بخواند و در ثانی الحال او را عزل کرده علی ابن ابی طالب
رضی الله تعالی عنه را والی ساخت و این دلیل ست بر عدم اهلیت او در امر خلافت جواب
این شبهه آن ست که آنچه ایشان زعم کرده اند که او را عزل فرمود آن نیز باطل ست
چرا که علی رض را بعد از ابوبکر رض فرستاد که قراءت برات نماید بواسطه آنکه عادت
عرب آنست که گاهی که کسی از ایشان عهدی میکند یا عهدی را برطرف میکند آن
شخص خود متولی آن امر میشود یا یکی از بنی اعمام او و چون فرستادن علی رض مخصوص
بود بقراءت فقط و بمهمی دیگر مامور نشده بود از این جهة ابوبکر رض را از امارت حج معزول
نساخت و همان امارت او بر حال خود باقی داشت و علی رض در غیر امر قراءت مامور
ابوبکر رض بود و با وجود این حال علی رض در ایذان و اعلام برات منفرد نبود بلکه
ابوبکر رض در آن امر نیز داخل بود چنانچه در صحیح بخاری روایت کرده ست که ابوهریره
رض گفت که ابوبکر رض مرا فرستاد در آن حجه با مؤذنانی که در روز نحر در منی منادی
میکردند که بعد از این سال هیچ مشرکی حج نکند و طواف بیت الله نکند کسی که عریان باشد
و حمید بن عبد الرحمن گفت باین عبارت که رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابن ابی طالب را رض

ردیف ابوبکر رض ساخت وامر فرمود که اعلام برائت نماید وابوهریره رض گفت که علی ابن ابی طالب رض
در روز نحر در منی با ما اذان کرد به برائت و بآنکه حج نکند بعد ازین سال هیچ مشرکی و طواف
نکند در بیت هیچ عریانی پس تامل کن درین حدیث تا بر تو ظاهر شود که علی رض اذان
نکرد مگر با موذنان ابوبکر رض و ازان چیزی که مصرح ست آنچه ما ذکر کردیم آن ست که زمانی که
علی رض آمد ابوبکر رض موذنان خود را عزل نکرد و این عدم عزل موذنان و شریک ساختن
ایشان با علی رضی الله تعالی عنه در اذان دلیل ست بر آنکه علی رض نیامد مگر جهت
وفا بعادت عرب چنانچه قبل ازین گفتیم نه از جهت عزل ابوبکر رض و اگر چنین بودی موذنان
ابوبکر رض در اذان و اعلام با علی رض همراه نبودندی پس ظاهر و واضح شد آنچه
گفتیم که شیعه و روافض و امثال ایشان را هیچ دلیلی نیست که دلالت کند بر مدعای ایشان
غیر کذب و عناد و جهل نعوذ بالله منها شبهه سیوم آنست که میگویند پیغمبر صلی الله علیه وسلم
در ایام مرض چون ابوبکر رض را بامامت صلوة امر فرمود باز او را عزل کرد جواب ازین
شبهه آنکه ادعای معزول شدن ابوبکر رض از امامت صلوة محض کذب و افتراست از ایشان
خذلهم الله تعالی چراکه در حدیث هفتم از احادیث صحیحه متواتره داله بر خلافت ابوبکر رض
که مذکور ساختیم صریح ست در آنکه باقی بود بر امامت تا وفات حضرت صلی الله علیه وسلم
و در بخاری مرویست از انس رض که گفت در وقتی که مسلمانان در نماز بودند در وقت
صبح روز دوشنبه و ابوبکر رض امامت نماز میکرد رسول الله صلی الله علیه وسلم فتح حجرۀ پرده
که در حجرۀ عائشه رض بسته بود برداشته نظر مبارکش بصفوف مسلمانان افتاد و تبسمی فرمود
الحال ابوبکر رض گمان کرد که رسول الله صلی الله علیه وسلم اراده بیرون آمدن جهت
نماز دارد بنا برین میل کرد بعقب آید و متصل شود بصف انس گفت که مسلمانان عزم کردند

عزم کردند که قطع نماز کنند و مفتون شوند در نماز از خوشحالی آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم را
دیدند آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم بدست مبارک اشارت فرمود که نماز
خود را تمام کنید و پرده را انداخته در حجره داخل شد در همان روز وقت چاشت
از عالم رحلت فرمود پس تامل کن در حماقت و جهالت آن قوم که با وجود آنکه
امامت صلوة ابوبکر رض بخلافت از رسول الله صلی الله علیه وسلم مجمع علیه است
از جانب ما و از جانب ایشان و انکار این معنی نمی توانند کرد و در دعوی
عزل او از امامت بیانی و حجتی ندارند مرتکب این نوع افترای عظیم و بهتان بر
رسول الله صلی الله علیه وسلم میشوند اعاذنا الله منها و از ابن عباس رض عنهما
و غیر او مرویست که رسول الله صلی الله علیه وسلم در نماز اقتدا بهیچ یک از اصحاب
خود نکرد مگر ابوبکر رض و در سفری در یک رکعت نماز اقتدا بعبد الرحمن بن عوف رض
کرد و منقول نشده است که اقتدا بعلی ابن ابی طالب رض کرده باشد پس بنابراین
روایت ابوبکر رض مخصوص است باین منقبت عظمی و مکرمت کبری شبهه چهارم آنست
که زعم کرده اند که ابوبکر رض امر کرد بسوختن کسی که گفت من مسلمانم و دزدی را القطع
دست چپ امر فرمود و در میراث جده توقف کرد تا زمانی که مردم روایت کردند
از رسول الله صلی الله علیه وسلم که میراث جده سدس است و اینها همه قدح و قصور است
و در خلافت و جواب ازین شبهه آن است که آنچه گفته اند که قدح و طعن در خلافت
اوست باطل است چرا که قدح و طعن در وقتی می توان کرد که ثابت شود که او اهلیت
اجتهاد ندارد و حالانکه این چنین نیست بلکه او از اکابر مجتهدین است و اعلم است علی الاطلاق
از جمیع صحابه رضی الله تعالی عنهم بدلائل واضحه که از آنجمله است حدیثی که بخاری و غیر او

روایت کردند که عمر رض در صلح حدیبیه از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسید که چرا این
عادت مذمومه قبول میکنیم ما در دین خود الغاه رسول الله صلی الله علیه وسلم جواب او داد
بعد ازان بجانب ابوبکر رض آمد و همان سوالی که از رسول الله صلی الله علیه وسلم کرده بود
از ابوبکر رض کرد و ابوبکر رض در جواب عمر رض همان گفت که رسول الله صلی الله علیه وسلم
گفته بود در جواب او بلا زیادتی و نقصان چنانچه در حاشیه بیان کردیم و از جمله دلائل
حدیثی ست که روایت کرده ست ابو القاسم بغوی و ابوبکر رض در فوائد و ابن عساکر
از عائشه رض که گفت چون رسول الله صلی الله علیه وسلم وفات کرد در میان مردم نفاق
برخاست و عرب مرتد شدند و انصار رضی الله تعالی عنهم در یکجا جمع شدند و در ابو
انچه بر پدر من نازل شد اگر بر کوه نازل می شد از هم می پاشید و متفرق میشد و اختلاف
نکردند اصحاب در لفظی مگر آنکه سابق شد پدر من بر همه کس در بیان آن و تفصیل
کردآنرا جمیعاً گفتند آیا رسول الله صلی الله علیه وسلم را در کجا دفن کنیم و هیچ یک از اصحاب
عالم نبودند باین تا آنکه ابوبکر رض گفت شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وسلم که میگفت
ما من نبی یقبض الا دفن تحت مضجعه الذی مات فیه هیچ نبی از انبیا متوفی نشد مگر آنکه
دفن کردند او را در همان موضعی که قبض روح او شد و اختلاف کردند در میراث
او نزد هیچ یک از اصحاب علم باین نبود تا آنکه ابوبکر رض گفت شنیدم از رسول الله صلی الله علیه
وسلم که گفت انا معشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة بتحقیق که ما گروه انبیا کسی از ما
میراث نمی برد آنچه ما گذاشتیم صدقه ست بعضی علما گفته اند که اول اختلافی که در میان
اصحاب واقع شد در دفن حضرت بود بعضی گفتند که در مکه دفن میکنیم که مولد و منشاء
اوست و بعضی گفتند در مسجد دفن میکنیم و بعضی گفتند در بقیع و بعضی گفتند در بیت المقدس

در بیت المقدس که مدفن انبیاست دفن می‌کنیم تا آنکه ابوبکر رض خبر داد از علمی که داشت
و ابن زنجویه گفت که این سنتی ست که صدیق رض منفرد ست به آن از میان مهاجر و
انصار و درین باب همه باو رجوع کردند و مذکور ساختیم قبل ازین حدیث اتانی
جبرئیل فقال ان الله یامرک ان تستشیر ابابکر یعنی آمد مرا جبرئیل پس گفت تحقیق الله تعالی
امر میکند ترا که در امور مشورت کنی با ابوبکر و حدیث ان الله یکره ان یخطأ ابوبکر یعنی
خدا تعالی مکروه میدارد که از ابوبکر خطا صادر شود و سند این حدیث صحیح ست
و همچنین گذشت حدیث لا ینبغی لقوم فیهم ابوبکر ان یومهم غیره سزاوار نیست مر آن قوم را
که ابوبکر درمیان ایشان ست آنکه غیر او امامت ایشان کند و در اول فصل سیوم
خبر انه و عمر کانا یفتیان الناس فی زمن النبی صلی الله علیه و سلم مذکور شد یعنی
ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما در زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم فتوی میدادند و در
تهذیب نواوی چنین منقول ست که استدلال کرده اند علما به عظم علم ابوبکر رض بقول او
که گفت بخدا سوگند که مقاتله می‌کنم بکسی که فرق میکند میان صلوة و زکوة یعنی در فرضیت
و ادای آن و شیخ ابو اسحاق استدلال کرده ست به اعلمیت ابوبکر رض از باقی اصحاب
باین که تمام اصحاب توقف کردند در فهمیدن حکم درین مسئله مگر ابوبکر رض و بعد از آنکه
ابوبکر رض مباحثه با اصحاب رضی الله تعالی عنهم درین باب کرد و معلوم اصحاب
شد که قول ابوبکر صواب ست رجوع نمودند بقول او رضی الله تعالی عنهم اجمعین اگر گویی
علی رض اعلم ست بدلیل حدیثی که خواهد آمد در فضائل علی رض انا مدینة العلم و علی بابها
یعنی من مدینه علم و علی باب آن مدینه ست جواب گوییم که بعد ازین خواهد آمد که درین
حدیث علما طعن کرده اند و بر تقدیری که صحیح باشد یا حسن باشد پس ابوبکر رض عنه

محراب آن مدینه ست و در روایتی دیگر چنین ست فمن اراد العلم فلیأت الباب یعنی
کسی که ارادهٔ علم دارد پس می باید که قصد نماید بجانب باب و این روایت بر تفاضل
اعلمیت نمی کند چرا که بسیار هست که مردم قصد غیر اعلم می کنند بواسطهٔ زیادتی ایضاح و بیان
و سرعت فراغی که از و حاصل میشود و از اعلم حاصل نمیشود با آنکه روایت معارضه میکند
بحدیث فردوس انا مدینة العلم و ابوبکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان سقفها و علی بابها
یعنی من مدینهٔ علمم و ابوبکر بنیاد و اصل آن مدینه ست و عمر دیوار آن مدینه ست و عثمان
سقف آن ست و علی باب آن ست پس این حدیث صریح ست درین که ابوبکر رض اعلم
ازیشان و این هنگام امر بقصد باب که فرموده ست بهمان معنی که قبل ازین گفتیم
نه از جهت زیادتی شرف باب بر ما قبل چرا که معلوم ست بالبداهه که هر یک از اساس
و حیطان و سقف از باب اعلی ست و نادر ست جوابی که بعضی از علما درین حدیث گفته اند
که علی بابها از علو ست بر طریق قرات هذا صراط علی مستقیم برفع علی و تنوین چنانچه قرات
یعقوب ست و روایت کرد ابن سعد از محمد بن سیرین و او باتفاق جمیع علما مقدم ست
در علم تعبیر خواب بر جمیع معبرین که گفت ابوبکر رض بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم
در علم تعبیر از همه اصحاب زیاده بود و روایت کردند دیلمی و ابن عساکر امرت ان اولی
الرویا ابابکر مامور شدم به آنکه ابوبکر اوّلی امر رویا کردانیم و ازین جهت بود که ابوبکر رض عنه
در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم و در حضور او تعبیر رویا میکرد و روایت کرد ابن سعد
از ابن شهاب که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم خوابی دید و قصهٔ آن خواب با ابوبکر
رض عنه چنین گفت رایت کانی استبقت انا و انت درجة فسبقتک بمرقاتین و نصف
یعنی دیدم در خواب که من و تو سبقت میکردیم با یکدیگر در بالا رفتنی الگاه پیشی گرفتم

گر فهم من بر تو بد و نزد بان و نصفی ابوبکر رض گفت یا رسول الله قبض خواهد کرد خدای تعالی
ترا بسوی مغفرت و رحمت و من زنده خواهم بود بعد از تو دو سال و نیم و همچنین شد
که خود تعبیر کرده بود که دو سال و هفت ماه زنده بود بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم
چنانچه روایت کرد حاکم از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما روایت کرد سعید ابن منصور از عمر
و ابن شرحبیل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رأیتنی اُرْدِفْتُ غنماً سوداً ثم اردفتها
غنماً بیضاً حتی ما ترى السود فیها رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که در خواب
دیدم که گوسفندان سیاه در پس داشتم باز این گوسفندان سیاه پس پس
گوسفندان سفید گردانیدم و گوسفندان سفید از عقب لیکن گوسفندان سفید بسیار بودند
بمرتبهٔ که گوسفندان سیاه پیدا نبودند آنگاه ابوبکر رض گفت اما گوسفندان سیاه عرب است
که مسلمان خواهند شد و بسیار شوند و اما گوسفندان سفید اهل عجم اند که مسلمان
شوند و کثرت ایشان بمرتبهٔ باشد که عرب هم رئی نکردند و پیدا نباشند در میان
ایشان بعد از ان رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود کذلک عبرها الملک سحراً همچنین
که تو تعبیر این خواب کردی ملک تعبیر کرد در سحری پس ثابت شد بجمیع انچه مقرر داشتیم
آنکه ابوبکر رض از اکابر مجتهدین ست و هرگاه که ثابت شد که او مجتهد ست پس در سوزانیدن
عیبی باو لاحق نمیشود زیرا که آن مرد که بسوختن او امر فرمود زندیق بود و در قبول
توبه زندیق علما را خلافست و اما نهی از سوزانیدن که وارد شده میتواند بود که
آن نهی باو نرسیده باشد و احتمال دارد که رسیده باشد و تاویل کرده باشد
بر غیر مثل زندیق و بسیاری از دلایل باشد که چون بمجتهدین رسد آن را تاویل
کنند بواسطهٔ علتی که ایشان را حاصل شده بدلیلی دیگر خلاف آن و کسی که جاهل

جاهل ست بشریعت الغرا این معنی مینماید و اما آنکه امر بقطع بسیار دزد نموده میتواند بود که این امر در مرتبهٔ سیوم بوده باشد از دزدی سارق نه در مرتبهٔ اول و چون در دفعهٔ سیوم دزدی کرده بنابرین امر بقطع دست چپ وی شده و احتمال آن نیز دارد که خطا از جلاد بوده باشد نه از امر و بر تقدیریکه تنزل کنیم و مسلم داریم که ابوبکر رض عنه در مرتبهٔ اول امر بقطع بسیار فرموده است آیهٔ قرآنی شامل آنجا و کرده است پس محتمل است که اجتهاد او چنین بوده باشد که آیه بر اطلاق خود باقیست و آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم امر بقطع دست راست شخصی فرمود در دفعهٔ اول از دزدی آن شخص بر سبیل وجوب نبوده بلکه امام درین امر مخیر است و بر فرضی که اجماع درین مسئله شده باشد بقطع یمنی محتمل است که این اجماع بعد از آن کرده باشند اگر در مثل این حکم اجماع منعقد شود و حال آنکه خلافست درین چنانچه در کتب اصول مذکورست و اگر گوئی قرات ابن مسعود ایمانهما صریح است درین معنی گوئیم احتمال دارد که این قرات باو نرسیده باشد و بر جمیع تقادیر هیچ اعتراضی بر و متوجه نمیشود بهیچ وجه از وجوه و از جملهٔ این احتمالات اول حق است و واقع است بدلیل آنکه مالک رض روایت کرد از قاسم بن محمد که مردی که یک دست و پای او بریده بودند از اهل یمن بمدینه آمده در منزل ابوبکر رض نزول کرده از عامل یمن شکوه کرد که بر من ظلم کرده است و او فانی که در آنجا بود نماز شب میگذارد و عبادت خود را میکرد و بنابرین عبادت ظاهری ابوبکر رض در شان او گفت ما لیلک بلیل سارق یعنی این شبی که تو بر وز آوردی و این عبادتی که تو کردی بشب دزدان نمی ماند اتفاقا درین اثنا که آن مرد در آن خانه بود حلیهٔ از اسماء بنت عمیس که زوجهٔ ابوبکر رض بود ناپدید شد و اهل آن خانه تفحص آن حلیه میکردند و این

و این مرد اقطع نیز با ایشان همراه بود تفحص مینمود و میگفت بار خدایا تو ظاهر ساز
آن کس را که این اهلبیت صالح دزدی کرده و مال ایشان را برده الغاه آن حلیه
مذکور پیش زرگری پیدا شد و آن زرگر گفت این مرد اقطع نزد من آورده و آن
اقطع اعتراف کرد که من بزرگر داده ام باگواه باو ثابت شد بنابرین ابوبکر رض
امر فرمود که دست چپ او قطع نمایند چراکه دست و پای راست او هم بواسطه دزدی
بود دفعه بریده شده بود و ابوبکر رض گفت بخدا سوگند که دعائی که او بر نفس خود کرد
بر من سخت تر بود از دزدی او پس بنابراین دلیل واضح باطل شد شبهه معاندین
و اما توقف ابوبکر رض در مسئله جده تا آنکه خبر با و رسد بسیاق حدیث او سزاوار است
چراکه درین توقف رد اعتراض معترضین ست ابلغ ردی چنانچه اصحاب سنن اربعه
و مالک از قبیصه روایت کرده اند که جده نزد ابوبکر رض آمد و سوال بمیراث خود کرد
ابوبکر رض گفت در کتاب الله تعیین میراث تو نیست در سنت رسول الله نیز میراث تو بر من
ظاهر نیست کیفیت و کمیت آن حالا برو و لحظهٔ دیگر نزد من بیا تا من از مردمان سوال کنم
الغاه درین باب از اصحاب استفسار نمود مغیره بن شعبه گفت من در قضیه نزد رسول الله
صلی الله علیه وسلم حاضر بودم که سدس مال بجده عطا فرمود ابوبکر رض گفت کسی دیگر درین
قول با تو شریک هست الغاه محمد بن مسلمه برخاست و مثل آنچه شعبه گفته بود نقل نمود
و بنابراین ابوبکر رض ایضا انفاذ حکم رسول الله صلی الله علیه وسلم کرده شش یک
میراث از برای جده مقرر داشت پس در سیاق این کلام تامل کن تا کمال
دقت و احتیاط و انصاف صدیق رض بر تو روشن گردد که اولا نظر کرد در کتاب الله
و در محفوظات خود از سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و در آنجا چیزی نیافت

باز مشورت نمود درین باب بمسلمانان که آنچه از رسول الله صلی الله علیه وسلم درین
ماده یاد داشته ظاهر سازند پس مغیره آنچه میدانست ظاهر کردانید باز احتیاط مرعی
داشته طلب ناقلی دیگر کرد باوجود آنکه در روایت تعدد شرط نیست پس محمد بن مسلمه
آنچه حفظ کرده بود از رسول الله صلی الله علیه وسلم اظهار کرد بعد از تحقیق وتفتیش تمام
در آن مسئله حکم فرمود واین حدیث مؤید ومقوی کلامی ست که قبل ازین مذکور شد
که صدیق رض در زمانی که خصمان نزد او حاضر می شدند در بدو حال نظر در قرآن می نمود
باز در محفوظات خود از سنت واگر مدعای خود ازین هردو نمی یافت با مسلمانان
مشورت میکرد واین قاعده مجتهدین ست وازایشان بدیع نیست که در مدارک احکام
ومسائل بحث کنند وتحقیق نمایند و روایت کرد قاسم بن محمد که یک جده مادری و یک
جده پدری هردو نزد ابو بکر رض آمدند ومیراث خود طلب کردند صدیق رض میراث
بجده مادری رجوع کرد آنگاه عبد الرحمن بن سهل انصاری بدری گفت میراث بکسی داد
که اگر او مرده بودی این مورث از وی میراث نمی برد آنگاه صدیق رض میراث
جده که سدس بوده باشد میان جدتین قسمت فرمود پس تامل کن و تدبر فرما که
صدیق باکمال رفعت وحالت او چه طریق سخن شخصی که از وی کوچک تر بود شنیده رجوع
بحق نمود واز ان استنکاف نفرمود شبهه آنکه زعم کرده اند که عمر رض مذمت
ابو بکر رض کرد وکسی که مثل عمر رض او را مذمت کرد صلاحیت خلافت ندارد وجواب
ازین شبهه آن ست که این زعم محض کذب وافتراست ازایشان زیراکه از عمر رض بثبوت
نه پیوسته ست که هرگز مذمت ابو بکر رض کرده باشد بلکه آنچه ازو واقع شده ست آن ست
که همیشه ثنای ابو بکر رض کرده وتصریح نموده که او اکمل صحابه ست از روی علم ورای

وراي وشجاعت چنانچه در قصه متابعت وغیر آن مذکور شد وچگونه او را مذمت کند
وحال آنکه عمر رض بعهد ابو بکر رض متصدي امر خلافت شد پس اگر ذم او کند ذم نفس
خود کرده باشد واگر قدح در خلافت او کند در خلافت خود قدح کرده است واما انکار
عمر رض جهت آن بود که خالد بن الولید مالک بن نویره را که مسلمان شده بود کشت
ونکاح زوجه او کرده در همان شب دخول کرد قبل از انقضاي عدت وچون عمر رض بر معني
اطلاع یافت با صدیق رض گفت که خالد بن الولید باین علی که کرده مستحق قتل است واو راي
باید کشت وابو بکر رض درین معني تامل نموده خالد را نکشت واین انکار مستلزم آن
نیست که ابو بکر رض را ذم کرده باشد یا الحاق نقصي باو کرده است که در خلافت او قصور
بوده باشد بلکه از عادت مجتهدین است که در بعضي فروع اجتهادي بر یکدیگر انکار میکنند
چنانچه طریق سلف این بود واین معني را نقص یکدیگر نمي دانستند با آنکه حق این بود خالد را
نکشتند چرا که مالک بن نویره را باین واسطه کشته بود که از دین مرتد شد بعد از وفات
رسول الله صلی الله علیه وسلم وقوم را منع کرد از زکوة دادن وهر زکوة که گرفته بود بایشان
رد کرد چنانچه در ثنای احوال برادر مالک نزد عمر رض باین معني اعتراف کرد واینکه تزویج
زن او کرد میتواند بود که عدت او منقضي شده باشد در همان روز بوضع حمل با آنکه
این زن محبوس بوده باشد نزد مالک بعد از انقضاي عدت از ازواج بر عادت
جاهلیت وبر هر تقدیر تقوي وطهارت خالد زیاده بود که ظن این نوع چیزي که از او نه
کسي صادر نمیشود در حق او کنند وحال آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم او را سیف الله
المسلول علی اعدائه خوانده بود وچون حق عدم قتل خالد است پس اجتهاد ابو بکر رض درین
ماده حق باشد ومؤید ومقوي این معني است آنکه چون عمر رض متصدي امر خلافت گشت

هیچ اعتراضی بخالد نکرد و درین باب یک کلمه هرگز تفتیش او ننمود پس معلوم شد که در ثانی الحال
حقیت فعل ابوبکر رض بر عمر رض ظاهر گشته و رجوع کرده است ازان اعتراضی که درین باب
باو کرده بود و الا در وقت استقلال بامر خلافت خالد را نمی گذاشت و ترس و بیم او از
خدای تبارک و تعالی زیاده ازان بود که مدارا و مداهنت کند با کسی در دین خدای عز و علا
شبهه ششم آنکه عمر رض گفت که بیعت ابوبکر رض فلته بود و لیکن خدای تعالی شر آن را نگاه
داشت و هر کس که باز کرد مثل آن بیعت و آن نوع بیعتی فجاءة کند بکشید او را و بنابرین
زعم کرده اند که این گفتن عمر قدح و طعن است در حقیت خلافت ابوبکر رض عنه و جواب ازین شبهه
آنکه این زعم از عناد و جهل ایشان است زیرا که قول عمر رض دلالت نمی کند بر آنچه مدعای
ایشان است از قدح و شکست در حقیت خلافت بلکه معنی کلام عمر رض آن است که اقدام
بر مثل این بیعت بی مشورت و بغیر حصول اتفاق جمیع مردم مظنهٔ فتنه است پس می باید
که کسی مرتکب این نوع بیعتی نشود اگر ممکن باشد که بتانی و مشاورت بیعت نماید بآنکه
من مرتکب شدم و سالم ماندم بخلاف عادت و این سلامتی من از برکت صحت نیت و حسن
از فتنه بود چنانچه گذشت در فصل متابعت شبهه هفتم آنکه زعم کردند شیعه و روافض که
ابوبکر رض نسبت بفاطمه رضی الله تعالی عنها ظلم کرد که منع میراث او از پدر کرد و حدیث نحن
معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة دلیل او نمیشود زیرا که دران احتجاج بخبر واحد است
با معارضت به آیهٔ مواریث و خبر واحد چون مفید ظن است معارضت به آیهٔ میراث که
مفاد او قطعی است نمیکند چنانچه مقرر است نزد اصولیین و نیز زعم کرده اند که فاطمه رض عنها
معصوم بود بنص انما یرید لیذهب عنکم الرجس اهل البیت جز این نیست که میخواهد خدای تعالی
تا ببرد از شما گناه ای اهل بیت رسول و بدلیل حدیث فاطمة بضعة منی یعنی رسول الله صلی الله علیه و سلم

علیه وسلم فرمود که فاطمه جزوی است از من و رسول الله صلی الله علیه وسلم معصوم است
پس فاطمه معصوم است و چون معصوم است در دعوی میراث صادق باشد و جواب
از این شبهه اما از اول آن است که ابوبکر رض حکم نکرده است بخبر واحدی که محل خلاف است
بلکه حکم کرده است بحدیثی که خود در رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده و آن حکم نزد او قطعی است
پس مساوی شد با آیه در قطعیت متن و اما آنکه حمل کرده است حکم را بر آنچه از حدیث
فهمیده است نه آیه بنا بر آنست که احتمالاتی که ممکن است که بآن راه یابد در نقل از حضرت
صلی الله علیه وسلم جمیعاً منتفی است بقرینهٔ حال و مقام یعنی ابوبکر رض بی واسطه
کسی خود از زبان رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده و احتمالی دیگر غیر این ندارد
پس این حدیث نزد ابوبکر رض دلیلی جزمی قطعی شد که مخصص عموم این آیه مواریث است
و جواب از ثانی آن است که ازواج پیغمبر صلی الله علیه وسلم از جملهٔ اهل بیت اند و معصوم
نیستند باتفاق علما پس باقی اهل بیت نیز معصوم نباشند و اما حدیث بضعة منی
مجاز است قطعاً پس مستلزم عصمت فاطمه رض نباشد و نیز تساوی بعض با جمله
در جمیع احکام لازم نیست بلکه ظاهر این است که مراد مانند بضعه منست در چیزی که راجع
شود بشفقت و نیکی و اما آنکه فاطمه رض دعوی کرد که رسول الله صلی الله علیه وسلم
فدک باو بخشید و تملیک او کرد و بر این معنی علی رض و ام ایمن ادای شهادت
کردند بصحت نرسیده و بر تقدیر وقوع دعوی تملیک و اتیان به علی رض و ام ایمن جهت
ادای شهادت چون نصاب بینه که دو مرد است یا چهار زن با تمام نرسیده بود بنا بر این
ابوبکر رض در حکم تامل فرمود با آنکه در قبول شهادت زوج از برای زوجه خلاف میان
علما هست و اما آنکه بیک گواه و قسم حکم نکرده است یا بنا بر آن است که بسیاری از علما

برین نرفته اند با آنکه بعد از شهادت یک کس فاطمه رض طلب یمین نکرد و ساکت شد
و آنچه زعم کردند که حسن و حسین و ام کلثوم رض گواهی دادند آن زعم باطل ست با آنکه
شهادت فرع و صغیر مقبول نیست و بعد ازین خواهد آمد روایت از امام زید بن علی بن الحسین رضی الله
عنهم که رای ابو بکر رض را درین باب صواب دانست و گفت اگر بجای ابو بکر بودم حکم میکردم
بهمین طریق که ابو بکر رض مردی رحیم بود و مکروه میداشت که تغییر کند چیزیرا که رسول الله صلی الله علیه
وسلم گذاشته بود پس فاطمه رض نزد او آمد و گفت که رسول الله صلی الله علیه وسلم فدک را
بمن عطا فرموده ابو بکر رض گفت شاهدی درین باب هست الغاه علی رض و ام ایمن این
گواهی دادند بعد از ان ابو بکر رض گفت بشهادت مردی و زنی مستحق این میشوی باز زید رض
گفت بخدا سوگند که اگر مرافعه این امر نزد من میگذشت حکم میکردم بر آنچه ابو بکر رض کرده ست
و منقول ست از برادر زید محمد باقر رضوان الله تعالی علیهما که از وی پرسیدند که ابو بکر و
عمر رضی الله تعالی عنهما در حق شما چیزی ظلم کردند گفتند قسم بخدائی که قرآن نازل کرده اند
که وزن حبه خردلی از حق ما ظلم نکردند و روایت کرد دارقطنی که از وی پرسیدند که علی رض
در سهم ذوی القربی چه طریق عمل میفرمود گفت در آن عمل میکرد بنوعی که ابو بکر و عمر رضی الله تعالی
عنهما عمل میکردند و مکروه میداشت که مخالفت ایشان کند و اما عذر فاطمه رض در طلب
میراث با آنکه ابو بکر رض حدیث روایت کرد آن ست که فاطمه رض برین بوده باشد
که خبر واحد مخصص قرآن نیست چنانچه بعضی گفته اند پس چون عذر ابو بکر رض در منع معلوم
کردی و عذر فاطمه رض در طلب نیز واضح شد اشکالی که درین باب هست دفع آن
بر تو آسان ست تامل کن درین توجیه که امری مهم ضروریست و حدیث بخاری درین مقام
چون مشتمل ست بر کلمات نفیسه که رفع شبهات قاصران میشود از آن توضیح آنچه ما بیان

بیان کردیم میکند و آن حدیث بخاری نقل کرده از زهری که گفت مالک بن اوس بن
الحدثان البصری این چنین خبر داد که عمر بن خطاب رض مرا طلبیده بود بمنزل خود در بین
اثنا حاجب او یرفا آمد و گفت عثمان و عبدالرحمن و زبیر و سعد رضی الله تعالی عنهم آمدند
و اذن در دخول می طلبند عمر رض گفت ایشان را طلب کن الکاه داخل شدند و من
زمانی در آنجا درنگ کردم باز همان حاجب آمد و گفت علی و عباس رضی الله تعالی عنهما
اذن میخواهند پس چون داخل شدند عباس با عمر رضی الله تعالی عنهما گفت ای امیر المومنین
حکم کن میان من و علی در آنچیزی که خدا تعالی بر رسول الله صلی الله علیه وسلم رجوع کرده است
از اموال بنی نضیر و علی و عباس رضی الله تعالی عنهما منازعت و درشتی میکردند درین
اموال الکاه حضار مجلس گفتند ای امیر المومنین حکم میان ایشان و خلاص کن ایشانرا
از یکدیگر عمر رض گفت با رفق و تانی باشید سوال میکنم از شما به آن خدای که باذن او
آسمان و زمین قایم است که شما میدانید که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که کسی
از ما میراث نمی برد چیزی که از ما میماند صدقه است اصحاب گفتند این سخن رسول است
و ما میدانیم باز عمر رض بجانب علی و عباس رضی الله تعالی عنهما متوجه شد و گفت سوگند
میدهم شما را بخدا تعالی که میدانید که رسول الله صلی الله علیه وسلم این حدیث مذکور فرموده است
گفتند بلی میدانیم بعد ازان گفت بیان این امر چنین است که خدای تبارک و تعالی
مخصوص ساخته است رسول خود را بعطای این مال و هیچ کس دیگر را با او شریک
ساخته است درین عطا و این آیه بر خواند ما افاء الله علی رسوله منهم فما اوجفتم علیه من
خیل ولا رکاب ولکن الله یسلط رسله علی من یشاء والله علی کل شیء قدیر یعنی آنچه باز
گردانید خدا تعالی بر رسول خود از مال و ملک ایشان و غنیمت وی ساخت پس ما بری

تاخته اید بر تحصیل آن هیچ اسپی و نه شتری یعنی پیاده باین حصار آمدید و جنگ
بسیاری نشد که شمارا کلفتی رسیده باشد ولیکن الله تعالی بنصرت خود مسلط میسازد
رسولان خود را بر هر که میخواهد و خدا تعالی بر جمیع چیزها تواناست از نصرت پیغمبران و غیر آن
باز عمر رض گفت پس این خالص باشد از برای رسول الله صلی الله علیه وسلم و بخدا سوگند
که چنین نبوده بود که این غنایم بنی نضیر رسول الله صلی الله علیه وسلم خود بگیرد و شما را ندهد
با آنکه دیگرانرا بر شما اختیار کند بلکه شمارا اعطای این اموال کرد و منقسم ساخت درمیان شما
تا آنکه این اموال مخصوصه از جمله آنها باقی ماند و رسول الله صلی الله علیه وسلم نفقه یک ساله اهل بیت
خود ازین میداد و باقی را میگرفت و در مصرف مال الله خرج میکرد و در جمیع ایام حیوة
بهمین طریق عمل مینمود تا زمانی که از عالم رحلت فرمود و بعد از و ابو بکر رض گفت من ولی و خلیفه
رسول الله ام و بهمان طریقی که او عمل کرده بود میکنم پس آنرا قبض کرد و عمل کرد در آن
بانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم عمل کرده بود و شما نیز هر دو قایل آید باین که ابو بکر رض
باین طریق عمل کرد و خدا تعالی عالم است بآنکه او درین امر بطریق راستی و درستی
و دلالت بخیر و متابعت عمل کرد و بعد ازان که ابو بکر رض وفات یافت من که ولی رسول الله
صلی الله علیه وسلم و ابو بکر بودم چون دو سال این اموال را گرفتم و بطریقی که رسول الله
صلی الله علیه وسلم و ابو بکر عمل میکردند در آن عمل کردم و حال آنکه خدا تعالی عالم است بآنکه من
درین قول صادقم و دران امر خوبی و دلالت بخیر و متابعت حق بجا آوردم باز شما هر دو نزد من
آمدید و سخن شما یکی بود و متفق بودید باهم و دفعه دیگر تو آمدی ای عباس و میگفتند
که این را بتصرف ما درآور من در اول حال جواب شما دادم که رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرموده است لا نورث ما ترکنا صدقة ما میراث برده نمیشویم آنچه ما گذاشتیم صدقه است

صدقه‌ست باز در ثانی الحال زمانی که بخاطر من رسید که این اموال بتصرف شما دهم
گفتم اگر میخواهید که این اموال را تسلیم شما کنم وعهد ومیثاق خدای تعالی بر شما باشد که
دران عمل کنید بنهجی که رسول الله صلی الله علیه وسلم وابوبکر رض در آن عمل میکردند
وبطریقی که من درین دو سال عمل کردم بتصرف شما خواهم داد بشرط مذکور والا در این
باب با من سخن مگوئید الغاه گفتید قبول داریم که بهمین طریق مذکور در آن عمل کنیم
وبنابراین شرط این اموال را تسلیم شما کردم حالیا شما طلب قضای چه چیز از من
میکنید ومیگوئید که درمیان شما بچه نوع حکم کنم قسم به آن خدائی که آسمان و
زمین بامر او قایم‌ست که بغیر این حکم که با شما قرار کرده‌ام که عمل کنید در آن حکمی
دیگر نخواهم کرد تا آنکه قیامت قایم شود واگر عاجز آید از آنکه باین طریق صرف
نمائید رد کنید بمن تا مهم شما را کفایت کنم ازین مال راوی گفت که این حدیث
بعروه بن زبیر نقل کردم عروه گفت مالک بن اوس راست گفت و من شنیدم
از عائشه رض زوجه پیغمبر صلی الله علیه وسلم که گفت ازواج رسول الله صلی الله علیه وسلم
عثمان را رض فرستادند نزد ابوبکر رض وطلب ثمن خود کردند از مالی که خدای تعالی
بر رسول خود رجوع کرده بود و من باز ازواج را باز میداشتم ازین طلب و گفتم
آیا شما از خدای تعالی نمی ترسید آیا نمیدانید که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
لانورث ماترکنا صدقة انما یاکل آل محمد فی هذا المال ما میراث بر ده نمیشویم آنچه
گذاشتیم صدقه‌ست ومرادش ازین حدیث نفس خود بود صلی الله علیه وسلم
جز این نیست که آل محمد ازین مال میخورند و زیاده ازین روا نیست ایشانرا الغاه
ازواج پیغمبر صلی الله علیه وسلم به آن چیزی که من دادم ازان طلب ساکت

شدند و عروه گفت الکاه علی رض غالب شد بر عباس رض و آن صدقه در دست
او بود و بعد ازو در دست حسن بن علی بود رضی الله تعالی عنهما باز در دست
حسین بن علی بود رضی الله تعالی عنهما باز در دست علی بن الحسین و حسن بن حسن
رضی الله تعالی عنهما بود و هر دو باهم بمصرف میرسانیدند باز در دست زید بن حسن
بود رض و بطریق صدقه رسول الله صلی الله علیه وسلم در مصرف خود صرف میکردند و بخاری
بسند خود روایت کرد که فاطمه و عباس رضی الله تعالی عنهما آمدند و میراث از زمین
فدک و خمس خیبر که از رسول الله صلی الله علیه وسلم مانده بود میطلبیدند الکاه ابوبکر رض
گفت از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که گفت لا نورث ما ترکنا صدقة انما یأکل
آل محمد فی هذا المال و بخدا سوگند که پیوستن و احسان نمودن بقرابت رسول الله صلی الله علیه
وسلم دوسترست نزد من از پیوستن و احسان کردن بقرابت خود پس تأمل
کن درین حدیث و حدیث سابق تا معلوم کنی حقیقت آنچه ابوبکر رض درین ماده
بفعل آورده است بنابر آنکه تنازع علی و عباس رضی الله تعالی عنهما صرف بحث در آنکه
ایشان هر دو متفق بودند درین که این مال غیر میراث بوده والا که اگر چنین نبودی
باهم مخاصمت نمیکردند چرا که عباس را سهم خود بود و علی رض را سهم زوجه خود بود
و بطریق میراث و به نزاع احتیاج نداشتند پس مخاصمت ایشان جهت این بود
که این مال صدقات بود و هر یک از ایشان میخواستند که متولی آن امر باشند
لهذا عمر رض اصلاح کرد میان ایشان باین طریق که ایشان هر دو متولی این مال
باشند بعد از آنکه مبین ساخت از برای ایشان تمام حضار مجلس که از اکابر عشره مبشره
بودند بحدیث لا نورث ما ترکنا صدقة حتی علی و عباس رضی الله تعالی عنهما قائل
شدند و اعتراف کردند باین که از رسول الله صلی الله علیه وسلم این حدیث شنیده ایم

شنیده‌ایم الغاه عمر رضی الله تعالی عنه بعد از آنکه اثبات کرد که میراث نیست تصرف
ایشان داد با سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و سنت ابوبکر رض در آن عمل کنند
و ایشان با این طریق قبول کرده متصرف شدند و نیز عمر رض همین سیاحت ست
که ابوبکر رض با آن طریقی که عمل نموده است در آن صادق و نیکخواه و تابع حق بوده
و جمیع اصحاب که حاضر بودند خصوص علی و عباس رضی الله تعالی عنهما تصدیق
وی نمودند بعد ازین بیان واضح که درین احادیث مذکور شد سزاوار تر آنست
که هیچ کس را شبهه نماند پس اگر زعم کنی که هنوز در عدم ارث نبت شبهه باقیست
گوییم اگر این اعتقاد داشته باشی که این اموال میراث بوده و صدقه نبوده لازم
میشود بر تو از تغلب علی بر عباس رضی الله تعالی عنهما و تصرف او در جمیع آن
بلا مشارکت عباس آن که اثبات ظلم کنی از برای علی رضی الله تعالی عنهما زیرا که
بر تقدیری که میراث بوده باشد عباس رض را حصهٔ معینه خواهد بود از ان اموال
و هرگاه که او را حصه معینه بوده باشد علی رض را چگونه جایز است که در جمیع اموال
تغلب کند بر عباس رض و از وی بگیرد و تا زمان وفات متصرف شود و بعد
از ان در دست اولاد او بطنا بعد بطن بوده باشد و در دست بنو عباس
هیچ چیز ازین اموال نبوده باشد و چون این جایز نیست و ظلم از علی و اولاد او
رضی الله تعالی عنهم متصور نیست پس تصرف ایشان درین اموال بخصوصهم
بلا مشارکت بنو عباس اعتراف صحیح صریح است بر آنکه این اموال صدقه است و ایشان را تولیت
والا لازم می آید عصیان و ظلم و فسق علی و اولاد او رضی الله تعالی عنهم و حال آنکه
ایشان اتقی و اطهر اند از آنکه این نوع نسبتی با ایشان توان کرد حاشاهم الله
من ذلک بلکه ایشان نزد رافضه و نحوهم معصوم اند و اصلا گناه متصور نیست ب

ازین جماعت پس علی رض و ذریت او چون بجمیع این اموال مخصوص شدند
وعباس رض و ذریت او را دخل ندادند معلوم شد که ایشان قائل اند
برین اموال صدقه ست میراث نیست واین عین مدعای ماست و دلیلی دیگر برین
مدعا آنکه ابو بکر رض جمیع ازواج رسول الله صلی الله علیه وسلم را منع کرد از ثمن و مخصوص
بنود این منع بفاطمه وعباس رضی الله تعالی عنهما واگر غرض او این بود که ملاحظه
جانب کسی کند وبعضی را مخصوص و ممتاز سازد باین مال عایشه رضی الله تعالی
عنها باختصاص وامتیاز اولی و احق بود پس چون عایشه رض را باین اموال
مخصوص نساخت و اصلا چیزی ازین اموال با وعطا نکرد معلوم شد که او برحرف
حق بوده ست واز ملامت هیچ ملامت کننده نمی ترسیده رضی الله تعالی عنه وایضا
تامل کن در تقریر عمر رض مر علی وعباس رضی الله تعالی عنهما وحضار مجلس را
بحدیث لانورث وتقریر عایشه مر امهات مومنین را بهمین حدیث وآنکه هر یک
ازایشان گفتند آیا میدانید یعنی شما نیز علم باین حدیث دارید وازین
عبارت ظاهر شد که ابو بکر رض منفرد نیست بروایت این حدیث بلکه امهات
مومنین وعلی وعباس وعثمان وعبدالرحمن بن عوف و زبیر وسعد رضی الله تعالی
عنهم جمیعا میدانستند که رسول الله صلی الله علیه وسلم این حدیث فرموده لیکن
ابو بکر رض منفرد شد باین که اولا استحضار این حدیث نمود وبعد از د باقی صحابه
باستحضار ابو بکر رض مستحضر شدند و دانستند که از رسول الله صلی الله علیه وسلم
شنیده اند پس صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین عمل بر روایت ابو بکر رض
تنها نکرده اند اگرچه همین قدر کافیست و کمال کفایت دارد بلکه عمل کرده اند باین
روایت وانچه منضم شد به آن از علم فاصل اکابر ایشان چنانچه مذکور ساختم پس

پس بنابرین تقدیر ظاهر شد حقیقت آنچه ابوبکر رض بدان حکم کرده و هیچ وجه
شکی و شبهه در ان نیست و آنکه این حکم حکمی حق صدق است که هیچ شائبه تعصب و حمیت
با آن نیست و کسی که مخالفت این معنی کند و او را دین امر منسوب بخطا سازد آن
کس یقینا کاذب و معاند و احمق و جاهل است و خدای تبارک و تعالی اهتمامی بشان
او و بقول او نمیکند و او را محافظت نخواهد کرد در هر وادی که خواهد هلاک شود امید که حق
جل و علی همه را سلامتی در عقل و دین روزی کند بمنه و جوده و کرمه و اگر کسی گوید که
ابوبکر رض امهات مومنین را در حجره های که داشتند قرار داد و بایشان گذاشت و
حال آنکه سزاوار آن بود که صرف فقرا کند همچنانچه فدک را صرف فقرا میکرد و دیگر آنکه چگونه
تجویز کردند ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما که ایشان را با رسول الله صلی الله علیه و سلم
دفن کنند با آنکه خدا تعالی فرموده است لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم در
میائید در خانه های پیغمبر صلی الله علیه و سلم مگر آنکه اذن داده شوید و دیگر آنکه ابوبکر
رضی الله تعالی عنه چرا شمشیر و استر پیغمبر صلی الله علیه و سلم را بعلی رض داد با آنکه میگفت
که این اموال صدقه است و بر علی رض حلال نیست و دیگر آنکه ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما
هر سال ده هزار درم بعایشه و حفصه رضی الله تعالی عنهما میدادند و عطای این مبلغ
بعایشه و حفصه رضی الله تعالی عنهما نکرده اند مگر بطریق جانبداری و اختصاص او
از باقی ورثه یا بطریق زیاده از نفقاتی که ترک رسول الله صلی الله علیه و سلم از مال
فدک و غیر آن برای هر کس ترتیب و تعیین نموده بودند و بر هر تقدیر طریقه اعتدال
مرعی نداشته اند جواب از سوال اول آنکه این حجره ها ملک امهات مومنین بود یا
بایشان اختصاص یافته بود بدلیل قول خدا تعالی و قرن فی بیوتکن یعنی

بیارامید ای زنان پیغمبر در خانه های شما چرا که احتمال دارد که رسول الله صلی الله علیه
وسلم در ایام حیات خود تقسیم کرده باشد این حجره ها را بازواج خود و بنابر این
اخراج ایشان از خانه های خود تجویز نکرد چنانچه فاطمه رض را مقرر داشت در همان
خانه که بود و تجویز اخراج او نکرد با آنکه مصلحت وقت در آن بود که این خانه ها را در دست
وی بود و دلیلی دیگر آنکه ازواج رسول الله صلی الله علیه وسلم در حکم زنانی بودند که عدت
ازواج میدارند چرا که حرام بود ایشان را بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم تزویج بکسی
چنانچه زنانی که در عدت ازواج اند حرام ست مزاوجت ایشان با کسی و هرگاه که
امهات مومنین در حکم عدت باشند اخراج ایشان ازان مسکن جائز نیست
و بنابراین رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ما ترکت بعد نفقة نسائی و مؤنة عاملی
فهو صدقة آنچه گذاشتیم بعد از نفقه زنان از متروکات که صدقه ست صریح ست در آنچه
گفتیم و جواب از سوال دوم آنکه حجره عائشه رض چون ملک او بود مخصوص بود
با و ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما از وا اذن خواسته وصیت کردند که ایشان را در آنجا
دفن کنند و بنابر انکه عمر رضی الله تعالی عنه با آنکه در ایام حیات اذن عائشه خواسته
وصیت کرد که بعد از موت من یک نوبت دیگر از عائشه رض رخصت طلب نمائید
چرا که محتمل ست که در ایام حیات من از من حیا نموده رضا داده باشد و نیز میگوئیم
همچنانکه رای رسول الله صلی الله علیه وسلم در ایام حیات حضرت قرار گرفته بود بجری
در باب حجره ها خلیفه رسول الله را صلی الله علیه وسلم نیز بعد ازان میرسد که دران باب
مصلحتی بیند محتمل ست که ایشان مصلحت در آن دیده باشند که خود در آنجا مدفون شوند
تا دفع دفن ظلمه و امثال ایشان ازان مکان شریف شود یا صلاحی دیگر درین

درین بوده باشد که ندانیم با آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم ایشان را رخصت داده باشد در ایام حیوة یا اشارتی به آن کرده باشد در مثل قضیه بیرارشن چنانچه خواهد آمد و وضع احجار مسجد قبا چنانچه به آن اشارتی شد و نیز رسول الله صلی الله علیه وسلم اشارت فرموده است به آنکه مکان ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما از ائمه در زمان بمن نزدیک ترست و بیشتر از همه کس ملازمت می کنند و ازینجهت بود که علی رض در وقتی که عمر رض فوت شده او را بر تخت نهاده بودند گفت یرحمک الله انی کنت لارجوا الله ان یجعلک مع صاحبیک لانی کنت کثیرا اسمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا وابوبکر وعمر وفعلت انا وابوبکر وعمر وانطلقت انا وابوبکر وعمر یعنی رحمت کناد خدا تعالی ترا امید آن دارم که ترا رفیق رسول الله صلی الله علیه وسلم وابوبکر رض کرداند چه بسیار شنیده ام از رسول الله صلی الله علیه وسلم که میگفت بودم من وابوبکر وعمر و کردم من وابوبکر وعمر و رفتم من وابوبکر وعمر و امید آن میدارم که ترا رفیق ایشان کرداند و دلیلی دیگر براین جواز آنکه حسن رض وصیت کرد که مرا در مدفن رسول الله صلی الله علیه وسلم با ایشان دفن کنید اگر مروان وغیر او منع کردند واگر جائز نبودی حسن رض تجویز نمی کرد پس آن جوابی که ایشان از جانب حسن رض میدهند عین جواب ماست و جواب از سوال سیوم آنکه ابوبکر رض شمشیر و استر بطریق میراث یا بطریق صدقه بعلی رض نداده بود بلکه رسول الله صلی الله علیه وسلم وصیت کرده بود به آن چنانچه وارد شده در احادیث و بر فرض عدم وصیت محتمل ست که بطریق رعایت باو داده باشد یا جهت آن داده باشد که در جهاد به آن استعانت نماید و او را بدیگران اختیار نمود بواسطه زیادتی بر عیز در شجاعت

عظمی و احتمال دارد که دیگری خریده باشد و منتقل شده باشد بعلی رض باآنکه
صدقه نقلیه بر وحرام نبود و اما بردی که در دست خلفا بود از متروکات رسول الله
صلی الله علیه وسلم نبود بلکه رسول الله صلی الله علیه وسلم آنرا بکعب بن زهیر بخشیده
بود در زمانی که قصیده بانت سعاد در مدح آن حضرت صلی الله علیه وسلم گفت و معاویه
از کعب بن زهیر خرید نمود و خلفا آنرا بمیراث می بردند و جواب از سوال چهارم
آنکه تعظیم و حرمت امهات مومنین رضی الله تعالی عنهم بر همه کس واجبست و وجوب
آن بر امام بطریق اولی ست و با این حال وقتی اعتراض بر ایشان می آید که عایشه
و حفصه را از میان سایر امهات مومنین مخصوص سازند و حال آنکه این چنین نبود
بلکه ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما از برای هر یک از امهات مومنین همین مبلغ
تعین کرده بودند با آنکه علی رض نیز بهمین طریق عمل فرمود پس اگر بایشان عتابی
متوجه میشود بعلی رض نیز میشود حاشاهم الله من ذلک بلکه عایشه رض در ایام
خلافت علی رض طلب زیادتی نموده از وی التماس نمود که اخراجات ما باین
قدر وفا نمی کند در تعینات ما چیزی زیاده کن علی رض گفت آنچه ابو بکر و عمر رضی الله تعالی
عنهما میدادند بر آن چیزی زیادت نمی کنم و قوی ترین دلیلی که دال ست بر آنکه
علی رض اعتقاد این نداشته ست که متروکات پیغمبر صلی الله علیه وسلم میراث بود و
ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما بر وی ظلم کردند آن ست که چون علی رضی الله تعالی عنه
خود بمسند خلافت جلوس فرمود و متروکات رسول الله صلی الله علیه وسلم از اراضی
و غیر آن تماما در دست او بود تغییر نفرمود و هیچ چیز را از آنچه ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما
کرده بودند و همه آنها را بهمان قاعده قرار فرمود و از برای اولاد عباس و امهات

وامهات مومنین رضی الله تعالی عنهن هیچ چیز ازان اموال متروکه معین نساخت
و از جهت فرزندان خود از فاطمه رضی الله تعالی عنها بطریق میراث حصه ونصیبی ازان
اموال مقرر نداشت پس عمل علی رضی موافق بوده است باعتقاد ابوبکر وعمر درین باب
همچون باقی اصحاب رضی الله تعالی عنهم اجمعین تنبیه بدانکه قول رسول الله صلی الله علیه وسلم
نحن معاشر الانبیاء لا نورث معارضه نمیکند به آن قول خدا تعالی وورث سلیمان داؤد
یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که ما جماعت پیغمبران میراث برده نمیشویم
وخدای تبارک وتعالی فرموده است وورث سلیمان داؤد یعنی میراث برد سلیمان
از داؤد علیهما السلام این قول بحسب ظاهر معارض ومناقض قول رسول الله است صلی الله علیه
وسلم پس بیان آن باین طریق است که قول خدا تعالی وورث سلیمان داؤد
معارض حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم نیست زیرا که مراد از وراثت سلیمان
از داؤد وراثت مال نیست بلکه وراثت نبوت وملک وامثال آن است بدلیل آنکه
سلیمان علیه السلام مخصوص شد بمیراث با آنکه نوزده برادر دیگر داشت واگر مراد ازین
وراثت مال بودی سلیمان به آن مخصوص نمیشد بلکه همه برادران تقسیم میکردند وشوق
کلام علمنا منطق الطیر واوتینا من کل شیء منسوب است بر آن چراکه معنی آیه این است که آموخته
شدیم گفتار مرغان را وعطا کرده شدیم هر چیز که محتاج بودیم به آن واین دلیلی ظاهر است
بر آنچه گفتیم که مراد وراثت نبوت وملک وعلم است و در چند آیه از آیات قرآن وراثت
علم هست از آنجمله قول خدا تعالی است ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا یعنی تاخیر کردیم
نزول قرآن را از کتب سابقه تا میراث دهیم بندگان برگزیده خود را از آل واصحاب
تو وکسی که بعد از ایشان باشد از امت تو واز آنجمله است فخلف من بعدهم ورثوا الکتاب

یعنی از عقب صلبی در آمدند پس آیند کاینه مدکه میراث گرفتند توریت را یعنی علم آن را
بیاموختند از پدران خود و همچنین حدیث معارض نیست با قول خدا تعالی فهب لی من
لدنک ولیا یرثنی زیرا که معنی آیه راجع باین ست که ذکریا از حق تعالی استدعا
نمود که عطا کن بمن فرزند که متولی امور دین باشد و از روی استحقاق میراث علم
و امامت برد از من پس مراد باین وراثت علم ست نه مال و هرگاه که مراد وراثت علم
بوده باشد معارضه با حدیث مذکور نمی کند و دلیل بر آنکه مراد وراثت علم ست قول خدا تعالی
ست در صدر همین آیه و انی خفت الموالی من ورائی که حکایت از ذکریا میکند که گفت من
می ترسم از بنی اعمام و عصبات خود که بعد از من اندازین که ضایع سازند علم و دین را
و دلیلی دیگر برین مدعا بعد آیه ست و یرث من آل یعقوب یعنی تا آن فرزند از آل
یعقوب نیز میراث برد و آل یعقوب پسران یعقوب اند که همه نبی بودند و وراثت از
ایشان غیر نبوت و علم چیزی دیگر نبود با آنکه از ذکریا علیه السلام کسی حکایت نکرده که
او را مالی بوده و طلب ولد از برای این کرده که از و میراث مال برد و اگر مسلم داریم
که او را مال بوده میگوئیم مقام نبوت ازین معنی ابا میکند زیرا که غرض از ولد احیاء نام
والد ست و ذکر او و کثرت سواد امت و کسی که طلب ولد برای چیزی دیگر غیر این مذکورات
کند آن طلب مذموم ست خصوص آنکه قصد حرمان عصبه و اقربای خود از ارث کند
اگر او را ولد حاصل نشود پس باین دلائل واضح شد که مراد از میراث درین آیات
مذکوره میراث علم و نبوت ست نه مال و آنچه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده که از
انبیا کسی میراث نمی برد مراد ازین میراث مال ست نه علم پس این آیات باین
حدیث معارضه نتوانند کرد والله اعلم شبهه ششم آنکه زعم کرده اند که رسول الله صلی الله علیه

وسلم نص اجمالی کرد بر خلافت علی رض میگویند که ما میدانیم بعلم قطعی که نص جلی ظاهر
بوده اگرچه بما نرسیده باشد آن نص زیرا که عادت رسول الله صلی الله علیه وسلم این بود
که هرگاه از مدینه غایب میشد کسی را خلیفه میساخت تا مردم بی رئیس و حاکم نباشند
و هرگاه که در حال حیوة بی خلیفه مردم را نمی گذاشت بعد از وفات بطریق اولی و جواب ازین
شبهه مبسوطا گذشت در فصل چهارم با دلایل آن و از جمله جواب آنست که رسول الله
صلی الله علیه وسلم کسی را بامر خلافت معین نساخت زیرا که میدانست که صحابه کرام او
باین امر قیام خواهند نمود و مبادرت به آن خواهند کرد چرا که ایشان معصوم بودند از
خطائی که لازم می آید از عدم قیام ایشان باین امر و ازین جهت بود که بر بسیاری از
احکام نص نفرمود و برای مجتهدین صحابه مفوض ساخت با آنکه میگوییم که عدم نص جلی معلوم است
قطعی و یقینی چرا که اگر نص بودی پنهان کردن آن ممکن نبودی بواسطه آنکه خواهنده
نقل این نص بسیار بوده همان لحظه که نص از حضرت صادر میشد بسیاری از مردم نقل
میکردند چرا که از ضروریات دین بوده و دیگر آنکه اگر نص جلی در ماده علی رض بودی علی
بآن نص منع غیر میکردی چنانچه ابوبکر رض با آنکه اضعف بود از علی رض منع انصار کرد بخبر الائمة
الائمة من قریش و انصار اطاعت او کردند و ترک امامت کردند بواسطه آن خبر واحد
پس چگونه متصور است نص جلی در باب خلافت علی رض و حال آنکه او رض در میان
قوی بود که اطاعت خبر واحد میکردند در امر امامت و در صلابت در دین در مرتبه اعلی
بودند بدلیل آنکه نفس و مال خود را در راه دین صرف کردند و مهاجرت از وطن
و اهل خود نمودند و فرزندان و پدران و برادران خود را جهت نصرت دین بقتل
می رسانیدند و اگر نص جلی بودی چرا حجت خود نمیساخت با آنکه هیچ کس از مهاجر و انصار

در وقت نزاع در امامت نمیگفت که چرا نزاع میکنید و حال آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم
فلانی را باین امر تعیین ساخته است اگر کسی زعم کند که علی رض با اصحاب گفت و نص ظاهر ساخت
اما اصحاب اطاعت آن نکردند گوئیم آن کسی که این زعم کند جاهل و گمراه است و کاذب
و معاند که منکر بدیهیات میشود پس سخن او التفات نباید کرد و اما حدیثی که بعد ازین
خواهد آمد در فضائل علی رض که برخاست و خدا تعالی را حمد و ثنا کرده بعد ازان گفت سوال
میکنم و سوگند میدهم بخدای تعالی کسانی را که حاضر بودند در روز غدیر خم که برخیزند و برنه خیزد از جای
خود کسی که گوید خبر داده شدم و یا چنین بمن رسیده بلکه کسی برخیزد که خود شنیده
باشد از رسول الله صلی الله علیه وسلم و فهم کرده باشد کلمات آن حضرت را الخ پس هفده
صحابی و در روایتی سی صحابی برخاستند بعد ازان علی رض فرمود که آنچه دران روز
شنیده اید بگوئید صحابه حدیثی که بعد ازین درین کتاب خواهد آمد روایت کردند از
جملهٔ آن حدیث بود من کنت مولاه فعلی مولاه و علی رض تصدیق آن نمود و گفت من
نیز برین شاهدم آن حدیث نگفت مگر بعد از انکه خلافت باو منتقل شده بود غرض او
ازان حدیث این بود که مردم به آن متمسک شوند و در نصرت و معاونت راغب گردند
نه آنکه به آن حدیث اثبات نص خلافت در حق خود کرد چرا که اگر علی رض میدانست
که این حدیث نص بر خلافت او است قبل ازین بیان این حدیث میفرمود در وقتی
که مهاجر و انصار در خلافت سخن میگفتند و دلیل بر آنکه علی رض این حدیث در ایام
خلافت خود نقل فرمود روایت ابی الطفیل است چنانچه نزد احمد و بزاز ثابت شده که
علی رض در عراق مردم را جمع فرمود و گفت سوال میکنم و قسم میدهم بخدا کسانی را
که روز غدیر خم حاضر بودند تا آخر حدیث چنانچه گذشت [illegible] انکه زعم کرده اندکه

کرده اند که نص تفصیلی بر خلافت علی رض بوده و آن قول خدا تعالی است و اولوا
الارحام بعضهم اولی ببعض چرا که معنی آیة اینست اقربا و خویشان بمیراث بردن
بعضی از ایشان بعضی دیگر اولی و انسب اند بمیراث بردن از بیگانگان و این
آیة تمام است در خلافت و غیر خلافت و علی رض از اقارب رسول الله صلی الله علیه وسلم است
پس بخلافت اولی است از دیگران و جواب ازین شبهه منع عموم آیة است یعنی
این آیة عام نیست در خلافت و غیر آن بلکه مطلق است پس نص در خلافت نباشد
و فرق بسیار است میان مطلق و عام زیرا که عموم مطلق بر سبیل بدلیت است و عموم
عام بر سبیل شمول شبهه ۳ آن است که زعم کرده اند که از جمله نص تفصیلی که مصرح است
بخلافت علی رض قول خدا تعالی است انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون
الصلوة و یوتون الزکوة وهم راکعون ترجمه آیة این است که جز این نیست که دوست
شما بحقیقت الله تعالی است و فرستادهٔ او و آن کسانیکه ایمان آورده اند آنانی
که بپای میدارند نماز را و میدهند زکوة را و حال آنکه ایشان خشوع و فروتنی میکنند
در نماز و زکوة خود و بعضی بر این اند که وهم راکعون حال است از یوتون یعنی زکوة
میدهند در حالت نماز از غایت حرص که در احسان یا در ادای زکوة دارند و
شیعه و روافض زعم کرده اند که ولي یا بمعنی احق و اولی بتصرف است مثل ولی
صبي یا بمعنی دوست و یاری کننده و در لغت هیچ معنی دیگر غیر این دو معنی ندارد
و درین مقام ناصر که یاری دهنده باشد مراد نیست چرا که نصرت عام است بهر مومنی را
بنص قرآن که میفرماید والمؤمنون والمومنات بعضهم اولیاء بعض یعنی مردان
مومن و زنان مومنه بعضی از ایشان نصرت میدهند بعضی دیگر را و چون عام است

سیان جمیع مومنان پس صحیح نیست که منحصر باشد بر مومنان موصوف بصفت مذکوره
در آیه پس متعین ست که ولی در آیه بمعنی متصرف در امور باشد و آن امام ست و
اجماع اهل تفسیر بر آن ست که مراد به الذین یقیمون الصلوة و یوتون الزکوة و هم راکعون
علی رض ست و غیرا و نیست زیرا که سبب نزول آیه آن ست که سائلی سوال کرد و علی رض
در رکوع بود انگاه خاتم خود را بسائل داد پس آیه نص در امامت علی رض باشد
و جواب ازین شبهه آنکه جمیع آنکه ایشان میگویند ممنوع ست و دلیلی برین مدعا ندارند
و این قول از ایشان محض تخمین و گمان ست زیرا که معنی ولی در آیه بمعنی ناصر ست و اگر
اولی بتصرف امور بگیریم لازم می آید که علی رض در زمان حیوة رسول الله صلی الله علیه وسلم
اولی بتصرف باشد و در بطلان این معنی هیچ شک نیست و اما آنکه زعم کرده اند
که اجماع شده ست بر آنکه مراد به الذین آمنوا تا آخر علی ست نه ابوبکر رضی الله تعالی عنهما
آن نیز کذب و افترا ست چرا که ابوبکر رض داخل ست در جمله الذین آمنوا الذین
یقیمون الصلوة الی آخر الآیه بواسطه آنکه چون صیغه جمع درین آیه مکرر شده ست
حمل بر واحد کردن مشکل ست و نزول آیه در حق علی رض منافی آن نیست که شامل
غیرا و باشد از انانیکه جائز ست مشارکت ایشان با علی رض درین وصف و اما
دعوی اجماع مفسرین بر آنکه این آیه در حق علی رض ست باطل ست زیرا که حسن بصری رحمه الله
که جلالت و امامت او در میان مفسرین ظاهر ست برین رفته که این آیه عام ست در جمیع
مومنان و موافق این معنی ست آنچه روایت کرده اند از محمد باقر رض که از و سوال
کردند که این آیه در شان علی رض نازل شده یا در شان غیرا و فرمود که علی
من المومنین علی رض از جمله مومنان ست و بعضی از مفسرین را قولی هست درین

درین که مراد به الذین امنوا آیه ابن سلام و اصحاب اوست و بعضی دیگر از ایشان
قولی دارند که مراد عبادة بن صامت ست که بیزاری جست از همه سوگندان خود
از یهود و عکرمه رحمة الله علیه که حافظ علوم مولای خود و ترجمان قرآن عبدالله بن عباس
رضی الله تعالی عنهما بود گفت که این آیه نازل شده ست در شان ابو بکر رضی پس
دعوی اجماع که درین باب کرده اند باطل باشد و دلیلی دیگر برآنکه ولی بمعنی ناصرست
آنست که اگر حمل کنیم برآنچه ایشان زعم کرده اند آیه بما قبل و ما بعد خود مناسب نمی شود
زیرا که ولی در قول خدای تعالی لا تتخذوا الیهود الی آخره که ما قبل آیه ست بمعنی
ناصرست یقینا و تولی که واقع ست در قول او و من یتول الله و رسوله الی آخره
که ما بعد آیه ست بمعنی نصرت ست جزما یقینا پس حمل آیتی که درمیان این دو آیت است
بمعنی ناصر کردن لازم ست تا اجزای کلام مناسب و ملایم یکدیگر باشد و در معنی
نیز خلل نشود [illegible] آنکه زعم کرده اند که از جمله نص تفصیلی که مصرح ست بخلافت
علی رض که رسول الله صلی الله علیه وسلم در وقتی که از حجة الوداع باز می گشت در غدیر خم
که موضع ست در جحفه که میقات اهل شام ست اصحاب را جمع فرمود و گفت الست اولی بکم
من انفسکم آیا من بشما اولی نیستم از نفسهای شما و این را مکرر ساخته سه نوبت
فرمود و اصحاب تصدیق کرده گفتند بلی یا رسول الله آنگاه دست علی رض را بلند
گردانیده گفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب
من احبه و ابغض من ابغضه و انصر من نصره و اخذل من خذله و ادر الحق معه حیث دار
هر کس که مولای اویم علی مولای اوست بار خدایا نصرت ده با کسی که او را نصرت دهد
و عداوت کن با کسی که عداوت کند با او و دوست دار با کسی که او را دوست دارد

و دشمن دار کسی که او را دشمن دارد و ترک نصرت او کند و حق را با او دایر دار ساز در هر
مکانی که بوده باشد پس زعم شیعه در وافض آن است که معنی مولی اولی بتصرف است
و هر ولایتی که رسول الله صلی الله علیه وسلم را بر مومنان است علی رض را نیز هست بدلیل قول
رسول الله صلی الله علیه وسلم الست اولی بکم و اگر معنی مولی ناصر بودی احتیاج نبود که اصحاب را
جمع کند بجهت این کار و این دعا از برای علی رض کند چرا که مولی بمعنی ناصر همه کس میدانستند
و این نوع دعای حضرت صلی الله علیه وسلم نفرموده است مگر برای امام معصومی که اطاعت
او فرض باشد پس این نص صریح صحیح باشد در خلافت علی رض و جواب ازین
شبهه که قوی ترین شبهه های ایشان است محتاج است بمقدمه و آن مقدمه بیان
حدیث و راوی آنست و بیان آنکه این حدیثی صحیح و شکی در آن نیست و جمعی کثیر از محدثین
مثل ترمذی و نسائی و احمد روایت این حدیث کرده اند و از اصحاب رسول الله صلی الله علیه
وسلم شانزده کس روایت کرده اند و در یک روایت از احمد منقول است که
سی اصحابی این حدیث را از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده اند و گواهی داده اند
بر آن در ایام خلافت علی رض زمانی که با آن خواهد شد و بسیاری از اسانید این
حدیث صحیح و حسن است و قول آن کس که میگوید که این حدیث صحیح نیست و آن
کس که رد این حدیث میکند باین طریق که علی رض در آن وقت در یمن بود ملتفت الیه
نیست زیرا که ثابت شده که علی رض از یمن باز گشته بود و در آن وقت و حج با
رسول الله صلی الله علیه وسلم گذارد و همچنین قول بعضی دیگر که گفته اند که اللهم وال من والاه
درین حدیث زیادتی است آن قول مردود و موضوع است چرا که از چند طریق وارد شده
که ذهبی بسیاری از آنها را حکم بصحت کرد و لیکن آنچه شیعه ازین حدیث زعم کرده اند که نص

اند که نص در خلافت علی رضی الله تعالی عنه ست مردود ست از چند وجه و بیان این
وجوه چون محتاج الیه ست خواهیم نمود اگرچه بتطویل می انجامد از تامل در آن غافل مباش
وجه اول ازین وجوه آنکه فرق شیعه متفق اند بر آنکه خبری که استدلال خلافت و
امامت به آن می کنند می باید که متواتر باشد و حال آنکه این خبر متواتر نیست بلکه در صحت
این حدیث چنانچه گذشت خلاف کرده اند و طاعنان در صحت جمعی از عدول مرجوع
الیه اند از ائمه حدیث مثل ابو داود سجستانی و ابو حاتم رازی و غیر ایشان پس این
با آنکه از احاد ست در صحت آن نیز خلافت کرده اند پس چگونه جایز ست ایشان را که
مخالفت امری که متفق علیه ست نزد ایشان اشتراط تواتر در احادیث امامت نمایند
و حدیثی که باتفاق همه ایشان صلاحیت حجت ندارد بواسطه عدم تواتر حجت خود سازند
و ارتکاب اینمعنی نمودن نیست مگر تناقض و تحکمی که هیچ چیز از اسباب ترجیح به آن نیست
وجه دوم از وجوه رد آنکه مسلم نمی داریم که معنی مولی امام و اولی بتصرف ست بلکه
معنی او دوست و ناصر ست زیرا که مولی مشترک ست میان چند معنی مثل معتق
و عتیق و متصرف در امر و ناصر و محبوب و در هر یک ازین معنی حقیقه ست و تعیین
بعضی از معانی مشترک بی دلیلی که مقتضی آن باشد تحکم ست و معتد به نیست و تعمیم
او در جمیع مفهوم نیز جایز نیست زیرا که اگر مشترک لفظی ست باین طریق که وضع او
متعدد شده بحسب تعدد معانی پس در د خلاف ست و نزد جمهور اصولین و علمای
بیان و در استعمال فصحا نیز آن ست که عام در جمیع معانی نیست با آنکه اگر بتعمیم قایل
شویم چنانچه مذهب جمعی دیگر ست یا بنا بر آنکه مشترک معنوی باشد باین طریق که یک وضع
در و شده باشد از برای قدر مشترک که آن قرب معنوی ست ماخوذ از ولی بفتح واو

وسکون لام بواسطه صدق او بر هر یک ازین معانی مذکوره باوجود این حال درین صورت
که از ما نحن فیه است تعمیم حاصل نمیشود زیرا که ممتنع است اراده هر یک از معتق و عتیق و چون
این اراده ممتنع است متعین اراده بعض است و چون ما و ایشان هر دو متفقیم بر صحت اراده
حِبّ بکسر حا بمعنی دوست چرا که علی رض سید ما و حبیب ماست پس اراده این معنی
متعین باشد لاغیر با آنکه مولی بمعنی امام معهود نیست و نیامده است نه در لغت و نه در شرع
اما آنکه در شرع نیامده است ظاهر است و اما آنکه در لغت نیامده زیرا که هیچ کس از ائمه عربیت
ذکر نکرده است که مفعل بمعنی افعل آمده باشد و قول خدا تعالی ماویکم النار هی مولیکم
بمعنی مقرکم است یعنی جای قرار گرفتن شما ای کفار نار است یا بمعنی ناصرکم و این
مبالغه است در نفی نصرت یعنی جای شما آتش است و هیچ دوستی و معاونی ندارید
غیر آتش که او معاون و مدد شما خواهد بود چنانچه در باب مبالغه میگویند که گرسنگی زاد و
توشه آن کسی است که بی زاد و توشه است و نیز استعمال مانع است از آن که مفعل
بمعنی افعل آمده باشد چرا که در استعمال اولی من کذا میگویند اما مولی من کذا نمی گویند
و همچنین در اضافت اولی الرجلین میگویند و مولی الرجلین نمیگویند و اما آنکه قبل
ازین گفتیم که از جمله معانی مولی یکی متصرف در امور است نظر بر روایتی است که بعد ازین
خواهد آمد یعنی من کنت ولیه و لفظ مولی و استعمال او باین معنی منظور نیست پس
غرض رسول الله صلی الله علیه وسلم از نص بر موالات علی رض اجتناب از بغض و
دشمنی با او است و باین عبارت ادا فرمود تا دلالت بر زیادتی شرف علی رض
کند و در صدر حدیث الست اولی بکم سه نوبت فرمود تا شوق و رغبت ایشان
بر قبول زیادت شود و از جهت همین غرض مصدر بدعا ساخت و دلیلی بر آنچه ما گفتیم

ما گفتیم آن است که رسول الله صلی الله علیه وسلم درین خطبه ترغیب بر محبت اهل بیت و تمسک
بایشان بر سبیل عموم فرموده و بر علی رض بر سبیل خصوص ولفظی که ابتدا حدیث به آن
فرموده است نیز مشعر باین معنی است ولفظ حدیث نزد طبرانی وغیرا و بسند صحیح آن است
که در غدیر و زیر درختی چند خطبه فرموده گفت ایها الناس انه قد نبانی اللطیف الخبیر انه لم یعمر نبی
الا نصف عمر الذی یلیه من قبله وانی لاظن ان یوشک ان ادعی فاجیب وانی مسئول و
انکم مسئولون فماذا انتم قائلون قالوا نشهد انک قد بلغت وجهدت ونصحت فجزاک الله
خیرا فقال الیس تشهدون ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وان جنته حق
وناره حق وان الموت حق وان البعث حق وان الساعة آتیة لاریب فیها وان
الله یبعث من فی القبور قالوا بلی نشهد بذلک قال اللهم اشهد ثم قال یا ایها الناس
ان الله مولائی وانا مولی المومنین وانا اولی بهم من انفسهم فمن کنت مولاه فهذا مولاه یعنی
علیا اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ثم قال یا ایها الناس انی فرطکم وانکم واردون
علی الحوض حوض اعرض مما بین بصری الی صنعاء فیه عدد النجوم قدحان من فضة وانی
سائلکم حین تردون علی عن الثقلین فانظروا کیف تخلفونی فیهما الثقل الاکبر کتاب الله
عز وجل سبب طرفه بید الله وطرفه بایدیکم فاستمسکوا به لا تضلوا ولا تبدلوا وعترتی اهل بیتی
فانه قد نبانی اللطیف الخبیر انهما لن ینقضیا حتی تردا علی الحوض ای مردمان بتحقیق خبر
داد مرا خدائی که عالم بخفیات وجلیات امور است آنکه عمر هر پیغمبری نصف عمر آن پیغمبر است
که قبل از وی بوده بی واسطه ومن چنین گمان می برم که نزدیک به آن رسیده است
که خوانده شوم پس داعی را اجابت کنم بتحقیق من سوال کرده خواهم شد از شما و
شما نیز مسئول خواهید بود از من و بعد از سوال شما چه در جواب خواهید گفت الخ

اصحاب رضی الله تعالی عنهم گفتند ای گواهی میدهیم که ما شهادت خواهیم نمود که آنچه نازل شد
بر تو جمیع آنها را رسانیدی و کمال جد و جهد بجای آوردی و نصایح و مواعظ گفتی خدای
تبارک و تعالی ترا جزای خیر دهد باز رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که آیا گواهی
نخواهید داد که نیست معبود بحق مگر خدای تعالی و آنکه محمد بندهٔ او و فرستادهٔ اوست و
آنکه جنت و نار حق است و موت و بعث حق است و آنکه روز قیامت خواهد آمد و هیچ
شبهه و شکی در آن نیست و مردمان از قبر برانگیخته خواهند شد اصحاب گفتند بلی جمیع
مذکورات شاهدیم و گواهی خواهیم داد بعد از آن رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
بار خدایا گواه باش باز فرمود ایها الناس بتحقیق خدای تبارک و تعالی ناصر
من است و من ناصر مومنانم و اولی بایشانم از نفسهای ایشان بایشان پس
کسی که من ناصر ویم علی ناصر اوست بار خدایا دوست باش کسی که علی را دوست
دارد و دشمنی کن بکسی که با علی دشمنی کند باز فرمود یا ایها الناس من سبقت
خواهم گرفت بر شما در روز حوض و شما وارد خواهید شد بر من و حاضر خواهید
شد در حوض و عرض حوض من زیاده خواهد بود از عرض ما بین بُصری و صَنعا
و در آن حوض بعدد ستاره ها قدحهای از نقره خواهد بود و زمانی که بر من وارد
شوید در حوض سوال خواهم کرد شما را از ثقلین پس نظر کنید که بعد از من در شان
این هر دو تعظیم از چه نوع سلوک خواهید کرد و ثقل اکبر کتاب الله است و آن ذو سببی
و حبلی است که یک طرف آن بید قدرت الله تعالی است و طرفی دیگر بدستهای
شماست آنرا نگاهدارید و تمسک جوئید به آن تا گمراه نشوید و هیچ چیز را به آن بدل
مکنید و یکی دیگر عترت طاهره و اهل بیت من است بتحقیق خبر داد مرا خدای تعالی

خدا تعالی که عالم بخفیات و جلیات امور ست به آنکه کتاب الله و اهل بیت من انقضا
نمی باشند و از هم جدا نمیشوند یعنی زایل نمیشود حکم تعظیم و تمسک باشان هردو
مادامی که دنیا باقیست تا آنکه حاضر شوند نزد من در حوض و نیز دلیلی دیگر بر آنکه مراد
از امر بموالات علی رض اجتناب از بغض و عداوت آن حضرت ست آن ست
که حافظ شمس الدین جزری رحمة الله علیه روایة کرده ست که باعث خطبه خواندن
رسول الله صلی الله علیه وسلم و ذکر این حدیث آن بود که بعضی از اصحاب که در صحبت
علی رض عنه بجانب یمن رفته بودند سخنی نسبت بحضرت علی رض گفته بودند و چون
رسول الله صلی الله علیه وسلم از حج فارغ شد اراده آن فرمود که تنبیه کند مردمان
را بر قدر و مرتبهٔ علی رض عنه و رد بر آن کسی که در باب وی سخنی گفته بود یعنی
بریده چنانچه در بخاری روایت کرده ست که بریده علی رض را دشمن میداشت
و سبب این بغض چنانچه ذهبی تصحیح کرده آن ست که بریده در ملازمت علی رضی الله تعالی عنه
بجانب یمن رفت و از علی رض ناخوشی دید و آنرا نزد رسول الله صلی الله علیه
وسلم نقل نمود الکاه روی مبارک حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم از آن
حکایت متغیر شده فرمود ای بریده آیا من بمومنان اولی نیستم از ایشان بنفسهای
خود بریده گفت بلی یا رسول الله الکاه رسول الله صلی علیه وسلم فرمود من کنت
مولاه فعلی مولاه و اما روایت ابن بریده از وی که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
لا تقع یا بریدة فی علی فان علیا منی و انا منه و هو ولیکم بعدی یعنی مذمت علی رض
مکن ای بریده که علی از من ست و من از ویم و او ولی شماست بعد از من سند این
حدیث ضعیف ست زیرا که یکی از رواة او اجلح ست اگرچه ابن معین او را ثقه دانسته

لیکن غیر ابن معین حکم بضعف او کرده اند بنا بر آنکه شیعه بوده ست و بر تقدیر صحت
احتمال دارد که بالمعنی نقل کرده باشد بحسب اعتقاد و بر فرض آنکه بلفظ روایت
کرده باشد متعین ست تاویل آن بر ولایتی خاص نظیر قول رسول الله صلی الله علیه
وسلم اقضاکم علی با آنکه اگر احتمال تاویل نیز ندا شته باشد اجماع بر حقیت خلافت
ابو بکر و فرعین او رضی الله تعالی عنهم درین ہنگام حاکم ست بحقیت خلافت ابو بکر و بطلان
خلافت علی عقب موت رسول الله صلی الله علیه وسلم زیرا که از اجماع علم قطعی حاصل
میشود و از خبر واحد ظن حاصل میشود و درمیان قطعی و ظنی اصلا تعارض نیست بلکه
عمل بقطعی می باید کرد که ظنی را طرح نمایند با آنکه ظنی نزد شیعه درین باب معتبر
نیست چنانچه گذشت پس استدلال ایشان به آن باطل باشد و ... از
وجوه رد آنکه مسلم داشتیم که مولی بمعنی اولی آمده باشد لیکن مسلم نمی داریم که
اولی بامامت باشد بلکه معنی او اولی باتباع و قرب باوست مثل قول خدای تعالی
ان اولی الناس بابراہیم للذین اتبعوه یعنی اقرب و احق ناس باتباع دین
ابراہیم آن کسانند که پی روی او کردند و ہیچ دلیل قاطع یا ظاهر بر نفی این
احتمال درین حدیث نیست بلکه احتمال واقع ہمین معنی ست چرا که ابو بکر و عمر رضی الله تعالی
عنهما ہمین معنی فهمیدند بنا برین وقتی که این حدیث شنیدند گفتند ای علی ابن
ابی طالب گوارنده باد ترا آنکه مولای هر مومن و مومنه شدی چنانچه دارقطنی
روایت کرد و نیز دارقطنی روایت کرد که عمر رض را گفتند که این نوع سلوکی که
با علی رض در تعظیم و احترام و غیر ذلک میکنی با ہیچ کدام از اصحاب رسول الله صلی الله علیه
وسلم نمی کنی عمر گفت رض که علی مولای من ست وجه چهارم آنکه ایضا بر تقدیری که

که مسلم داریم که مولی بمعنی اولی بامامت ست لیکن مسلم نمی داریم که امامت در حال
باشد والا لازم می آید که با وجود رسول الله صلی الله علیه وسلم علی رض امام باشد
واین باطل ست پس مراد امامت در مآل خواهد بود و درین حدیث وقت مآل معین
ناخته پس درین هنگام مراد وقتی ست که بیعت او یافته شود و مردم باو بیعت کنند
وبنابرین منافاتی میان خلافت علی رض وتقدیم خلافت خلفای ثلثه رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین بر خلافت وی نیست زیرا که خلافت خلفای ثلثه باجماع اصحاب حتی از علی
رضی الله تعالی عنهم ثابت شد با وجود اخباری که مصرح ست بخلافت ابو بکر رض
چنانچه گذشت ونیز از افضلیت علی رض چنانچه معتقد آن جماعت ست بطلان امامت
غیر لازم نمی آید چرا که از پیش گذشت که اهل سنت اجماع کرده اند بر صحت امامت مفضول
با وجود فاضل بدلیل اجماع ایشان بر صحت خلافت عثمان رض با آنکه خلاف کرده اند
در افضلیت عثمان بر علی اگرچه اکثر علما برین اند که عثمان افضل ست از علی رضی الله تعالی
عنهما چنانچه بیان این مسئله خواهد آمد واز سفیان ثوری رحمه الله بصحت رسیده که گفت
کسی که زعم کند که علی رض احق واولی بود بامامت از شیخین حکم کرده ست بخطای
جمیع مهاجر وانصار رضی الله تعالی عنهم وهر کس که حکم بخطای جمیع مهاجر وانصار
کند گمان این ندارم که عملی از اعمال او به آسمان رفع کنند واین کلام امام نواوی
از سفیان ثوری رحمهما الله تعالی نقل کرد وگفت این کلام سفیان ست با آنکه
حسن اعتقاد او نسبت بعلی رضی الله تعالی عنه مشهور ومعروفست واز بیان مستغنی
وروایت کرد ابو نعیم از زید بن الحباب که سفیان ثوری رحمه الله در اول حال اجتهاد
او مثل اصحاب او بود از اهل کوفه که علی را بر ابو بکر وعمر رضی الله تعالی عنهم تفضیل میداد

لکن زمانی که به بصره رفت از رای اول رجوع نمود و تفضیل میداد ابوبکر و عمر را بر علی
رضی الله تعالی عنهم اجمعین وجه پنجم آنکه این حدیث اگر نص بر امامت علی رض
بود چگونه در وقت قرار خلافت که محتاج الیه بود نه علی و عباس رضی الله عنهما و نه غیر
ایشان از اصحاب هیچ کس این حدیث را حجت ساخت و اظهار این معنی نکرد
تا آنکه علی رض در ایام خلافت خود حجت ساخته اصحاب را به آن متذکر ساخت و
استشهاد از ایشان نمود چنانچه در جواب از شبهه ششم گذشت پس ساکت
شدن علی رض از احتجاج به این حدیث تا زمان خلافت خود دلیلی قاطع است نزد
کسی که اندک فهمی و عقلی دارد و از کلمة الحق استنکاف نمی نماید بر آنکه علی رض عالم
بود به آنکه درین حدیث نصی بر خلافت او عقب فوت رسول الله صلی الله علیه وسلم
نیست و بنابرین تصریح کرد به آنکه از رسول الله صلی الله علیه وسلم نصی در باب خلافت
صادر نشد نه در شان من و نه در شان دیگری چنانچه خواهد آمد و حدیث خروج
علی و عباس رضی الله تعالی عنهما از خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم که در بخاری
و غیر آن از کتب حدیث مطولا مذکور است صریح است در آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم
در وقت رحلت از دنیا نص بر امامت هیچ کس از اصحاب نفرمود و بعد از تامل
در حدیث هر عاقل میداند که من کنت مولاه نص در امامت علی رض نیست و الا محتاج
نبودند علی و عباس رضی الله تعالی عنهما بمراجعت برسول الله صلی الله علیه وسلم چنانچه
در وقت وجود علامت موت در بشره رسول الله صلی الله علیه وسلم عباس آن
علامت یافته با علی گفت رضی الله تعالی عنهما بیا تا از رسول الله صلی الله علیه وسلم
سوال کنیم که امر خلافت در میان ما خواهد بود بدانیم و اگر غیر ما باشد معلوم کنیم که کیست

که کیست و از وی التماس کنیم تا در حق ما وصیت فرماید علی رض در جواب
گفت بخدا سوگند که اگر سوال کنیم خلافت و ما را از ان منع کند مردم بعد از آنحضرت
بما نخواهند داد و الله که من از رسول الله صلی الله علیه وسلم این سوال نکنم و دنیا نظلیم
با آنکه از روز غدیر خم تا ایام مرض موت رسول الله صلی الله علیه وسلم قریب بدو ماه
بیشتر نگذشته بود و تجویز نسیان بر تمام اصحابی که خبر روز غدیر شنیده بودند و حال
آنکه ایشان از اهل ذکا و فطنت و عدم تفریط و غفلت بودند در آنچه از رسول الله
صلی الله علیه وسلم میشنیدند محال عادی ست و هر عاقل ببدیهه عقل میداند
که از اصحاب رضی الله تعالی عنهم درین باب نسیان و تفریط واقع نشده و
و در حال بیعت ابوبکر رض متذکر این حدیث بوده اند و عالم بمعنی این حدیث
نیز بوده اند با آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم روزی دیگر بعد از روز غدیر
خطبه خوانده و در ماده ابوبکر رض حدیثی که بعد ازین در فضائل او در حدیث یکصد
و سیوم خواهد آمد بیان فرمود در ان نظر کرده در معنی آن تامل کن و نیز بعد ازین
در آیه چهارم که در فضائل اهل بیت مذکور شده حدیثی چند خواهد آمد که رسول الله
صلی الله علیه وسلم در مرض موت ترغیب بر مودت و محبت و اتباع اهل بیت
فرموده و در بعضی از احادیث ست که آخر کلمه که رسول الله صلی الله علیه وسلم به آن
تکلم فرمود این بود که اخلفونی فی اهل بیتی یعنی محب و لازم و تابع اهل
بیت من باشید و ملاحظه جانب من مرعی دارید در شان اهل بیت من پس
غرض ازین حدیث وصیتی ست که رسول الله صلی الله علیه وسلم در شان اهل
بیت فرموده و فرق میان این وصیت و میان مقام خلافت بسیارست و نعم

شیعه و روافض که صحابه رضی الله تعالی عنهم باین نص عالم بودند واطاعت نکردند
عناد و مکابره بباطل ست چنانچه مبسوطاً بیان کردیم وانچه گفته اند که علی رض بنابر
تقیه ترک خلافت و ترک استدلال باین حدیث کرد آن نیز کذب وافترای
محض ست بدلائلی که گذشت مبسوطاً و از جمله آن دلائل یکی این بود که علی رض را
شوکت و حشمت درمیان قوم خود بود با کثرت و شجاعتی که داشتند واحتیاجی
به تقیه نداشت واز کسی نمی ترسید و ابوبکر رض با آنکه مثل علی رض شوکت
و کثرت نداشت زمانی که انصار گفتند از ما امیری و از شما امیری بحدیث الائمة
من قریش استدلال کرد و جمیع اصحاب استدلال او قبول کردند
با آنکه این حدیث عام بود در جمیع قریش و هیچ کس از اصحاب نگفت که نص
بر امامت علی رضی الله تعالی عنه خاصةً وارد شده و روایت کرد بیهقی از ابوحنیفه
رض که گفت اصل عقیده شیعه تضلیل صحابه ست رضوان الله تعالی علیهم اجمعین انتهی
و تنبیه نکرد ابوحنیفه رحمه الله مگر بر شیعه بواسطه آنکه فحش شیعه در عقیده کمتر ست از
روافض زیرا که روافض تکفیر اصحاب رضی الله تعالی عنهم میکنند و میگویند که ایشان
عناد کردند در ترک نص در امامت علی رض بلکه ابوکامل که از جمله رؤسا روافض
است علی را رض تکفیر میکند و زعمش این ست که علی رض اعانت و مدد کرد کفار را
بر کفر ایشان و در پنهان ساختن نص بر امامت که امری ست که دین تمام
نمیشود مگر به آن تقویت ایشان نمود و این اعتقاد فاسد و مذهب باطل
ابوکامل خذله الله از اینجا ناشی شده که چون هرگز از علی رض وارد نشده که
نصی حجت امامت خود ساخته باشد بلکه از وی رض بتواتر رسیده که فرموده است

ست که افضل این امت ابوبکر و عمر ست رضی الله تعالی عنهما و عمر رضی الله تعالی عنه
چون ویرا در شوری داخل کرد قبول نمود و از بیعتی ابا ننمود و بنا بر این آن کاذب
استنباط نموده که علی رض در کتمان نص اعانت اصحاب کرد و اصحاب باعتقاد
فاسد او کافر اند پس معین کفر کافر نیز کافر باشد و بنا بر کلام این جهال کذابست
که ملاحده طعن در دین و در قرآن کرده اند و بعضی از ائمة الاسلام را لازم شده
که متصدی ردّ کلام ملاحده که کلام روافض را حجت خود ساخته در دین طعن کرده اند
شوند و از جمله آنچه ملاحده گفته اند آنست که چگونه خدا تعالی میفرماید کنتم خیر امة
اخرجت للناس هستید شما نیکوترین گروهی که از خلوت خانهٔ غیب بیرون شده است
از برای مردمان و حال آنکه بعد از وفات پیغمبر جمیع ایشان مرتد شدند مگر شش
تن که امتناع نمودند از تقدیم ابوبکر بر علی که وصیت در حق او شده بود پس نظر
کن در حجت این ملحد که عین حجت رفضه است قاتلهم الله بلکه مضرت این گروه رفضه
در دین از یهود و نصاری و سایر فرق ضلال زیاده ست چنانچه علی رض تصریح
باین معنی فرمود بقول خود تفترق هذه الامة علی ثلاث وسبعین فرقة شرها من
ینتحل حبنا و یفارق امرنا یعنی این امت هفتاد و سه فرقه خواهد شد بدترین آن
فرقه ها فرقه ایست که محبت ما را بخود وا بندند و مخالفت امر ما کنند و وجه اشتمال و
انصاف این جماعت بزیادتی ضرر در دین آنست که بواسطهٔ افترا و عناد و بدعتهای
قبیحهٔ ایشان ملاحده تسلط یافته اند و طعن در دین و ائمهٔ مسلمین نموده اند بلکه قاضی
ابوبکر باقلانی رحمة الله علیه گفته که در آنچه روافض بر آن رفته اند ابطال جمیع اسلام ست
زیرا که اگر ممکن بودی اجتماع جمیع اصحاب بر کتمان نصوص ممکن ست اتفاق ایشان

بر نقل کذب از جهت غرضی از اغراض پس ممکن باشد که تمام احادیثی که نقل
کرده اند کذب و بهتان باشد و نیز ممکن باشد که قرآن معارضه شده باشد
بچیزی که افصح از آنست و اصحاب آنرا پنهان کرده باشند چنانچه ادعای یهود
و نصاری ست و همچنین سایر امم نقل کرده اند از پیغمبران صلی الله علیه وسلم جایز
باشد تهمت و بهتان در آن چراکه زمانی که درین امت که بهترین امم ست تجویز
کردن ایشان در باقی امت بطریق اولی ست پس تامل کن درین مفاسد
که بر قول فاسد روافض مترتب میشود و روایت کرد بیهقی از شافعی رض که گفت
هیچ فرقه از فرق بدع و اهواء در شهادت زور و بهتان بمرتبه روافض
نمی رسند بلکه ایشان بر همه فرقه ها زیادتی میکنند درین باب راوی گوید هر گاه
که شافعی رض ذکر این جماعت می نمود ایشان را عیب میکرد بسخت ترین عیبی و دیگر
از وجوه رد آنکه هیچ مانعی نبود از انکه رسول الله صلی الله علیه وسلم در خطبه سابقه
در روز غدیر تصریح فرموده بگوید که علی بعد از من خلیفه ست پس عدول رسول الله
صلی الله علیه وسلم از تصریح بامر خلافت بحدیث من کنت مولاه الخ دلیلی ظاهر ست
بر آنکه مراد حضرت صلی الله علیه وسلم ولایت خلافت نبوده بلکه وارد شده بسندی
که راویان آن همه مقبول اند چنانچه ذهبی گفته از طرق متعدده از علی رض رسول الله
صلی الله علیه وسلم را گفتند که یا رسول الله بعد از تو امر امارت را مفوض برای
که خواهی ساخت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ان تومروا ابابکر تجدوه
امینا زاهدا فی الدنیا راغبا فی الآخرة وان تومروا عمر تجدوه قویا امینا لا یخاف
فی الله لومة لائم وان تومروا علیا ولا اراکم فاعلین تجدوه هادیا مهدیا یاخذ بکم -

یاخذ بکم الطریق المستقیم یعنی برای شما مفوض ست این امر اگر ابوبکر را امیر خود سازید
خواهید یافت او را امین و تارک دنیا و راغب در آخرت و اگر عمر را امیر خود سازید
خواهید یافت او را صاحب قوت و امانی که در راه خدا تعالی از ملامت هیچ ملامت
کننده نرسد و اگر علی را بر خود امیر سازید و حال آنکه نمی بینم که آنرا بفعل آریدی یابید
او را هادی راه حق که شما را راه راست نماید و بزار نیز روایت این حدیث را بسندی
که روات آن ثقه اند چنانچه بیهقی گفت نمود این حدیث دلالت میکند برآنکه امر امامت
موقوف شد بکسی که مسلمانان با وی بیعت کنند و بر عدم نص در شان علی رض
و مؤید و مقوی این قول آنکه جمعی کثیر مثل احمد بسندی حسن و امام احمد و غیر ایشان
بسندی قوی چنانچه ذهبی گفت روایت کرده اند از علی رض که چون با او گفتند که
کسی را بر ما خلیفه ساز فرمود که کسی بر شما خلیفه نخواهم ساخت بلکه چنانچه که رسول الله
صلی الله علیه وسلم شما را گذاشت من نیز شما را بهمان طریق خواهم گذاشت و بزار نیز
روایت کرد بسندی که رجال او رجال صحیح اند از علی رض که فرمود ما استخلف رسول الله
صلی الله علیه وسلم فاستخلف علیکم یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم کسی را بر شما
خلیفه نکردانید تا من بر شما کسی را خلیفه کردانم و روایت همین حدیث کرد دارقطنی
نیز از علی رض و در بعضی از طرق اسناد او زیادتی است که فرمود دخلنا علی رسول الله
صلی الله علیه وسلم فقلنا یا رسول الله استخلف علینا قال لا ان یعلم الله تعالی فیکم
خیرا یول علیکم خیرکم فقال علی رضی الله تعالی عنه فعلم الله فینا خیرا فولی علینا ابابکر داخل
شدیم بر رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود تعیین خلیفه نخواهم کرد اگر خدا تعالی در شما
خیری می بیند بهترین شما را والی میسازد بر شما بنابرین علی رض فرمود که خدا تعالی در ما

خیری دید بهترین ما بر ما والی کردانید پس ثابت شد باین دلیل که علی رض تصریح
کرد به آنکه رسول الله صلعم نص بر خلافت نفرمود در شان هیچکس و روایت کرد
مسلم از علی رض که فرمود من زعم ان عندنا شيئا نقراه الا كتاب الله وهذه الصحيفة
فيها اسنان الابل وشيء من الجراحات فقد كذب هر کس که زعم این کرده که نزد ما
چیزی از کتاب هست که میخوانیم آنرا غیر کتاب الله و این اوراق که دران بیان سنهای
ابل ست یعنی دران حکم کمیت و بیان اصناف شتر است که در دیت بر قاتل
لازم میشود و چیزی از جراح یعنی حکم تحریم قتل مسلم بکافر وغیر ذلک احکام از قصاص
تحقیق آن زعم کاذب ست و بیان این حدیث آن ست که جماعتی از شیعه زعم کرده بودند
که نزد اهل بیت خصوص علی مرتضی رضی الله تعالی عنه چیزی چند از وحی است که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم ایشانرا به آن مخصوص ساخته و هیچکس به آن مطلع نشده
غیر اهل بیت بنابراین ابوجحیفه وغیر او از علی رضی الله تعالی عنه سوال کردند که آیا نزد
شما چیزی از وحی غیر آنچه در قرآن ست هست یا نه آنگاه علی رض در اثنای خطبه در بالای
منبر فرمود والله که نزد ما هیچ چیز از وحی یا کتابی غیر کتاب الله و این چند ورق که در قراب
سیف من ست نیست و آنرا بیرون آورده بمردم نمود و در آن احکام و مقادیر
اصناف شتران بود که در دیت قتل بر قاتل لازم میشود و بعضی از احکام قصاص
مثل تحریم قتل مسلم بعوض قتل کافر و فک اسیر وغیر ذلک که از رسول الله صلی الله علیه
وسلم شنیده یا آنکه خود از کلام الله استنباط فرموده بود والله اعلم و روایت
کردند جمعی مثل دارقطنی و ابن عساکر و ذهبی وغیر ایشان که علی رض و کرم الله وجهه
چون بجانب بصره نزول فرمود ابن الکوا و قیس بن عباد برخاسته از آن

ازآن حضرت سوال کرده گفتند که خبر ده ما را ازین آمدن خود که آیا مجبب عهده
برامر خلافت یا امت ست یا بعهدی ست که از جانب رسول الله صلی الله علیه وسلم شده
بود اگر بعهد رسول الله صلی الله علیه وسلم ست ما را ازان خبر کن که اعتماد و وثوق باخبار
تو داریم و میدانیم که انچه حق و صدق ست نقل خواهی فرمود آنگاه علی کرم الله وجهه
فرمود اما ان یکون عندی عهد من النبی صلی الله علیه وسلم عهده الی فلا والله لان
کنت اول من صدق به فلا اکون اول من کذب علیه ولو کان عندی منه عهد فی
ذلک ما ترکت اخا بنی تیم بن مرة وعمر ابن الخطاب یثوبان علی منبره ولقاتلتهما بیدی
ولو لم اجد الا بردتی هذه ولکن رسول الله صلی الله علیه وسلم لم یقتل قتلا ولم یمت
فجاة مکث فی مرضه ایاما ولیالی یاتیه المؤذن او بلال یؤذنه بالصلوة فیامر ابا بکر فیصلی
بالناس وهو یری مکانی ثم یاتیه المؤذن فیؤذنه بالصلوة فیامر بالصلوة فیامر
وهو یری مکانی ولقد ارادت امراة من نسائه تصرفه عن ابی بکر فابی وغضب وقال
انتن صواحب یوسف مروا ابا بکر فلیصل بالناس فلما قبض رسول الله صلی الله علیه
وسلم نظرنا فی امرنا فاخترنا لدنیانا من رضیه رسول الله صلی الله علیه وسلم لدیننا وکانت
الصلوة اعظم شعائر الاسلام وقوام الدین فبایعنا ابا بکر رضی الله تعالی عنه وکان
ذلک اهلا لم یختلف علیه منا اثنان وفی روایة فاقام بین اظهرنا الکلمة واحدة والامر واحد
لا یختلف علیه منا اثنان وفی روایة فاخترنا لدنیانا من اختاره صلی الله علیه وسلم
لدیننا فادیت الی ابی بکر حقه وعرفت له طاعته وغزوت معه فی جنوده وکنت اخذ اذا
اعطانی واغزو اذا اغزانی واضرب بین یدیه الحدود بسوطی فلما قبض ولاها عمر فاخذها بسنة
صاحبه وما یعرف من امره فبایعناه لم یختلف علیه منا اثنان فادیت له حقه وعرفت له

طاعته وغزوت معه في جيوشه وكنت آخذ اذا اعطاني واغزو اذا اغزاني واضرب بين يديه الحدود بسوطي فلما قبض تذكرت في نفسي قرابتي وسابقتي وفضلي وانا اظن ان لا يعدل بي ولكن اخشى ان لا يعمل الخليفة بعده شيئا الا لحقه في قبره فاخرج منها نفسه وولده ولو كان محاباة لآثر ولده بها وبرئ منها الرهط انا احدهم وظننت ان لا يعدلوا بي فاخذ عبد الرحمن مواثيقنا على ان نسمع ونطيع لمن ولاه الله امرنا ثم بايع عثمان فاديت له حقه وعرفت له طاعته وغزوت معه في جيوشه وكنت آخذ اذا اعطاني واغزو اذا اغزاني واضرب بين يديه الحدود بسوطي فلما اصيب نظرت فاذا الخليفتان اللذان اخذاها بعهد رسول الله صلى الله عليه وسلم اليهما بالصلوة قد مضيا وهذا الذي اخذ له ميثاقي قد اصيب فبايعني اهل الحرمين واهل هذين المصرين اي البصرة والكوفة فوثب فيها من ليس مثلي وقرابته كقرابتي ولا علمه كعلمي ولا سابقته كسابقتي وكنت احق بها منه يعني معاوية اما آنكه رسول الله صلى الله عليه وسلم درين باب بمن عهدي فرموده كرده باشد چنين نيست واگر وصيت وعهدي در امر خلافت در شان من شده بودي اول كسي كه تصديق ازو عمل به آن ميكردم من بودم وتكذيب آن وترك عمل به آن نميكردم ونميگذاشتم كه ابوبكر بن ابي قحافه وعمر ابن الخطاب رضي الله تعالى عنهما بر منبر رسول الله صلى الله عليه وسلم روند وبالا نشينند وبا ايشان مقاتله ميكردم واگرچه هيچ چيز غير اين بردي كه پوشيده ام بامن نبودي ليكن رسول الله صلى الله عليه وسلم كشته نشده وفجاة ودفعة نيز وفات نيافت بلكه مرض او صلى الله عليه وسلم چندروزي بطول انجاميد وبلال مي آمد واعلام بوقت صلوة ميكرد پس رسول الله صلى الله عليه وسلم ابوبكر را امر فرمود كه امامت كرده با مردم نماز گذارد ومكان مرا ميديد وميدانست وبعضي از ازواج رسول الله صلى الله عليه وسلم ميخواستند كه اين امر امامت صلوة از ابوبكر رض

رض بکر دانند رسول الله صلی الله علیه وسلم ازین معنی ابا کرد و غضب فرموده گفت انکنّ

صواحب یوسف مروا ابابکر فلیصل بالناس و چون رسول الله صلی الله علیه وسلم از دنیا

رحلت فرمود نظر کردیم در امر خود و اختیار کردیم از برای دنیای خود کسی را که رسول الله

صلی الله علیه وسلم از برای دین ما باو راضی شده بود و حال آنکه صلوة اعظم شعار اسلام است

و دین به آن قایم است پس بیعت کردیم با ابوبکر رض و او اهلیت این امر داشت و دو کس

از ما درین امر مخالفت او نکردند بلکه تماما متفق بودند با او درین امر و در روایتی

دیگر آنکه فرمود که اقامت بامر خلافت کرد در میان ما و همه متفق بودیم و دو کس از ما

برو مختلف نشد و مآل هر دو عبارت یکی است اگرچه بحسب لفظ مختلف است و در

روایتی دیگر آنکه فرمود اختیار کردیم از برای دنیای خود کسی را که رسول الله صلی

الله علیه وسلم از برای دین ما اختیار کرده بود پس حق ابوبکر را در امر خلافت مودی

ساختیم و طاعت او را بر خود لازم دانستیم و غزا کردم باتفاق او در لشکری که او بود

هر گاه که عطای مالی یا غنیمتی بمن میکرد میگرفتم و اگر مرا بغزائی روانه میکرد میرفتم و غزا میکردم

و تازیانه خود اجرای حدود در حضور او بمردم میزدم و بعد از آنکه او فوت شد عمر را

ولی عهد خود ساخت و او نسبت صاحب خود ابوبکر رض عمل نمود در آنچه بر اعمال او واقف

بود پس ما بیعت کردیم بعمر و دو کس که اقل مرتبه اختلاف است در میان ما اختلاف

نکرد پس ادای حق خلافت او کردم و طاعت او نمودم و غزا همراه او کردم در لشکری

که او بود و اگر میداد میگرفتم و اگر بغزا رجوع میفرمود غزا میکردم و در حضور او بسوط خود اجرای

حدود بر مردم میکردم باز چون عمر نیز رض متوفی شد قرابتی خود بر رسول الله صلی الله علیه

وسلم و سبقت خود در اسلام و فضل خود بخاطر رسانیدم گمان من این بود که دیگری برا

بر من اختیار نکند لیکن نرسید که خلیفهٔ او اگر علی کند وبال آن بغیر او لاحق نشود بنابرین
نفس خود را و ولد خود را ازین امر بیرون کرد داگر درین باب جانب داری و میل
میکرد و ولد خود را به آن امر مقرر میداشت پس ملاحظه تمام درین باب نموده این
امر را به رای چند کس مفوض ساخت که من یکی از آنها بودم و گمان من این بود
که بمن دیگری اختیار نخواهند کرد وعبدالرحمن ابن عوف از ما مواثیق گرفت که اطاعت
آن کس کنیم که خدا تعالی او را ولی امر ساز دالگاه بیعت بعثمان کرد و من
ملاحظه نمودم که اطاعت کردن من سابق شد بر بیعت با من و میثاقی که از من
گرفته بود برای غیر من بود بعد از ان بعثمان رض بیعت کردیم و من ادای حق او در
خلافت کرده اطاعت کردم و همراه او غزا کردم در لشکری که او بود و عطای مالی
که می نمود میگرفتم و اگر رجوع غزا میرفتم و بسوط خود اجرای حدود بر مردم میکردم تا آنکه
عثمان شهید شد الگاه من نظر درین امر کردم دیدم که آن دو خلیفه که بعهد رسول الله
صلی الله علیه وسلم در امر الصلوة خلافت کردند گذشتند و این خلیفه ثالث که
عهد و میثاق من برای او گرفته بودند او نیز رفت پس اهل مکه و مدینه و اهل این
دو شهر که کوفه و بصره بوده باشد بمن بیعت کردند درین اثنا کسی که خود مثل من
نیست و علم او مثل علم من نیست و سبقت او مثل سبقت من نیست با این امر برخاست
ادعای خلافت دارد یعنی معاویه و حال آنکه من احق و اولی بخلافتم ازوی روایت
این حدیث کرده اند این جماعت مذکوره و اسحاق بن راهویه از چند طریق دیگر
و غیر ایشان نیز از طرق دیگر روایت کرده اند و ذهبی گوید طرق این حدیث
بعضی مقوی بعضی دیگرست و اصح این طرق روایت اسمعیل بن علیه ست و در ان

و دران روایتست آنکه چون علی رض را گفتند که از امر خود خبر ده ما را که آیا بعهدی است
که رسول الله صلی الله علیه وسلم در شان شما کرده ست یا آنکه برای خود متصدی این امر
شده اید فرمود بل رأی رأیته بلکه اجتهادیست که از جانب من شد و روایت
کرد احمد از علی رضی الله تعالی عنه که در روز جمل گفت لم یعهد الینا رسول الله صلی الله علیه
وسلم عهدا ناخذ به فی الامارة ولکن شیء رأیناه من قبل انفسنا در امر خلافت هیچ
عهدی و وصیتی از رسول الله صلی الله علیه وسلم نشده بود که به آن عمل کنیم بلکه امری
بود که ما برای واجتهاد خود کردیم و روایت کردند هروی و دارقطنی مانند این حدیث
همین حدیث باز بادنی تجنیس جمیع طرق این حدیث متفق ست از علی رض وکرم الله وجهه
بر نفی نص بر امامت او سلام الله علیه و علمای اهل بیت نیز برین امر متفق اند
چنانچه ابونعیم از حسن مثنی ابن حسن سبط رضی الله تعالی عنهما روایت کرد که
چون با او گفتند که خبر من کنت مولاه فعلی مولاه نص در امامت علی ابن ابی طالب
رض ست جواب داد که اما والله لو یعنی النبی صلی الله علیه وسلم بذلک الامارة
والسلطان لافصح لهم به فان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان افصح الناس للمسلمین
ولقال لهم یا ایها الناس هذا والی امرکم والقایم علیکم بعدی فاسمعوا له واطیعوا
ما کان هذا الشیء فوالله لئن کان الله و رسوله اختار علیا لهذا الامر والقیام به للمسلمین
من بعده ثم ترک علی امر الله و رسوله ان یقوم به او یعذر فیه الی المسلمین لکان اعظم
الناس خطیئة لعلی اذ ترک امر الله و رسوله حاشاه من ذلک یعنی آگاه باشید
بخدا سوگند که اگر مراد رسول الله صلی الله علیه وسلم ازین حدیث امارت و سلطنت
بودی هر آئینه آن را ظاهر و مبین ساخته تصریح به آن میفرمود زیرا که رسول الله صلی الله علیه وسلم

فصیح ترین مردم بود خصوص از برای امر مسلمانان و هر آینه ایشان را میگفت
ایها الناس علی رض والی امر شماست و بامر خلافت بعد از من قیام می نماید سخن
او بشنوید و اطاعت او کنید بخدا سوگند که اگر خدا و رسول علی رض را بامر خلافت
اختیار کرده بوده اند که بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم بامر مسلمانان قیام نماید
و علی رض ترک امر خدا و رسول میکرد و در قیام بامر مسلمانان عذر میگفت هر آینه خطائی
علی رض از جمیع مردم بیشتر بود بواسطه ترک امر خدا و رسول حاشا که علی رض امر
خدا و رسول را ترک کند و در روایتی دیگر از وی آنکه گفت لو کان هذا الامر کما تقول
وان الله اختار علیا للقیام علی الناس لکان اعظم الناس خطیئة ان ترک امر
رسول الله صلی الله علیه وسلم اگر این امر چنین بودی که تو میگوئی و الله تعالی علی رض را
اختیار کرده بودی برای اقامت امر مسلمانان هر آینه علی کرم الله وجهه اعظم
خطیئه بود از همه مردم زیرا که ترک امر خدا و رسول کرده که بامر مسلمانان قیام نه نموده است
الگاه آن شخص گفت که آیا رسول الله صلی الله علیه وسلم نگفت من کنت مولاه
فعلی مولاه حسن رض در جواب گفت لو عنی به القیام علی الناس والامرة
لافصح عنه کما افصح عن الصلوة والزکوة ولقال ایها الناس ان علیا ولی امرکم
من بعدی والقائم فی الناس بامری فلا تعصوا امره اگر مراد رسول الله صلی الله علیه
وسلم ازین حدیث امامت و قیام بامر مسلمانان بودی آنرا مبین و منکشف میساخت
چنانچه صلوة و زکوة را مبین و منکشف ساخت و میگفت ایها الناس علی ولی امر شماست
بعد از من و بامر مسلمانان قیام خواهد نمود بامر من اطاعت او کنید و نافرمانی او مکنید
و روایت کرد دارقطنی از ابوحنیفه رض که چون بمدینه آمد از امام جعفر صادق رض

رض از حال ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما سوال کرد امام جعفر صادق فرمود که رحمت خدای

بر ابو بکر و عمر باد آنگاه ابو حنیفه رح گفت در عراق چنین میگویند که تو از ایشان بری

شدی فرمود معاذ الله کذا و رب الکعبه پناه بخدا میگیرم از آنکه از ایشان تبرا کنم

دروغ گفتند به پروردگار کعبه سوگند آنگاه امام جعفر صادق رض ذکر تزویج علی رض

دختر خود را ام کلثوم که از فاطمه رض بود با عمر رضی الله تعالی عنه نمود و گفت ای ابو حنیفه

لو لم یکن اهلا لها ما زوجه ایاها اگر عمر رض اهلیت و استحقاق این امر نداشتی علی رض

دختر خود را باوی نمی داد ابو حنیفه رح گفت اگر این معنی را بنویسی باهل عراق نوبست امام

در جواب گفت لا یطیعونی بالکتب بنوشتن اطاعت من نخواهند کرد و بدانکه تزویج

علی رض دختر خود را بعمر رض دلیلی قطعی ست بر بطلان زعم رافضه چرا که بزعم فاسد

آن جماعت که عمر رض را تکفیر می کنند چه نوع جایز بود که علی رض دختر خود را بکافر

دهد نعوذ بالله من هذا الاعتقاد دوم ازوجوه رد آنکه آنچه ایشان میگویند

که اللهم وال من والاه وعاد من عاداه درین حدیث دعائیست که نمی باشد مگر

برای امامی معصوم دعوائی ست بی دلیل زیرا که جائزست این نوع دعائی برای

ادنی کسی از مومنان و هرگاه که برای ادنی کسی از مومنان جائز باشد جواز

آن برای اخص و اشرف ایشان هم بحسب شرع و هم بحسب عقل بطریق اولی ست

پس معصومیت و امامت علی رض عقب فوت رسول الله صلی الله علیه و سلم ازین دعا

لازم نمی آید همچنانچه ابو ذر رضی الله عنه روایت کرد که رسول الله صلی الله علیه و سلم

در شان عمر رض فرمود عمر معی و انا مع عمر والحق بعدی مع عمر حیث کان عمر با من ست

و من با عمر ست بعد از من در جائی که باشد و درین حدیث هیچ دلالتی بر امامت عمر رض

عقب فوت رسول الله صلی الله علیه وسلم نیست و بر عصمت او نیز دلالت نمیکند باز اگر
مراد ایشان از عصمت عصمتی ست که برای انبیا ثابت ست آن باطل ست و اگر مراد
ازین عصمت محافظت ست آن برای ادنی کسی از مومنان جایز ست خصوص از
برای علی رضی الله تعالی عنه و دعوی آنکه وجوب عصمت امام مبنی بر تحکیم عقل ست آن
دعوی و آنچه مبنی بر آن ست باطل ست از چند وجه و بیان آن وجوه قاضی ابوبکر باقلانی
در کتاب [illegible] در باب امامت نموده ست بیانی تام وافی و حاکم بسندی صحیح و غیر
او بسندی حسن از علی رض روایت کرده اند که فرمود یهلک فیّ محبٌّ مفرطٌ یقرظنی بما
لیس فیّ و مبغض مفتر یحمله شنآنی علی ان یبهتنی بما لیس فیّ هلاک میشود در باب من دو
کس یکی دوست مفرطی که مدح و وصف میکند مرا بچیزی که در من نیست و دشمنی دروغ گو
که بغض و عداوت با من او را برین میدارد که بر من بهتان بندد بچیزی که در من نیست
ثم قال و ما امرتکم بمعصیة فلا طاعة لاحد فی معصیة الله تعالی باز فرمود اگر شما را بمعصیتی
امر کنم پس اطاعت نیست مر احدی را در معصیت خدا تعالی پس معلوم شد باین دلیل
که علی رض و کرم الله وجهه اثبات عصمت از برای نفس خود نفرموده و آنکه عصمت در
امام شرط نیست وجه ششم آنکه ایشان در امام شرط می کنند که می باید که افضل
امت باشد و حال آنکه بشهادت علی رض که نزد ایشان واجب العصمت ست ثابت
شده ست که افضل این امت ابوبکر ست و بعد از وی عمر رضی الله تعالی عنهما پس صحت امامت
این هر دو ثابت شد بقول علی رض و بانعقاد اجماع چنانچه گذشت شبهه دوازدهم
آنکه زعم کرده اند که از جمله نص تفصیلی بر امامت علی رض حدیثی ست که رسول الله صلی الله علیه
وسلم در وقتی که بغزا تبوک میرفت و علی رض را بر مدینه خلیفه گردانیده فرمود انت منی

انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي يعني تو از من بمنزلهٔ هارونی
از موسی الا آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود و شیعه و روافض استدلال باین حدیث
کرده میگویند که جمیع منزلتی که ثابت بود هارون را از موسی علیهما السلام غیر نبوت
علی رض را ثابت است از رسول الله صلی الله علیه وسلم چرا که اگر آن جمیع منازل از
برای علی رض ثابت نباشد استثنا صحیح نیست و از جمله آنچه ثابت بود مر هارون را
از موسی استحقاق خلافت اوست بعد از موسی اگر هارون زنده می ماند بعد از وی
زیرا که در ایام حیات موسی هارون خلیفه او بود پس اگر بعد از ممات موسی هارون
می زیست خلیفه او می بود بواسطه نقص او بود و حال آنکه نقص بر انبیا جائز نیست
پس استحقاق خلافت بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم از برای علی رض ثابت
و نیز از جمله منازل هارون از موسی آن است که با او در رسالت شریک بود و
اگر بعد از موسی می زیست اطاعت او بر مردم لازم می بود پس اطاعت علی رض
نیز بر مردم واجب و لازم است الا آنکه شرکت در رسالت در حق علی رض ممتنع است
پس باقی ماند آنکه واجب است که مفترض الطاعة باشد بر امت بعد از رسول الله
صلی الله علیه وسلم بنا بر [illegible] عمل بدلیل نهایت آنچه ممکن است و جواب ازین شبهه
بر تقدیریکه این حدیث صحیح نباشد چنانچه آمدی گفته است ظاهر است و اگر حدیث صحیح
باشد چنانچه اکثر ائمه حدیث گفته اند و قول ایشان معتمد علیه است خصوص آنکه
در صحیحین این حدیث وارد شده است جواب آن است که حدیث آحاد است و شیعه
و روافض حدیث آحاد را در امامت حجت نمیدانند و بر تقدیریکه ازین دلیل تنزل
کنیم میگوئیم که عموم در جمیع منازل از برای علی رض ثابت نیست بلکه مراد که

بر وجهی که ظاهر حدیث بر آن دلالت میکند آن است که علی رض خلیفه بود از رسول الله
صلی الله علیه وسلم در مدت غیبت او در تبوک همچنانچه هارون خلیفه بود از موسی در مدت
غیبت موسی از قوم او زمانی که از برای مناجات رفته بود و کلمهٔ اخلفنی فی قومی
که موسی به هارون گفت یعنی خلیفه من باش در قوم من عمومی در آن نیست
که تقاضای آن کند که در جمیع زمان حیوة و ممات خلیفه او بوده باشد بلکه متبادر
ازین قول آن است که خلیفهٔ او باشد مدت غیبت او فقط و این که خلافت هارون
از موسی شامل ما بعد وفات موسی نیست بر تقدیری که می زیست بواسطه قصور لفظ است
در ادای این معنی نه بواسطه نقص هارون و معزول شدن او است و این مثل آن است
که تصریح بخلافت او کند در زمانی معین و بر تقدیر یکه مسلم داریم که این لفظ شامل
ما بعد موت است و عدم بقای خلافت او بعد از موسی بواسطه عزل او است از این
عزل نقصی به هارون لاحق نمیشد بر تقدیر یکه زنده بودی بعد از موسی بلکه این
عزل مستلزم کمال او بود زیرا که باین تقدیر بعد از موسی در امر رسالت مستقل میشد
از جانب خدا تعالی و این مرتبه اعلی است از آنکه خلیفه موسی باشد یا شریک باشد
با او در رسالت و اگر مسلم داریم که حدیث عام است در جمیع منازلی که او را بوده لیکن
عام مخصوص است زیرا که از جمله منزلت هارون آن است که نبی و برادر نبی بود و عام مخصوص
در باقی حجت نمیشود با آنکه حجت میشود لیکن ضعیف است بر اختلافی که در میان علما است
درین مسئله و باز نفاذ امر هارون بعد از وفات موسی بر فرض حیات هارون
نبود مگر از رهگذر نبوت نه از جهت خلافت از موسی و حال آنکه درین مقام نبوت نیست
زیرا که محال است که علی رض نبی باشد پس اطاعت او و نفاذ امر او نیز واجب و لازم

ولازم نباشد و ازین بیان معلوم شد که مراد ازین حدیث با آنکه از احادست و با اجماع
مقاومت نمی کند هیچ امر دیگر نیست مگر اثبات بعضی از منزلتهائی که هارون را از موسی
حاصل بود برای علی رض از جانب رسول الله صلی الله علیه وسلم وسیاق حدیث
وسبب حدیث بیان بعض میکند چنانچه از پیش گذشت که رسول الله صلی الله علیه وسلم
علی رض وکرم الله وجهه را در مدینه خلیفه خود ساخته وخود بنفس نفیس متوجه غزوه
تبوک شد الکاه علی رض گفت چنانچه در صحیح مسلم وارد ست که آیا مرا با زنان وکودکان
خواهی گذاشت گویا که علی رض این باز گذاشتن خود را منقصی دانسته این سخن بار رسول الله
صلی الله علیه وسلم گفت بنابراین رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اما ترضی ان
تکون منی بمنزلة هارون من موسی آیا راضی نیستی که باشی تو از من بمنزله هارون
از موسی یعنی وقتی که موسی متوجه طور شد با هارون گفت که خلیفه من باش
در قوم من و نیز از استخلاف علی رض در مدینه لازم نمی آید اولویت او بخلافت بعد از
رسول الله صلی الله علیه وسلم از جمیع کسانی که دران عصر بودند نه بر سبیل فرضیت و نه
بر سبیل ندب بلکه انچه لازم می آید اهلیت خلافت ست فی الجمله و ما به آن قایل ایم و دلیل
بر عدم لزوم اولویت بخلافت بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم آنکه چند مرتبه دیگر
غیر علی رض مثل ابن ام مکتوم خلافت از رسول الله صلی علیه وسلم کردند وبسبب
این خلافت لازم نیست که اولی بخلافت و امامت باشند بعد از رسول الله صلی الله علیه
وسلم شبهه سیزدهم آنکه زعم کرده اند که از جمله نصوص تفصیلی که دالست بر خلافت
علی رض آن ست که رسول الله صلی الله علیه وسلم با علی رض گفت انت اخی و وصیی و خلیفتی
وقاضی دینی وانت سید المسلمین وامام المتقین و قائد الغر المحجلین و قوله سلموا علی علی بامرة

واگر چه ائمهٔ حدیث اتفاق بر صحت آن و تواتر روایت آن کرده باشند و این معنی

از ایشان نیست مگر تحکم و عناد و میل از حق نعوذ بالله منها شبههٔ ... آنکه زعم

کرده اند که ابوبکر رض آنکه اهلیت امامت نداشت گفت فسخ بیعت من کنید چرا که اگر

با شخصی بیعتی کردند آن بیعت از خود دور نمی کند و طلب فسخ آن نمی نماید مگر زمانی که اهلیت

آن نداشته باشد و جواب ازین شبهه آنکه آنچه میگویند که فسخ بیعت نمی کند کسی

مگر وقتی که اهلیت آن نداشته باشد پس این از معترضات است و منحصر میدانند درین

آن حصر ممنوع است چرا که میتواند بود که بواسطهٔ ورع و تقوی و زهد بوده باشد چنانچه

بسیاری از سلف و خلف ورع و زهد کرده اند از اموری که استحقاق و اهلیت آن

داشته اند باز یا دی بلکه حقیقت زهد و ورع بکمال نمیرسد مگر باعراض از چیزی که

معرض اهلیت آن داشته باشد اما اگر اهلیت نداشته باشد درینصورت

اعراض واجبست نه آنکه زهد است باز بدانکه سبب طلب این اقاله و فسخ از ابوبکر رض

با آن بود که اندیشه نمود که مبادا استیفای امور بر وجهی که لایق بکمال باشد بفعل

نیاید یا آنکه غرض او از طلب اقالت بیعت آن بود که بر وی ظاهر شود که در میان قوم

کسی هست که عزل او دوست میدارد یا نیست بنابرین باین طریق استکشاف

این معنی نموده بر وی ظاهر شد که جمیع قوم با مامت او قائل اند و عزل او را دوست

نمیدارند یا آنکه چون ثابت شده بود از رسول الله صلی الله علیه وسلم که لعنت کرد

بر امام قومی که آن قوم امامت او را مکروه دارند و ابوبکر رض اندیشید که مبادا

در قوم کسی باشد که امامت او را مکروه دارد و در تحت آن حکم داخل شود بنابراین

گفت بیعت مرا فسخ کنید تا معلوم کند که بیعت او را کارهی هست یا نه و چون کسی ...

مرتکب اقالت و فسخ بیعت نشد بر و روشن شد که در میان قوم کاره بیعت او نبت
و خاطر ازین ممر جمع نمود و حاصل جواب آنکه کمال عناوت و حمق و جهل ثابت است
مر کسی را که گوید این اقالت بواسطهٔ عدم اهلیت بوده با وجود این احتمالات ظاهره
که مذکور ساختیم شبهه یازدهم آنکه زعم کرده اند که علی رض نشد از نزاع در امر خلافت
مگر جهت آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم او را وصیت کرده بود که بعد از و در فتنه واقع
شود شمشیر از غلاف بیرون نیارد جواب ازین شبهه آنکه این نیز کذب و افترا ست
و برین قول کمال جهالت و نهایت عناوت مترتب میشود بواسطهٔ آنکه زعم ایشان
این ست که رسول الله صلی الله علیه و سلم علی رض را بعد از خود امام و والی ساخت بر
مردم و با این حال چگونه امر فرمود که بعد از و شمشیر نکشد بر کسانی که از قبول حق
امتناع نمایند و این عین تناقض ست که بر کلام رسول الله صلی الله علیه و سلم اثبات
می کنند دیگر آنکه اگر آنچه ایشان میگویند که رسول الله صلی الله علیه و سلم وصیت
فرموده که شمشیر نکشد بعد از وی صحیح بودی بایستی که علی رض در جنگ صفین و غیر
آن شمشیر نکشد و حال آنکه در آن حرب بنفس نفیس خود و اهل بیت و توابع
و لواحق خود جمیعاً مقاتله نمودند و چندین هزار کس کشته شد از جانب ایشان
و از جانب معاویه و نیز چگونه متصور ست باعتقاد آن جماعه که رسول الله صلی الله علیه و سلم
امر فرماید بعدم مقاتله با کسانی که بزعم فاسد ایشان کافر شدند بواسطه آنکه بوصیت
رسول الله صلی الله علیه و سلم عمل نکردند و حال آنکه خدای تبارک و تعالی واجب گردانیده
است جهاد با امثال این نوع کسانی که اطاعت خدا و رسول نکنند بعضی از ائمه اهل بیت نبوت
و عترت طاهره رضی الله تعالی عنهم چنین گفته اند که در کلمات طائفه شیعه و روافض

تامل کرده دیدم و دانستم که هوا و نفسانیت چشمهای ایشان را پوشانیده است و
بنابراین هر فسادی که بر کلمات ایشان مترتب میشود از آن باک ندارند آیا نمی بینی
که میگویند عمر رض دست در حمایل سیف علی رض زده وی را کشید و فاطمه رض را در
خانه حبس نمود تا آنکه ترس بر او استیلا یافته فرزندی که نام او محسن بود از وی ساقط
شد و امثال این مزخرفات و مفتریات که گفته اند میگویند غرض ایشان این است
که مردم بر عمر رض غیرت کنند و از وی متنفر شوند و غافل شده اند از نسبت عجز و ذلت
و عاری که بعلی و جمیع بنی هاشم رضوان الله تعالی علیهم میدهند باین اقوال کاذبه باطله
و چگونه این نوع عجز و مذلتی از بنی هاشم متصور است با آنکه بزرگی و نجابت و شجاعت و حمیت
و شوکت و کثرت ایشان از باقی صحابه بمراتب زیادت بود و نیز چگونه از اصحاب
کبار رضی الله تعالی عنهم نسبت باهل بیت نبوت این فعلی بظهور آید و حال آنکه بتواتر
رسیده است غیرت ایشان برای رسول الله صلی الله علیه و سلم و شدت غضب ایشان
بر کسی که هتک حرمت رسول الله صلی الله علیه و سلم کند بمرتبه که پسران و پدران خود را
بقتل میرسانیدند در طلب رضای او صلی الله علیه و سلم و توهم ادنی نقصی و سکوت بر باطلی
باصحاب کبار که خدای تعالی ایشان را بواسطه صحبت رسول الله صلی الله علیه و سلم پاک
و مبرا ساخته است از هر گناهی و نقصانی چنانچه در کتاب و سنت مبین شده و ما در اول
کتاب خود در مقدمه اول ایراد آن کردیم نمی توان کرد مگر کسی این نوع توهم در حق
اصحاب رضی الله تعالی عنهم کند که خدای تعالی او را گمراه ساخته ترک اعانت نصرت
او کرده باشد و محل و ماوی و مثوای او را در جهنم و بئس القرار مقرر فرموده باشد نسأل الله
السلامة منها خاتمة شیخ الاسلام و مجتهد العصر شیخ سبکی رحمه الله گفت که در وقت ظهور

ظاهر شد دوشنبه شانزدهم ماه جمادی الاول سنه خمس وخمسین وسبع مایه در جامع بنی امیه
بودم که شخصی از صف مسلمانان دور شده با مردم نماز نکرد و میگفت لعنت خدا بر آن
کس باد که بر آل محمد ظلم کرد و مکرر این سخن میگفت الکاه او را نزد خود آورده از سوال
کردم که آن کس که ظلم کرد بر آل محمد کیست جواب داد که ابو بکر رض گفتم ابو بکر صدیق گفت ابو بکر
و عثمان و معاویه و یزید الکاه امر کردم که او را بزندان برند و علی ورکردن او
نهند بعد از ان قاضی مالکی او را گرفته تازیانه چند زدند و او باین کلمه اصرار می نمود
بلکه زیاده کرده گفت فلانی یعنی ابو بکر رض عدو الله است و دو گواه نزد من گواهی
دادند باین مضمون باز گفت او مرد بغیر حق و در باب میراث بفاطمه رض ظلم کرد
و دروغ گفت بر رسول الله صلی الله علیه وسلم که منع میراث از فاطمه کرد و چون این کلمات
شنیعه از وصادر شد قاضی مالکی دیگر باره بزدن او امر کرد در همان روز دوشنبه
و در روز چهارشنبه همان هفته نیز او را زدند باز در روز پنجشنبه او را در دار العداله
حاضر ساختند و گواهان در مواجهه او ادای شهادت کردند در آنچه از وی شنیده
بودند و او منکر نشد و اقرار نیز نه نمود و هر چند که از و سوال میکردند جواب همین
میداد که اگر گفته ام خدا میداند باز او را در مقام معذرت در آورده با او گفتند
که توبه کن او در جواب گفت که از گناه خود توبه کردم و هر چند طلب توبه از وی
مکرر مینمودند او در جواب همین لفظ میگفت تا آنکه در مجلس بحث کفر او و عدم قبول
توبه او بطول انجامید الکاه نایب قاضی مالکی حکم بقتل او کرده او را بقتل رسانیدند
و نزد من آسان نمود قتل او از آن استدلالی که کرده بودم و صدر من منشرح
شده بود به آن که حکم بکفر او بواسطه سب او بود و حکم بقتل او جهت عدم توبه او بود

و نیافتم کسی را که درین استدلال سبقت کرده باشد برمن مگر آنچه خواهد آمد در کلام نووی
با ضعف آن و مصنف گفت کلام سبکی رحمه الله درین باب بطول انجامیده و من حاصل
آنچه او گفته ذکر خواهم کرد باز باید برآن ازان چیزی که متعلق باین مسئله و توابع آن
بوده باشد و تنبیه میکنم بر زیاده که خود کرده ام بلفظ ای یعنی و میگویم که بعضی از ناس
ادعا کرده اند که این سخن رافضی بغیر حق مقتول شد و تشنیع کرد سبکی در رد براین
مدعی بسبب آنچه برا و ظاهر شده بود و مذهب خود ساخته بود و الا در مذهب ما یعنی
مذهب شافعی رض چنانچه خواهی دانست باین قدر کافر نمیشد و گفت یعنی سبکی که
هرکس که میگوید که این شخص بغیر حق کشته شده است کاذب است بلکه قتل او بحق بود
زیرا که او کافری بود که اصرار کرد بر حدیث صحیح من رمی رجلا بالکفر او قال عدو الله و لیس
کذلک ان کان کما قال و الا رجعت علیه هرکس که نسبت کفر بکسی دهد یا بگوید که او دشمن
خداست و چنین نبوده باشد اگر امر چنین باشد که او گفت فبها و الا به آن قائل باز
میگردد و ما بتحقیق و یقین میدانیم که ابوبکر رض مومن است و عدو الله نیست پس آنچه
این شخص در حق ابوبکر رض گفته حتماً راجع بقائل میشود بمقتضی نص این حدیث و بنابر این
حکم بکفر او میکنیم و اگرچه اعتقاد کفر نداشته باشد چنانچه اعتقاد نسبت بکفر میکنیم اندازنده
مصحف را در قاذورات و اگرچه اعتقاد بکفر نداشته باشد امام مالک رح حمل این
حدیث بر خوارج که اعلام و مشاهیر و اکابر امت را تکفیر میکنند کرده است پس آن
چیزی که استنباط ازین حدیث کردم موافق است به آنچه مالک نص برآن چند امر حکمی
حاصل میشود از هر یک ازین امور بانفراده و اینست معنی قول مالک رحمه الله که گفت حادث
میشود از برای مردم حکمها بسبب آنچه حادث میشود از ایشان از فجور و مانند آن گویم که

که احکام متغیر میشود بتغیر زمان لیکن احکام مختلف میشود باختلاف صور حادثه پس این
نهایت چیزی است که منشرح شد صدر من به آن در قتل این رجل و اما سب تنها بیان حکم
آن گذشت و خواهد آمد بعد ازین ایضاح آن و ایذای رسول الله صلی الله علیه وسلم امری
عظیم است لیکن محتاج است به آنکه در آن ضابطه بوده باشد والا جمیع معاصی موذی است
مر رسول الله صلی الله علیه وسلم را و نیافتم در کلام احدی از علما که سب صحابی موجب
قتل میشود الا آنچه خواهد آمد از آنکه بعضی اصحاب شافعی و اصحاب ابوحنیفه رضی الله تعالی
عنهما اطلاق کفر بر کسی که سب اصحاب کند میکنند و تصریح بقتل نکرده اند چنانچه ابن المنذر
گفته که ندیده ام کسی را که واجب داند قتل بر آن کس که سب اصحاب نبی صلی الله علیه
وسلم کند انتهی ثم حکایت قتل از بعضی کوفیین و غیر ایشان کرده اند بلکه بعضی از حنابله
از امام احمد رح نیز روایتی کرده اند در قتل و نزد من آنست که حنابله غلط کرده اند
درین روایت زیرا که ایشان این را فرا گرفته اند از قول احمد شتم عثمان زندقه
هم سبکی گفت نزد من آن است که احمد رح اراده نکرده است ازین عبارت که
شتم عثمان رض کفر است والا زندقه نمی گفت زیرا که کفر اظهر است از زندقه بلکه اراده
احمد رح چنانچه در موضعی دیگر از و مروی است آن است که هر کس که طعن در خلافت
عثمان رض کرد طعن در جمیع مهاجر و انصار کرده است یعنی چون عبد الرحمن بن عوف
رض که امر شوری با و مفوض شده بود سه شبانروز توقف نمود و مشورت با جمیع
مهاجر و انصار از مردان و زنان نمود و با هر یک علاحده نیز خلوت کرده مصلحت
دید تا آنکه اجماع کردند بر آنکه عثمان رض خلیفه باشد بعد از آن بعثمان رض بیعت
کرد پس معنی کلام احمد رح اینست که شتم عثمان رض در ظاهر شتم اوست و در باطن

تخطیه جمیع مهاجر و انصار ست و تخطیه جمیع ایشان کفر ست پس شتم عثمان زندقه باشد
باین اعتبار و ازین عبارت فهم میشود که شتم ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما کفر باشد
و کسی نیز نقل از احمد رح نکرده ست پس هر کس از اصحاب احمد رح که حمل کرده ست
قول او در شتم عثمان بسب ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهم و روایت کرده ست از دکه
سب ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما کفر ست و حکم آن قتل ست غلط کرده ست در آن
رای و روایت از و ضابطه آن ست که هر شتمی که قصد کنند به آن ایذای رسول الله
صلی الله علیه و سلم چنانچه از عبد الله ابن ابی واقع شد کفر ست و اگر به آن شتم
قصد ایذای رسول الله صلی الله علیه و سلم نکرده باشد کفر نیست چنانچه از مسطح و حمنه
واقع شد در قصه افک نسبت بعایشه رض و در حدیث صحیح ست لا تسبوا اصحابی
فو الذی نفسی بیده لو ان احدکم انفق مثل احد ذهبا ما ادرک مد احدهم و لا نصیفه
سب مکنید اصحاب مرا سوگند به آن خدای که نفس من بید قدرت اوست که اگر
تصدق کند یکی از شما مثل کوه احد طلا نمی یابد مد یکی از ایشان و نه نصف از و
و در حدیثی که رجال او ثقات اند و اگرچه ترمذی گفته که غریب ست الله الله فی
اصحابی لا تتخذوهم غرضا بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم و من ابغضهم فببغضی ابغضهم و من
اذاهم فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله و من اذی الله یوشک ان یأخذه
بترسید از خدا تعالی در حق اصحاب من و ایشان را هدف ملامت
مسازید بعد از من پس هر کس که اصحاب مرا دوست دارد بدوستی من
ایشانرا دوست داشته ست و هر کس که دشمن دارد ایشان را بدشمنی
من ایشانرا دشمن داشته ست و هر که ایذای ایشان کند مرا ایذا کرده ست

کرده است و هر کس که مرا ایذا کرد خدا تعالی را ایذا کرده است و هر کس که خدا تعالی را ایذا
کرد زود است که جزا خواهد داد او را و قول رسول الله صلی الله علیه و سلم اصحابی بظاهرش این است
که مراد باین اصحاب آن کسانی اند که پیش از فتح مکه مسلمان شده اند و خطاب بکسانی است
که بعد از فتح باسلام در آمده اند بدلیل تفاوت ایشان در انفاق قال الله تعالی
لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد
ترجمه مساوی نیست از شما ای مومنان هر که انفاق کرد پیش از فتح مکه که اهل اسلام
بی برگ اند و کارزار کرد با دشمنان خدا و رسول با کسانی که بعد از فتح مکه انفاق و
کارزار کنند چرا که در آن مال بسیار خواهد بود و احتیاج بمقاتله و انفاق بسیار نخواهد شد
از گروه منفق و مقاتل پیش از فتح بزرگ تر اند از روی مرتبه از آنانکه نفقه و مقاتله کنند
بعد الفتح نکو پس ناچار است از آنکه حدیث را تاویل کنند باین طریق یا بطریقی دیگر تا اصحابی
که مخاطب اند در حدیث غیر اصحابی باشند که رسول الله صلی الله علیه و سلم در حق ایشان
وصیت فرموده است و معنی حدیث صحیح باشد پس باین تاویل مراد بموصی بهم کبار اصحاب است و
بمخاطبین صغار ایشان اگر چه اسم صحبت شامل جمیع است و گفت یعنی سبکی از شیخ
خود تاج ابن عطاء الله متکلم صوفیه بر طریق شاذلیه شنیدم که در وعظ تاویلی دیگر گفت
که رسول الله صلی الله علیه و سلم را تجلیات بود که در آن تجلیات کسی که بعد از وی بود
مشاهده میفرمود و حدیث خطاب بکسی است که بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم
باشد در حق جمیع اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم و رضی الله تعالی عنهم
پیش از فتح و بعد از فتح و این قول اگر ثابت شود وصیت در حدیث شامل جمیع اصحاب
و الا شامل کسانی است که قبل از فتح شرف اسلام یافته اند و کسانی که بعد از فتح

باسلام درآمده اند ملحی اند بایشان و بر هر تقدیر حرمت سب وایذا ثابتست نسبت
بهریک از اصحاب رضی الله تعالی عنهم یعنی کلام نوا وی و غیرا وصریحست درین معنی باز این
کلام مانیست مگر در سب بعضی از اصحاب واما سب جمیع ایشان هیچ شک و شبهه نیست
درانکه کفرست وهمچنین ست سب یکی ازین اصحاب ازین حیثیت که صحابه ست چرا که این
استخفاف بصحبت رسول الله واستخفاف بصحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم استخفاف است
صلی الله علیه وسلم پس کفر باشد و بر همین معنی محمولست انچه طحاوی گفته است که
بغض جمیع صحابه کفرست و بغض بعضی از ایشان من حیث الصحبة هیچ شک درانست
که کفرست واما سب یا بغض بعضی از ایشان که از حیثیت صحبت نباشد بلکه از رهگذری
دیگر بوده باشد کفر نیست حتی شیخین که ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما بوده باشند لیکن
قاضی در باب ساب ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما دو وجه حکایت کرده ست وجه
عدم کفر آنکه سب یا بغض شخصی یا دو شخص معین از اصحاب گاه هست که بواسطه امری
خاص ست از امور دینویه یا غیر دینویه همچون سب و بغض رافضی مر شیخین را رضی الله تعالی
عنهما که ناشی شده از جهت رفض و تقدیم علی رض بر ایشان و اعتقاد آنکه شیخین
رضی الله تعالی عنهما ظلم کردند بر علی رض و حال آنکه ایشان ازین معنی بری اند و
علی رض نیز قطعا و جزما این اعتقاد در حق ایشان ندارد و آن شخص بواسطه
جهلی که دارد اعتقاد دارد که بواسطه این ست که بااین سب و کذب و عداوتی که با شیخین رضی الله تعالی
عنهما بفعل می آورد نصرت و معاونت علی رض میکند بواسطه قرب او برسول الله
صلی الله علیه وسلم پس بمحض همین اعتقاد که از جهل ناشی شده بااین اعتقاد
اعتبار او تکفیر نمیکنیم و اما وجه تکفیر رافضی آنست که ازین سب و بغض و اعتقاد

واعتقاد ظلم در حق شیخین رضی الله تعالی عنهما نقص در دین لازم می آید زیراکه
ایشان بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم اصل اند در اقامت دین و اظهار آن و جهاد
با مرتدان و معاندان و ازین جهت ابو هریره رض گفت اگر ابوبکر رض نبودی بعد از
محمد صلوات الله علیه مردم پرستش خدا تعالی نمیکردند یعنی ابوبکر رض اجتهاد
قتال با مرتدین و مانعین درین باب نمود و ایشان را ملزم ساخته رجوع بقول
او کردند و به آن جماعت مقاتله نمودند تا آنکه خدای تبارک و تعالی بسبب ابوبکر
واصحاب رضی الله تعالی عنهم این محنت و بلا از اسلام و مسلمانان زایل گردانید
ومرتدین و مانعین زکوة را دفع و منع کرده اسلام قوت یافت امر دوم یعنی
امر دوم از امور داله بر کفر و قتل این شخص رافضی آن ست که او لعنت شیخین
وعثمان رضی الله تعالی عنهم حلال دانست باقرار خود باین معنی و حال آنکه لعن
وسب ایشان حرام ست و کسی که حلال داند آنچه خدا تعالی آنرا حرام کرده ست
کافر ست بلکه تحریم لعن وسب صدیق از معلومات ضروری دین ست زیراکه حسن
اسلام و افعال داله بر ایمان او و آنکه این معنی ازو دایمی بود تا زمان وفات
بتواتر رسیده وابهیچ شک و ریب در معلومیت و ضروریت آن نیست واگرچه
رافضی در آن شک کرده و انکار آن میکند لیکن شرط کفر بانکار ضروری آن ست
که نزد منکر ضروری باشد تا انکار او مستلزم تکذیب رسول الله صلی الله علیه وسلم
گردد و بنابر آن تکذیب حکم بکفر او شود و حال آنکه رافضی اعتقاد تحریم لعن ندارد
وخصوص آنکه اعتقاد ضروریت تحریم آن داشته باشد پس این ضروری
نزد منکر ضروری نیست تا از انکار کافر شود و خصوص این مسئله از مطلق حکم جدا

می توان ساخت باین طریق که تواتر تحریم لعن و سب ابوبکر رض نزد جمیع خلق تاویل
و شبهه رافضی را که غلظت قلب او باین مرتبه است که تواتر معلوم او نشده است
لغو میسازد و محل آن است که در آن جدل کنند و قلب میل کند ببطلان این قدر
تاویل و شبهه از وی یعنی باعتبار آنچه بر سبکی ظاهر شده و الا قواعد مذهب شافعی رض
حکم میکند بقبول این قدر از وی از برای عدم تکفیر زیرا که این رافضی ماول است و تعین
و سبی که کرده بتاویل کرده و اگرچه تاویل او جهل و عصبیت است لیکن در باب تکفیر احتیاط
مرعی باید داشت چنانچه مقرر شده است در محل خود [illegible] آنکه این هیئت مجموعی که
ازین شخص حاصل شد از آشکارا ساختن لعن ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله تعالی
عنهم که ائمه دین اسلام اند و بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم دین را قائم ساختند و
حلال دانستن او در حضور اکابر و علما و جمیع خلایق همچون طعن در دین است
و طعن در دین کفر است پس این سه دلیل است که بر ما ظاهر شده در قتل این
شخص یعنی باعتبار آنچه بر سبکی ظاهر شده و الا مذهب شافعی رض آنست
که قبل ازین معلوم شد [illegible] آنچه منقول از علماست اما مذهب ابوحنیفه رض
آنست که هر کس خلافت ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما را انکار کند کافر است
و بعضی از علمای مذهب ابوحنیفه رض حکایت خلاف کرده اند و گفته اند صحیح آنست
که کافر است و این مسئله مذکور است در کتاب غایت سروجی و در فتاوی ظهیریه
و در اصل محمد بن حسن رح و در فتاوی بدیعه و او تقسیم کرده است روافض را
بکافر و غیر کافر و ذکر خلافی که در طوایف ایشان است و خلافی که در باب منکر امامت
ابوبکر رض است کرده و زعم نموده که صحیح آنست که کافر است و در محیط از محمد بن حسن رح

حسن رح و در فتاوی بدیعه او تقسیم کرده است روافض را بکافر و غیر کافر و ذکر خلاف که در طوایف ایشان است و خلافی که در باب منکر امامت ابوبکر رض است کرده و زعم نموده که صحیح آن است که کافر است و در محیط از محمد بن حسن رح نقل کرده که در نماز اقتدا بروافض جایز نیست و گفته از برای آنکه ایشان منکر خلافت ابوبکر رض و حال آنکه صحابه رضوان الله علیهم اجماع بر خلافت او کرده اند و در خلاصه چنین مذکور است که هر کس منکر خلافت صدیق است کافر است و در محیط باین عبارت منقول است که رافضی که غلو داشته باشد و خلافت ابوبکر را رض منکر باشد صلوة خلف او جایز نیست و در ظهیر غیاثیه چنین آورده که مکروه است صلوة از عقب صاحب هوا و بدعت و از عقب رافضی جایز نیست باز گفت حاصل کلام آنکه اگر هوا در روی بمرتبه ایست که به آن کافر میشود در نماز اقتدا باو جایز نیست و الا جایز است باکراهیت و در شرح مختار چنین اختیار کرده که سب و بغض یکی از صحابه رضی الله تعالی عنهم کفر نیست لیکن گمراهی است چرا که علی رضی الله تعالی عنه شاتم خود را تکفیر نکرده است و عبارت فتاوی بدیعه اینست که هر کس که منکر امامت ابوبکر است رض آن کس کافر است و بعضی گفته اند مبتدع است و صحیح آنست که کافر است و همچنین است حکم کسی که منکر خلافت عمر رض است در اصح اقوال و اکثر علما متعرض نشده اند بذکر حکم خلافت عمر رض و اما اصحاب شافعی رض قاضی حسین رح در تعلیق چنین آورده که هر کس که سب نبی صلی الله علیه و سلم کند کافر است و هر کس که سب یکی از اصحاب کند فاسق است و اما آن کس که سب شیخین یا ختنین رضی الله تعالی عنهم کند در آن دو وجه است یکی ازین دو وجه آن است که کافر میشود زیرا که امت اجماع کرده اند بر امامت ایشان و وجه دوم آن است که فاسق است و کافر نیست و هیچ خلافی نیست در آن که هر کس که حکم بکفر او نشده است از اهل هوا جزا

بمخلد بودن ایشان در دوزخ نشده و در جزم بدخول ایشان در دوزخ دو وجه است
انتهی و قاضی اسمعیل مالکی گفت که مالک رحمه در باب قدریه و سائر اهل بدعت
گفته است الا آنکه ایشان را توبه دهند اگر توبه کردند فبها والا بکشند ایشان را زیرا که
از جمله فساد در ارض است چنانچه در باب اهل حرب گفت که فساد این جماعت
در مصالح دنیا است و در دین نیز داخل میشود مثل قطع طریق و جهاد و فساد
اهل بدعت معظم در دین است و گاهی در دنیا نیز داخل میشود مثل آنکه در میان
مسلمانان عداوت می اندازند و قول مالک و اشعری در تکفیر قدریه و جمیع
اهل بدعت مختلف است و اکثر بر ترک تکفیر رفته اند قاضی عیاض گفت از برای آنکه
کفر یک خصلت است که آن جهل است بوجود باری تعالی و وصف رسول الله صلی الله علیه
وسلم روافض را بشرک و اطلاق لعن بر ایشان و بر خوارج و سائر اهل اهوا
جماعتی است که تکفیر می کنند و جماعتی دیگر از علما که تکفیر اهل بدع و اهوا نمیکنند جواب
داده اند که این الفاظ وارد شده بر سبیل تغلیظ از غیر کفر چرا که کفری دون کفر
و شرکی دون شرکی می باشد و قول رسول الله صلی الله علیه وسلم در خوارج اقتلوهم
قتل عاد که حکم بقتل ایشان فرموده مثل قتل عاد تقاضای کفر میکند و مانع جواب
میدهد که این امر بقتل حد است نه کفر و قاضی عیاض گفت در سب صحابه علما را خلاف است
و مشهور مذهب مالک در آن اجتهاد است و ادبی که او را وجیع رساند امام مالک رح
گفت هر کس که نبی را صلی الله علیه وسلم شتم کند حکم آن قتل است و اگر شتم اصحاب
او کند حکم آن تادیب است و گفت نیز که هر کس که شتم یکی ازین اصحاب یعنی ابوبکر
یا عمر یا عثمان یا معاویه یا عمرو بن العاص رضی الله تعالی عنهم کند اگر گوید که ایشان

ایشان بر ضلال و کفر بوده اند آن کس را باید کشت و اگر شتم بغیر این کند آن شتمی
که مردم می کنند او را عذابی سخت باید کرد اما قول مالک رح آنکه او را بکشند اگر نسبت
ضلال و کفر دهند نیکوست زیرا که نسبت کفر بیکی از اصحاب مذکور کنند زیرا که رسول الله صلی
الله علیه و سلم گواهی داده است به آنکه ایشان در جنت اند و هر کس که نسبت کفر بایشان
دهد مستحق قتل میشود باین اعتبار که تکذیب رسول الله صلی الله علیه و سلم ازان لازم می آید
و اما اگر نسبت اصحاب بظلم دهد دون کفر چنانچه زعم بعضی از روافض است و در حکم
بقتل محل تردد است چرا که این نسبت بظلم از حیثیت صحبت نیست و از جهت امری که
متعلق بدین باشد نیز نیست بلکه این خصوصیاتیست که بعین صحابه متعلق و از روی
تنقیص در دین نیست و شکی نیست در آنکه روافض انکار ما علم بالضروره و
افترا بر صحابه میکنند لیکن این انکار از ایشان مقتضی این نیست که رسول الله صلی الله علیه
و سلم را تکذیب کنند بلکه زعم ایشان اینست که موافق رسول الله صلی الله علیه و سلم
است و ما ایشان را تکذیب می کنیم در دعوی موافقت پس از مالک رح بتحقیق
نشده است تا این زمان چیزی که مقتضی قتل این نوع کسان باشد که شان
او اینست که بیان کردیم و ابن حبیب گفت که هر کس از شیعه که غلو کند در نقص
عثمان رض و از وی بری شود او را تادیب شدید کنند و هر کس که زیاده کند در غلو
بمرتبه که نقص ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما کند عقوبت برو زیاده کنند و ضرب
برو مکرر رسانند و حبس مخلد کنند تا زمانی که بمیرد و بمرتبه قتل نرسانند مگر در سب
نبی صلی الله علیه و سلم و سحنون گفت هر کس تکذیب یکی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه
و سلم کند او را الم ضرب رسانند و ابن ابی زید از سحنون روایت کرده است که

که گفت هر کس که در شان ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله تعالی عنهم بگوید که ایشان
بر کفر و ضلال بوده اند حکم آن قتل است و هر کس که شتم غیر این چهار یار از اصحاب
کند او را عذاب و عقابی شدید کنند انتهی اما قتل آن کس که تکفیر چهار یار کند
ظاهر است زیرا که خلاف جمیع امت کرده است الا غلات روافض و اما اگر تکفیر خلفای
ثلاثه رضی الله تعالی عنهم کند و علی رضی الله تعالی عنه را تکفیر نکند درین باب سحنون
تصریح کرده است بکفری و کلام مالک که از پیش گذشت درین صریح تر است و روایت
کرده اند از مالک رض که گفت که هر کس که سب ابوبکر رض کند اجرای تازیانه برو
کنند و هر کس که سب عائشه رض کند او را بکشند و امام احمد حنبل رحمه الله گفت
در شان کسی که سب اصحاب کرده بود که حکم بقتل او نمی کنم چرا که از آن میترسم لیکن
میزنم او را زدنی سخت و ابو یعلی حنبلی گفت آنچه فقها برین اند در سب صحابه رضی الله تعالی
عنهم اگر سب را حلال داند کافر است و اگر حلالی نداند فاسق است و کافر نیست و گفت
طایفهٔ از فقهای کوفه و غیر ایشان حکم جزم کرده اند بقتل کسی که سب صحابه کرده و تکفیر
رافضه و محمد بن یوسف فریابی را سوال کرده اند از کسی که شتم ابوبکر رض کند
گفت کافر است باز از وی پرسیدند که اگر بمیرد بر وی نماز کنند یا نه گفت نه و از کسانی
که تکفیر روافض میکنند احمد بن یونس و ابوبکر هانی است ایشان هر دو میگویند که ذبیحهٔ
روافض را نمیخوریم زیرا که ایشان مرتد اند و عبدالله بن ادریس که یکی از ائمه کوفه است
گفت که رافضی را شفعه نیست زیرا که هیچ کس را شفعه گرفتن روا نیست مگر مسلمان
و این مسلمان نیستند پس ایشان را شفعه نباشد و گفت امام احمد رح بروایت
ابو طالب از وی که شتم عثمان رض زندقه است و اجماع کرده اند قائلین بعدم تکفیر

تکفیر بر فسق کسی که سب صحابه رضی الله تعالی عنهم کند و از کسانی که بوجوب قتل ساب
ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما رفته است عبد الرحمن بن ابزی صحابی است و از عمر بن الخطاب
رض منقول است که اراده کرد که زبان عبد الله بن عمر قطع کند زمانی که شتم
مقداد بن اسود رضی الله تعالی عنهم کرده بود و چون مردم درخواست و شفاعت
از برای او کرده اند گفت بگذارید مرا که قطع لسان او کنم تا دفع دیگر شتم احدی
از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم نکند و در کتاب ابو سفیان مذکور است
که هر کس که در حق یکی از اصحاب بگوید که ای ابن زانیه اگر مادر این صحابی مسلمان است
قائل را نزد بعضی از اصحاب ما دو حد باید زد یک حد بواسطه حرمت صحابی و یک
حد بواسطه قذف مادر او و اجرای دو حد جهت فضل صحابی است بر دیگران چراکه
رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود من سب اصحابی فاجلدوه و اگر مادر این صحابه
کافر بوده باشد قائل را حد قذف بزنند زیراکه در حقیقت سب صحابه کرده است و
از اولاد صحابی اگر کسی زنده باشد باجرای این حد بر آن قائل قیام نماید و الا
از مسلمانان هر کس که باین امر قیام نماید بر امام قبول کردن آن لازم است زیراکه
حقوق صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین مثل حقوق دیگران نیست بواسطه فضل
صحبت رسول الله صلی الله علیه و سلم و اگر امام خود بشنود و اشهاد برین کند ولی
قیام باین امر اوست و هر کس که سب عائشه رض کند در آن دو قول است یکی آنکه
او را بقتل رسانند و قول دیگر آنکه مثل سب سائر صحابه است و او را حد مفتری بزنند
و تا قتل گفت من بقول اول قائلم و روایت کرد ابو مصعب از امام مالک رح که گفت
هر کس که سب آل بیت محمد صلوات الله علیه و اصحابه کند او را بزنند زدنی که دردناک

شود و او را تشهیر نموده حبس طویل کنند تا آنکه اظهار توبه کند زیرا که استخفاف
در حق رسول الله صلی الله علیه وسلم کرده است و ابو المطرف فتوی کرد بتادیب شدید
در حق کسی که راضی نمیشد که زنی را سوگند دهد در شب و با آن زن گفت اگر تو دختر
ابوبکر باشی نزد در روز سوگند خواهم داد و فتوی بتادیب آن شخص بواسطه
آن داد که بی ادبی کرده درین نوع قضیه نام دختر ابوبکر رض برده بود و هشام
بن عمار گفت از امام مالک رح شنیدم که گفت هر کس که سب ابوبکر و عمر رضی الله تعالی
عنهما کند او را مقتول سازند و همچنین حکم کسی که سب عائشه رضی الله تعالی عنها
کند قتل است زیرا که خدا تعالی در باب قذف و سب عائشه رض میفرماید یعظکم الله
ان تعودوا لمثله ابدا ان کنتم مومنین پند میدهد خدای تعالی شما را از آن که باز
گردید بمثل این سخن هرگز یعنی مادامی که زنده باشید اگر هستید ایمان آورندگان
انتهی پس هر کس که سب عائشه رض کند مخالفت قرآن کرده باشد و هر کس که
مخالفت قرآن کرد حکم آن قتل است و ابن حزم گفت این قولی صحیح است و حجت جمعی
که تکفیر شیعه و خوارج میکنند آن است که شیعه و خوارج تکفیر اعلام و مشاهیر کبار صحابه
رضی الله تعالی عنهم مینمایند و تکذیب رسول الله صلی الله علیه وسلم می کنند در آنچه حکم
جزم فرموده است بدخول ایشان در بهشت و هر که تکفیر اعلام صحابه و تکذیب رسول الله
صلی الله علیه وسلم میکند کافر است و این حجتی صحیح است در شان کسی که برو ثابت
شود که تکفیر اعلام اصحاب کرده است و قبل ازین مذکور شد که ائمه حنفیه که تکفیر منکر خلافت
ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما می کنند و این مسئله در غایت و غیر آن از کتب حنفیه و
در اصل محمد بن حسن رح مذکور است و ظاهر آن است که ایشان از امام خود ابوحنیفه رض

ابوحنیفه رض فرا گرفته اند و ابوحنیفه رض اعلم بود از دیگران بحال روافض زیرا که او
کوفی بود و منبع رفض کوفه است و روافض چند طایفه اند و تکفیر بعضی ازین طوایف واجبست
و تکفیر بعضی واجب نیست پس هرگاه که ابوحنیفه رض حکم به تکفیر کسی که منکر امامت صدیق
رض است میکند حکم به تکفیر کسی که لعن بر صدیق رض میکند نزد او اولیست الا ان یفرق
یعنی مگر آن که تفرقه میان انکار امامت و لعن کنند چرا که سبب تکفیر منکر امامت
صدیق رض مخالفت اجماع است بنابرآنکه منکر حکم مجمع علیه کافرست چنانچه نزد اصولیین مشهورست
و امامت صدیق رض اجماع شد بران ازان وقتی که عمر رض با او بیعت کرد و تاخر بیعت
بعضی صحابه منع صحت اجماع نمیکند بواسطه آنکه بعضی که بیعت ایشان چند روزی بنابر
افتاد در صحت امامت ابوبکر رض خلافی نداشته اند و لهذا اعطائی که او میکرد میگرفتند
و در امور محاکمه و مرافعه بجانب او رض مینمودند و بیعت و اجماع هر دو یک چیز نیست
بلکه بیعت چیزی است و اجماع چیزی دیگر و از وجود احدهما وجود دیگری لازم نمی آید و از
عدم احدهما عدم دیگری لازم نمی آید پس درین تفرقه تامل کن و بفهم آن را که بسیاری
از مردم درین باب غلط کرده اند اگر گوئی شرط کفر انکار امری مجمع علیه است که معلوم
شده باشد بالضرورت بودن آن از دین گوئیم خلافت صدیق رض چنین بود
زیرا که بیعت اصحاب با و ثابت شده است بتواتری که منتهی شده است بحد ضرورت
پس خلافت مذکوره همچون مجمع علیه شد که بعلم ضروری معلوم شده است و هیچ شکی
در آن نیست و در ایام صدیق رض هیچ کس ازین روافض نبود و همچنین در ایام
عمر و عثمان رضی الله تعالی عنهما ازین جماعت کسی نبود و بعد ازان حادث شدند
پس مقاله ایشان در انکار بعد ازان اجماع معلوم حادث شده باشد جواب

ازین آنکه اطلاق خلافت از وقایع حادثه است و حکمی شرعی نیست و منکر ضروری دینی
کافر است که این ضروری حکمی شرعی بوده باشد مثل صلوة و حج بواسطه آنکه مستلزم تکذیب
رسول الله است صلی الله علیه وسلم بخلاف خلافت مذکوره مگر آنکه بگویند که باین خلافت
نیز احکام شرعیه متعلق است مثل وجوب اطاعت و انقیاد و امثال آن و قبل ازین از
قاضی حسین دو وجه مذکور ساختیم در باب ساب شیخین و ختنین و یک وجه ازان
دو وجه حکم بکفر بود و منافات ندارد این حکم با حکم جزم او در موضعی دیگر بفسق و با قول
ابن صباغ و غیر او و روایت از شافعی رض در حکم بفسق زیرا که این دو مسئله است
حکم ایشان بفسق در مجرد سب یکی از آحاد صحابه و اصاغر ایشان است و حکم بکفر مخصوص
بسب شیخین و ختنین رضی الله تعالی عنهم و چون این سب اشد و اغلظ است از سب
یکی از اصاغر اصحاب بنابراین یک وجه جاری ساخته اند در حکم بکفر و اما در باب کسی که
تکفیر ابو بکر و امثال او رضی الله تعالی عنهم که رسول الله صلی الله علیه وسلم حکم فرموده است
به آنکه ایشان در جنت اند کند اصحاب شافعی رض در آن باب تکلم نکرده اند مصنف
گوید آنچه من بر آنم حکم بکفر است جزماً درین مسئله تا موافق باشد با حکم سابق آنچه
از امام احمد رح قبل ازین روایت کردیم که گفت هر کس که طعن در خلافت عثمان
رض کند طعن در جمیع مهاجر و انصار کرده است و وی درین قول صادق است
زیرا که عمر رض امر خلافت را شوری ساخت میان شش کس عثمان و علی و عبد الرحمن
بن عوف و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص رضی الله تعالی عنهم اما طلحه و زبیر و سعد
ایشان از حق خود گذشتند و عبد الرحمن بن عوف رض نیز اراده نداشت که خود
متصدی امر خلافت گردد بلکه میخواست که بیعت با عثمان یا با علی رضی الله تعالی عنهما.

عنها کند لیکن بواسطهٔ دین خود احتیاط تمام مرعی داشته و سه شبانروز این امر را موقوف
داشت و خواب نکرد و بر جمیع مهاجر و انصار گردیده مشورت نمود که از عثمان و علی رضی الله تعالی
عنهما کدام یک را مقدم دارد و رای جمیع اصحاب رجال و نسای ایشان فرداً فرداً
و جماعةً جماعةً برین متفق شد که عثمان رض را مقدم دارند و اجماع بر بیعت او کردند بنا برین
عبد الرحمن بن عوف بعثمان رضی الله تعالی عنهما بیعت کرد و چون بیعت عثمان رض
از اجماع قطعی جمیع مهاجر و انصار رض عنهم حاصل شد پس طعن در خلافت او طعن
در جمیع مهاجر و انصار باشد و ازین جهت ست ایضا که امام احمد رح گفت که شتم عثمان
زندقه ست و وجهش آن ست که شتم عثمان رض بحسب ظاهر کفر نیست و بحسب باطن
کفرست زیرا که مودی بتکذیب مهاجر و انصار میشود و ازین کلام امام احمد رح کفر ساب صحابه
معلوم میشود بخلاف قول بعضی از علمای مذهب او چنانچه قبل ازین گفتیم و خلاصهٔ سخن
آن ست که سب ابوبکر رض کفرست نزد حنفیه در یک وجه نزد شافعیه و مشهور مذهب
مالک آن ست که موجب جلد میشود و کفر نیست لیکن قبل ازین روایت از و مذکور
ساختیم در آن که حکم بکفر خوارج کرده ست پس این مسئله نزد او دو حال دارد اگر
سب کننده اقتصار بسب کند و تکفیر اصحاب نکند کافر نیست و اگر تکفیر کند کافرست
و بنا برین بیان آن شخص رافضی که قبل ازین مذکور ساختیم کافرست نزد مالک
و ابوحنیفه و یک وجه شافعی رض عنهم و زندیق ست نزد احمد رح بواسطه آنکه متعرض
شتم عثمان رض متضمن تخطیه جمیع مهاجر و انصار ست شده و کفر این شخص
کفر زندقت ست زیرا که قبل از آن که این قول از و صادر شود حکم او مثل حکم مسلمانان
بود و بعد ازین قول از و مرتد شد و مرتد را امر بتوبه باید کرد اگر توبه کرد فبها

دالا او را باید کشت و چون او را امر به توبه کردند و توبه نکرد پس قتل او بنا بر مذهب
جمیع علما بود بواسطه آنکه جمعی از علما که ساب صحابه را تکفیر نمی کنند این حکم را عام
نمیدانند در حق کسی که تکفیر اعلام و کبار اصحاب رضی الله تعالی عنهم کند و یک وجه از
شافعی رض که بر حکم بقتل اقتصار کرده است آن نیز وقتی است که سب تنها از و صادر
شود اما اگر تکفیر اصحاب کبار کند او را کافر میدانند مطلقا و همچنین امام احمد رح که گفته است
که من از حکم بقتل میترسم ترسیدن او از قتل وقتی است که غیر سب از و صادر نشود و آنچه
ازین شخص مذکور صادر شده اعظم است از سب و قبل ازین مذکور شد که طعن دیگری
در عقیده خود آورده که بعض صحابه رضی الله تعالی عنهم کافر است و این احتمال دارد که
بر مجموع صحابه حمل کنند و احتمال دارد که بر هر یک از اصحاب رضی الله تعالی عنهم فردا فردا
حمل کنند لیکن وقتی که صحابی را دشمن دارد از حیثیت صحبت رسول الله صلی الله علیه و سلم
و اما آنکه مجرد بغض صحابی کفر بوده باشد محتاج است بدلیلی و این شخص رافضی و امثال او
که بغض شیخین و عثمان رضی الله تعالی عنهم دارند نه از جهت صحبت رسول الله صلی الله
علیه و سلم چرا که ایشان علی و حسنین رضی الله تعالی عنهم و غیر ایشان از ائمه را
دوست میدارند بلکه سبب این بغض هوای نفس و عناد است و آنکه بواسطه جهل که
دارند اعتقاد کرده اند که خلفای ثلاثه رضی الله تعالی عنهم در حق اهل بیت ظلم کرده اند
پس ظاهر این است که اگر ایشان بر سب اقتصار کنند و تکفیر اصحاب رضی الله تعالی
عنهم و انکار امری که اجماع بر آن شده باشد نکنند تکفیر ایشان ننمایند امر پنجم
از امور داله بر قتل این شخص آنکه ممکن است که متمسک شویم در قتل او به این دلیل
که در مقامی که این شخص قائم شد و امری که از و صادر شد بلاشک ایذای رسول الله

الله صلی الله علیه وسلم کرده ایذای رسول الله صلی الله علیه وسلم موجب قتل است بدلیل حدیثی
صحیح که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده در حق کسی که او را صلی الله علیه وسلم ایذا کرده
بود من یکفینی عدوی یعنی کیست که کفایت کند شر دشمن مرا از من الکفاه خالد بن ولید گفت
یا رسول الله من شر او را کفایت کنم بعد از آن رسول الله صلی الله علیه وسلم خالد را فرستاد
و آن شخص را بقتل رسانید لیکن قبل ازین مذکور شد که هر ایذا موجب قتل نمیشود والا حکم
قتل عام میشود در جمیع معاصی زیرا که هر معصیتی که از امت صادر میشود ایذا برسول الله
صلی الله علیه وسلم میرسد قال الله تعالی ان ذلکم کان یوذی النبی فیستحیی منکم الآیة یعنی
بدرستیکه این نشستن شما بعد از طعام میرنجاند نبی را صلی الله علیه وسلم و شرم میکند از
شما که بگوید بیرون روید پس باین دلیل معلوم شد که هر ایذا مقتضی قتل نیست
با آنکه شخص مذکور بزعم خود قصد نصرت اهل بیت کرده است و بنا برین زعم قصد
ایذای رسول الله صلی الله علیه وسلم نکرده خواهد بود یعنی پس این دلیل واضح نبوده
باشد بر قتل او و اما مذمت و قذف در شان عایشه رض آن موجب قتل است
یا از برای آنکه قرآن شاهد است به برائت وی پس قذف او تکذیب قرآن است
و تکذیب قرآن کفر است و یا از برای آنکه فراش رسول الله صلی الله علیه وسلم
و ذم و قذف در حق کسی که فراش رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد تنقیص
رسول الله است و تنقیص رسول الله صلی الله علیه وسلم کفر است و اما مذمت و افترا در شان
بقیه امهات مومنین بنا بر دلیل اول که بیان کردیم کفر نیست و بنا بر دلیل ثانی که
که تنقیص رسول الله صلی الله علیه وسلم است کفر است و این قول ارجح است نزد بعضی مالکیه
اگر گوئی پس چرا رسول الله صلی الله علیه وسلم جمعی را که قذف عایشه رض کرده بودند نکشت

گوییم بواسطه آن که این قذف ایشان پیش از نزول آیات قرآنی بود در باب برائت عایشه رض پس متضمن تکذیب قرآن نبود که موجب قتل شود و از برای آنکه این حکمی بود که نازل شد بعد نزول آیه برائت و بنابرین حکم آن را بر ما قبل آن معطوف نداشت و امر بقتل نفرمود و امر ششم ازین امور آنکه قبل ازین حدیث صحیح مذکور شد که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که سب اصحاب من مکنید کسی که ایشان را دوست دارد مرا دوست داشته است و کسی که ایشان را دشمن دارد مرا دشمن داشته است و هر کس که ایذای ایشان کند مرا ایذا کرده است و این حکم شامل جمیع صحابه است لیکن درجات و مراتب بعضی از صحابه زیاده است از بعضی دیگر پس حکم ایشان درین باب تفاوت درجه و مرتبه است و جریمه زیادت میشود بزیادتی کسی که باو تعلق میگیرد و بنابراین اگر کسی سب صدیق رض کند اقتصار بجلد نمی کنیم چنانچه در غیر او اقتصار بر آن میکنیم زیرا که این حد بمجرد حق صحبت است و هر گاه که با صحبت امور دیگر منضم شود که مقتضی تعظیم و احترام بوده باشد مثل نصرت دین و اتفاق بر مسلمین و ابخه مر وراحاصل شد از فتوح بلاد و خلافت رسول الله صلی الله علیه وسلم و غیر ذلک هر یک ازین امور مقتضی زیادتی حق است و آن موجب زیادتی عقوبت کسی میشود که بروی رض دلیری کند و این امر نه بواسطه حکم مجددی است که بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم شده بلکه ازین جهت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم احکام را مشروع ساخت و باسباب آن موقوف و معلق گردانید و ما تتبع آن اسباب کرده مرتب می سازیم هر حکمی را بر سبب آن حکم و معلوم است که صدیق رض در ایام حیوة رسول الله صلی الله علیه وسلم حق سبق باسلام و تصدیق رسول الله صلی الله علیه وسلم و قیام بامور

بامور در راه خدا تعالی و محبت التامه و انفاق عظیم در نهایت وسع و امکان
بر رسول الله صلی الله علیه وسلم و اصحاب او و نصرت نامه و غیر این از خصائل
جمیله که درین کتاب و غیر این از کتب مذکور است داشت باز بعد از رسول الله صلی
الله علیه وسلم بر آن خصوصیات و فضائل دیگر مرتب و مزید شد مثل تصدی امر
خلافت که هیچکس از امت را میسر نشد که به آن امر قیام نماید بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم
و مثل مقاتله او با اهل ردت و مانعین زکوة و شجاعتی که درین باب از و رضی الله عنه
صادر شد که احدی درین امر پیروی او نتوانست نمود که به آن امر خطیر اقدام نماید
و هر یک ازین حقوق و خصوصیات مذکوره حرمت و تعظیم او را زیادت میگرداند
و نیز کسی که برا و دلیری و بی باکی کند مستحق زیادتی عذاب و نکال میگردد و چون
صدیق رض در مرتبهٔ اعلی و مقام اسنی است از دین و در نسبت که هر که سب او کند طعن
در دین کرده باشد پس مستحق قتل شود چنانچه گذشت و حال آنکه خدای تبارک و تعالی
بسبب قتل یحیی بن ذکریا علیهما السلام هفتاد هزار کس را مقتول ساخت و بعضی از
علما گفته اند که دیت هر پیغمبری این مقدار است و گفته اند که خدا تعالی وحی فرستاد به پیغمبر
صلی الله علیه وسلم که من بواسطه قتل یحیی بن ذکریا هفتاد هزار کس را کشتم و بسبب قتل
حسین پسر دختر تو رضی الله تعالی عنهما هفتاد هزار کس را خواهم کشت و همچنین خدای
تبارک و تعالی اظهار حق و حرمت صدیق رض فرمود باین که بسیاری از روافض
را فضیحت و رسوا گردانید بقتل این رافضی و اگر عفو میفرمود کار آن جماعت بالا میگرفت
و موجب فساد میشد و ابو یوسف صاحب ابوحنیفه رحمهما الله تعالی گفت که تعزیر
و قتل جایز است و حال آنکه دلیری و جرات این شخص رافضی درین مقام عالی که مقام

صدیقین و خلفای راشدین است از قوی ترین اسبابی است که موجب تعزیری شود
که نزد ابو یوسف رح بقتل جایزست یعنی معلوم شد که قتل این شخص رافضی حق
و صحیح است و هیچ اعتراضی بر آن نیست بنا بر مذهب مالکی که حکم بقتل او کرده چنانچه گذشت
و همچنین حق و صحیح است بنا بر مذهب ابو حنیفه و بر یک وجه نزد شافعی رضی الله تعالی
عنهما و همچنین بمذهب حنابله بر وجهی که مذکور شد ایضاً مصنف گفت تدبر و تامل کن
درین واقعه و در آنچه باین تقریر بیان کردم از کلام علما زیرکه مشتمل است بر احکام
مهمه و فوائد کثیره و کم واقع میشود که این احکام و فوائد در یک کتاب جمع شده باشد
باین طریق که من جمع کردم و واضح ساختم بلا طعن و ریب و تعصب و عیب و در کتاب
من که ملقب باعلام در قواطع اسلام است مذکور ساخته ام چیزی که توضیح آنچه در اثنای
کلام سابق گفته ام میکند و چیزی که متفرع شود بقول او و در اختیار آنچه موافق با قواعد مذهب
ما نیست بیان آن از کتاب مذکور طلب کن که هیچ کس از ائمه ما در باب مکفرات
کتابی علاحده که مفصلاً ذکر مسایل و احکام آن در مذاهب اربعه کرده باشد نیافته ام
که تصنیف کرده باشد و من در آن مؤلف عدیم النظیر نزد کسی که سالم باشد از حسد
و عناد استیفاء جمیع مسایلی که متعلق باین باب است با کلام بر هر یک ازین مسایل
که صدور به آن منشرح شده کرده ام منتفع سازد خدای تبارک و تعالی ما را به آن
و بغیر آن از کتب و مستدام دارد بر ما فضل و جود و کرم خود انه الرؤف الکریم الرحمن الرحیم

باب دوم

در آنچه مروی است از اکابر اهل بیت رضی الله تعالی
عنهم در مدح و ثنای ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما تا معلوم شود براءت و پاکیزگی
ایشان از آنچه زعم کرده اند که علی رضی الله تعالی عنه تقیة و مدارا میکرده در آنچه نسبت

نسبت بشیخین رضی الله تعالی عنهما گفته وکرده از مدح وثنا چنانچه گذشت روایت کرد
دارقطنی از عبد الله ملقب بمحض وسبب لقب او بمحض آن بود که او اول کسی بود که فرزندی حسن
وحسین را رضی الله تعالی عنهم جمع نمود واو شیخ بنی هاشم وبزرگ ایشان بود در زمان
خود ولقب پسر او نفس زکیه بود وبنا بر آنکه از ائمه دین وکبار بنی هاشم بود در زمان
امام مالک در مدینه مردم با و بیعت کردند ومنصور خلیفه که یکی از خلفای عباسیه بود
این خبر استماع نموده لشکری بجنگ او فرستاد وبعد از مقاتله او را مقتول ساختند
وماحصل کلام آنکه کسی از عبد الله محض سوال کرد که تو مسح بر خفین میکنی یا نه عبد الله جواب
داد که امسح عمر مسح میکنم چرا که عمر رض مسح بر خفین کرد باز آن شخص گفت که سوال من است
که تو مسح میکنی یا نه عبد الله گفت ذلک اعجز لک اخبرک عن وتسالنی عن رای فعمر خیر منی
وملاء الارض مثلی این سوال اشکال ترا زیاده کرد اینکه من ترا از رای عمر رض خبر میکنم
وتو از رای من سوال میکنی وحال آنکه عمر رض از من بهتر بود مقدار پری زمین مثل من
بود بعد از ان آن شخص گفت که تو این سخن بسبیل تقیه میگوئی فقال عبد الله رضوان الله علیه
نحن بین القبر والمنبر اللهم هذا قولی فی السر والعلانیة فلا تسمع قول احد بعدی ثم قال من هذا الذی
یزعم ان علیا کان مقهورا وان النبی صلی الله علیه وسلم امره بامر فلم ینفذه فکفی بهذا ازراء
ومنقصة گفت ما در میان قبر ومنبر رسول الله صلی الله علیه وسلم حاضریم بار خدایا تو میدانی
که سخن من اینست در سر ودر علانیه وتو بعد از من ای فلانی سخن هیچکس را گوش مکن
وگفت کیست آنکه زعم کند که علی رض مقهور شد ورسول الله صلی الله علیه وسلم او را بامری
مامور ساخت ونتوانست که امر رسول الله را نافذ سازد واگر کسی در حق علی رض
این زعم کند اثبات منقصت وضعف وعجز او کرده است حاشاه عن ذلک ونیز دارقطنی

روایت کرد از عبد الله مذکور که ملقب بنفس زکیه بود که چون او را از حالت ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما سوال کردند گفت لهما افضل عندی من علی نزد من ایشان افضل اند از علی رض
در روایت کرد دارقطنی نیز از محمد باقر رض که گفت اجمع بنو فاطمة علی ان تقولوا فی الشیخین
احسن ما یکون من القول بنو فاطمه رضی الله تعالی عنهم اجماع کردند بر آنکه نیکوترین قولی
در حق شیخین رضی الله تعالی عنهما سکفته باشند و نیز دارقطنی روایت کرد از جعفر صادق
و او از پدر خود محمد باقر رضی الله تعالی عنهما که مردی نزد پدر او زین العابدین علی بن الحسین
رضی الله تعالی عنهما آمد و گفت خبر ده مرا از حال وشان ابو بکر رض علی بن الحسین رضی الله تعالی
عنهما گفت از حال صدیق سوال میکنی آن شخص گفت تو صدیق میگوئی ابو بکر را الکفاه علی
بن الحسین رضی الله تعالی عنهما گفت ثکلتک امک قد سماه صدیقا رسول الله صلی الله علیه
وسلم والمهاجرون والانصار ومن لم یسمه صدیقا فلا صدق الله عز وجل قوله فی الدنیا
والآخرة اذهب واحبّ ابو بکر وعمر رضی الله تعالی عنهما مادر تو بی فرزند شواد من
صدیق نام او کرده ام بلکه رسول الله صلی الله علیه وسلم وجمیع مهاجر وانصار صدیق نام
او کرده اند وهر کس که ابو بکر رض را صدیق نخواند تصدیق نخواهد کرد خدا تعالی قول او را
در دنیا وآخرت برو دوست دار ابو بکر وعمر را رضی الله تعالی عنهما وروایت
کرد ایضا از عروه و او از عبد الله که گفت سوال کردم ابو جعفر محمد باقر را رض از حلیه
سیف فرمود لا باس به قد حلی ابو بکر ن الصدیق رضی الله تعالی عنه سیفه قال
قلت وتقول الصدیق قال نعم الصدیق نعم الصدیق نعم الصدیق فمن لم یقل الصدیق
فلا صدق الله قوله فی الدنیا ولا فی الآخرة هیچ باکی نیست چرا که ابو بکر صدیق رض سیف
خود را حلیه کرده بود راوی گوید گفتم که تو صدیق میگوئی فرمود بلی صدیق بلی صدیق

صدیق و هر کس که صدیق نگوید خدا تعالی قول او را تصدیق نخواهد نمود در دنیا و نه
در آخرت و همین حدیث ابن جوزی در کتاب صفوة الصفوة روایت کرده زیادت
کرد اینکه از جای خود برجهید و روی بقبله آورده فرمود نعم الصدیق نعم الصدیق نعم الصدیق
الی آخر الحدیث و هم دارقطنی روایت کرده از جعفر صادق رض که فرمود ما ارجو من
شفاعة علی شیئاً الا و انا ارجو من شفاعة ابو بکر مثله و قد ولدنی مرتین امید از شفاعت
علی رض ندارم چیزی مگر آنکه مثل همان چیز از شفاعت ابو بکر رض امید دارم و حال آنکه
ابو بکر رض دو بار مرا متولد ساخته است و ایضاً روایت کرده دارقطنی از زید بن علی رض
که گفت با کسی که از شیخین رضی الله تعالی عنهما تبرا میکرد اعلم والله ان البراءة من
الشیخین البراءة من علی فتقدم او تاخر بدان بخدا سوگند که بیزار شدن از شیخین
بیزار شدن از علی است رضی الله تعالی عنهم پس در بیزار شدن هر کدام از ایشان
تقدیم و تاخیر کنی وبال آن بتو خواهد رسید یعنی میان شیخین و علی رضی الله تعالی
عنهم در اعتقاد حقیت و محبت ایشان هیچ تفاوت نیست جمیع ایشان را دوست
باید داشت و اگر از یکی از ایشان بری و بیزار شوی از همه ایشان بری شدی
پیش و پس درین باب نیست و زید بن علی رض امام و بزرگ بود در شهر صفر
سنه احدی و عشرین و مائة شهید شد و چون برهنه بر سر دار مدتی مدید مانده بود
عنکبوت آمد و پردهٔ خود را بر عورت او کشید تا چشم مردم بر آن نیفتد و باعث شهادت
او آن بود که به داعیهٔ خلافت بیرون آمد و جمعی کثیر از اهل کوفه بیعت با او کرده بودند
آخر الامر شهید شد و بیان این در باب دهم خواهد آمد ان شاء الله تعالی و مروی است
که در آن وقت بعضی از شیعه نزد او حاضر شدند و گفتند که از شیخین بری شو تا ما

بتو بیعت کنیم زید رض ازین معنی ابا و امتناع نموده قبول ننمود جماعت شیعه گفتند
انا نرفضک یعنی ما ترا رفض و ترک می کنیم انگاه امام زید فرمود اذهبوا فانتم الرافضه
بروید که شما رافضه اید و از ان این جماعه را رافضه میگویند و شیعه او را زیدیه میگویند
و روایت کرد حافظ عمر بن شبیه که با امام زید گفتند که ابوبکر از فاطمه رض عنها انتزاع
فدک نمود و با وندا د امام زید گفت انه کان رحیما و کان یکره ان یغیر شیئا ترکه رسول الله
صلی الله علیه وسلم فاتته فاطمة رض فقالت له ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اعطانی
فدک فقال هل لک بینة فشهد لها علی و ام ایمن رضی الله تعالی عنهما فقال لها فبرجل
و امراة تستحقیها ثم قال زید والله لو رجع الامر فیها الی لقضیت بقضاء ابی بکر رض یعنی ابوبکر
رض شخصی مهربان رفیق القلب بود و مکروه میداشت که ترکه رسول الله صلی الله علیه وسلم
را از حالی که بود تغیر نماید انگاه فاطمه رض نزد او آمد و گفت که رسول الله صلی الله علیه وسلم
فدک را بمن داده ست ابوبکر رض گفت آیا ترا شاهدی درین باب هست پس علی
و ام ایمن رضی الله تعالی عنهما گواهی دادند انگاه ابوبکر رض گفت بشهادت مردی
و زنی مستحق آن میشوی باز زید رض گفت بخدا سوگند که اگر این امر بمن رجوع شده
بودی هر آئینه حکم میکردم بطریقی که ابوبکر رض حکم کرد و روایت کرد ایضا حافظ عمر بن شبیه
از زید رض نیز گفت انطلقت الخوارج فبرئت ممن دون ابی بکر و عمر رضی الله تعالی
عنهما و لم یستطیعوا ان یقولوا فیهما شیئا و انطلقتم انتم فطفرتم ای وثبتم فوق ذلک
فبرئتم منهما فمن بقی فوالله ما بقی احد الا برئتم منه خوارج رفتند و از کسی که غیر ابوبکر و عمر
رضی الله تعالی عنهما بود بری شدند و استطاعت آن نداشتند که در حق این دو کس
چیزی بگویند و شما یعنی روافض رفتید و بالاتر جهیدید که از ایشان و هر کس که

که باقی مانده بود بری و بیزار شد بخدا سوگند که هیچ کس نماند مگر که شما ازو بیزار شدید

و روایت کرد حافظ مذکور و ابن عساکر از سالم بن ابی جعد که با محمد حنفیه رض گفتم

که آیا ابوبکر رض از جمیع قوم پیشتر باسلام در آمد گفت لا گفتم پس بچه سبب نام او بلند گشت

و سابق بر همه شد حتی آنکه هیچ کس دیگر را ذکر نمی کنند غیر ابوبکر رض را گفت

لانه کان افضلهم اسلاما حین اسلم حتی لحق بربه برای آنکه اسلام او افضل بود از

جمیع اصحاب از زمانی که باسلام در آمد تا وقتی که بپروردگار خود رسید و روایت

کرد دارقطنی از سالم بن ابی حفصه و ابن سالم اگرچه شیعه بود ولیکن ثقه بود گفت

از ابوجعفر باقر محمد بن علی و جعفر بن محمد باقر رضی الله تعالی عنهم از حال شیخین رضی الله تعالی

عنهما سوال کردم ایشان هر دو گفتند یا سالم تولهما وابرء من عدوهما فانهما کانا امامی

هدی ای سالم بدوستی و یاری خود فرا گیر شیخین را و از دشمنان ایشان

بری و بیزار شو که ایشان هر دو امام و راه نمای حق بودند و روایت کرد دارقطنی

نیز از سالم که گفت داخل شدم بر ابوجعفر محمد باقر و در روایتی بر جعفر بن محمد باقر رضی الله تعالی

عنهما الکافی گفت که اللهم انی اتولی ابابکر و عمر واحبهما اللهم ان کان فی نفسی غیر هذا [illegible]

فلا نالتنی شفاعة محمد صلی الله علیه وسلم یوم القیمة بار خدایا فرا گیرم ابوبکر و عمر را رضی الله تعالی

عنهما بنصرت و دوستی خود و دوست میدارم ایشان را بار خدایا اگر در نفس

من غیر این بوده باشد شفاعت محمد صلی الله علیه وسلم بمن نرسد در روز قیامت

راوی گوید دانستم که بنابر نصیحت و شفقت بمن این سخن فرمود و باعثی دیگر نبود

و نیز روایت کرد از همان راوی که گفت بر جعفر بن محمد رض داخل شدم در حالتی

که مریض بود فقال اللهم انی احب ابابکر و عمر و اتولاهما اللهم ان کان فی نفسی غیر هذا فلا نالتنی

فلا نالتني شفاعة محمد صلى الله عليه وسلم و نيز روايت كرد دارقطني از وي كه گفت جعفر
صادق رض با من گفت يا سالم ايسب الرجل جده ابو بكر جدي لا نالتني شفاعة محمد صلى الله عليه
وسلم ان لم اكن اتولاهما وابرأ من عدوهما اي سالم آيا مردم سب جد خود ميكنند
ابو بكر رض جد من است شفاعت محمد صلى الله عليه وسلم بمن نرسد اگر من ايشان را بغير
دوستي فرا نگيرم واگر از دشمن ايشان بري و بيزار نباشم و ايضا روايت
كرد دارقطني از جعفر صادق ايضا رض كه با او گفتند فلاني زعم اين كرده كه تو بيزاري
جسته از ابو بكر و عمر رضي الله تعالى عنهما آگاه فرمود بري الله من فلان اني لارجوا
ان ينفعني الله بقرابتي من ابي بكر رضي الله تعالى عنه و قد مرضت فاوصيت الى خالي عبد الرحمن
بن القاسم بن محمد بن ابي بكر رضي الله تعالى عنهم يعني بيزار شود خداي تعالى از فلاني
من اميد آن مي دارم كه منفعت يابم بواسطه قرابتي ابو بكر رض و در وقتي كه بيمار شدم
وصيت كردم بسوي خال خود عبد الرحمن بن قاسم بن محمد بن ابي بكر رضي الله تعالى
عنهم يعني او را وصي ساختم و روايت كردند دارقطني و حافظ عمر بن شبه از كثير
كه گفت با ابو جعفر محمد باقر بن علي رضي الله تعالى عنهما گفتم خبر ده مرا از آنكه ابو بكر و عمر رضي الله تعالى
عنهما در حق شما چيزي ظلم كردند فرمود و منزل الفرقان على عبده ليكون للعالمين
نذيرا ما ظلمانا من حقنا ما يزن حبة خردلة سوگند به آن كس كه قرآن را نازل
كردانيد تا اهل عالم را بيم كننده باشد كه ظلم نكردند ايشان بما از حق ما چيزي
كه بوزن دانه خردل بوده باشد آگاه من گفتم كه خداي تعالى مرا فداي تو
كند با ايشان تولا كنم و دوست دارم ايشان را فرمود نعم يا كثير تولهما في الدنيا و
الآخرة و جعل يصك عنق نفسه و يقول ما اصابك فبعنقي ثم قال بري الله و رسوله

ورسوله من المغيرة بن سعيد وبيان فانهما كذبا علينا اهل البيت بلى اي كبير تولاكن
ودوست دار ايشان باشيد در دنيا وآخرت راوي گفت كه ابوجعفر محمد باقر
رضي الله تعالى عنه دست بگردن خود سخت زد وگفت هر چيزي كه بتو رسد در
دوستي ايشان بگردن من باز گفت بيزار شود خدا تعالى ورسوله خداي از مغيره
بن سعيد وبيان كه ايشان بر ما كه اهل بيتيم دروغ بستند وگفتند وروايت
كرد ايضا دارقطني از بسطام صيرفي كه گفت با ابوجعفر محمد باقر رض گفتم چه ميگوئي در حق
ابوبكر وعمر رضي الله تعالى عنهما فرمود والله اني لا تولاهما واستغفر لهما وما ادركت
احدا من اهل بيتي الا وهو يتولاهما بخدا سوگند كه من ايشانرا بنصرت ومحبت فرا گرفتم
وطلب آمرزيدن ايشان ميكنم وهيچ كس نديدم از اهل بيت مگر آنكه ايشان
را بدوستي فرا گرفته بود وايضا روايت كرد دارقطني از شافعي وا از جعفر بن ابي طالب
رض گفت كه ولينا ابوبكر خير خليفة وارحمهم لنا واحناهم علينا وفي رواية فما ولينا احد من
الناس مثله وفي رواية فما رأينا قط وكان خير الله والي ومتصرف امر خود ساختيم
ابوبكر را حال كونه كه بهترين خليفه بود واز براي ما ومهربان ومشفق تر از همه بود وبرما
ودر يك روايت آنكه هيچ كس خلافت مثل او نكرد ودر روايتي ديگر آنكه گفت هيچ كس
نديدم هرگز كه بهتر از و بوده باشد وروايت كرد دارقطني ايضا از ابوجعفر باقر رض
كه با او گفتند كه فلانه نقل ميكند از علي بن الحسين رضي الله تعالى عنهما كه گفت آيه
ونزعنا ما في صدورهم من غل در شان ابوبكر وعمر رضي الله تعالى عنهم نازل شده
ابوجعفر باقر رض گفت والله انها لفيهم انزلت ففيمن انزلت الا فيهم بخدا سوگند كه اين
آيه در شان ايشان نازل شد وكيست كه در شان او نازل شود غير ايشان

باز از جعفر باقر رض پرسیدند که این چه غل ست یعنی چه کینه بود که خدا تعالی از
سینه های ایشان بیرون کرد فرمود غل الجاهلیة ان بنی تیم وعدی وبنی هاشم
کان بینهم شئی فی الجاهلیة فلما اسلم هولاء القوم تحابوا فاخذ ابابکر الخاصرة فجعل علی یسخن
یده ویکمد بها خاصرة ابی بکر رضی الله تعالی عنهما فنزلت الآیة فیهم کینه جاهلیت ست
که درمیان بنی تیم وبنی عدی وبنی هاشم در ایام جاهلیت چیزی از ین کینه بود وچون
این قبیله ها باسلام درآمدند یکدیگر را دوست میداشتند چنانچه یک دفعه ابوبکر
رض را درد کمر گرفته بود وعلی رض دست خود را به آتش گرم میکرد وبموضع
وجع می نهاد پس این آیة در شان ایشان نازل شد ودر روایتی دیگر
از وآن ست که از ابوجعفر پرسیدم از حال ابوبکر وعمر رضی الله تعالی عنهما گفت
من شک فیهما فقد شک فی السنة هر که شک وریب کند در ایشان بحقیق در سنت
ریب وشک کرده ست وبعد از ان این معنی را ذکر کرد که میان این قبائل خصومتی
بود وچون به اسلام درآمدند دوست داشتند یکدیگر را وخدا تعالی آن خصومت
وکینه از دلهای ایشان نزع فرمود حتی آنکه ابوبکر رض وجع کمر داشت وعلی رض
دست خود را گرم کرده بموضعی که درد داشت مالید بعد از ان این آیة نازل شد
وروایت کرد دارقطنی ایضا از علی ابن ابی طالب رض که فرمود هذه الآیة نزلت
فی البطون الثلاثة تیم وعدی وبنی هاشم وقال منهم انا وابوبکر وعمر وروایت کرد
ایضا از ابوجعفر باقر که از و سوال کردند که اهل بیت هیچ کس سب ابوبکر وعمر رضی الله تعالی
عنهما کرده ست فرمود معاذ الله بل یتولونهما ویستغفرون لهما ویترحمون علیهما پناه
بخدا ازین حکایت که کفتی بلکه اهل بیت دوستی وباری وطلب آمرزش ابوبکر

ابوبکر وعمر رضی الله تعالی عنهم می‌نمودند و میگفتند رحمت خدا بر ایشان باد و روایت
کرد دارقطنی از ابوجعفر باقر و ابوجعفر از پدر خود امام زین العابدین علی ابن حسین رضی الله تعالی
عنهم روایت کرد با جماعتی که در شان ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله تعالی عنهم بباطل فرو
رفته سخنان میگفتند گفت الا تخبرونی انتم المهاجرون الذین اخرجوا من دیارهم واموالهم
یبتغون فضلا من الله و رضوانا وینصرون الله ورسوله اولئک هم الصادقون خبر دهید مرا
به آنکه شمائید آن کسانی که هجرت نمودند و بیرون کرده شدند از سراهای ایشان که در مکه
داشتند و دور افتادند از مالهای خود و حال آنکه میطلبند بخشش از خدا و ندخود و خوشنودی
حضرت او و یاری میکنند دین خدای را بنفس و مال و نصرت مینمایند پیغمبر او را آن
گروه راستان اند بقول و فعل یعنی امام زین العابدین رض به آن جماعه که در
شان ابوبکر و عثمان رضی الله تعالی عنهم خوض بباطل میکردند گفت بامن بگوئید که آن کسانیکه
این آیه در حق ایشان نازل شد شمائید قالوا لا آن جماعت گفتند ما آن کسان نیستیم
و آیه در شان ما نیست باز فرمود انتم الذین تبوؤا الدار والایمان من قبلهم یحبون من
هاجر الیهم ولا یجدون فی صدورهم حاجة مما اوتوا ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم
خصاصة الآیه شمائید آن کسانیکه جای گرفتند در سرای هجرت و در دار ایمان
یعنی مدینه پیش از هجرت مهاجران دوست میدارند کسی را که هجرت کند بدیار
ایشان و او را جای دهند و یاری کنند و نیابند در دلهای خود حسدی و حقدی
و دغدغه از آنچه عطا داده شده اند و ایثار می‌نمایند و مقدم میدارند مهاجران را بر
نفسهای خود یعنی از خود بازمیگیرند و بمهاجران میدهند و اگرچه هست ایشان را
حاجت به آنچه ایثار مینمایند یعنی گروهی که موصوفند باین صفات مذکوره و آیت در حق ایشان

نازل شده شاید قالوا لا قال اما انتم فقد برئتم ان تکونوا فی احد هذین الفریقین وانا اشهد انکم لستم من الذین قال الله عز وجل فیهم آن جماعت گفتند ما ازین گروه نیز که آیه در شان ایشان ست نیستیم الکاه زین العابدین علی بن الحسین رضی الله تعالی عنهم فرمود انا شما بری شده اید ازان که یکی ازین دو فرقه باشید ومن گواهی میدهم که شما ازان فرقه نیستند که خدای عز وجل در شان ایشان فرمود والذین جاؤا من بعدهم وآن کسان که آمدند بعد از مهاجر وانصار یعنی تابعان صحابه تا روز قیامت یقولون ربنا اغفرلنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان آنانکه گویند ای پروردگار ما بیامرز ومر برادران ما را در دین آنانکه پیشی گرفتند بر ما با یمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ومنه در دلهای ما کینه وحسدی وخیانتی به آن کسانکه ایمان آورده اند پیش ازین یعنی کینه اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم در دل ما منه ربنا انک رؤف رحیم ای پروردگار ما تو مهربانی دعای ما مستجاب کن بخشنده ما را برحمت خود در زمرهٔ سابقان داخل گردان مترجم گوید پس بنابر شهادت امام علی بن الحسین رضی الله تعالی عنهما اجماعه که بباطل خوض در شان شیخین رضی الله تعالی عنهما نموده سب ایشان میکنند وکینه کبار اصحاب رضی الله تعالی عنهم در دل داشته ایشان را بکفر وظلم منسوب میسازند ازین سه فرقه که این سه آیه در شان ایشان ست یعنی مهاجر وانصار وتابعان ایشان ایمان وطاعت تا روز قیامت که شامل جمیع مومنان ست چنانچه در تفسیر بیضاوی وجامع البیان وغیر آن از تفاسیر مذکور ست خارج باشند ومؤید این قول ست انچه افضل المتاخرین نقاد مفسرین مولانا حسین کاشفی رح در تفسیر خود درین آیه نقل کرده که گفته اند هرکه را در دل کینه یکی از اصحاب باشد از اهل این آیه نیست وانچه

و آنچه از صاحب انوار روایت کرده که حق سبحانه و تعالی مومنان را به مرتبه فرود
آورده مهاجر و انصار و تابعین که موصوف باشند به نیکی دل و پاکی طینت پس
هرکس که برین صفت نبود از اقسام مومنان خارج اند والله اعلم و روایت کرد
دارقطنی ایضا از فضیل بن مرزوق که گفت شنیدم از ابراهیم بن الحسن مثنی بن حسن
برادر عبدالله بن الحسن رضی الله تعالی عنهم که میگفت والله قد مرقت علینا الرافضة کما
مرقت الحروریة علی علی رضی الله تعالی عنه بخدا سوگند که خروج نمودند بر ما روافض همچنانکه
خروج کردند حروریه بر علی ابن ابی طالب رضی الله تعالی عنه و حروری منسوب است
بحرورا که دهی است در کوفه و ایشان طایفه از خوارج اند که بر علی ابن ابی طالب
رض خروج کردند و چون ابتدای خروج ایشان ازان ده بود بنابرین آن جماعت را
حروریه میگویند کذا فی مقدمه شرح البخاری للشیخ ابن حجر رحمه الله و روایت کرد دارقطنی
ایضا از فضیل مرزوق که گفت از حسن بن حسن رضی الله تعالی عنهما شنیدم
که با مردی از روافض گفت والله لئن امکننا الله منکم لنقطعن ایدیکم و ارجلکم من
خلاف ولا نقبل منکم توبة بخدا سوگند که اگر متمکن سازد خدا تعالی ما را از شما یعنی
اگر ما را بر شما مسلط سازد هر آئینه دستها و پایهای شما را قطع کنیم از خلاف یعنی دست
راست و پای چپ و قبول نکنیم از شما توبه و روایت کرد دارقطنی ایضا از محمد بن حاطب
که گفت کسی ذکر عثمان نزد حسن و حسین رضی الله تعالی عنهم کرد ایشان گفتند
هذا امیر المومنین ای علی اتیکم الآن یخبرکم عنه اذا جاء علی قال الراوی ما ادری اسمعهم
یذکرون عثمان او سالوه عنه فقال عثمان من الذین اتقوا و آمنوا ثم الذین اتقوا و
احسنوا والله یحب المحسنین این سخن امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه حالیا خواهد

آمد و جز خواهد داد شما را از عثمان و درین اثنا علی رض عنها آمد راوی گوید ندانستم که
خود بنفس نفیس شنید که ذکر عثمان رض میکردند یا آنکه از وی سوال کردند الکاه گفت عثمان
از آن کسانیست که پرهیز کردند از محرمات و ایمان آوردند بحرمت آن باز از آن
کسانیست که ثابت و مستمر بودند بر تقوی و پرهیزکاری خود و کارهای نیکو کردند
و خدای دوست میدارد نیکوکاران را و دارقطنی ایضا از محمد بن حاطب از طرق کثیره
روایت کرده که گفت نزد علی رض رفتیم و گفتیم ای امیر المومنین من ارادهٔ رفتن بجانب
حجاز دارم و مردم از من خواهند پرسید پس شما چه میگویید در قتل عثمان و در آن
وقت علی رض عنها تکیه کرده بود الکاه بنشست و گفت یا ابن حاطب والله انی لارجوا
ان اکون انا و هو کما قال الله و نزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا یعنی بدرستیکه
امید آن دارم که من و عثمان از جملهٔ کسانی باشیم که خدا تعالی از دلهای حسد
و کینه دنیا بر داشته در بهشت در آیند در حالتی که برادران باشند یکدیگر را در
مهربانی و دوستداری و موید این معنی ست آنچه در روایتی دیگر از وی رض
وارد شده که فرمود انی لارجوا ان اکون انا و عثمان و طلحة و الزبیر منهم امید میدارم
که من و عثمان و طلحه و زبیر رضی الله تعالی عنهم از آن کسانی باشیم که خدا تعالی غل و
حسد از سینه های ایشان نزع کرده در بهشت در آیند و روایت کرد دارقطنی از سالم
بن ابی الجعد که گفت نشسته بودم نزد محمد بن الحنفیه رض و اهل مجلس ذکر عثمان میکردند
الکاه محمد بن حنفیه نهی کرد و گفت کفوا عنه باز دارید زبان خود را از مذمت عثمان رض
باز از روز دیگر که بخدمت او رفتیم ما را زیاده از روز پیشتر منع و زجر کرد و گفت آیا نهی
نکردم شما را از مذمت این مرد و درین اثنا ابن عباس رضی الله تعالی عنهما

عنهما نزد او نشسته بود با او گفت ای ابن عباس یاد داری که در روز جمل من از
دست راست علی مرتضی بودم و تو از دست چپ و در دست من رایت بود ناگاه
از جانب مربد استماع کلامی نمود بنا برین رسولی فرستاد که حقیقت آن معلوم
نماید و رسول بدان موضع رفته باز پس آمد و خبر رسانید که ابن عائشه سب رض که فلان
عثمان را رض لعن میکند ناگاه علی رض هر دو دست مبارک خود را بلند برداشته
دو دفعه یا سه دفعه بر روی خود مالید و گفت وانا العن قتلة عثمان رضی الله تعالی
عنه لعنهم الله فی السهل والجبل یعنی من نیز لعن میکنم بقاتلان عثمان رض لعنت خدای تعالی
برایشان باد در هر مکان که باشند راوی گفت بعد از آنکه ابن عباس تصدیق
قول محمد بن حنفیه رض عنهم نمود محمد بن حنفیه بجانب ما که اهل مجلس بودیم اقبال نموده
گفت فیّ وفی هذا الکبش شاهدا عدل در من و درین شیخ از برای شما دو گواه عدل است
یعنی درانچه من و ابن عباس از علی مرتضی رضی الله تعالی عنهم شنیدیم و دیدیم دو
شاهد عدل است از برای شما باید که متنبه شوید و محافظت خود کنید از طعن و ذم عثمان
رض بلکه قاتلان او را ملامت و طعن کنید چنانچه علی مرتضی کرم الله وجهه کرد و روایت
کرد دارقطنی ایضا از مروان بن حکم که او گفت نبود هیچ کس که منع کند زیاده از
عثمان از علی رضی الله تعالی عنهما کس گفتند او را چیست شما را که سب میکنید علی را
گفت مروان شان اینست نیست مستقیم مرا کاری مگر باین و ایضا دارقطنی روایت
کرد از حسین بن محمد بن الحنفیه رضی الله تعالی عنهم که گفت یا اهل الکوفه اتقوا الله عز و جل
ولا تقولوا لابی بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما ما لیس له باهل ان ابا بکر الصدیق کان مع
رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الغار ثانی اثنین وان عمر اعز الله به الدین ای اهل

تعالی

ای اهل کوفه پرهیز بدار از آنچه خدا تعالی بر شما حرام کردانیده و مکوئید در حق ابوبکر و عمر رضی الله

عنهما چیزی که اهل آن نیستند بدرستیکه ابوبکر صدیق با رسول الله صلی الله علیه و سلم

و ثانی اثنین بود در غار و بدرستیکه عمر رض خدا تعالی و تبارک با و دین را عزیز و

غالب کردانید و روایت کرد ایضا از جندب اسدی که کفت قومی از اهل کوفه و

جزیره نزد محمد بن عبد الله بن حسن رضی الله تعالی عنهم آمدند و از وی سوال کردند از

حال ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما الخ او بجانب من ملتفت شد و کفت انظر الی اهل

بلادک یسالونی عن ابی بکر و عمر لهما عندی افضل من علی ملاحظه کن و به بین مردم بلاد

خود را که سوال میکنند مرا از حال ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما و حال آنکه ایشان نزد

من افضل اند از علی مرتضی رضی الله تعالی عنه و ایضا روایت کرد دارقطنی از عبد الله

بن حسن رضی الله تعالی عنهما که کفت لا یقبل الله عز و جل توبه عبد تبرا من ابی بکر

و عمر و انهما لیعرضان علی قلبی فادعو الله لهما اتقرب به الی الله عز و جل قبول نمیکند خدا تعالی

توبه از بنده که بیزاری جوید از ابی بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما بدرستیکه ایشان بخاطر

من در می آیند پس دعا میکنم بخدا تعالی از جهت ایشان و تقرب میجویم بخدای

عز و جل باین دعا یعنی زمانیکه ایشان را در دل خود یاد مینمایم دعای خیر

در حق ایشان میکنم و این دعای خیر را سبب تقرب و نزدیکی خود بحق سبحانه و تعالی

میسازم و ایضا روایت کرد از فضیل بن مرزوق که کفت از عمر بن علی بن الحسین

رضی الله تعالی عنهم سوال کردم که آیا در میان شما اهل بیت امامی که اطاعت او فرض

بوده باشد که امر امامت را مخصوص باو دانید و هر کس او را امام زمان نداند

و او را نشناسد اکر بمیرد بموت جاهلیت مرده است یعنی این نوع امامی باین

باین صفات مذکوره آبا درمیان اهل بیت بوده است و بالفعل هست یا نه فرمود لا والله
ما ذاک فینا من قال هذا فهو کاذب بخدا سوگند که نبوده و نیست درمیان ما امامی باین
صفت و هرکس که این میگوید او کاذب است الغاه من گفتم که ایشان یعنی شیعه
و روافض میگویند که این منزلت علی ابن ابی طالب رض داشت چراکه رسول الله
صلی الله علیه وسلم از برای او وصیت کرده بود باز حسن بن علی رضی الله تعالی عنهما
را این منزلت حاصل شد زیراکه علی مرتضی در حق او وصیت کرد باز بحسین بن علی
رضی الله تعالی عنهما منتقل شد بنابر وصیت حسن بن علی رضی الله تعالی عنهما باز
بنابر وصیت حسین بن علی بعلی بن الحسین رضی الله تعالی عنهم انتقال یافت باز
علی بن الحسین در حق محمد بن علی یعنی محمد باقر که برادر عمر مذکور است وصیت نموده
این مرتبه و منزلت او را حاصل شد الغاه عمر بن علی بن الحسین رضی الله تعالی عنهم
گفت والله ما اوصی ابی بحرفین اثنین فقاتلهم الله لو ان رجلا اوصی فی ماله و ولده
و ما یترک بعده و یلهم ما هذا من الذین والله ما هولاء الا متاکلین بنا پس بخدا سوگند که
پدر من بدو حرف وصیت نکرد و بر فرض وصیت اگر کسی در اموال و اولاد و متروکات
که از و بماند وصیت کرد این وصیت از امور دین نیست هلاک شوند آن کرده بخدا سوگند
که این کرده نیستند مگر متاکلان بما یعنی بظاهر دوستند لیکن بباطن دشمن اند
چراکه بواسطه غرض خود بر ما افترا می کنند و روایت کرد ایضا از عبدالجبار همدانی
که گفت در وقتی که میخواستیم که از مدینه رحلت کنیم امام جعفر صادق رضی الله تعالی
عنه نزد ما آمد و فرمود انکم انشاء الله من صالحی اهل مصرکم فابلغوهم عنی من زعم انی امام
مفترض الطاعة فانا منه بری و من زعم انی ابرا من ابی بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما

فانا منه بری اگر خدا خواهد شما ██ بشهر خود خواهید رسید پس از من ایشانرا این
پیام برسانید که هرکس که زعم این کرده است که من از ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما
بیزاری جسته ام من از آن زاعم بیزارم و ایضا روایت کرد دارقطنی از عبدالجبار
که از جعفر صادق رضی الله تعالی عنه پرسیدند از حال ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما فرمود
ابرا ممن ذکرهما الا بخیر بیزارم از آن کس که ذکر ایشان کند مگر بخیر و نیکوئی الکاه
گفتند شاید که صدور این کلام از شما بسبیل تقیه بوده باشد فرمود انا اذا من
المشرکین و لا نالتنی شفاعة محمد صلی الله علیه وسلم اگر این قول بسبیل تقیه از من صادر
شود پس من در دین و نیت از مشرکان بوده باشم و شفاعت محمد صلی الله علیه وسلم بمن
نرسد و نیز از وی مروی است بروایت دارقطنی از عبدالجبار همدانی که جعفر صادق رض
گفت ان الجفاء من اهل العراق یزعمون انا نقع فی ابی بکر و عمر وهما والدی بدرستیکه
جفاکاران از اهل کوفه زعم کرده اند که ما مذمت و عیب ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما
میکنیم و حال آنکه ایشان والدین اند با من یعنی که مادر امام جعفر رض ام فروه بنت
قاسم فقیه بن محمد بن ابی بکر است و مادر ام فروه اسماء بنت عبدالرحمن ابن ابی بکر است
رض و ازین جهت است که گفت ابوبکر دو بار مرا متولد ساخته است چنانچه گذشت
و ایضا دارقطنی از ابوجعفر محمد باقر رض روایت کرد که گفت من لم یعرف فضل ابی بکر
و عمر فقد جهل السنة هرکس که فضائل ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما ندانست بتحقیق
آن کس جاهل است بسنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و بعضی از ائمه اهل بیت
نبوت گفتند که ابوجعفر صادق است درین قول بخدا سوگند که ظاهر نشده است این
بدعتها و جهالات از شیعه و روافض مگر بواسطه جهل و نادانی ایشان بسنت و

و احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم و در طیوریات باسناد او بجعفر بن محمد از پدر روی علی
بن الحسین رضی الله تعالی عنهم مرویست که گفت شخصی با علی ابن ابی طالب رض گفت که
در دفتی که خطبه میخوانید میگوئید اللهم اصلحنا بما اصلحت به الخلفاء الراشدین المهدیین آن خلفای
راشدین مهدیین کیستند الغاه اشک از چشمان مبارک او رض فرو ریخته فرمود هما حبیبای
ابوبکر و عمر اماما الهدی وشیخا الاسلام و رجلا قریش المقتدی بهما بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم
من اقتدی بهما عصم ومن تبع آثارهما هدی الصراط المستقیم ومن تمسک بهما فهو من حزب الله
ایشان دو دوست من اند ابی بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما دو امام هادی بودند که مردم
را بحق دلالت کردند و دو شیخ و مقتدای اسلام بودند از قریش بعد از رسول الله صلی الله علیه
وسلم هرکس که اقتدا بایشان کرد محفوظ ماند از عقاب و سالم شد از عذاب و
هرکس که متابعت و پیروی ایشان کرد هدایت یافت براه راست و هرکس که
دست بدامن ایشان زد او از لشکر خدای عز و علاست پس این سخنان اکابر اهل بیت
رض عنهم بود که ائمه احادیث و حفاظ معتمد علیه در معرفت حدیث و تمیز صحیح از سقیم باسانید
متصله از ایشان روایت کرده اند و با این حال چگونه جایز است کسانی را که متمسک
بحبل اهل بیت شده اند و دعوی محبت ایشان کنند آنکه بیرون روند از آنچه اهل بیت
بران رفته اند و در آنچه وصیت کرده اند بتعظیم و توقیر ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما و اعتقاد
حقیت خلافت ایشان سخن اهل بیت رضی الله تعالی عنهم نشنوند بلکه خواهند که چیزها
نسبت دهند باهل بیت که ایشان از ان بیزار باشند و آن را مذمت و عیب خود
دانند چنانچه زین العابدین علی ابن الحسین رضی الله تعالی عنهما فرمود ایها الناس احبونا بحب
الاسلام فوالله ما برح بنا حبکم حتی صار علینا عارا و فی روایة حتی بغضتمونا الی الناس ای

مردمان دوست دارید ما را مثل دوستی اسلام یعنی این نوع دوستی کنید با ما که خدا
و رسول خدا به آن امر کرده اند و از حد شرع مگذرانید اسلام را پس بخدا سوگند که این
دوستی با فراط شما بمرتبه رسید که عیب و عار شد بر ما و در روایت دیگر آنکه دوستی
بحدی رسانید بد که نقص و ذم ما کردید نزد مردم یعنی بسبب دادید با اهل بیت چیزی
چند که ایشان از آن بری و عری بودند و آن را نقص خود میدانستند چنانچه بیان
بعضی ازین اکاذیب که بر ائمه اهل بیت رضی الله تعالی عنهم اجمعین بسته اند و نسبت داده اند
گذشت در همین باب پس محافظت کن زبان خود را از آنکه کذب و بهتان
بر ایشان بندی و گوئی زیرا که کذب بر ایشان موجب خذلان و طرد از رحمت رحمان رحیم
خواهد بود اعاذنا الله من الکذاب باب سیوم در بیان افضلیت ابوبکر
رضی الله تعالی عنه بر سایر این امت باز عمر باز عثمان باز علی رضی الله تعالی عنهم اجمعین
و در ذکر فضائل ابوبکر رض که بخصوصه وارد شده باز عمر باز خلفای ثلثه رضی الله تعالی عنهم
یا با غیر ایشان و در آن چند فصل ست فصل [illegible] در ذکر افضلیت ایشان
برین ترتیب و در تصریح علی ابن ابی طالب با فضلیت شیخین رضی الله تعالی عنهم
بر جمیع امت و بطلان آنچه شیعه و روافض زعم کرده اند که صدور این تصریح از
علی رض بسبیل قهر و تقیه بوده ست بدانکه اطباق و اجماع اکابر ملت و علمای امت
بر آن شده که افضل این امت صدیق ست و بعد از وی عمر رضی الله تعالی عنهما و قول
علما در باب مختلف ست و اکثر علما که از انجمله امام شافعی و امام احمد حنبل و مشهور از
مذهب امام مالک ست رضی الله تعالی عنهم بر آنند که بعد از شیخین عثمان افضل ست
باز علی رضی الله تعالی عنهم و علمای کوفه که از انجمله سفیان ثوری ست جزم کرده اند

کرده اند بتفضیل علی بر عثمان رضی الله تعالی عنهما و بعضی توقف کرده اند در تفضیل عثمان
و علی رضی الله تعالی عنهما بر یکدیگر و روایتی از امام مالک اینست که در تفضیل این
هر دو توقف کرده چنانچه حکایت کرده ابو عبد الله مازری از مدونه که سوال کردند از امام
مالک رح که بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل ناس کیست گفت ابو بکر و عمر رضی الله
تعالی عنهما گفت آیا درین شکی هست باز از وی پرسیدند که در باب علی و عثمان رضی الله
عنهما چه میگوئی گفت از کسی که اقتدا کردم بایشان نیافتم کسی را که تفضیل ایشان
بر یکدیگر دهد انتهی و بدانکه آنچه مالک رح گفت که دران شکی نیست مراد او آن است
که تفضیل ابو بکر باز عمر رضی الله تعالی عنهما بر جمیع امت قطعی است و هیچ شکی دران نیست
همچنانکه مذهب اشعری است و بیان آن خواهد آمد و اما توقف مالک رح در عثمان و علی رضی الله
عنهما چنانچه قاضی عیاض ازو نقل کرده آن است که رجوع از توقف کرد و تفضیل عثمان داد
رضی الله تعالی عنه و قرطبی گفت این اصح است ان شاء الله تعالی و امام الحرمین مایل
بتوقف شد و گفت در عثمان و علی رضی الله تعالی عنهما ظنون متعارض است و ابن
عبد البر نقل توقف کرده است از جماعتی از سلف از اهل سنت که از آنجمله است مالک و
یحیی بن سعید القطان و یحیی بن معین و ابن معین گوید هر کس که گوید ابو بکر و عمر و
عثمان و علی رضی الله تعالی عنهم یعنی هر کس که در ذکر خلفای اربعه باین طریق
و ترتیب تلفظ نماید و بداند سبق فضل علی بر غیر ثلاثه رضی الله تعالی عنهم آن کس
صاحب سنت است و هر کس که اقتصار بر عثمان کند و فضل علی رضی الله تعالی عنهما
را نداند بلاشک مذموم است و آنچه ابن عبد البر زعم کرده که حدیث اقتصار بر ثلاثه که ابو بکر
و عمر و عثمان رضی الله تعالی عنهم بوده باشند مخالف قول اهل سنت است زیرا که علی رض

افضل الناس بعد از خلفای ثلاثه آن رغم مردود است زیرا که لازم نمی آید از سکوت ایشان در این وقت از تفضیل علی رض عدم تفضیل او و اما حکایت ابو منصور بغدادی آنکه اجماع بر افضلیت عثمان بر علی رضی الله تعالی عنهما شده آن مدخول است و اگرچه و اگرچه بعضی حفاظ این معنی از و نقل کرده اند و بران ساکت شده اند چرا که قبل ازین بیان خلاف علماء درین باب گذشت پس اجماع صحیح نباشد باز ابو الحسن اشعری که امام اهل سنت است مائل باین شده که تفضیل ابو بکر رض بر کسانیکه بعد از وست قطعی و قاضی ابو بکر باقلانی مخالفت او کرده و گفته که این تفضیل ظنی است و اختیار امام الحرمین در ارشاد همین است و بهمین جزم کرده صاحب مفهم در شرح مسلم و موید و مقوی اوست قول ابن عبد البر در استیعاب آنکه عبد الرزاق از معمر نقل کرده است گفت اگر کسی بگوید که عمر افضل است از ابو بکر رض عنهما او را ملامت شدید نمیکنیم و همچنین اگر شخصی بگوید که علی نزد من افضل است از ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهم او را ملامت بعنف نمی کنم زمانیکه ذکر فضل شیخین کند و ایشان را دوست دارد و به آنچه اهل آنند ایشانرا ثنا گوید و گفت این سخن را بو کیع نقل کردم الکاه تعجب کرد از حسن این قول و دوست داشت انرا انتهی و معمر ملاحظه نکرده است بعدم ملامت قائل این قول مگر آنکه تفضیل مذکور ظنی است نه قطعی و موید قول صاحب مفهم است ایضا آنچه خطابی از بعضی مشایخ خود حکایت کرده که گفت ابو بکر رض خیر است و علی رض افضل است لیکن بعضی گفته اند که این قول ساقط است یعنی بواسطه آنکه معنی خیریت مگر افضلیت زیرا که اگر از خیریت ابو بکر رض خیریت از بعضی وجوه میخواهی و از افضلیت علی رض افضلیت از وجهی دیگر این محل خلاف نیست و این امر خاص به ابو بکر و علی رضی الله تعالی

الله تعالی عنها نیست بلکه در ابو بکر و ابو عبیده مثلا این نیز میتوان گفت باین طریق که امانتی
که در ابو عبیده است رض و رسول الله صلی الله علیه وسلم او را به آن مخصوص ساخته است
ابو بکر رض مخصوص بمثل آن نیست پس ازین وجه مخصوص ابو عبیده رض خیر است از ابو بکر
رض و حاصل سخن آنکه در مفضول گاه هست که زیادتی یافته میشود که در فاضل نیست
پس اگر شیخ خطابی اراده این معنی کرده که ابو بکر رض افضل مطلق است از علی رض عنهما
لیکن در علی رض زیادتی هست یافته میشود که در ابو بکر رض نیست این کلام او صحیح است
و اگر اراده این معنی نکرده است کلام او در نهایت سقوط و بطلان است و اگرچه بعضی
نصرت او کرده کلام صحیح او را موجه بوجهی ساخته که نفعی نمیدهد بلکه آن وجه اصلا مفهوم
نمیشود پس اگر گوئی آنچه قبل ازین مذکور ساختی که اجماع بر افضلیت ابو بکر رض
شده منافی قول ابن عبد البر است که گفته است سلف اختلاف کرده اند در تفضیل
ابو بکر و علی رضی الله تعالی عنهما و ایضا آنچه قبل ازین گفته است که از سلمان و ابو ذر
و مقداد و خباب و جابر و ابو سعید خدری و زید و زید بن ارقم رضی الله تعالی عنهم
مرویست که علی رض اول کسی بود که باسلام در آمد و همین جماعت مذکوره علی رض را
تفضیل میدهند بر غیر او گوئیم اما آنچه حکایت کرده اوّلا سلف در تفضیل ابو بکر و علی رض عنهما
اختلاف کرده اند آن چیزی غریب است که ابن عبد البر نقل آن منفرد است و کسانی
که از روی حفظ و اطلاع بر احادیث از و زیاده اند خلاف آن نقل کرده اند پس
قول او معتمد علیه نیست و چگونه این چنین نباشد و حال آنکه حکایت اجماع صحابه و
تابعین بر تفضیل ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما و تقدیم ایشان بر سایر صحابه جمعی
کثیر از اکابر ائمه کرده اند و از انجمله شافعی است رض همچنانچه بیهقی و غیر او از وی نقل

کرده‌اند و اختلاف نکرده‌اند مگر در علی و عثمان رضی الله تعالی عنهما و بر تقدیر یکه
تنزل کنیم و گوئیم که او حفظ کرده است چیزی که غیر او حفظ نکرده است پس ازین
جواب میدهیم که ائمه اربعه اعراض ازین مقاله نکرده‌اند مگر بواسطه آنکه مخالف تفضیل
ایشان بر غیرشان زده قلیل است و این شذوذ و قلت قصوری در اجماع نمیشود
با آنکه ملاحظه این کرده که امر مخالفت بعد از انعقاد اجماع حادث شد و بنا بر این
در حکم طرح و رد داشته اعتدادی به آن نکرده‌اند با آنکه مفهوم از کلام ابن عبد البرّ
آن است که اجماع مستقر شده است بتفضیل شیخین بر ختنین رضی الله تعالی عنهم و آنچه
سبکی در طبقات کبری از بعضی متاخرین تفضیل حسنین رضی الله تعالی عنهما نقل
کرده است ازین جهت که بضعه رسول الله صلی الله علیه وسلم اند منافی با این اجماع
بر افضلیت ندارد زیرا که قبل ازین مذکور شد که در مفضول گاه است زیادتی
یافته میشود که در فاضل نیست با آنکه این تفضیل بکثرت ثواب راجع نمیشود بلکه
بمزید شرف راجع میشود پس در ذات اولاد رسول الله صلی الله علیه وسلم
شرفی است که در ذات شیخین رضی الله تعالی عنهما نیست لیکن شیخین رضی الله تعالی
عنهما اکثر ثوابا و اعظم نفعا اند از برای اسلام و مسلمانان و همچنین ترس شیخین از خدا تعالی
و تقوی ایشان از اولاد رسول الله صلی الله علیه وسلم زیاده است و از غیر اولاد رسول الله
صلی الله علیه وسلم بطریق اولی و اما حکایت ابن عبد البر ثانیا از آن جماعت مذکوره
مثل سلمان و ابوذر و مقداد و خباب و جابر و ابی سعید و زید ابن ارقم رضی الله تعالی عنهم
تقاضای این معنی نمی‌کند که ایشان قائل شده‌اند بافضلیت علی بر ابوبکر رضی الله تعالی
عنهما بر سبیل اطلاق بلکه یا از جهت تقدم اسلام او است رضی الله تعالی عنه بنا بر قول

بر قول ایشان در تقدیم با آنکه مراد ایشان تفضیل علی رض بر باقی امت ست
غیر شیخین و عثمان رضی الله تعالی عنهم زیرا که دلایل صریحه صحیحه قایم ست برای فضلیت
خلفای ثلاثه بر علی رضی الله تعالی عنهم پس اگر گوئی مستند ایشان در اجماع
برین امر چیست گوئیم اجماع حجت ست بر همه کس و اگرچه مستند آنرا ندانند زیرا که
خدا تعالی معصوم ساخته ست این امت را از آنکه اجتماع بر ضلالتی کنند
و برین معنی دلالت میکند بلکه تصریح باین ست قول خدا تعالی و من یشاقق
الرسول من بعد ما تبین له الهدی ویتبع غیر سبیل المومنین نوله ما تولی
ونصله جهنم وساءت مصیرا و هر کس که مخالفت رسول الله صلی الله علیه وسلم
کند بعد از آنکه ظاهر شد برو راه راست بوقوف بر معجزات و ظهور دلائل
و پیروی کند غیر راهی را که مومنان برانند یعنی اعتقادی یا عملی غیر اعتقاد
و عمل مومنان پیش گیرد و بازگذاریم او را در آن سرای با آنچه دوست میدارد
درین سرای از اعتقاد و عمل کفور دنیت و درآریم او را در دوزخ و بد باز
گشتی ست دوزخ مترجم گوید موید این قول ست آنچه صاحب کشاف در تفسیر
خود آورده ست که این آیه دلالت میکند بر آنکه اجماع حجت ست و مخالفت
آن جایز نیست همچنانکه مخالفت کتاب و سنت جایز نیست زیرا که خدا تعالی
جمع کرده ست میان پیروی غیر راه مومنان و میان مخالفت رسول الله
صلی الله علیه وسلم و وعید شدید بر آن مترتب ساخته ست پس این هر دو
این امر جایز نباشد و هرگاه که این هر دو امر جایز نیست و حرام ست
پس پیروی مومنان واجب ست مثل وجوب متابعت رسول الله صلی الله

علیه وسلم و در تفسیر بیضاوی نیز آورده که این آیه دالست برآنکه مخالفت اجماع
حرام ست وتعلل بهمین علت ساخته ست که مذکور شد در قول صاحب کشف
انتهی و ایضا علما و اکابر امت اجماع کرده اند بر استحقاق خلافت خلفای اربعه
رضی الله تعالی عنهم بهمین ترتیب لیکن این اجماع قطعی ست نه ظنی چنانچه قبل
ازین مذکور شد با دلائل آن مبسوطا یعنی در باب اول بیان آن کردیم اگر
گوئی چرا تفضیل در میان ایشان بهمین ترتیب قطعی نبوده باشد ایضا حتی
نز داشوی زیرا که اجماع شده ست بر آن گوئیم اما میان عثمان و علی رضی الله
تعالی عنهما واضح ست بواسطهٔ خلافی که در آن کرده اند چنانچه گذشت و اما میان
ابوبکر با عمر رضی الله تعالی عنهما با غیر ایشان اگرچه اجماع بر آن شده ست
لیکن درین که اجماع حجت قطعی ست اختلاف ست میان علماء و اکثر
بر آنند آن ست که حجت قطعی ست مطلقا و مقدم ست بر جمیع دلائل و هیچ
دلیلی با او معارضه نمی کند اصلا و مخالف اجماع کافر ست یا مبتدع و گمراه و امام
فخر الدین رازی و آمدی بر آن اند که ظنی ست مطلقا و آنچه حق ست
درین باب تفصیل ست باین طریق که گوئیم آنچه معتبرین اهل ملت
بر آن اتفاق کرده اند قطعی ست و آنچه اختلاف در این کرده اند مثل
اجماع سکوتی و اجماعی که مخالف آن نادر ست ظنی ست و حال آنکه معلوم شد
از تقریری که من کرده ام آنکه این اجماع را مخالفی نادر است و این مخالف
اگرچه معتد به نیست در اجماع بنا بر آن وجهی که در آن خلاف کرده اند در محل
خود لیکن مرتبهٔ اجماع را فرود می آورد از اجماعی که او را مخالفی نیست پس اجماع

پس اجماع اول که مخالف دارد ظنی است و اجماع ثانی که مخالف ندارد قطعی است و بنا بر
وجود مخالف ائمه غیر اشعری گفته‌اند که اجماع درین مقام ظنی است راجح است و لایق است به آنچه
ما قرار داده‌ایم که حق نزد اصولیین تفضیل مذکور است زیرا که اشعری از اکثرین است که قایل
اند به آنکه اجماع درین مقام قطعی مطلق است و موید و مقوی قول به آنکه اجماع درین مقام
ظنی است آن است که اهل اجماع ایشان خود قطع و جزم بافضلیت مذکور نکرده‌اند بلکه
بمجرد ظن فقط است چنانچه از عبارات و اشارات ائمه مفهوم میشود و سبب اجماع
باین ظن آنکه این مسئله اجتهادی است و در اجتهاد داشت علم ظنی کافیست و از جمله
مستندات این اجماع آنکه خدای تبارک و تعالی این چهار شخص را جهت خلافت
رسول خود و اقامت دین مبین اختیار فرمود پس ظاهر آن است که منزلت و رتبت
ایشان نزد او عز و علا بحسب ترتیب ایشان در خلافت باشد و ایضا وارد شده است
در فضیلت ابوبکر و عمر و مثل علی رضی الله تعالی عنهم نصوص متعارضه چنانچه در باب
فضائل بسط آن خواهد آمد و این نصوص مفید قطع و جزم نیست زیرا که جمیع این نصوص
خبر احاد است و خبر احاد مفید ظن است با آنکه این نصوص متعارض نیز هست و اختصاص
بکثرت اسباب ثواب موجب زیادتی ثوابی که مستلزم افضلیت است بطریق قطع
و جزم نمیشود بلکه موجب زیادتی ثواب بطریق ظن میشود زیرا که ثواب تفضلی است
از جانب حق تعالی و او را میرسد که ثواب بمطیع ندهد و بغیر مطیع دهد و اما ثبوت
امامت و اگر چه قطعی است لیکن افاده قطع بافضلیت نمی‌کند بلکه غایت افاده آن
ظن و چه این چنین نباشد و حال آنکه دلیل قطعی نیست بر بطلان امامت مفضول
با وجود فاضل لیکن ما سلف را یافته‌ایم که تفضیل ایشان به این ترتیب داده

و حسن ظن ما بسلف حاکم است به آنکه ایشان اگر اطلاع بر دلیل نداشتند درین باب اجماع نمیکردند پس بر ما لازم است که متابعت و پیروی ایشان کنیم و تفویض آنچه حق است درین باب بخدا تعالی نمائیم و باد و باز گذاریم و آمدیم که گفت گاه هست که اراده میکنند به تفضیل اختصاص یکی از دو شخص از دیگری با اصل فضیلتی که در آن شخص دیگر وجود ندارد مثل عالم و جاهل و یا بزیادتی فضیلت بواسطه اعلمیت مثلا و این معنی نیز درمیان صحابه رضوان الله تعالی علیهم مقطوع به نیست زیرا که هیچ فضیلتی نیست که مخصوص بیکی از ایشان بوده باشد مگر آنکه ممکن است بیان مشارکت غیر او در آن فضیلت و بر تقدیر عدم مشارکت ممکن است بیان اختصاص فضیلتی دیگر بآن غیر و ایضا هیچ راهی بترجیح بکثرت فضائل نیست زیرا که احتمال دارد که فضیلتی و احد راجح باشد از بسیاری از فضائل یا بواسطه زیادتی شرف آن یک فضیلت است در نفس خود یا بواسطه زیادتی کمیت آن و بر هر تقدیر جزم بافضلیت باین معنی نیست و ایضا حقیقت فضل آن فضل است که نزد خدا تعالی است و بغیر وحی بیچکس به آن اطلاع ندارد و ثنای بر ایشان وارد شده و متحقق نمیشود یافتن حقیقت این فضل نزد عدم دلیل قطعی از روی متن و سند مگر کسانی را که زمان وحی و احوال رسول الله صلی الله علیه وسلم با اصحاب رضی الله تعالی عنهم مشاهده کرده اند زیرا که قرائن داله بر تفضیل در آن زمان ظاهر بود بخلاف کسانیکه مشاهده زمان حضرت صلی الله علیه وسلم نکرده اند که یافتن حقیقت آن نزد ایشان متحقق نیست بلی اخبار سمعیه بما رسیده که موکد شده است نزد ما ظن تفضیل باین ترتیب بواسطه افاده آن سمعیات صریحًا یا استنباطًا چنانچه خواهد آمد

خواهد آمد در باب فضائل مبسوطاً و مؤید قول سابق است آنکه لازم نیست از اجماع
بر احقیقت بخلافت اجماع بر افضلیت زیراکه اهل سنت اجماع کرده اند بر آنکه عثمان
احق بود بخلافت از علی رضی الله تعالی عنهما با آنکه خلاف کرده اند درین که کدام
یک ازین هر دو افضل اند از یکدیگر و این مقام بر بعضی که خالی از فطنت اند ملتبس
شده زعم این کرده که از اهل اصول هر کس که گفته است افضلیت ابو بکر رض بظن
ثابت شده نه بقطع قول آن کس دلالت میکند بر آن که خلافت او ایضا بظن
ثابت شده باشد و حال آنکه چنین نیست که زعم آن بعض است با آنکه آن جماعت از
اصولیین همچنانکه تصریح کرده اند بآنکه افضلیت او ظنی است تصریح کرده اند نیز بر آنکه خلافت
او قطعی است پس درین هنگام چگونه زعم آن بعض حاصل شده باشد هذا و میتواند
بود که بگوئی افضلیت ابو بکر رض بدلیل قطعی ثابت شده حتی نزد غیر اشعری نیز بنابر
معتقد شیعه و رافضه زیراکه از علی رض که نزد ایشان معصوم کذب جایز نیست
وارد شده است آنکه ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما افضل این امت اند ذهبی
گوید این حدیث از علی رض بتواتر رسیده در ایام خلافت و فتی که در مملکت خود
برکرسی خلافت بود و میان جمعی کثیر از اتباع خود بازاسانید صحیحه را بسط نموده گفت
میگویند که راویان این حدیث از علی رض هشتاد و کسری است و تعداد بعضی از ایشان
کرده گفت فقبح الله الرافضه ما اجهلهم انتهی کلامه و از جمله چیزی که تقویت و تائید
این حدیث میکند آن است که در بخاری از علی رض روایت کرده که گفت خیر الناس
بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم ابو بکر ثم عمر ثم رجل آخر بهترین مردمان بعد از رسول الله
صلی الله علیه وسلم ابو بکر است باز عمر رضی الله تعالی عنهما باز مردی دیگر الخ و پسر او

محمد بن حنفیه رض گفت بعد ازین دو کس بهترین ناس نوئی علی مرتضی فرمود انما انا رجل
من المسلمین جز این نیست که من مردی از مسلمانانم و ذهبی وغیر او این حدیث را از
چند طرق دیگر تصحیح کرده اند از علی رض باین لفظ و در بعضی از طرق باین لفظ است
الا وانه بلغنی ان رجالا یفضلونی علیهما فمن وجدته فضلنی علیهما فهو مفتر علیه ما علی المفترین
الا ولو کنت تقدمت فی ذلک لعاقبت الا وانی اکره العقوبة قبل التقدم آگاه باشید
که بمن رسیده که بعضی از مردم تفضیل میدهند مرا بر ابو بکر و عمر و هر کس که تفضیل دهد
مرا بر ایشان آن کس دروغ گوست بر وی است از عقوبت آنچه بر افترا کنندگان
و دروغ گویان است باز به شخصی خطاب فرموده گفت آگاه باش که اگر پیش
ازین دفعه دیگر این امر از تو بفعل آمده بودی هر آئینه مواخذت می نمودم الا آنکه
من مکروه میدارم که عقوبت کنم کسی را پیش از تقدم صدور این امر یعنی اگر از
کسی امری صادر شود که حدی معین نداشته باشد در دفعه اول مکروه میدارم
که تعزیر کنم والله اعلم بمراده و بصحت رسیده است از مالک از جعفر صادق
از پدر او محمد بن علی الباقر آنکه علی رضی الله تعالی عنهم بر بالین عمر رض باسناد
در وقتی که او را در مغتسل حاضر ساخته بر دی وی پوشیده بودند گفت ما اقلت
الغبراء ولا اظلت الخضراء احدا احب الی ان القی الله بصحیفة من هذا المسجی بر نداشت
زمین و سایه بینداخت آسمان هیچ کس را که دوستر باشد بمن آنکه برسم
بخدا تعالی بمثل نامهٔ عمل او ازین شخص که در ثوب پوشیده شده مترجم
گوید موید این است حدیثی که در بخاری و مسلم مذکور است که ابن ابی ملیکه از ابن
عباس رضی الله تعالی عنهما روایت کرده که گفت در وقتی که عمر را رضی الله تعالی عنه

عنه بر سر بر نهاده بودند و مردم با و احاطه نموده دعا و ثنا و طلب مغفرت او میکردند
قبل از انکه او را بر دارند درین اثنا شخصی دست بدوش من زد از عقب
من چون ملتفت شدم دیدم که علی ست رض که میگوید رحمت خدای باد بر تو ای عمر
ما خلفت احدا احب الی ان القی الله بمثل عمله منک احدیث انتهی و در روایتی صحیحه
وارد شده که وقتی که عمر بثوبی پوشیده شده بود علی رض گفت صلی الله علیک
و دعا کرد بروی رض سفیان راوی حدیث گفت که امام محمد باقر رض را گفتند
که آیا چنین نیست که صلوات بر غیر انبیا منهی عنه ست گفت این چنین شنیده ام و
برین کلام سخن قائل وارد ست پس توجیه آن باین طریق ست که محتمل ست
که علی رض قائل بعدم کراهت باشد و بقول رسول الله صلی الله علیه وسلم
اللهم صل علی آل ابی اوفی عمل کرده باشد و روایت کرد ابو بکر الآجری از ابو جحیفه
که گفت از علی رض شنیدم که در بالای منبر کوفه میگفت ان خیر هذه الامة بعد نبیها
ابو بکر ثم خیرهم عمر رضی الله تعالی عنهما و روایت کرد حافظ ابو ذر هروی
از طرق متنوعه و دارقطنی وغیر ایشان از ابو جحیفه که گفت بر علی رض داخل
شدم در خانهٔ او و با او گفتم یا خیر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم
فقال مهلا یا ابا جحیفة الا اخبرک بخیر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم ابو بکر
وعمر ویحک یا ابا جحیفة لا یجتمع حبی وبغض ابی بکر وعمر فی قلب مومن یعنی با علی رض گفتم
ای بهترین مردم بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم الکاه علی رض فرمود بباو قار
و تانی باش ای ابو جحیفه آیا خبر کنم ترا به بهترین ناس بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان بهترین ناس ابو بکر ست و عمر رضی الله تعالی عنهما رحمت باد بر تو ای ابو جحیفه جمع

نمی شود دوستی من با دشمنی ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما در دل هیچ مومن
و بدانکه اخبار به خیریت شیخین از سائر امت وارد شده از علی رض بروایت
پسر او محمد بن الحنفیه رض ایضا و از طرق بسیار بحیثیتی که هر که تتبع آن کند جزم
میکند به آنکه این قول از علی رض صادر شده و روافض و امثال ایشان
چون انکار این خبر نمیتوانند کرد بواسطهٔ ظهور صدور این قول از و رض بحیثیتی
که منکر نمیشود مگر جاهلی نادان یا مبهوتی حیران میگویند که این قول از علی رض بسبیل
تقیه صادر شده و قبل ازین گذشت و بعد ازین ایضاً خواهد آمد که این قول از ایشان
محض کذب و افتراست و احسن قول درین مقام قول خدای تعالی ست الا
لعنة الله علی الکاذبین و روایت کرده دارقطنی آنکه ابو حنیفه علی رض را افضل امت
میدانست و شنید که مردم مخالف او میگویند و ازین معنی بسیار محزون و برین
بود بعد ازان علی رض دست او را گرفته بخانهٔ خود برد و گفت چه چیز ترا محزون
ساخته ست ابو حنیفه گفت حزن من بواسطه این معنی ست که مذکور شد آگاه
علی رض فرمود الا اخبرک بخیر هذه الامة خیرها ابو بکر ثم عمر بعد ازان ابو حنیفه گفت با خدای
خود عهد نمودم بعد ازآنکه شفاهاً از علی رض این حدیث شنیده بودم که این حدیث
را پنهان ندارم مادامی که زنده باشم و قول شیعه و روافض و مانند ایشان
که میگویند که این حدیث از علی رض بسبیل تقیه واقع شده ست کذب و افترا
بر خدای تعالی ست و چگونه توهم این معنی کند کسی که صاحب ادنی عقل و فهمی بوده
باشد و حال آنکه این قول از علی رض در خلوت صادر شده در ایام خلافت
او رض و بر منبر کوفه نیز گفته در وقتی که از حرب اهل بصره فارغ شده بکوفه در آمد

درآمد و قبل ازین بکونه نیامده بود و آن وقت در کمال نفاذ حکم و قوت امر خلافت
بود و بعد از مدینه مدید از فوت ابی بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما بعضی از ائمه اهل بیت
نبوی بعد از آنکه ذکر تقیه نزد ایشان نمودند گفتند چگونه تعقل وقوع این تقیه
میتوانم کرد که عقاید اکثر اهل بیت نبوی را به آن فاسد ساختند بواسطه
آنکه این جماعه روافض اظهار کمال محبت و تعظیم سادات اهل بیت مائل شدند به تقلید
ایشان حتی آنکه بعضی از آنجماعه با سادات و شرفا می گفتند و کم یاب ترین چیزها
در دنیا شریف سنی ست و بنا بر صدور این افعال و اقوال از ایشان مضرت
بسیار با اهل بیت نبوت رسیده اولا و آخرا انتهی و امام محمد با قر رضی چه نیکو باطل
ساخت این تقیه منسوبه را زمانیکه از حال شیخین از و رضی الله تعالی عنهم سوال کردند
و گفت انی اتولاهما من ایشان را محبت و یاری خود قرار کرده ام الکاه شخصی از حضار
مجلس گفت شیعه و روافض زعم کرده اند که مدح و تولای شیخین از شما بسبیل تقیه
صادر میشود فرمود انما یخاف الاحیاء و لا یخاف الاموات فعل الله بهشام بن عبد الملک
کذا و کذا مردم از زندگان می ترسند نه از مردگان خدای تبارک و تعالی بهشام
بن عبد الملک چنین و چنین کند روایت کرد این حدیث را دار قطنی و غیر او
پس نظر کن که چگونه این حجت واضح و مبین شد ازین امام اعظم ایشان که بر بزرگی
و فضل و جلالت او جمیع خلایق متفق اند بلکه او رض معصوم ست باعتقاد آن جماعت
و قول او واجب الصدق ست و مع ذلک او لا تصریح کرد به بطلان این تقیه منسوبه و
استدلال نمود از برای ایشان که نترسیدن از شیخین رضی الله تعالی عنهما بعد از
فوت ایشان وجهی ندارد و زیرا که در ین وقت ایشان را سطوتی و غلبه نیست

وثنا بدعائی که برهشام کرد مبین ساخت او قایم است نمی ترسم به آنکه جای آن
هست که بواسطهٔ شوکت و قهر و غلبهٔ او بترسند از اموات که شوکت و سطوت ندارند
چگونه کسی نترسد و تقیه کند و زمانی که حال با فرض چنین بوده باشد ظن توجه خواهد بود
بعلی رض که هیچ مناسبتی نبود میان او و با فرض در قوت شجاعت و کثرت
مردم و اسباب و جاه و بزرگی و عدم خوف او از ملامت هیچ ملامت کننده
و با این بتواتر رسیده از وی رض مدح و ثنای شیخین رضی الله تعالی عنهما
و آنکه ایشان بهترین این امت اند و خبر صحیح که مالک از امام جعفر صادق از پدر
خود باقر از علی رضی الله تعالی عنهم روایت کرده بود گذشت پس تامل کن در آنکه
علی رض را چه احتیاج بود به آنکه این حدیث بسبیل تقیه نسبت بعمر رض بگوید و باقر را
نیز چه احتیاج بود که بسبیل تقیه روایت این حدیث از برای پسر خود صادق رضی الله
عنهما کند و صادق ایضا چه احتیاج داشت به آنکه از برای مالک بسبیل تقیه روایت
این حدیث کند و چگونه عقل تجویز این معنی میتواند کرد که این نوع اسناد صحیح
را بگذارد و حمل بر تقیه کند بی دلیل صحیح و چه نیکو گفته اند بعضی مصنفین شیعه مثل
عبد الرزاق که گفت تفضیل میدهم شیخین را بتفضیل علی رضی الله تعالی عنهم ایشان
را برخود و اگر علی رض تفضیل ایشان نداده بودی من نیز تفضیل نمیدادم و
همین گناه مرا کافی ست که دعوی محبت علی رض کنم و مخالفت قول او کنم و از جمله
آنچه تکذیب قول ایشان در دعوی تقیه میکند آن ست که دارقطنی روایت کرده
که ابوسفیان بن حرب رض در وقتی که مردم به ابوبکر رض بیعت میکردند به آواز
بلند با علی رض گفت ای علی فروترین اهل بیتی از قریش درین امر خلافت غالب

غالب شد بر شما بخدا سوگند که اگر خواهی پر سازم مدینه را از سوار و پیاده الکاه علی رض
در جواب او گفت یا عدو الاسلام واهله فما ضر ذلک للاسلام اهله و فی روایة ما زلت
عدو الاسلام واهله فما ضر ذلک للاسلام واهله شیئا انا رأینا ابا بکر لها اهلا ای دشمن اسلام
همیشه با اسلام و اهل اسلام دشمنی کردی وازین دشمنی تو هیچ مضرت باسلام و
اهل اسلام نرسید ما ابوبکر را اهل این امر میدانیم پس معلوم شد باین دلیل بطلان
آنچه ایشان زعم وافترا کردند که علی رض بیعت نکرد مگر بسبیل تقیه و نیز اگر آنچه ایشان
میگویند صحیح میداشت هر آئینه نقل میکردند و مشهور میشد از علی رض زیرا که باعث
بر کتمان آن نیست بلکه دارقطنی وغیرا وازطرق کثیره روایت کرده اند از علی رض
که گفت والذی فلق الحبة وبرأ النسمة لو عهد الیّ رسول الله صلی الله علیه وسلم عهداً لجاهدت
علیه ولو لم اجد الا ردائی ولم اترک ابن ابی قحافة یصعد درجة واحدة من منبره صلی الله
علیه وسلم ولکنه صلی الله علیه وسلم رأی موضعی وموضعه فقال له قم فصل بالناس وترکنی
فرضینا به لدنیانا کما رضی به صلی الله علیه وسلم لدیننا بخدائی که دانه را شکافت از جهت رویانیدن
و ذی روح را آفرید سوگند که اگر از جانب رسول الله صلی الله علیه وسلم عهدی و وصیت
در امر خلافت بمن شده بودی هر آئینه غایت سعی و طاقت در تحصیل آن امر مبذول
میداشتم اگرچه نیافتمی الا ردائی که با من ست و ابوبکر را نمی گذاشتم که یک نردبان
بالای منبر رسول الله صلی الله علیه وسلم رود ولیکن رسول الله صلی الله علیه وسلم
جای مرا و جای ابوبکر را هر دو دید و با او گفت برخیز و با مردم نماز گذار و مرا گذاشت
پس ما با او راضی شدیم از برای دنیای خود همچنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم
راضی شد با او از برای دین ما و قبل ازین مزیدی از برای این مدعا در باب

دوم و در جواب پنجم از اجوبه خبر من کنت مولاه فعلی مولاه و غیر آن گذشت
به آن رجوع کن بلکه بسیار مهم است و از جمله مفاسد و شناعت وی و قبایح عظیمه که لازم آید از
نسبت علی رض به تقیه آنکه علی رض بنا بر زعم ایشان ترسناک و مقهور و عاجز بوده
باشد اعاذه الله منه و حال آنکه جنگهائی که در ایام خلافت خود با اهل بغی کرد و مبارزت
و شجاعتی که بنفس نفیس خود رض بچندین هزار کس از ایشان نمود مشهور و معروف است
و هر که تصور صدور آن امور از علی رض کند جزم خواهد نمود بکذب آنچه این جاهلان احمق
باو رض نسبت میدهند زیرا که شوکت اهل بغی در غایت قوت بود و بنو امیه اعظم
قبایل قریش بودند از روی کثرت و شوکت هم در ایام جاهلیت و هم در زمان اسلام
و ابوسفیان بن حرب قبل از آنکه باسلام در آید سردار مشرکان بود در جنگهای احد
و احزاب و غیرهما و قوم ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما که بنو تیم و بنی عدی بوده باشد
از ضعیف ترین قبائل قریش بود و پس در جواب ابوسفیان از علی رضی الله تعالی
عنهم بطریقی که گذشت و با کمال شوکت و عظمت و سکوت و رضای او بخلافت شیخین رضی الله تعالی
عنهم با کمال ضعف در آن وقت و مقاتله او رض با مخالفین در وقت خلافت
خود بعنوانی که مذکور شد مجموع اینها دلائل واضحه قاطعه است بر آنکه او رض با حق همراه
بود و در شجاعت در مرتبه اعلی بود و از کسی ترسی و بیمی نداشت که به تقیه محتاج
باشد و اگر وصیتی از رسول الله صلی الله علیه و سلم باو رض بودی آن وصیت را
بجای خود میرسانید اگرچه شمشیر کشیده بر سر او رض بودی شک و ریب درین نکند
مگر کسی که اعتقاد در حق علی رض کند بچیزی که او ازین بری و بیزار است و ایضا لازم
می آید از نسبت این تقیه مشومه بعلی رض آنکه بر قول او کرم الله وجهه هرگز اعتماد نباشد

نباشد زیرا که هر قول که از وی صادر شده احتمال آن دارد که در آن مخالفت
حق کرده باشد بنابر خوف و تقیه و این قول از حجة الاسلام ابوحامد محمد غزالی مروی است
و غیر غزالی دیگر گفته که بلکه قبیح‌تر و شنیع‌تر ازین لازم می‌آید از آنچه ایشان گفته‌اند
که پیغمبر صلی الله علیه و سلم تعیین امامت نکرد مگر از برای علی رض و از آن ممنوع شد آنگاه
بسبیل تقیه گفت که ابوبکر رض را بگویید که با مردم نماز کند و بنابرین قول هر چیزی که
رسول الله صلی الله علیه و سلم از آن خبر داده است احتمال در آن راه می‌یابد که بسبیل
تقیه گفته باشد و درین هنگام اثبات عصمت رسول الله صلی الله علیه و سلم بغایت سست
نعوذ بالله من هذا الاعتقاد و ایضاً مشهور و شایع است از علی رض که پروای کسی نمیکرد
چنانچه بیهقی روایت کرد که شافعی را گفتند که مردم از علی رض نمی‌گریختند مگر از جهت آنکه
او رض پروای کسی نمیکرد و از کسی اندیشه نمی‌نمود آنگاه شافعی گفت علی رض
زاهد بود و زاهد بدنیا و اهل دنیا التفات نمیکند و از آن باکی نمیدارد و عالم بود و
عالم از هیچ کس اندیشه ندارد و شجاع بود و شجاع از کسی اندیشه ندارد و شریف بود
و شریف از کسی نمی‌اندیشد پس اگر از علی مرتضی مدح شیخین رضی الله تعالی عنهم بسبیل تقیه
صادر شود آنچه ولایت او تقاضای آن میکند لازم می‌آید که منتفی باشد و حال آنکه چنین نیست
بلکه مدح شیخین از وی رضی الله تعالی عنهم هم در خلوت و هم در مجمع ناس در وقتی که در غایت
شوکت و عظمت و قوت بود و در بالای منبر کوفه صادر شده چنانچه گذشت و ابوذر هروی
و دارقطنی از چند طریق اسناد روایت کرده‌اند که شخصی جمعی که سب شیخین رضی الله تعالی
عنهما میکردند گذشت آنگاه نزد علی رضی الله تعالی عنه آمد و گفت اگر این جماعه را گمان
نبودی که تو پنهان میداری آنچه ایشان اظهار آن می‌کنند از سب درین امر دلیر

نمی‌توانستند کرد علی رض گفت اعوذ بالله رحمهما الله و برخاسته دست این شخص گرفت
و همراه خود بمسجد برده بالای منبر رفت و لحیهٔ مبارک خود را سفید شده بود بدست گرفته
اشک از چشمان او میریخت و پاک میکرد و چون مردم گرد آمدند خطبهٔ بلیغ خواند از آن
جمله این بود که فرمود ما بال اقوام یذکرون اخوی رسول الله صلی الله علیه وسلم و وزیریه
وصاحبیه وسیدی قریش وابوی المسلمین وانا مما یذکرون بری وعلیه معاقب صحبا رسول الله
صلی الله علیه وسلم بالجد والوفا والجد فی امر الله یامران وینهیان ویقضیان ویعاقبان
لا یری رسول الله صلی الله علیه وسلم کرایهما رایا ولا یحب کحبهما حبا لما یری من عزمهما فی
امر الله فقبض وهو عنهما راض والمسلمون راضون فما تجاوزا فی امرهما وسیرتهما رای
رسول الله صلی الله علیه وسلم وامره فی حیاته وبعد مماته فقبضا علی ذلک رحمهما الله فوالذی
فلق الحبة وبرأ النسمة لا یحبهما الا مؤمن فاضل ولا یبغضهما ویخالفهما الا شقی مارق وحبهما قربة
وبغضهما مروق چیست حال قومی چند که به بدی یاد میکنند دو برادر رسول الله صلی الله علیه
وسلم را و وزیرین وصاحبین او صلی الله علیه وسلم و دو سید و بزرگ قریش
و پدر مسلمانان و من از آنچه آن قوم میگویند بیزارم و بر آن مواخذت و عقاب خواهم
کرد ایشان مصاحبت کردند با رسول الله صلی الله علیه وسلم بجد و وفاداری با او کردند
و در کار خدا تعالی سعی و جد نموده امر و نهی میکردند و حکم در امور و عذاب و عقاب
مینمودند رسول الله صلی الله علیه وسلم رای کسی دیگر مثل رای ایشان نمیدانست
و مثل ایشان کسی را دوست نمیداشت بواسطهٔ جد ایشان در طاعت امر خدا تعالی
از عالم رحلت فرمود در حالتی که از ایشان راضی بود و مسلمانان نیز از ایشان
راضی بودند و در امر و طریقهٔ خود تجاوز نکردند از رای و امر رسول الله صلی الله علیه وسلم

وسلم در حیوة رسول الله صلی الله علیه وسلم و بعد از ممات و بهمین عنوان از
دنیا رفتند خدا تعالی بر ایشان رحمت کند بخدائی که حبوب را منشق ساخت
ازجهت رویانیدن و نفوس را آفرید سوگند که دوست ندارد ایشانرا مگر مؤمنی
فاضل و دشمن ندارد و خلاف ایشان نکند مگر منافقی شقی از طاعت خدا و رسول
او خارج و غافل و دوستی ایشان موجب قرب است و دشمنی ایشان
موجب خروج از طاعت باز ذکر امر رسول الله صلی الله علیه وسلم ابوبکر رض را بامامت
صلوة و ذکر بیعت ابوبکر و ذکر استخلاف عمر رضی الله تعالی عنهما کرده بعد از ان
گفت الا ولا یبلغنی عن احد انه یبغضهما الا جلدته جلد المفتری آگاه باشید که بمن نرسد
که یکی از شما ایشانرا دشمن دارد مگر آنکه اجرای حد بر وی کنم مثل حدی که بر مفتری
جاری میسازند و در روایتی دیگر آنکه آن شخص با علی رض گفت که این جماعه
که از آنجمله عبد الله بن سبا است بر سب شیخین رضی الله تعالی عنهما دلیری میکنند
مگر آنکه مدعای ایشان اینست که تو موافق ایشانی درین امر و عبد الله بن سبا
اول کسی بود که اظهار سب کرد آنگاه علی رض فرمود معاذ الله ان اضمر لهما
ذلک لعن الله من اضمر لهما الا الحسن الجمیل و ستری ذلک انشاء الله پناه بخدا
میگیرم از آنکه در خاطر من مذمت و بدی ایشان بوده باشد و لعنت خدای
برکسی باد که در خاطر او بجز نیکی ایشان بوده باشد و خواهی دید اگر خدا خواهد آنگاه
کسی نزد ابن سبا فرستاد و او را اخراج کرد بجانب مداین و فرمود که در هیچ
شهر نگذارند که ساکن شود و بعضی از ائمه گفته اند که این ابن سبا یهودی بود که اظهار
اسلام کرد و بزرگ طایفهٔ از روافض بود که علی رض ایشان را بیرون کرد وقتیکه

ادعای الوهیت در حق او رفض کردند دارقطنی روایت کرد از چند طریق اسناد
که بعلی رض رسید که مردی عیب شیخین رضی الله تعالی عنهما میکند آنگاه او را حاضر
ساخته در حضور او تعریض بعیب ایشان کرد گفت باید که اعتراف کند باین سخنی
و او را عقاب فرماید آن مرد واقف بامعنی گشته اعتراف نکرد آنگاه با او گفت
والذی بعث محمدا صلی الله علیه وسلم بالحق ان لو سمعت منک الذی بلغنی او الذی
نبثت عنک ونثبت علیک ببینة لافعلن بک کذا وکذا بخدای که محمد صلی الله علیه وسلم
را بحق بخلق فرستاد که اگر دیگر بار بشنوم آنچه بمن رسیده است از تو وثابت شود
بر تو بگواه هرآئینه بتو چنین وچنین خواهم کرد وچون این معنی ظاهر شد پس
لایق بحال سادات واهل بیت نبوت آنست که درین امر تابع سلف واکابر
خود باشند واعراض نمایند از کاذیبی که روافض وغلات شیعه در خاطر ایشان
دری آورند ومیگویند از غایت جهل وعناد وباید که حذر کنند از اعتقاد آنچه بایشان
القا میکنند مثل اعتقاد کفر وجرح کسی که ابوبکر را رضی از علی رضی الله تعالی عنهما
افضل داند زیرا که غرض روافض وغلات شیعه ازین سخن آنست که قرار
دهند که صحابه وتابعین وهرکس که بعد از ایشان است از ائمه دین وعلمای شرع بعد
وعوام همه کافر اند وغیر ایشان کسی دیگر مؤمن نیست واین معنی مؤدی میشود به آنکه
قواعد شریعت از اصل منهدم شود وعمل نکنند بکتابهای اهل سنت وبه آنچه از رسول الله
صلی الله علیه وسلم وارد شده واز صحابه واهل بیت روایت کرده اند زیرا که
راوی جمیع آثار واخبار واحادیث وناقل قرآن در هر عصری از عصر رسول الله صلی الله
علیه وسلم تا قیامت صحابه وتابعین وعلمای دین اند وامثال روافض را روا نیست

روایتی و درایتی نبوده که فروع شریعت را به آن بدانند ونهایت امر ایشان
آنست که در خلال بعضی اسانید بسبیل ندرت یک رافضی یافته میشود وکلام در
قبول آن نزد ائمه اثر ونقاد سنت معروفست پس هرگاه که طعن در صحابه وتابعین
وعلمای دین کنند طعن در قرآن وحدیث کرده اند وشریعت عن اصله باطل
کرده وامر انتقال یابد بحال بنوعی که در زمان جاهلیت بود وچگونه عاقل را میرسد
که اعتقاد کفر سواد اعظم از امت محمد صلی الله علیه وسلم کند با آنکه اقرار بشهادتین
وقبول شریعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم می کنند واصلا هیچ چیزی که موجب تکفیر بوده
باشد نیست وسلم داشتیم که علی افضل ست از ابوبکر رضی الله تعالی عنهما در نفس
الامر لیکن کسانی که ابوبکر رض را افضل میدانند بدلائل مصرحه ایشان مجتهد اند و
مجتهد بر تقدیری که خطا کند در اجتهاد او را یک اجر هست پس چگونه این جماعت
حکم میکنند بتکفیر قائلین بافضلیت ابوبکر رض وحال آنکه کفر نمی باشد مگر بانکار
امری مجمع علیه که بودن آن از دین معلوم باشد بالضرورت مثل صوم وصلوة
زمانی که انکار از روی عناد باشد واما چیزی که محتاج بنظر واستدلال باشد
بانکار آن کسی کافر نمیشود واگرچه اجماع بر آن شده باشد بر خلافی که در آن
واقع شده است میان علما ونظر کن به انصاف ما معاشر اهل سنت وجماعت
که خدای تبارک وتعالی پاک ساخته است ما را از رذایل وجهالات وعناد وتعصب
وغباوات که تکفیر قائلین بافضلیت علی بر ابوبکر رضی الله تعالی عنهما نمیکنیم واگرچه
مخالف آن چیزیست که اجماع بر آن کرده ایم در هر عصری از زمان ما تا زمان
رسول الله صلی الله علیه وسلم بر آن وجهی که در اول باب گذشت بلکه از جانب

ایشان عذری که مانع از تکفیر ست میگوئیم و از علمای امت کسی که ایشانرا تکفیر میکند
نه بواسطهٔ افضلیت علی ست رض بلکه بواسطهٔ دیگر امور قبیحه ست که به آن منضم شده ست
پس حذر کن و بپرهیز از آنکه با جهتی اعتقاد دیگرک نکنی که قلب ایشان ملوث ست
از ایمان بنابر تقلید جهال گمراه و تامل کن در آنچه از علی رض و اهل بیت او ثابت شده ست
از تصریح بتفضیل شیخین رضی الله تعالی عنهما اگرچه این جهال حمل بر تقیه باطله می کنند
اما لااقل عذر اهل سنت و جماعت ست در آنکه متابعت علی رض و اهل بیت کرده اند
در باب تفضیل شیخین رضی الله تعالی عنهما چرا که ایشان شق قلب کسی نکرده و اطلاع
بر ضمیر علی رض ندارند که معلوم ایشان شود که علی رض مدح و ثنای شیخین را بسبیل
تقیه میگوید بلکه قراین احوال و عظیم شجاعت و اقدام بر امور و عدم خوف او رض
در راه خدا از ملامت هیچ ملامت کننده دلیل قاطع ست بر آنکه تقیه نکرده و اقل
مرتبه آنست که صدور این اقوال از علی و اهل بیت او رضی الله تعالی عنهم را شبهه
اهل سنت و جماعت دانند که مانع ست از اعتقاد کفر در حق ایشان سبحانک هذا
بهتان عظیم خاتمه سوال کردند از شیخ الاسلام محقق عصر خود ابو زرعه المولی العراقی
از کسی که اعتقاد افضلیت نسبت بخلفای اربعه رضی الله تعالی عنهم بترتیب خلافت
کند لیکن محبت یکی از ایشان را بیشتر دارد آیا آثم و گناهکار میشود یا نه جواب
آنکه محبت گاه بواسطهٔ امر دینی ست و گاه بواسطهٔ امر دنیوی ست اما محبت
دینی لازم افضلیت ست پس هر کس که افضل ست محبت دینی ما باو بیشتر ست
و هرگاه که اعتقاد کنیم بافضلیت یکی از ایشان و محبت غیر او را از جهت دینی بیشتر
داشته باشیم این تناقض ست بلی اگر زیادتی محبت غیر افضل بواسطهٔ امر

بواسطهٔ امر دینی است بوده باشد مثل قرابتی و احسان و مانند آن درین هنگام نتایج تفضی
نیست و ممنوع نیز نیست پس کسی که اعتراف کرد به آنکه افضل این امت بعد از پیغمبر صلی الله علیه
وسلم ابوبکر است باز عمر باز عثمان باز علی رضی الله تعالی عنهم لیکن محبت علی را رضی الله تعالی
عنه بیشتر دارد از ابوبکر مثلا اگر محبت مذکوره محبت دینی است این محبت معنی ندارد زیرا که
محبت دینی لازم افضلیت است چنانچه قرار کرده ایم و این شخص ابوبکر رض را افضل
نمیداند مگر بزبان و اما بدل علی رض را افضل میداند زیرا که محبت با و رض بیشتر
دارد از ابوبکر رض و این جائز نیست و اگر محبت مذکوره محبت دنیوی باشد بواسطهٔ
آنکه از ذریت علی رض است یا بواسطهٔ غیر این از امور دنیویه درین صورت امتناعی
نیست و جائز است فصل دوم در ذکر آنچه در فضائل ابوبکر رضی الله تعالی عنه
تنها وارد شده از آیات و احادیث و اما آیات آیت اول قول خدا تعالی است
واللیل اذا یغشی والنهار اذا تجلی وما خلق الذکر والانثی ان سعیکم لشتی فاما من
اعطی واتقی وصدق بالحسنی فسنیسره للیسری سوگند بشب چون بپوشد عالم را
بظلمت خویش و سوگند بروز چون آشکارا شود بزوال ظلمت شب و سوگند
بقادری که بیافرید دو صنف ذکر و انثی را بدرستیکه جزای شما در کردارها هر آینه
پراگنده است یعنی مختلف افتاده است بعضی را ثواب و کرامت و بعضی را عقاب
و ملامت فاما من اعطی واتقی پس اما هر که بداد مال خود را در راه خدا تعالی
و پرهیز کرد از شرک و کبائر وصدق بالحسنی فسنیسره للیسری و تصدیق نمود کلمهٔ نیکوتر را که
لا اله الا الله محمد رسول الله است پس زود باشد که مهیا سازیم در دنیا ویرا برای
طریقهٔ نیکو یعنی برای عمل صالح که برساند او را به بشره و راحت در آخرت روایت کرد

ابن ابی حاتم از ابن مسعود که ابوبکر رضی الله تعالی عنهما بلال را از امیه بن خلف و ابی
بن خلف خرید به بردی و ده وقیه نقره و در راه خدا او را آزاد کرد الله خدای تبارک
و تعالی این آیه را نازل ساخت قوله ان سعیکم لشتی یعنی سعی ابوبکر رض و امیه
بن خلف و ابی بن خلف مختلف است و فرق عظیم است میان سعی ایشان آیت دوم
قول خدا تعالی است وسیجنبها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی و ما لاحد عنده من نعمة تجزی
الا ابتغاء وجه ربه الاعلی ولسوف یرضی و دور خواهد بود از آتش پرهیزگارتر
یعنی ابوبکر رض که میدهد مال خود میجوید بدان پاکی و نیکنامی مر و راست که وقتی که ابوبکر
رض بلال را از امیه بن خلف بخرید و آزاد کرد بواسطه آنکه بلال باسلام درآمده بود
و امیه او را عذاب شدید میکرد که از دین برگردد کافران گفتند که بلال حقی داشت
در ذمت ابوبکر رض بنابرین او را خرید و آزاد کرد حق سبحانه و تعالی رد سخن ایشان
کرده فرمود و ما لاحد عنده من نعمة تجزی نبود هیچ کس را نزد ابوبکر رض نعمتی که مکافات
کرده شود ولیکن این کار کرد برای طلب رضای پروردگار او که برتر و بزرگتر است
زود باشد که خوشنود گردد و برسد بثوابی که وعده داده شده است ابن جوزی
گفت اجماع بر آن شده است که این آیه نازل شد در شان ابوبکر رض و در آن
تصریح است به آنکه ابوبکر رض اتقی است از سایر امت و اتقی اکرم است نزد خدا تعالی
زیرا که فرمود ان اکرمکم عند الله اتقیکم و اکرم نزد حق تعالی افضل است پس ثابت شد
که ابوبکر رض افضل است از باقی امت و ممکن نیست که حمل این آیه بر علی رض کنیم
چنانچه بعضی جهله بر آن رفته اند زیرا که قول خدا تعالی و ما لاحد عنده من نعمة تجزی مانع است
از آن بواسطه آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم تربیت علی رض کرده پس مر او را

مر او را صلی الله علیه وسلم نعمتی عظیم لازم المکافات بود بر علی رض و هرگاه که حمل
این آیه بر علی رض نتوان کرد متعین است که حمل بر ابوبکر رض کنیم زیرا که اجماع شده است
بر آن که اتقی یکی ازین دو کس است لا غیر و روایت کردند ابن ابی حاتم و طبرانی
که ابوبکر رض هفت کس را آزاد کرد که جمیع ایشان را عذاب میکردند در راه خدا تعالی
بعد ازان این آیه وسیجنبها الاتقی تا آخر سوره نازل شد آیت سیم قوله تعالی
الا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول
لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سکینته علیه وایده بجنود لم تروها اگر نصرت
و یاری ندهید پیغمبر صلی الله علیه وسلم را هرگز دور باشد که خدای او را یاری کند در مستقبل
و فرو نگذارد او را چنانچه در ماضی فرو نگذاشت و یاری کرد او را خدا تعالی اذ اخرجه
الذین کفروا زمانی که قصد بیرون کردن او از مکه کردند کفار و خدای او را دستوری
بیرون رفتن داد ثانی اثنین اذ هما فی الغار در حالتی که دوم دو بود و نصرت داد
وقتیکه هر دو یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابوبکر رض در غار ثور بودند و
ثور کوهی است از جانب یمنی مکه که از مکه تا آن قدر یکساعت زمانی راه است مروی است
که رسول الله صلی الله علیه وسلم شب پنجشنبه غره ربیع الاول از مکه از خانه صدیق رض
برفاقت وی بیرون آمده به آن غار توجه نمود و سه شب در آن غار بود مترجم گوید
در تفسیر بیضاوی چنین آورده که روز دیگر مشرکان بتفحص آن حضرت بیرون آمده
پی بدر غار آوردند و خدا تعالی غار را از نظر ایشان پنهان ساخت که آنرا ندیدند
و بعضی میگویند که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابوبکر رض در غار رفتند
خدا تعالی دو کبوتر را فرستاد تا در اعلای غار پرده کشیدند و کفار بسبب آن

حالات متوهم غار نشدند و گفت ابن هشام روایت است که وقتی که کفار در فوق غار بودند ابوبکر
بر رسول الله صلی الله علیه وسلم بترسیده گفت اگر یکی از کفار در زیر قدم خود نگاه کند
ما را خواهد دید الفاه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ما ظنک باثنین الله ثالثهما چیست
گمان تو بدو کس که خدای سیوم ایشان است چنانچه ازین حال خبر میدهد بقوله تعالی
اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا الآیة وقتی که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم یار
خود را که ابوبکر است رض اندوه مخور بدرستی که خدای با ماست نگاه داشتنی از دشمنان
و نصرت فانزل الله سکینته پس خدای تعالی فرستاد امن خود را که سبب سکون قلب است
بر رسول یا بر صاحب او و این قول اظهر است زیرا که صدیق رض مضطرب بود بر حال
رسول الله صلی الله علیه وسلم وایده بجنود لم تروها و قوت داد پیغمبر خود را بلشکری که
ندیدند آن را یعنی ملائکه را فرستاد تا در غار نگاه داشتنی او کنند یا مراد
ملائکه منزله است در روز بدر و احزاب و باین تقدیر این جمله وایده بجنود معطوف است
بر جمله نصره الله انتهی و اجماع جمیع مسلمانان برین شده که مراد از صاحب درین آیة
ابوبکر است رض و بنا بر این است که گفته اند هر کس که منکر صحبت ابوبکر رض باشد کافر است
مترجم گوید این قول در تفسیر کشف بهمین عبارت آورده که گفته اند هر کس که انکار
کند صحبت ابوبکر را بتحقیق کافر است زیرا که انکار کلام الله کرده و مر باقی صحابه را این
حال نیست و هم در کشف آورده که مروی است که چون جبرئیل علیه السلام آمد و رسول الله
صلی الله علیه وسلم را امر کرد که از مکه بیرون رود رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
من یخرج معی با من که بیرون خواهد آمد جبرئیل گفت ابوبکر با تو بیرون خواهد آمد انتهی و روایت
کرد ابن ابی حاتم از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما که ضمیر علیه در قول خدای تعالی

در قول خدا تعالی فانزل الله سکینته علیه راجع به ابو بکرست رض چنانچه در ترجمهٔ بیان
آیهٔ ثانی اثنین به آن شد و ضمیر فایده که راجع ست برسول الله صلی الله علیه وسلم منافات
با آن ندارد زیرا که ضمیر در هر یک راجع میشود بچیزی که لایق و مناسب آن ست که
لایق و مناسب آن ست و جلالت علم و بزرگی ابن عباس رضی الله تعالی
عنهما حاکم ست به آنکه اگر درین باب نصی نیافته بودی حمل آیه باین معنی نمیکرد
با آنکه مخالف ظاهرست مثنوی شیخ فرید الدین عطار در باب نزول سکینه بر صدیق
رضی الله تعالی عنه گوید سه خواجهٔ اول که اول یار اوست ؛ ثانی اثنین اذ هما
فی الغار اوست ؛ چون سکینه شد ز حق منزل برو ؛ گشت مشکلهای عالم حل برو
آیت چهارم قوله تعالی والذی جاء بالصدق وصدق به اولئک هم المتقون آنکه
آمد بسخن راست و آنکه تصدیق آن کرد و آن را راست شمرد ایشان پرهیزکاران
اند روایت کردند بزاز و ابن عساکر که علی ابن ابی طالب رضی الله تعالی عنه در تفسیر
این آیه فرموده که الذی جاء بالحق محمدست صلی الله علیه وسلم والذی صدق به ابوبکر
رض ابن عساکر گفت روایت از علی رض بلفظ بالحق وارد شده شاید که قراءة علی رض
چنین بوده باشد والله اعلم مترجم گوید اقوال مفسرین در تفسیر این آیه بسیارست
بعضی گفته اند مراد از آینده جنس رسل ست و مراد از تصدیق کننده جنس مومنان ست
و بعضی گفته اند آینده جبریل ست علیه السلام و تصدیق کننده پیغمبر ماست صلی الله علیه وسلم
و گفته اند که آینده پیغمبر صلی الله علیه وسلم و تصدیق کننده صحابه اند رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین و در تبیان از مجاهد نقل کرده ست که مصدق علی ست رض لیکن آنچه
امام رازی رح در تفسیر کبیر آورده و بغوی روایت مصنف ست از بزاز و ابن عساکر

چنانچه گفته که در قوله تعالی والذی جاء بالصدق محمد است صلی الله علیه وسلم والذی
صدق به ابوبکر است رض و این قول مرویست از علی ابن ابی طالب رض وجمعی از مفسرین
قول ثانی آنکه مراد هر کس است که ایشان تصدیق کرده است از انبیا و هر کس که تصدیق
کرده است از اتباع انبیا وحجت قائلین باین قول اولئک هم المتقون است که بلفظ
جمع واقع شده است و فایده آنکه رسالت تمام نمیشود مگر بچهار رکن مرسل و مرسل و رسالت
و مرسل الیه وغرض از ارسال آن است که مرسل الیه قبول و تصدیق آن کند پس اول کسی
که تصدیق کرد ارسال باو تمام میشود و گفت در مملکت ری شنیدم از بعضی عامیین
که از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت میکردند که فرمود دعوا ابابکر فانه من تتمة النبوة و بدانکه
مراد از الذی صدق به خواه گوئیم شخصی معین است وخواه گوئیم هر کسی است که موصوف
باین صفت باشد بر هر تقدیر ابوبکر رض در آن داخل است اما بر تقدیر اول دخول
او رض در ان ظاهر است زیرا که این لفظ شامل اسبق ناس است به تصدیق و اجماع
بر آن شده است که اسبق افضل یا ابوبکر است یا علی رضی الله تعالی عنهما و حمل این
لفظ بر ابوبکر رض اولی است زیرا که علی رض در وقت بعثت صغیر بود و معلوم است
که اقدام ولد صغیری که در خانه بوده باشد بر تصدیق فایده زیادتی قوت و شوکت
در اسلام نمیدهد اما ابوبکر رض چون مردی کبیر المنصب بود بنابراین اقدام او بر تصدیق
موجب زیادتی قوت و شوکت در اسلام شد پس حمل این لفظ بر ابوبکر رض کردن
اولی است و اما بر تقدیر ثانی که مراد هر کسی است که موصوف باین صفت باشد ابوبکر رض بر این
تقدیر نیز در آن داخل است انتهی آیت بیستم قوله تعالی ولمن خاف مقام ربه جنتان
و هر کسی را که بترسد او را نزد خدا تعالی دو بهشت است یعنی کسی که از مقام

از مقام جناب بترسد با کسی که از پروردگار خود بترسد او را دو جنت ست یک جنت عدن
و یک جنت نعیم یا یک جنت خائف انسی راست و یک جنت خائف جنی راست زیراکه
خطاب بهر دو فرقه ست یا آنکه جنتی بواسطهٔ خوف الهی ست و دیگری بواسطهٔ اجتناب
از مناهی ست یا هر یک از شما را دو جنت ست یکی بواسطهٔ عقیده و دیگری برای عمل
برای ثواب و جزا و دیگری تفضل یا جنتی روحانی و دیگری جسمانی نقله القاضی
فی تفسیره روایت کرد ابن ابی حاتم از ابن شوذب که این آیه در شان ابوبکر
رض نازل شده آیهٔ ششم قوله تعالی وشاورهم فی الامر مشاورت کن ای
محمد با اصحاب در امری که صلاحیت داشته باشد و از حق تعالی حکم جزم صادر
نشده باشد و روایت کرد حاکم از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما که این آیه
نازل شد در شان ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما و مقوی این ست حدیثی که بعد ازین
خواهد آمد که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که خدا تعالی مامور ساخت مرا به آنکه
مشورت کنم با ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما آیهٔ هفتم قوله تعالی ان تتوبا الی الله
فقد صغت قلوبکما وان تظاهرا علیه فان الله هو مولیه وجبریل وصالح المؤمنین درین
آیه خطاب بعائشه و حفصه ست رضی الله تعالی عنهما و بیان آن چنانچه در تفسیر کشاف
و بیضاوی و غیر آن از تفاسیر مذکور ست بقول اشهر آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم
در روز نوبت حضرت عائشه یا حفصه رضی الله تعالی عنهما بماریه قبطیه خلوت فرمود
و حفصه بر آن مطلع شده اظهار ملال کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که راضی
نیستی باین که ماریه را بر خود حرام گردانم گفت بلی راضی هستم آنگاه رسول الله صلی الله علیه
وسلم او را بر خود حرام ساخت و با حفصه گفت که این سخن با کسی نگوید و بقول آنکه

با حفصه گفت که بعد از من خلافت از ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما خواهد بود اما افشای
این سخن مکن و حفصه قبول این معنی نمود لیکن از آنجا که عادت و طبیعت زنان است
چون رسول الله صلی الله علیه وسلم غایب شد آن راز را با عائشه رضی الله عنها در میان
نهاد و مژده باو رسانید و خدای تبارک و تعالی رسول الله را صلی الله علیه وسلم از این
معنی خبر داد بعد از آن با عائشه و حفصه خطاب فرمود که ان تتوبا الی الله اگر توبه کنید
و باز گردید بخدای تعالی در اظهار سر آن حضرت شما را بهتر باشد فقد صغت قلوبکما
پس تحقیق که دلهای شما میل کرد از صواب که افشای سر آنحضرت کردید و ان تظاهرا علیه
فان الله هو مولیه و جبریل و صالح المومنین و اگر هم پشت شوید بچیزی که او را صلی الله علیه
وسلم خوش نیاید از غیرت و افشای سر بدرستیکه خدای تعالی یار و مددکار او است
و جبریل که رئیس کروبیان است و صلحای مومنان یعنی صحابه رضی الله تعالی عنهم
انتهی و مروی است بروایت طبرانی از ابن عباس و ابن عمر رضی الله تعالی عنهم
که مراد از صالح المومنین صدیق و فاروق است رضی الله تعالی عنهما که با وجود آنکه پدران
عائشه و حفصه بوده اند لیکن معاونت و یاری رسول الله صلی الله علیه وسلم بر معاونت
فرزندان خود اختیار کردند و ایشان را منع و زجر نمودند آیت هشتم هو الذی یصلی
علیکم و ملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور و کان بالمومنین رحیما اوست خدائی
که درود میدهد یعنی رحمت می کند بر شما و فرشتگان او درود میدهند یعنی طلب
آمرزش گناهان شما می کنند لیخرجکم من الظلمات الی النور و این جهت آنست که
بیرون آرد شما را از تاریکی کفر و معصیت بروشنی ایمان و اطاعت و مستقیم دارد
شما را بر آن و کان بالمومنین رحیما و هست خدای تعالی به ایمان آورندگان مهربان

مهربان که خود رحمت میکند و ملائک را امر زش میفرماید روایت کرد عبد بن حمید از
مجاهد که چون آیه ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما
نازل شد ابوبکر رض گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل نشد خدای تبارک و تعالی
بر تو چیزی مگر آنکه شریک ساخت ما را در آن الخ پس هو الذی یصلی علیکم الآیة نازل شد
آیت پانزدهم قوله تعالی و وصینا الانسان بوالدیه حسنا حملته امه کرها و وضعته کرها
و حمله و فصاله ثلثون شهرا حتی اذا بلغ اشده و بلغ اربعین سنة قال رب اوزعنی ان
اشکر نعمتک التی انعمت علی و علی والدی و ان اعمل صالحا ترضیه و اصلح لی فی ذریتی
انی تبت الیک و انی من المسلمین اولئک الذین نتقبل عنهم احسن ما عملوا و نتجاوز عن
سیئاتهم فی اصحاب الجنة وعد الصدق الذی کانوا یوعدون و فرمودیم آدمی را به پدر
و مادر نیکی کردن حملته امه کرها و وضعته کرها برداشته است آدمی را مادر او برنج و
سختی و نهاده است او را یعنی بزاده است او را بمشقت و دشواری و حمله و فصاله
ثلثون شهرا حتی اذا بلغ اشده و بلغ اربعین سنة و مدت حمل او و زمان از
شیر باز کردن او سی ماه است تا وقتی که برسد آدمی بکمال قوت خود که سی و سه
سالگی است و برسید تا بچهل سالگی رسید قال رب اوزعنی گفت ای پروردگار من
الهام ده مرا و توفیق بخش ان اشکر نعمتک التی انعمت علی تا شکر گویم آن نعمت را
که بر من انعام کرده بکرم خود یعنی نعمت اسلام و علی والدی و نعمتی که بر پدر و
مادر من داده است که آن حیوة است و قدرت با نعمت دین و ان اعمل صالحا ترضیه
و اصلح لی فی ذریتی انی تبت و دیگر الهام ده که عمل کنم عملی شایسته که تو پسندی آنرا
و خشنود باشی از ان و جاری و راسخ ساز صلاح را از برای من در فرزندان من

بدرستیکه من بازگشتم بحضرت تو از آنچه رضای تو در آن نیست و انی من المسلمین من از جمله
مخلصان و فرمان برداران توام اولئک آن گروه که با مادر و پدر نیکوئی کردند و شکر
نعمت بجا آوردند نتقبل عنهم احسن ما عملوا قبول کرده شود از ایشان نیکوترین آنچه
کرده اند و نتجاوز عن سیئاتهم فی اصحاب الجنة و درگذرانیده شود از گناهان ایشان
در میان اهل بهشت وعد الصدق الذی کانوا یوعدون وعده داده خدا تعالی
وعده راست در قبول نیکی و تجاوز از بدی آن وعده که در دنیا به آن وعده داده
شدند یعنی به این آیه که فرمود وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات جنات الآیة
روایت کرد ابن عساکر از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما که جمیع این آیه در شان
ابوبکر رض نازل شد و هر کس که تامل کند درین آیه می یابد از عظیم منقبت ابوبکر رض
و منت بر وی چیزی که نمی یابد از برای کسی دیگر غیر او از صحابه رضی الله تعالی عنهم مترجم گوید
در تفسیر بیضاوی چنین آورده که قوله تعالی انعمت علی و علی والدی موید این روایت
که این آیه در شان ابوبکر رض نازل شده زیرا که از مهاجر و انصار هیچ کس نبود
که پدر و مادر او بشرف اسلام مشرف شوند غیر ابوبکر رض و این دلیلیست در غایت
قوت بر آنکه آیه در شان ابوبکر رض است والله اعلم آیه ش حم قوله تعالی و نزعنا
ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین بیرون کردیم در دنیا یا بیرون آوریم
در آخرت آنچه در سینه های بهشتیان باشد از کینه که در دنیا با هم داشته باشند
اخوانا در آیند در بهشت حال گونه که برادر باشند یکدیگر را در مهربانی و دوستداری
علی سرر متقابلین برادران نشسته بر تختهای از زر مکلل بجواهر در حالتی که رویها بر یکدیگر
داشته باشند این آیه نازل شد در شان ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما چنانچه

چنانچه قبل ازین روایت از علی بن حسین رضی الله تعالی عنهما گذشت آیت یازدهم قوله تعالی
ولا یأتل اولوا الفضل منکم والسعة ان یوتوا اولی القربی والمساکین والمهاجرین فی سبیل الله
ولیعفوا ولیصفحوا الا تحبون ان یغفر الله لکم والله غفور رحیم و باید که سوگند نخورند خداوندان
فضل در دین وخداوندان فراخی و توانایی در مال یعنی این چنین مردم باید
که سوگند نخورند بر آنکه نفقه ندهند خویشاوندان را ومحتاجان و درویشان را وهجرت
کنندگان در راه خدای را ولیعفوا ولیصفحوا و باید که درگذرند از جرائم ایشان
و روی بگردانند از انتقام از ایشان الا تحبون ان یغفر الله لکم آیا دوست نمیدارند
که بیامرزد خدا تعالی مر شما را بسبب عفو و احسان شما بر کسی که بدی کرد نسبت
بشما والله غفور رحیم و خدای آمرزنده است با کمال قدرت بر انتقام مهربان است
بر اهل جرائم و آنا م شما نیز متخلق باخلاق وی شوید در بخاری وغیر آن مرویست
از عائشه رض که این آیة نازل شد درشان ابوبکر رض زمانیکه سوگند خورد
که انفاق بر مسطح نکند بواسطه آنکه رمی عائشه رض از ان افک گشت به آیاتی که درشان
او نازل ساخت وچون این آیة نازل شد ابوبکر رض گفت بلی والله ای پروردگار
ما دوست میداریم که بیامرزی ما را الخ بطریق اول انفاقی که بر مسطح میکرد جاری
وستمر داشت و در یک روایت بخاری از عائشه رض نیز در حدیث طویل
که در قصه افک ایراد کرده چنین است که گفت خدای تبارک وتعالی نازل کرد این
آیة ان الذین جاءوا بالافک عصبة منکم تا ده آیة جمیع این آیات در براءة من
وابوبکر صدیق رض بر مسطح بن اثاثه بواسطه خویشی و فقر انفاق میکرد وچون نسبت
بعائشه رض گفت انچه گفت صدیق رض سوگند یاد کرد که هرگز بر مسطح انفاق نکند

الكاذب حتی سبحانه وتعالی آیه ولا یأتل اولوا الفضل منکم والسعة نازل گردانید و عائشه
آیات سابقه را مذکور ساخته گفت که ابوبکر رض گفت بلی والله دوست میدارم که
بیامرزد خدای مرا الکاه انفاقی که پیش از ان بمسطح میکرد باز با و رجوع فرمود و گفت
والله که هرگز ازو باز نخواهم گرفت علما ازین آیه استدلال بر فضل ابوبکر رض کرده اند
چنانچه صاحب احقاق باین معنی اشارت کرده و حکیم سنائی درین باب
فرموده نظم بود چندان کرامت و فضلش : که اولوا الفضل خواند ذوالفضلش
صورت و سیرتش همه جان بوده : زان ز چشم عوام پنهان بوده : روز و شب
ماه و سال در همه کار : ثانی اثنین اذ هما فی الغار تنبیه دانسته شد از حدیث افک
مذکور آنکه هر کس که عائشه رض را بزنا منسوب سازد کافر است و باین
تصریح کرده اند ائمه ما و غیر ایشان زیرا که ازین نسبت تکذیب نص قرآن لازم
می آید و مکذب قرآن باجماع مسلمانان کافر است و باین سبب است که علما جزم
بکفر بسیاری از غلات روافض که ایشان این نسبت می کنند کرده اند فاتلهم الله
انی یؤفکون آیت دوازدهم قوله تعالی الا تنصروه فقد نصره الله الآیه و ترجمه
این آیه در آیت سیوم از آیاتی که مصنف تعدادکرده بیان کردیم روایت کرد
ابن عساکر از ابن عیینه که گفت خدا تعالی عتاب فرمود جمیع مسلمانان را در آن
رسول الله صلی الله علیه وسلم مگر ابوبکر رض را تنها که او از معاتبه بیرون رفت بعد از ان
الا تنصروه تا آخر بر خواند و اما احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم در فضائل
ابوبکر صدیق بسیار و مشهور است و در فصل ثالث از باب اول چهارده
حدیث از آنها مذکور شد و بنا بر آنکه احادیث مذکوره دلالت بر خلافت و رفعت

، رفعت شان و فضائل جمیعا میکرد از ین جهت بنای تعداد احادیث فضائل
بر آن نموده گفتیم حدیث پانزدهم روایت کردند بخاری و مسلم از عمرو بن العاص که او
از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسید که از مردمان دوست تر نزد تو کیست رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود عائشه را از همه کس دوست تر میدارم الغاه من گفتم از مردمان
دوست تر نزد تو کیست فرمود ابوها یعنی پدر عائشه که صدیق رض بوده باشد باز
گفتم بعد از و کیست فرمود عمر بن الخطاب و تعداد بعضی مردان نمود و در روایتی دیگر
آنکه عمرو بن العاص رض گفت از اهل تو سوال نمیکنم یا رسول الله بلکه از اصحاب تو سوال
میکنم حدیث شانزدهم روایت کرد بخاری در صحیح خود از ابن عمر رضی الله تعالی
عنهما که گفت در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم هیچکس را از اصحاب برابر ابوبکر
رض نمیدانستیم باز عمر باز عثمان رضی الله تعالی عنهما و دیگر تفضیل بیان باقی اصحاب
رسول الله صلی الله علیه وسلم نمیکردیم مترجم گوید قول صواب درین حدیث آنست
که بعضی از علما گفته اند که مراد ابن عمر رضی الله تعالی عنهما از اصحابی که درین حدیث مذکور
ساخته مشایخ اصحاب است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در اموری که حادث
میشد با ایشان مشورت میفرمود و علی رض در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم
در سن شباب بوده نه آنکه مراد او عدم فضیلت علی ابن ابی طالب است رض زیرا که
انکار فضیلت او رض نمیکند مگر جاهلی یا معاندی والله اعلم و در روایتی دیگر که بخاری
نیز اخراج کرده آنست که گفت تخییر میکردیم میان ناس در زمان رسول الله صلی الله علیه
وسلم یعنی میگفتیم که کدام یک از اصحاب بهتر اند و ابوبکر را بهتر میدانستیم باز عمر باز عثمان
رضی الله تعالی عنهم و در روایتی که ابو داود اخراج کرده آنست که ما میگفتیم در زمانی که

رسول الله صلی الله علیه وسلم در حیوة بود که افضل است بعد از رسول الله صلی الله علیه
وسلم ابوبکر است باز عمر باز عثمان رضی الله تعالی عنهم وطبرانی زیاده کرد آنکه این خبر
برسول الله صلی الله علیه وسلم رسید وانکار این معنی نفرمود و بخاری ایضا از محمد بن
الحنفیه روایت کرد که گفت پدر خود علی رض را گفتم که کدام یک از مردمان بهتر است
بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابوبکر گفتم بعد از وی کیست گفت عمر رضی الله تعالی
عنهما و از ترس آنکه مبادا عثمان را بگوید من گفتم بعد از عمر تو بهترین مردمانی فرمود ما انا
الا رجل واحد من المسلمین نیستم من مگر مردی از مسلمانان و روایت کرد ابن عساکر
از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما که گفت ما تفضیل میدادیم ابوبکر و عمر و عثمان و علی را رضی الله
عنهم و حال آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان ما بود و روایت کرد ایضاً از
ابو هریره رض که گفت ما گروه اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم بسیار بودیم
میگفتیم افضل این امت بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم ابوبکر است باز عمر باز عثمان
باز ساکت میشدیم و روایت کرد ترمذی از جابر که عمر با ابوبکر رضی الله تعالی عنهما
گفت یا خیر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم آنگاه ابوبکر رض گفت تو این
سخن میگوئی و حال آنکه من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وسلم که گفت
ما طلعت الشمس علی خیر من عمر آفتاب طلوع نکرد بر کسی بهتر از عمر و قبل از این مذکور
شد آنکه بتواتر رسیده از علی مرتضی که گفت بهترین این امت بعد از پیغمبر صلی الله
علیه وسلم ابوبکر است و عمر و آنکه گفت تفضیل نده هیچ کس مرا بر ابوبکر و عمر مگر
آنکه او را حد افترا بزنم و اخراج این حدیث ابن عساکر کرده و روایت کردند
ترمذی و حاکم از عمر که گفت ابوبکر رضی الله تعالی عنهما سید ما و بهترین ما و دوست‌ترین

و دوست‌ترین ماست برسول الله صلی الله علیه وسلم و روایت کرد ابن عساکر که عمر
رض بمنبر برآمده گفت آگاه باشید بدرستیکه افضل این امت بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
ابوبکرست رض و هر کس که غیر این گوید آنکس افترا کرده بر وی ست از حد آنچه
بر افترا کنندگان ست حدیث هفدهم روایت کرد عبد بن حمید در مسند خود و ابو
نعیم و غیر ایشان از چند طریق اسناد از ابو درداء که رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود ما طلعت الشمس ولا غربت علی احد افضل من ابو بکر الا ان یکون نبی و فی
لفظ ما طلعت الشمس علی احد بعد النبیین والمرسلین افضل من ابی بکر طلوع و غروب
نکرد آفتاب بر هیچ کس که افضل از ابوبکر باشد مگر آنکه آنکس پیغمبری باشد و
در لفظی دیگر آنست که طلوع نکرد آفتاب بر احدی بعد از پیغمبران و رسولان
افضل از ابوبکر رض و ایضا وارد شده از حدیث جابر و لفظ آن این ست ما طلعت
الشمس علی احد منکم افضل منه و این حدیث طبرانی و غیر او روایت کرده‌اند و از چند وجه شواهد
دارد که حکم بر صحت و حسن آن میکند و ابن کثیر اشارت بر حکم بصحت آن کرده ست حدیث هژدهم
روایت کرد طبرانی از اسعد بن زراره که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ان روح القدس
جبرئیل اخبرنی ان خیر امتک بعدک ابو بکر بدرستیکه روح القدس جبرئیل باشد خبر داد
مرا که بهترین امت تو بعد از ابوبکرست رض حدیث نوزدهم روایت کردند طبرانی و ابن
عدی از سلمة بن الاکوع که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ابوبکر خیر الناس الا ان
یکون نبی حدیث بستم روایت کرد عبد الله بن احمد در زوائد المسند از ابن عباس رضی الله تعالی
عنهما آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ابوبکر صاحبی و مونسی فی الغار سدوا کل خوخة فی
المسجد غیر خوخة ابی بکر ابوبکر مصاحب و انیس منست در غار جمیع دریچهای کوچک با دریچه‌ها که

راه بمسجد دارد بسد و دساز ید و به بندید بغیر دری که از جانب ابوبکرست رضی الله تعالی
عنه حدیث بست و یکم روایت کرد دیلمی از عائشه رض که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
ابوبکر منی و انا منه و ابوبکر اخی فی الدنیا و الآخرة ابوبکر از من ست و من از ویم و ابوبکر برادر
من ست در دنیا و آخرت حدیث بست و دوم روایت کرده اند ابو داود و حاکم از ابو هریره
رض که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت اتانی جبریل فاخذ بیدی فارانی باب الجنة الذی
تدخل منه امتی فقال ابوبکر وددت انی کنت معک حتی انظر الیه فقال اما انک یا ابابکر اول
من یدخل الجنة من امتی جبریل آمد و دست مرا گرفت و دری که امت من از ان در بهشت
میروند بمن نمود آنگاه ابوبکر رض گفت دوست داشتم که در ملازمت تو بودمی تا آن
در را میدیدم بعد از ان رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بدرستیکه تو ای ابوبکر
اول کسی خواهی بود که در بهشت درآید از امت من حدیث بست و سیوم روایت کرد
طبرانی از سمره که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت ان ابابکر یؤول الرؤیا و ان الرؤیا الصالحة حظه
من النبوة یعنی بدرستیکه ابوبکر رض تاویل و تعبیر خواب میکند و خواب صالح او نصیب است
از نبوت یعنی نصیب اوست از آثار نبوت رسول الله صلی الله علیه وسلم که باو
میرسد بواسطه صدق و تخلیه او از سایر حظوظ دنیا و اعراض او از ان و فنا او از نفس
و اهل خود رضی الله تعالی عنه حدیث بست و چهارم روایت کرد دیلمی از سمره
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود امرت ان اولی الرؤیا ابابکر مامور شدم به آنکه
ابوبکر را والی امر رؤیا گردانم یعنی بواسطه مهارتی که در امر تعبیر و تاویل رؤیا دارد
حدیث بست و پنجم روایت کردند احمد و بخاری از ابن عباس رضی الله تعالی
عنهما که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود لیس فی الناس احد امن علی فی نفسه و ماله من

من ابي بكر بن ابي قحافة ولو كنت متخذا خليلا لاتخذت ابا بكر خليلا ولكن خلة الاسلام
افضل سد واعني كل خوخة في هذا المسجد غير خوخة ابي بكر ترجمه اين حديث در باب
اول در بيان احاديث واله بر خلافت گذشت وتكرار مصنف محتمل كه بواسطه
تعداد راوي بوده باشد والله اعلم حديث بست وششم روايت كرد ترمذي
از عائشه رض كه نبي صلى الله عليه وسلم با ابو بكر رض گفت انت عتيق من النار تو
آزادي از آتش يعني بواسطه كثرت اعمال صالحه خداي تعالى ترا آزاد ساخته است
از آتش دوزخ حديث بست وهفتم مروي است از ابن عمر رضي الله تعالى عنهما
كه رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر رض را گفت انت صاحبي على الحوض وصاحبي
في الغار تو مصاحب وهم نشين من خواهي بود بر حوض ومصاحب من بودي
در غار يعني در غار ثور وقتيكه از مكه بيرون آمدند چنانچه گذشت در ترجمه
ثاني اثنين اذ هما في الغار ... بست وهشتم روايت كرد ابو يعلي در مسند خود
وابن سعد وحاكم صحيح كرد آنرا از عائشه رض كه گفت بدرستيكه من در خانه
خود بودم روزي و رسول الله صلى الله عليه وسلم واصحاب او در فضاي در خانه
بودند وستري ميان من وايشان بود درين اثنا ابو بكر رض آمد الغ. رسول الله
صلى الله عليه وسلم فرمود من سره ان ينظر الى عتيق من النار فلينظر الى ابي بكر كسي كه
خوشحال ميسازد او را آنكه نظر كند بسوي آزادي از آتش دوزخ بايد كه نظر كند به ابو بكر
رض واسم ابو بكر انچه از جانب پدرش مسمى به آن شده عبد الله است بنابر آنكه
رسول الله صلى الله عليه وسلم او را عتيق خواند اسم عتيق بسبيل تغليب بر وي اطلاق
كرد حديث بست ونهم روايت كرد حاكم از عائشه رض كه پيغمبر صلى الله عليه وسلم ابو بكر رض را

گفت بابا بکر انت عتیق الله من النار تو آزاد کردهٔ خدائی از آتش دوزخ پس
گویند از آن روز که رسول الله صلی الله علیه وسلم این حدیث فرمود ابوبکر رض را
عتیق می نامند حدیث سی ام روایت کردند بزاز و طبرانی بسندی جید از عبد الله بن
الزبیر رضی الله تعالی عنهما که گفت اسم ابوبکر رض عبد الله بود الا که نبی صلی الله علیه وسلم
مر او را گفت انت عتیق الله من النار و از آن روز او را عتیق میگویند تنبیه مستفاد میشود
ازین احادیث آنچه اصح است نزد علما که اسم ابوبکر رض عبد الله است و لقب او عتیق
والله اعلم حدیث سی و یکم روایت کرد حاکم بسندی جید که مشرکان مکه نزد ابوبکر رض آمدند
و گفتند که صاحب تو یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم میگوید که درین شب مرا به بیت
المقدس بردند ابوبکر رض گفت آیا میگوید این را گفتند بلی میگوید ابوبکر رض گفت بتحقیق
راست میگوید و من تصدیق او میکنم در چیزی که بعد آن زیاده ازین است یعنی در چیزی
که صبح و شام از آن خبر میدهد تصدیق او میکنم با آنکه از عقل دورتر است از رفتن به بیت المقدس
در یک شب پس تصدیق آن بطریق اولی است راوی گوید ازین جهت ابوبکر رض را
صدیق میگویند و این حدیث وارد شده ایضا از طریق انس و ابوهریره و ام هانی
رضی الله تعالی عنهم از انس و ابوهریره ابن عساکر روایت کرده و از ام هانی طبرانی
حدیث سی و دوم روایت کرد سعید بن منصور در سنن خود از ابی وهب مولی
ابوهریره که گفت وقتی که رسول الله صلی الله علیه وسلم از معراج بازگشت و بموضع
ذی طوی رسید گفت ای جبرئیل قوم من تصدیق من نخواهند کرد جبرئیل علیه السلام
گفت ابوبکر رض تصدیق تو خواهد کرد و او صدیق است و طبرانی در اوسط این حدیث
را وصل کرده از ابی وهب از ابوهریره رض و روایت کرد حاکم از نزال بن سبره که

که گفت علی رض را گفتیم ای امیر المومنین خبر ده ما را از ابو بکر الفاه علی رض عنهما فرمود
وذلک امرء سماه الله الصدیق علی لسان محمد لانه خلیفة رسول الله صلی الله علیه وسلم
رضیه لدیننا فرضیناه لدنیانا این مردیست که خدای تبارک وتعالی نام او صدیق
کرده بر لسان محمد زیرا که او خلیفه رسول الله است صلی الله علیه وسلم خشنود شد
باو یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم به ابو بکر خشنود شد از برای دین ما یعنی
او را امر فرمود که در صلوة امامت قوم کند پس ما خشنود شدیم باو از جهت دنیای
خود یعنی در امر خلافت باو راضی شدیم اسناد این حدیث جید است وصحت
رسیده از حکیم بن سعد که گفت شنیدم از علی رض که سوگند یاد کرد که تسمیه ابو بکر رض
بصدیق از آسمان نازل شد حدیث سی و سیوم روایت کرد حاکم از انس
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود ما صحب النبیین والمرسلین اجمعین ولا صاحب
یس افضل من ابی بکر نه صحابه پیغمبران ومرسلان سابق جمیعاً ونه صاحب یس یعنی هیچکدام
افضل از ابو بکر رضی الله تعالی عنه نیست حدیث سی و چهارم روایت کرد ترمذی از ابو هریره
که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ما لاحد عندنا ید الا وقد کافیناه ما خلا ابا بکر فان له عندنا یدا
یکافیه الله بها یوم القیمة وما نفعنی مال احد قط ما نفعنی مال ابی بکر ولو کنت متخذا خلیلا لاتخذت
ابا بکر خلیلا الا وان صاحبکم خلیل الله هیچ کس را نزد ما نعمتی وعطائی نبود مگر آنکه جزای
آن دادیم وتلافی حاصل شد مگر ابو بکر رضی الله تعالی عنه که او را نزد ما عطائی
ونعمتی است که خدای تبارک وتعالی جزای مکافات آن در روز قیامت باو عطا خواهد
فرمود و منفعت از مال هیچ کس هرگز ندیدم این قدر که منفعت از مال ابو بکر بمن رسید
واگر خلیل یعنی دوستی فرا میگرفتم که مرا احتیاج باو بوده باشد غیر پروردگار خود هر آینه

ابو بکر را بدوستی فرا میگرفتم بدرستیکه صاحب شما یعنی محمد صلی الله علیه وسلم خلیل
عز وعلا حدیث سی و پنجم روایت کردند شیخان واحمد وترمذی والنسائی
از ابو هریره رض که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود من انفق زوجین فی سبیل الله
نودی من ابواب الجنة یا عبد الله هذا خیر فمن کان من اهل الصلوة دعی من باب
الصلوة ومن کان من اهل الجهاد دعی من باب الجهاد ومن کان من اهل الصیام
دعی من باب الریان ومن کان من اهل الصدقة دعی من باب الصدقة قال
ابو بکر وهل یدعی احد من تلک الابواب کلها قال نعم وارجو ان تکون منهم هر کسی
که تصدق کند دو زوج از مال خود از هر چیزی که بوده باشد نزد او در راه خدای تعالی
خوانده شود از درهای بهشت که ای بنده خدای از این در درآی که این در بهتر است پس
هر کس که از اهل صلوة است از باب صلوة خوانده خواهد شد و هر کس که از اهل
جهاد است از باب جهاد خوانده خواهد شد و هر کس که از اهل صوم است از باب
ریان خوانده خواهد شد و ریان اسم این باب است و بقول دیگر مشتق است
از رواه یعنی سیراب یقال رجل ریان وامراة ریا یعنی روزه داران
بواسطه آنکه نفس خود را در دنیا تشنگی و ریاضت فرموده اند ایشان را از این
در بهشت میخوانند تا قبل از تمکن ایشان در بهشت از تشنگی امن کردند کذا فی النهایة
الجزری [illegible] و هر کس که از اهل صدقه است او را از باب صدقه میخوانند الخ
ابو بکر رض گفت آیا کسی باشد که از جمیع این ابواب خوانده شود صلی الله علیه
وسلم فرمود نعم وارجو ان تکون منهم یعنی آری این نوع کسان هستند و امید من چنین است
که تو از ایشان خواهی بود حدیث سی و ششم روایت کرد ترمذی از عائشه رضی الله

رضی الله تعالی عنها که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت لا ینبغی لقوم فیهم ابو بکر ان یومهم
غیره سزاوار نیست مر قومی را که ابوبکر در میان ایشان باشد آن که دیگری غیر او
امامت ایشان کند و این حدیث را نسبتی ظاهر و تعلق تمام بچهارده حدیث سابقه
دالّه بر خلافت است یعنی ذکر این حدیث در باب اثبات خلافت اولی و انسب
بود حدیث سی و هفتم روایت کردند بخاری و مسلم و احمد و ترمذی از ابوبکر رض که
رسول الله صلی الله علیه وسلم مر او را گفت در غار یعنی زمانی که رسول الله صلی الله علیه
وسلم و ابوبکر از مکه بیرون آمده در غار ثور در آمدند و مشرکان بحوالی غار آمده
تفحص ایشان میکردند ابوبکر رض در آن وقت گفت یا رسول الله اگر کفار در
زیر قدم خود نگاه کنند ما را خواهند دید انگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
یا ابا بکر ما ظنک باثنین الله ثالثهما ای ابوبکر چیست گمان تو بدو کس که سیوم
ایشان خدا تعالی است یعنی هیچ خوف و اندیشه بخاطر خود راه مده که خدا تعالی
با ماست و محافظت و معاونت ما خواهد کرد حدیث سی و هشتم روایت کرد عبد از مروزی
و ابن قانع از هزاد که نبی صلی الله علیه وسلم گفت یا ایها الناس احفظونی فی ابی بکر فانه
لم یسوءنی منذ صحبنی ای مردمان محافظت کنید مرا در باب ابوبکر بدرستیکه او بدی
نکرده است بمن از روزی که مصاحبت با من میکند حدیث سی و نهم روایت کرد ابن
عساکر از عبد الرحمن بن عوف رض که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اذا کان
یوم القیمة نادی مناد لا یرفعن احد من هذه الامة کتابه قبل ابی بکر زمانی که روز قیامت
خواهد رسید در آن روز منادی ندا میکند و میگوید که هیچ کس از این امت یعنی
امت محمد صلی الله علیه وسلم نامهٔ عمل خود را بلند نسازد و پیش از ابوبکر مترجم گوید این

حدیث همچنانکه دلالت بر کمال فضل و امتیاز ابوبکر از سایر اصحاب میکند در بنا
به تقدیم خلافت وی رض نیز هست کما لا یخفی علی من له مسکة حدیث چهلم روایت کرد
طبرانی از ابوامامه که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ان الله اتخذنی خلیلا کما اتخذ ابراهیم
خلیلا ابابکر بدرستیکه خدای تبارک و تعالی مرا بخلت خود یعنی بدوستی ظاهری و باطنی و عدم
احتیاج بغیر او فرا گرفت همچنانچه ابراهیم علیه السلام را بخلت و دوستی فرا گرفت و بدرستیکه
ابوبکر رض خلیل من ست اگر گوئی این حدیث معارضه میکند با حدیث سابق یعنی
لو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا الحدیث زیرا که حدیث سابق بر نفی خلت
ابوبکر رض دلالت میکند و این حدیث اثبات میکند پس این دو حدیث متناقض و
معارض یکدیگر اند گوئیم ممکن ست که حدیث سابق را حمل کنیم بر نفی کمال خلت و این
حدیث را حمل کنیم بر اثبات نوعی از خلت یعنی ابوبکر رض را بکمال خلت فرا نگرفته ام
زیرا که آن مخصوص بخدا تعالی ست و اما نوعی از خلت مرا و را ثابت ست حدیث چهل و یکم
روایت کردند حارث و طبرانی و ابن شاهین از معاذ که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت
ان الله یکره فوق سمائه ان یخطا ابوبکر فی الارض بدرستیکه خدای تبارک و تعالی
مکروه میدارد در آسمان که ابوبکر رض در اقوال و افعال خطا کند در روی زمین
و در روایتی دیگر که رجال اسناد آن همه ثقات اند چنین وارد شده ان الله یکره
ان یخطا ابوبکر حدیث چهل و دوم روایت کرد طبرانی از ابن عباس رضی الله تعالی
عنهما ما احد عندی اعظم یدا من ابی بکر واسانی بنفسه و ماله و انکحنی ابنته رسول الله صلی الله علیه
وسلم فرمود که هیچ کس را نزد من نعمتی و عطائی بزرگتر و بیشتر از ابوبکر رض نیست
شریک ساخت مرا در نفس و مال خود و دختر خود را یعنی عایشه رض و بنکاح من

من در آورد و هیچ یک از اصحاب را این توفیق دست نداد که او را دست داد رضی الله تعالی عنهم اجمعین حدیث چهل و سیوم روایت کرد طبرانی از معاذ رض که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود رأیت انی وضعت فی کفة وامتی فی کفة فعدلتها ثم وضع ابو بکر فی کفة وامتی فی کفة فعدلها ثم وضع عمر فی کفة وامتی فی کفة فعدلها ثم وضع عثمان فی کفة وامتی فی کفة فعدلها ثم رفع المیزان در واقعه دیدم که مرا در یک پله ترازو نهادند و امت مرا در پلهٔ دیگر و من در وزن برابر آمدم با امت باز ابو بکر رض را در پله نهادند و امت مرا در پلهٔ دیگر نهادند هر دو برابر آمدند باز عمر رض را در یک پله جانب ترازو نهادند و امت مرا در جانبی دیگر هر دو جانب مساوی شد بعد از ان عثمان رض را در طرفی از ترازو نهادند و امت مرا در طرفی دیگر هر دو مقابل آمدند الغا ان میزان برداشته

حدیث چهل و چهارم روایت کردند مسلم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و حاکم و بیهقی که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ارحم امتی بامتی ابو بکر مهربان ترین امت من با امت من ابو بکر است رض و تتمهٔ این حدیث بعد ازین خواهد آمد ان شاء الله تعالی

حدیث چهل و پنجم روایت کردند احمد و ابو داود و ابن ماجه و ضیا از سعید بن زید که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عشرة فی الجنة وابو بکر فی الجنة تتمهٔ این حدیث ایضا خواهد آمد حدیث چهل و ششم روایت کردند احمد و ضیا از سعید بن زید و ترمذی از عبد الرحمن بن عوف رض که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ابو بکر رضی الله تعالی عنه فی الجنة و این حدیثی طویل است که بعد ازین درین کتاب خواهد آمد ان شاء الله تعالی

حدیث چهل و هفتم روایت کرد ترمذی از علی رض و کرم الله وجهه که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود رحم الله ابا بکر زوجنی ابنته وحملنی الی دار الهجرة واعتق بلالا من ماله

وما نفعني مال في الاسلام ما نفعني مال ابي بكر رحمت کناد خداي تبارک وتعالی

ابوبکر را دختر خود در نکاح من در آورد و راحله داد مرا از مکه تا مدینه که دار هجرت است

رسانید و بلال را از مال خود آزاد کردانید وهیچ مالی در اسلام منفعت بمن نرسانید

مثل مال ابي بکر رض که نفع آن از همه مالها نسبت بمن بیشتر بود چنانچه بعد ازین خواهد آمد

که زمانیکه ابوبکر رض ~~که نفع آن از همه~~ باسلام درآمد صاحب چهل هزار دینار بود

وجمیع آنها را در راه خدا و رسول صرف کرد وهیچ چیز بجهت خود و فرزندان

نگذاشت اگر گوئی در حدیث بخاري چنین مبین شده که رسول الله صلی الله علیه

وسلم راحله از ابوبکر رض نگرفت مگر بقیمت و درین حدیث از قوله وحملني الی دار الهجرة

چنین معلوم میشود که راحله را برسول الله صلی الله علیه وسلم بخشیده باشد واین

تناقض است گوئیم ممکن است که جمع بین الحدیثین باین طرز کنیم که رسول الله صلی الله

علیه وسلم در اول حال راحله را از ابوبکر رض بقیمت پس ذمت رسول الله صلی الله

علیه وسلم را بری ساخته باشد از قیمت راحله و برین تقدیر دفع تناقض میشود وتتمه حدیث

بعد ازین خواهد آمد حدیث چهل وهشتم روایت کرد بخاري از ابو ~~دا~~ درداء رض که گفت

نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم نشسته بودم درین اثنا ابوبکر رض آمد وسلام کرد

گفت میان من وعمر بن الخطاب رض گفت وگوئی واقع شد ومن در ایذاي او

سرعت نمودم باز مرا ندامت حاصل شد آنگاه از وی درخواستم که از من عفو کند

او ازین معنی اباکرد بنابرین بخدمت تو آمدم آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم

فرمود یغفر الله لک یا ابابکر یغفر الله لک یا ابابکر یغفر الله لک یا ابابکر راوي گوید

باز عمر رض نیز از عفو ناکردن پشیمان شده بمنزل ابوبکر رض آمد واو را در خانه ندید

یافته از انجا بخدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد دید که روی مبارک حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم متغیر شده بمرتبه که ابوبکر رض بترسید که مبادا نسبت
بعمر رض اعراض فرماید الحاصل بدو زانو درآمده گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم
انا کنت اظلم منه انا کنت اظلم منه باز فرمود صلی الله علیه وسلم ان الله بعثنی الیکم فقلتم
کذبت وقال ابوبکر صدقت وواسانی بنفسه وماله فهل انتم تارکوا لی صاحبی بدرستیکه
خدای تعالی فرستاد مرا بسوی شما برسالت و درآنوقت که جمیع شما تکذیب
من میکردند ابوبکر رض تصدیق من کرد و نفس ومال خود را در راه من صرف
نمود و مرا درآن شریک خود ساخت آیا شما مصاحب و یار مرا بمن نخواهید گذاشت
و رعایت جانب من نخواهید کرد راوی گوید بعد از وقوع این قضیه ابوبکر رض از
هیچ کس ایذا و آزار نیافت و ابن عدی از حدیث ابن عمر رضی الله تعالی
عنهما مانند این حدیث روایت کرده و درآن حدیث است آنکه رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود لا تؤذونی فی صاحبی فان الله بعثنی بالهدی ودین الحق فقلتم
کذبت وقال ابوبکر صدقت ولولا ان الله سماه صاحبا لاتخذته خلیلا ولکن اخوة
الاسلام مرنجانید مرا در باب مصاحب و یار من بدرستیکه خدای تبارک و تعالی
مرا فرستاد که هدایت خلق کنم و بملت حق خوانم درآنوقت شما تکذیب من کردید
وابوبکر رض تصدیق من کرد واگر نه این بودی که حق سبحانه وتعالی او را صاحب
من خوانده است هرآینه او را خلیل خود میساختم ولیکن میان ما و او برادری اسلام
حدیث چهل ونهم روایت کرد ابن عساکر از مقداد که گفت میان ابوبکر رض
وعلی ابن ابی طالب نزاع وخصومتی شد و ابوبکر رض مردی سباب باشد

بود یعنی کثیر العلم بود بانساب مردم لیکن ملاحظه قرابت عقیل با رسول الله صلی الله
علیه وسلم نموده ازو اعراض کرده و شکوه او نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم برد الغاه
رسول الله صلی الله علیه وسلم برخاست درمیان مردم و فرمود الا تدعون لی صاحبی
ما شانکم و شانه فوالله ما منکم رجل الا علی باب بیته ظلمة الا باب ابی بکر فانه علی بابه
النور ولقد قلتم کذبت وقال ابو بکر صدقت وامسکتم الاموال وجاد لی بماله وخذلتمونی
وواسانی بماله واتبعنی آیا نمیگذارید از برای من صاحب و یار مرا از وجه چیز میطلبید
و با او چه کار دارید بخدا سوگند که هیچ مردی از شما نیست مگر آنکه بر در خانه او ظلمتی
هست غیر ابو بکر رض که بر در او نوریست شما مرا دروغگو گفتید و ابو بکر مرا راست
گو گفت شما مالهای خود را نگاه داشتید و ابو بکر بمال خود جود و بخشش نمود
مرا و شما ترک نصرت و یاری من کردید و ابو بکر رض با من همراهی نمود و مرا شریک
ساخت در نفس و مال خود و تابع من شد حدیث بیست و نهم روایت کرد بخاری
از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود من جر ثوبه
خیلاء لم ینظر الله الیه یوم القیمة هرکس که جامه خود را دراز کند و بدست آن را بالا
میکشیده باشد از روی عجب و تکبر خدا تعالی در روز قیامت بسوی او نظر نکند
الغاه ابو بکر رض گفت یک طرف جامه من دراز میشود و من آن را محافظت میکنم
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود انک لست تصنع ذلک خیلاء بدرستیکه تو نگاه
داشتنی جامه خود نه از روی عجب و کبر میکنی حدیث سی ام روایت کرد مسلم
از ابو هریره که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود کیست از شما که امروز روزه دار باشد
ابو بکر رض گفت من روزه دارم باز فرمود کیست از شما که امروز تابع جنازه شده

شده باشد ابو بکر رض گفت من تابع جنازه شده ام درین روز باز فرمود کیست
که امروز مسکینی را طعام داده باشد ابو بکر رض گفت من داده ام باز فرمود
کیست که عیادت مریض کرده باشد درین روز ابو بکر رض گفت من کرده ام
القصه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ما اجتمعت فی امرء الا دخل الجنة و فی روایة
عن انس وجبت له الجنة این خصائل مذکوره در هیچ مجتمع نشود مگر آنکه او در بهشت
داخل شود و در روایتی از انس رض مگر آنکه واجب گردد مر او را بهشت بجای
دوم روایت کرد بزاز از عبد الرحمن بن ابی بکر رضی الله تعالی عنهما که گفت
رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة صبح گذارده روی مبارک بجانب اصحاب کرد
و گفت کیست از شما که امروز روزه دار باشد عمر رض گفت یا رسول الله صلی الله
علیه وسلم در شب نیت روزه نکرده بودم بنابرین روزه دار نیستم القصه ابوبکر رض
گفت من در شب نیت روزه کرده بودم حالیا روزه دارم باز رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود آیا از شما کسی هست که امروز عیادت مریض کرده باشد عمر رض
گفت یا رسول الله هنوز ما از مسجد بیرون نرفته ایم چگونه عیادت مریض کرده باشم
القصه ابوبکر رض گفت بمن چنین رسید که برادرم عبد الرحمن بن عوف رض بیمار است
بنابراین در راه آمدن بمسجد از جانب او آمدم و احوال او را معلوم کردم باز رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود آیا از شما کسی امروز اطعام مسکین کرده است عمر رض گفت
زمانیکه در مسجد در آمدم مسکینی را دیدم درین اثنا پارچهٔ نان جو در دست عبد الرحمن
بود آن را گرفته به آن مسکین دادم بعد از آن رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
ابشر بالجنة بشارت باد به بهشت باز کلمهٔ گفت که راضی شد به آن عمر رض

یا رسول الله نماز گذارده ام و هنوز از مسجد بیرون نرفته ام
چگونه اطعام مسکین کرده باشم القصه ابوبکر رض گفت

عمر گفت که هرگز اراده خیری نکرده ست مگر آنکه ابوبکر رض سابق شده ست برو
و آن نیز مصنف گوید لفظ این حدیث در نسخه که دیده بوده ام این چنین بود
بینما انا حاج الی الناس وابویعلی روایت کرد از ابن مسعود رض که گفت بودم در مسجد
ونماز میگذاردم درین اثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم درآمد وابوبکر وعمر رضی الله تعالی
عنهما با او بودند و زمانی که دعا میکردم نظر مبارک او صلی الله علیه وسلم بر من افتاد
فرمود سل تعطه ثم قال من احب ان یقرأ القرآن غضا طریا فلیقرأ بقراءة ابن
ام عبد طلب کن تا داده شوی باز گفت هر کس که دوست میدارد که قراءة قرآن
کند بی تغییر وتصرفی چنانچه نازل شده باید که بطریق قراءة ابن مسعود بخواند القصه بمنزل
خود باز گشتم وابوبکر رض آمد وبشارت داد مرا باین حدیث باز عمر رض آمد دید
که ابوبکر سبقت کرده وبیرون میرود از منزل من القصه عمر گفت ای ابوبکر آنک
ستانی بالخیر بدرستیکه تو سابقی بر من در افعال واعمال خیر حدیث پنجاه ودوم
روایت کرد احمد بسندی حسن از ربیعه اسلمی که گفت میان من وابوبکر رضی الله تعالی
عنه مبحثی واقع شد وابوبکر رض نسبت بمن سخنی گفت که من آنرا مکروه داشتم
واز آن سخن پشیمان شده گفت ای ربیعه مثل همین سخن بمن رد کن تا قصاص
کرده باشی من گفتم رد نخواهم کرد القصه ابوبکر رض روان شد درین اثنا چند
کس از قبیله اسلم آمدند ومرا گفتند رحمت خدای بر ابوبکر باد در چه باب ست
که زیادتی میکند بر تو ونسبت بتو این نوع سخنان میگوید من جواب ایشان
دادم که ای یاران میدانید که این کیست این ابوبکر صدیق ست ثانی اثنین
رسول الله صلی الله علیه وسلم ست شیخ وبزرگ مسلمانان ست بپرهیزید که ساکت

الک شوید مبادا که باین جانب ملتفت شود و ببینند که شما حمایت و نصرت
من میکنید از ین سبب غضب کرده نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم رود و رسول الله
صلی الله علیه وسلم بواسطهٔ غضب ابوبکر رض بر من غضب کند و خدای تبارک و تعالی
بواسطهٔ غضب ایشان بر من غضب فرماید و هلاک شوم الغاه ابوبکر رض ازان
موضع رفت و من تنها تابع او شدم تا آنکه نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و
حکایت چنانچه گذشته بود بعرض حضرت صلی الله علیه وسلم رسانید رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود ای ربیعه چیست ترا با صدیق گفتم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم
چنین و چنین بود و ابوبکر رض کلمه نسبت بمن گفت و من آن را مکروه داشتم
باز پشیمان گشته گفت آن سخن را بمن رد کن تا قصاص کرده باشی من ازین
معنی ابا کردم الغاه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اَجَل لَا تَرُدَّ علیه
ولکن قل غفر الله لک یا ابا بکر یعنی آن سخن را باو رد مکن ولیکن بگو خدا تعالی
ترا بیامرزد ای ابوبکر بعد ازان گفتم ای ابوبکر خدا تعالی ترا بیامرزد حدیث
پنجم و چهارم روایت کرد ترمذی و گفت اسناد آن حسن است ازابن
عمر رضی الله تعالی عنهما که رسول الله صلی الله علیه وسلم ابوبکر رض را گفت انت
صاحبی علی الحوض وصاحبی فی الغار و مونسی فی الغار حدیث پنجاه و پنجم
روایت کرد بیهقی از حذیفه که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ان فی
الجنة طیرا کامثال البخاتی بدرستیکه در بهشت مرغان هستند مثال شتران بختی یعنی
مثل شتران کردن بلند الغاه ابوبکر رض گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم مرغان
فربه منعم خواهند بود رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اَنعَمُ منها مَن یاکلها وانت

من با کلها شنیم نیز از ان مرغان کسی ست که آن مرغان را بخورد و نوازان
کسانیکه خورش ایشان آن مرغان ست و این حدیث از روایت انس
نیز وارد شده حدیث ششم مرویست از ابوهریره رض که گفت رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود عرج بي الی السماء فما مررت بسماء الا وجدت فیها محمد رسول الله
صلی الله علیه وسلم وابو بکر الصدیق خلفي زمانیکه معراج من بجانب آسمان واقع
شد بهیچ آسمان نگذشتم مگر آنکه یافتم در آنجا اسم خود که نوشته بود محمد رسول الله
صلی الله علیه وسلم واسم ابو بکر صدیق عقب من واین حدیث ایضا روایت از ابن
عباس وابن عمر وانس وابو سعید وابو درداء وارد شده واسناد جمیع این
طرق ضعیفست لیکن من حیث المجموع بدرجه سند حسن میرسد حدیث
هفتم روایت کردند ابن ابي حاتم وابونعیم از سعید بن جبیر که گفت نزد رسول الله
صلی الله علیه وسلم یا ایتها النفس المطمئنة خواند ندا کرده ابو بکر رض گفت یا رسول الله
صلی الله علیه وسلم هذا انت تحسن الثناء رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اما ان
الملک سیقولها لک عند الموت بدرستیکه ملک الموت این کلمه با تو خواهد گفت در وقت
وفات حدیث هشتم روایت کرد ابن ابي حاتم از عامر بن عبد الله بن الزبیر
که چون آیه ولو انا کتبنا علیهم ان اقتلوا انفسکم نازل شد ابو بکر رض گفت یا رسول الله
اگر مرا مامور سازي به آنکه نفس خود را بقتل رسانم هر آئینه خواهم کرد رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود صدقت راست گفتي که خواهي کرد حدیث نهم
روایت کرد طبراني در کبیر وابن شاهین در سنت از ابن عباس رضي الله تعالی
عنهما موصولا وابو القاسم البغوي گفت خبر داد ما را عبد الجبار بن الورد ابن ابي ملیکه

ملیکه هم متابعت کرد او را و وکیع از عبد الجبار بن الورد هم روایت کرد ابن عساکر
نیز هم و عبد الجبار ثقه است و شیخ او ابن ابی ملیکه امام حجت لیکن این حدیث ازین
طریق مرسل روایت کرده گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم بر غدیری آب در آمد و
فرمود که هر مردی بجانب صاحب خود سباحت کرد تا زمانی که رسول الله صلی الله علیه
وسلم باقی ماند پس سباحت بجانب ابوبکر رض کرد و او را معانقه نمود و فرمود لو
کنت متخذا خلیلا حتی القی الله لاتخذت ابابکر خلیلا ولکنه صاحبی حدیث شصتم
روایت کرد ابن ابی دنیا در مکارم الاخلاق و ابن عساکر از طریق صدقة بن میمونه
القرشی از سلیمان بن یسار گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که خصائل
خیر سیصد و شصت خصلت است هرگاه که حق سبحانه و تعالی اراده خیرت بنده کرد
یک خصلت ازین خصال بوی عطا میفرماید که بسبب آن داخل بهشت میشود انگاه
ابوبکر رض گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم آیا چیزی ازین خصائل در من
بوده باشد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود نعم جمیعا من کل بلی انه جمیع این
خصائل در تو موجود است و ابن عساکر از طریق دیگر روایت کرد که رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود خصال الخیر ثلثمائة و ستون خصلتهای خوب سیصد و شصت است
انگاه ابوبکر رض گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا چیزی ازین خصائل هست
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود کلها فیک فهنیئا لک یا ابابکر جمیع این خصائل
در تو هست خوشگوار شد ای ابابکر حدیث شصت و یکم روایت کرد ابن عساکر
از طریق مجمع انصاری از پدر او که گفت اصحاب در خدمت رسول الله صلی الله علیه
وسلم مدور می نشستند در آن مجلس حلقه مشتبک مثل سوار میشد یعنی متصل است

رنجی که در دست میکشند و با وجود این حال وقتی که ابوبکر رض حاضر نبود جای او خالی می
میماند و هیچ کس در آن طمع نمیکرد و چون ابوبکر رض می آمد بجای خود که خالی بود
نشست و رسول الله صلی الله علیه وسلم روی مبارک بجانب وی کرده حدیث خود
بوی القا میفرمود و مردمان را می شنوانید حدیث شصت و دوم روایت کرد
ابن عساکر از انس رض که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود حب ابی بکر
وشکره واجب علی کل امتی دوست داشتن ابوبکر رض و شکر او واجبست بر جمیع
امت من و مثل همین حدیث از سهل بن سعد روایت کرده است حدیث شصت و سوم
روایت کرد ابن عساکر از عائشه رض که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود الناس
کلهم یحاسبون الا ابابکر جمیع مردمان را حساب خواهند کرد در روز قیامت مگر ابوبکر
رض که بی حساب به بهشت خواهد رفت حدیث شصت و چهارم روایت کرد احمد
از ابوهریره رض که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ما نفعنی مال قط - ما نفعنی مال
ابی بکر هیچ مالی بمن منفعت نرسانید هرگز مثل مال ابوبکر الخ ابوبکر رض را گریه دست
داده گفت آیا من و مال من است مگر از برای تو یا رسول الله و ابویعلی از حدیث
عائشه مرفوعا مثل همین حدیث روایت کرده و ابن کثیر گفت این حدیث
مرویست ایضا از علی ابن ابی طالب و ابن عباس و انس و جابر بن عبد الله
و ابی سعید خدری رضی الله تعالی عنهم و روایت کرد خطیب این حدیث را از ابن
مسیب مرسلا و زیاده کرد آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم در مال ابوبکر حکم
میفرمود چنانچه در مال خود حکم میفرمود و روایت کرد ابن عساکر از چند طریق و اسناد
از عائشه و عروه که ابوبکر رض روزیکه باسلام در آمد چهل هزار دینار بود در لفظی

و در لفظی دیگر چهل هزار درهم از مال خود داشت و جمیع آن اموال را انفاق نمود
بر رسول الله صلی الله علیه وسلم حدیث شصت و پنجم روایت کردند بغوی و ابن
عساکر از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما که گفت در خدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بودم
و ابو بکر صدیق رض نیز در آنجا بود و عبائی بر خود گرفته بود که خلال از چوب در آن گذرانیده
هر دو طرف آن عبا را بهم دوخته بود ناگاه جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد چه حال است
که ابو بکر را میبینم که عبائی بر خود گرفته که سینه آنرا بخلال بهم آورده است رسول الله صلی الله علیه
وسلم فرمود ای جبرئیل ابو بکر مال خود را انفاق کرد بر من پیش از فتح مکه جبرئیل گفت خدای تعالی
او را سلام میخواند و میگوید با او بگو که آیا در این فقر از من راضی هستی یا ناراضی از من
آنگاه ابو بکر رض گفت اسخط علی ربی انا عن ربی راض انا عن ربی راض آیا بر پروردگار
خود سخط کنم و ناراضی باشم چنین نیست بلکه من از پروردگار خود راضی و شاکرم و
سند این حدیث غریب است جداً و ابو نعیم از ابو هریره و ابن مسعود مثل همین حدیث روایت
کرده و سندش این نیز ضعیف است و ابن عساکر مانند این روایت کرده از حدیث
ابن عباس رضی الله تعالی عنهما و خطیب بغدادی روایت کرده از ابن عباس از پیغمبر
صلی الله علیه وسلم که گفت جبرئیل علیه السلام آمد و طنفسه یعنی بساطی که پرز نرم
باریک داشت بر خود پوشیده بود و دو طرفین آنرا بخلال بهم بر آورده بود ناگاه من گفتم
یا جبرئیل چیست این که پوشیده جبرئیل علیه السلام گفت خدای تعالی ملائکه را فرمود
که در آسمان متخلل بخلال شوند بواسطه آنکه ابو بکر رض در زمین متخلل بخلال شده ابن کثیر
گوید این حدیث منکر است جدا و اگر چنین نبودی که این حدیث و حدیثی که قبل از این است
بسیاری از مردم متداول ساخته بودند اعراض از آن کردن اولی بود حدیث شصت و ششم

بهمت رسیده از عمر رض گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم مامور ساخت که تصدق
کنیم در راه خدا تعالی و در آن وقت نزد من مالی بود با خود گفتم که اگر وقتی بر ابوبکر رض
سابق خواهم شد امروز خواهد بود آنگاه نصف مال خود را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم
بردم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که از برای اهل و عیال خود چه چیز گذاشتی
گفتم مثل همین مقدار که بخدمت تو آورده‌ام جهت اهل خود گذاشتم بعد از آن ابوبکر
رض آمد با جمیع اموال خود در رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ای ابوبکر برای اهل
خود چه مقدار گذاشتی ابوبکر رض گفت خدا و رسول خدا را برای ایشان گذاشتم
آنگاه من با خود گفتم که هرگز در هیچ چیز بر ابوبکر رض سبقت نخواهم گرفت حدیث شصت
و هفتم روایت کرد ابن عساکر که ابوبکر را رض گفتند در میان جمعی از اصحاب که در زمان
جاهلیت هرگز شراب خورده بودی ابوبکر رض گفت اعوذ بالله پناه بخدا میگیرم از
خوردن شراب باز پرسیدند که چرا نمیخوردی گفت نگاهداشت عرض خود میکردم
و حفظ مروت خود مینمودم زیرا که هر کس که شراب میخورد تضییع عرض و مروت خود
میکند آنگاه این خبر برسول الله صلی الله علیه وسلم رسید فرمود صدق ابوبکر صدق
ابوبکر راست گفت ابوبکر راست گفت ابوبکر و این حدیث مرسل و غریب است
سنداً و متناً و روایت کرد ابن عساکر بسندی صحیح از عایشه رض که گفت بخدا سوگند
که ابوبکر رض هرگز شعر نگفت نه در زمان جاهلیت و نه در اسلام و ابوبکر و عثمان رضی الله
تعالی عنهما هر دو در زمان جاهلیت ترک شرب خمر کرده بودند و ابونعیم بسندی جید روا
کرد از عایشه رض که گفت ابوبکر رض شرب خمر بر خود حرام کرد در زمان جاهلیت
حدیث شصت و هشتم روایت کردند ابونعیم و ابن عساکر از ابن عباس رضی الله تعالی

الله تعالی عنها که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ما کلمت فی الاسلام احدا الا ابی علیّ وراجعنی فی
کلام الا ابن ابی قحافة فانی لم اکلمه بشیء الا قبله واستقام علیه وفی روایة لابن اسحاق
ما دعوت احدا الی الاسلام الا کانت له کبوة وتردد ونظر الا ابا بکر ما عتم عنه حین ذکرته وما تردد
فیه سخن نگفتم در باب عرض کردن اسلام با هیچ کس مگر آنکه در بدو حال سر باز
زد ودر کلام مراجعت ومعاودت نمی کرد مگر ابن ابی قحافه رض که هیچ چیز نگفتم با او درین
باب الا آنکه قبول نمود وبر آن ثابت ومستقیم ماند ودر روایت ابن اسحق چنین است
که فرمود هیچکس را باسلام نخواندم الا آنکه او توقف وتردد وفکری نمود مگر ابو بکر رض
که او درنگ نکرد وقتی که اسلام باو عرض کردم وتردد در آن ننمود وفی الحال باسلام
درآمد بیهقی گفت صدور این امر از ابو بکر رض بواسطه این بود که قبل از دعوت دلائل
نبوت رسول الله صلی الله علیه وسلم میدانست وآثار نبوت شنیده بود ووقتی که رسول الله
صلی الله علیه وسلم او را باسلام دعوت فرمود چون قبل ازین درین باب فکر
ونظر کرده بود در حال درآمد بی تأملی انتهی ومؤید این قول است روایت ابو نعیم از فرات
بن السائب که گفت از میمون بن مهران پرسیدم که علی افضل است نزد تو یا ابو بکر وعمر آنگاه
از شنیدن این سخن لرزه بر اعضای او افتاد بمرتبه که عصا از دست او ساقط شد
وگفت گمان این نداشتم که باقی مانم تا زمانی که مردم ابو بکر وعمر را با دیگری برابر دانند
خدای تعالی ایشان خیر دهاد که راس ورئیس اسلام بودند باز پرسیدم که اسلام
ابو بکر پیش بود یا علی رضی الله تعالی عنهما گفت بخدا سوگند که ابو بکر رض ایمان به پیغمبر
صلی الله علیه وسلم آورد در زمان بحیرا راهب وقتی که با وی گذشت وعلما را اختلاف است
در مدتی که میان او وخدیجه بود تا زمانی تزویج خدیجه رضی الله تعالی عنها واقع شد

وجمیع اینها قبل از تولد علی رض بود و از زید بن ارقم بصحت رسیده که اول کسی که نماز
با رسول الله صلی الله علیه وسلم گذارد ابوبکر بود و روایت کرد ترمذی و ابن حبان در صحیح خود
از ابوبکر رض که گفت الست احق الناس بها الست اول من اسلم حدیث آیا نیستم
من احق و اول بخلافت آیا نیستم اول کسی که مسلمان شد تا آخر حدیث و روایت کرد
طبرانی در کبیر و عبد الله ابن احمد در زوائد الزهد از شعبی که گفت از ابن عباس رضی الله تعالی
عنهما پرسیدم که اسلام کدام یک از اصحاب سابق بود گفت اسلام ابوبکر رض آیا نشنیده
قول حسان بن ثابت رض را اذا تذکرت شجوا من اخی ثقة : فاذکر اخاک ابا بکر بما
فعلا : خیر البریة واتقاها واعدلها : الا النبی واوفاها بما حملا : والثانی التالی المحمود مشهده :
واول الناس منهم من صدق الرسلا : یعنی هرگاه که کسی را بخوبی و افعال حسنه یاد کنی
برادر دینی خود ابوبکر رض را یاد کن که او بهترین مردم و اتقی و اعدل ایشان بود نزد
پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ثانی و تالی او بود صلوات الله علیه در هر موضع و مقامی و اول کسیکه
تصدیق پیغمبر صلی الله علیه وسلم نمود و ایمان آورد او بود رض و ازین جهت است که خلقی
کثیر از صحابه و تابعین و غیر ایشان برین رفته اند که ابوبکر رض اول کسی بود که باسلام
در آمد بلکه بعضی دعوی اجماع برین قول کردند و جمع میان این حدیث و احادیثی که متعلق
این است باین طریق کرده اند که از مردان اول کسی که باسلام در آمد ابوبکر رض بود
و از زنان اول ایشان خدیجه رض بود و از صبیان اول ایشان علی ابن ابی
طالب بود رض و از موالی زید و از بندگان بلال رضی الله تعالی عنهما بود و ابن کثیر
خلاف این قول کرده میگوید که ظاهر این است که اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم
پیش از همه کس ایمان آوردند خدیجه زوجه رسول الله صلی الله علیه وسلم و مولای او

او زید و زوجه او ام ایمن و علی رض و ورقه و موید و مقوی اوست اگرچه از سعد بن ابی
وقاص رض بصحت رسیده که بیش از ابوبکر رض زیاده از هیچ کس مسلمان شدند
ولیکن اسلام ابوبکر رض از ما بهتر بود حدیث شصت و نهم روایت کردند ابویعلی
واحمد وحاکم از علی رض که رسول الله صلی الله علیه وسلم در روز بدر مرا و ابوبکر را گفت
مع احدکما جبرئیل ومع الآخر میکائیل یعنی با یکی از شما جبرئیل است و با دیگری میکائیل حدیث هفتادم
روایت کرد تمام در فواید خود و ابن عساکر از عبدالله بن عمرو بن العاص که گفت
از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود اتانی جبرئیل فقال ان الله یامرک ان تستشیر
ابابکر جبرئیل آمد مرا و گفت که خدا تعالی امر میکند ترا به آنکه در کارها مشورت با ابوبکر رض
میکرده باشی فصل سوم در ذکر فضائل ابوبکر که بمشارکت عمر و عثمان و علی و غیرهم
رضی الله تعالی عنهم وارد شده و این احادیث از احادیث اول جدا ساختیم بواسطهٔ
آنکه باعتبار رسوخ کلام غیر اول است و اما باعتبار فایده فضیلت ابوبکر و شرف او رض
با کلام سابق از یک جنس است بنابرین در تعداد بنابر اول نهاده گفتیم حدیث هفتاد و یکم
روایت کرد حاکم در ذکر کنیتها و ابن عدی در کامل و خطیب در تاریخ خود از ابوهریره
رض که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ابوبکر و عمر خیر الاولین والآخرین وخیر اهل
السموات وخیر اهل الارضین الا النبیین والمرسلین ابوبکر و عمر بهتر اند از کسانیکه در اول
و آخر دنیا بوده و بهترین اهل آسمانها و زمینها اند مگر پیغمبران و فرستاده شده گان از
جانب حق تعالی حدیث هفتاد و دوم روایت کرد طبرانی از ابو درداء اقتدوا باللذین
من بعدی ابی بکر و عمر فانهما حبل الله الممدود ومن تمسک بهما فقد تمسک بالعروة الوثقی لا انفصام
لها پیشوا و مقتدی خود سازید و متابعت کنید این دو کس را که بعد از من خلیفه من خواهند

بود ابوبکر وعمر رضی الله تعالی عنهما بدستیکه ایشان حبل الله اند یعنی ایشان در ثبات
دین واستحکام ایمان بمنزله حبل ثابت مستحکم اند که از مکان بلند فرو د آمده باشد پس
هرکس که بایشان دست زد بحبلی مستحکم ثابت دست زده است که انقطاع نمی یابد واین
حدیث از چند طریق دیگر وارد شده چنانچه در احادیث خلافت گذشت حدیث هفتاد
وسیوم روایت کرد ابونعیم که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اذا انا مت وابوبکر
وعمر وعثمان فان استطعت ان تموت فمت زمانی که من وابوبکر وعمر وعثمان از دنیا
انتقال نمودیم اگر استطاعت مردن داری بمیر یعنی چون زمان ایشان بگذرد در میان
مردم فتنه وفساد و بدعتها ظاهر گردد و در آلوفت بهتر بحال هرکس این است که زنده
نباشد تا از شر اشرار وفساد مفسدین ایمن باشد حدیث هفتاد و چهارم روایت
کرد بخاری در تاریخ خود ونسائی وابن ماجه از ابوهریره رض که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرمود نعم الرجل ابوبکر ونعم الرجل عمر نیکو مردی است ابوبکر ونیکو مردی است عمر رضی الله تعالی
عنهما حدیث هفتاد و پنجم روایت کرد ترمذی از ابوسعید که نبی صلی الله علیه وسلم فرمود ما من
نبی الا وله وزیران من اهل السماء ووزیران من اهل الارض فاما وزیرای من اهل
السماء فجبرئیل ومیکائیل واما وزیرای من اهل الارض فابوبکر وعمر رض الله تعالی عنهما هیچ
پیغمبر نیست مگر آنکه او را دو وزیر است از اهل آسمان ودو وزیر از اهل زمین اما
دو وزیر من از اهل آسمان جبرئیل ومیکائیل است اما دو وزیر من از اهل زمین ابوبکر
وعمر رضی الله تعالی عنهما و وزیر کسی است که حمل وزر یعنی ثقل از امیر میکند وبار او را سبک
میسازد حدیث هفتاد و ششم روایت کردند احمد وبخاری ومسلم ونسائی از ابوهریره
رض که گفت از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود نزمانی قبل از این یعنی

یعنی در زمان بنی اسرائیل چوپانی بود و گوسفندی چند در پیش داشت در بین اثنا گرگی
دوید واز گله او گوسفندی گرفت وچوپان از پی او دوید وگرگ را دریافت وگوسفند
خود را از دست آن گرگ خلاص نمود گرگ گفت ای راعی امروز این را از دست
من خلاص کردی در روز قیامت روزی که او را هیچ چوپانی نیست بغیر من کیست که او را
خلاص سازد ومردی دیگر گاوی میراند وفینی مانده گشت به آن گاو سوار شد گاو بسخن
درآمده گفت مرا از برای بار وسواری خلق نکرده اند بلکه از برای زراعت مخلوق شده‌ام
حاضران مجلس گفتند سبحان الله گرگ وگاو سخن میکنند آنگاه رسول الله صلی الله علیه
وسلم فرمود فانی اومن بذلک وابوبکر وعمر وما ثَمَّ ابوبکر وعمر بدرستیکه من تصدیق
این حکایت کرده‌ام وابوبکر وعمر هم تصدیق آن میکنند وایمان به آن می آورند
واگرچه در آن مجلس حاضر نبوده آند یعنی شما این حکایت را غریب میدانید واز آن
تعجب میکنید اما من تصدیق آن میکنم وابوبکر وعمر رضی الله تعالی عنهما نیز تصدیق آن
میکنند وچون رسول الله صلی الله علیه وسلم عالم بود بکمال ایمان ابوبکر وعمر رضی الله تعالی
عنهما بنا براین گواهی داد که ایشان ایمان باین حکایت می آورند باآنکه در آنجا
حاضر نبودند حدیث ششم [illegible] روایت کردند احمد وترمذی وابن ماجه وابن حبان
در صحیح خود از ابوسعید وطبرانی از جابر بن سمره وابن عساکر از ابن عمر از ابوهریره رضی
الله تعالی عنهم که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود ان اهل الدرجات العلیا لیراهم من
هو اسفل منهم کما ترون الکوکب الدری فی السماء وان ابابکر وعمر منهم وانعما بدرستیکه
در بهشت جمعی که مرتبه ایشان عالی وبلند ست خواهند دید ایشان را کسانی که پائین تر اند
از ایشان همچنانکه شما ستاره های نورانی می بینید در آسمان وابوبکر وعمر رضی الله تعالی عنهما

از اهل مرتبهٔ عالی اند و زیاده اند در درجه و مرتبه بر ایشان یعنی بر صاحبان مرتبه
علیا و بعضی گفتند که انها یعنی ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما در نعیم اهل بهشت داخل شوند
حدیث هفتاد و ششم روایت کرد ابن عساکر از ابوسعید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود
ان اهل علیین لیشرف احدهم علی الجنة فیضیئ وجهه لاهل الجنة کما یضیئ القمر لیلة البدر لاهل
الدنیا وان ابابکر وعمر منهم وانعما بدرستیکه یکی از اهل علیین چون مشرف و ظاهر گردد
بر بهشت روشنی روی او از برای اهل بهشت مثل روشنی ماه شب چهارده است
از برای اهل دنیا وبتحقیق ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما از اهل علیین خواهند بود
و زائد اند بر ایشان در فضل و درجه حدیث هفتاد و نهم روایت کردند احمد و ترمذی
از علی ابن ابی طالب رض و کرم الله وجهه و ابن ماجه از او رض و از ابوجحیفه و ابویعلی
در مسند خود و ضیاء در مختارہ از انس رض و طبرانی در اوسط از جابر از ابوسعید که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم در فضل ابوبکر و عمر فرمودند ان سیدا کهول اهل الجنة من الاولین
والآخرین الا النبیین والمرسلین ابوبکر و عمر فاضل ترین کهول اهل بهشت خواهند بود از
امم سابقه و این امت مگر پیغمبران و مرسلان ایشان و کهول جمع کهل است و کهل
از مردان کسی است که عمر او از سی سال زیاده باشد تا چهل سال و بعضی گفتند
از سی و سه سالگی تا تمامی پنجاه سال کهل است کذا فی النهایة الجزری حدیث هشتادم
روایت کردند ترمذی و حاکم صحیح کرده است آنرا از عبد الله بن حنظله که رسول الله صلی الله علیه
وسلم ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما را دید و گفت هذان السمع والبصر یعنی این دو کس
در مسلمانان مثل سمع و بصر اند در اعضا یا آنکه ایشانرا سمع و بصر خواند بواسطهٔ شدت حرص
ایشان به بر رسیدن حق و مشاهده آفاق والنفس و طبرانی این حدیث را روایت

روایت کرده از حدیث عمرو بن عمران حدیث هشتاد و یکم روایت کرد ابونعیم در حلیه
از ابن عباس و خطیب از جابر و ابویعلی که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ابوبکر
وعمر منی بمنزلة السمع والبصر من الراس نسبت ابوبکر وعمر بمن مثل نسبت سمع و بصر است
از سر حدیث هشتاد و دوم روایت کردند طبرانی و ابونعیم در حلیه از ابن عباس
رضی الله تعالی عنهما که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله ایدنی باربعة وزراء اثنین من
اهل السماء جبرئیل ومیکائیل واثنین من اهل الارض ابوبکر وعمر خدای تبارک و تعالی
تایید و تقویت کرد مرا بچهار وزیر از اهل آسمان که جبرئیل و میکائیل اند علیهما السلام و دو
وزیر از اهل زمین که ابوبکر و عمر اند رضی الله تعالی عنهما حدیث هشتاد و سیوم روایت
کرد طبرانی از ابن مسعود که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود لکل نبی خاصة من
اصحابه وان خاصتی من اصحابی ابوبکر وعمر رضی الله تعالی عنهما هر پیغمبر را مخصوصی از اصحاب
خود می باشد و مخصوص من از اصحاب ابوبکر است و عمر رضی الله تعالی عنهما حدیث
هشتاد و چهارم روایت کرد ابن عساکر از ابوذر که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
ان لکل نبی وزیرین و وزیرای و صاحبای ابوبکر وعمر بدرستیکه هر پیغمبری را دو وزیر است
و دو وزیر و دو مصاحب من ابوبکر است و عمر رضی الله تعالی عنهما حدیث هشتاد و پنجم
روایت کردند ابن عساکر از علی و زبیر رضی الله تعالی عنهما که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرمود خیر امتی بعدی ابوبکر وعمر بهترین امت من بعد از من ابوبکر است و عمر رضی الله تعالی
عنهما حدیث هشتاد و ششم روایت کرد خطیب در تاریخ خود که رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود سید کهول اهل الجنة ابوبکر وعمر وان ابابکر فی الجنة مثل الثریا فی السماء فاضل ترین
کهول اهل بهشت ابوبکر است و عمر و ابوبکر در بهشت مثل ثریا است در آسمان و ثریا ستاره

معروف کبیر العدد ست در آسمان حدیث شصت و دوم روایت کرد ابن نجار از انس که رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود ما قدمت ابابکر وعمر ولکن الله قدمهما من مقدم نداشتم ابوبکر وعمر را بر
دیگران ولیکن خدا تعالی ایشان را مقدم داشته است حدیث شصت و سوم روایت
کرد ابن قانع از حجاج سهمی که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود من رانموده بذکر ابابکر وعمر بسوء
فانما یرید هدم الاسلام هر کرا ببینید که ابوبکر وعمر را رضی الله عنهما به بدی یاد میکند اراده او خرابی
اسلام چیزی دیگر نیست حدیث شصت و چهارم روایت کرد ابن عساکر از ابن مسعود که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم فرمود القائم بعدی فی الجنة والذی یقوم بعده فی والثالث والرابع فی الجنة
کسی که بامر خلافت قیام نماید بعد از من یعنی ابوبکر رضی در بهشت است و آن کس که بعد از وی
قیام نماید یعنی عمر رضی وسوم یعنی عثمان رضی وچهارم یعنی علی رضی در بهشت اند حدیث
روایت کرد ابن عساکر از انس رضی که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اربع لا یجتمع
حبهم فی قلب منافق ولا یحبهم الا مومن ابوبکر وعمر وعثمان وعلی رضی الله تعالی عنهم چهار کس اند
که دوستی ایشان جمع نمیشود در دل هیچ منافقی و دوست نمیدارد ایشان را
مگر مومنی و این چهار کس ابوبکر وعمر وعثمان وعلی است رضی الله تعالی عنهم حدیث نود و ...
روایت کرد ترمذی از علی رضی که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود رحم الله ابابکر زوجنی
ابنته وحملنی الی دار الهجرة واعتق بلالا من ماله وما نفعنی مال فی الاسلام ما نفعنی مال
ابی بکر رحم الله عمر یقول الحق وان کان مرا الغد ترکه الحق وما له من صدیق رحم الله عثمان
تستحییه الملائکة وجهز جیش العسرة وزاد فی مسجدنا حتی وسعنا رحم الله علیا اللهم ادر الحق
معه حیث دار رحمت کناد خدا تعالی ابوبکر را رضی الله تعالی عنه دختر خود را در نکاح
من در آورد و راحله داد مرا از مکه تا دار هجرت که مدینه است رسانید و آزاد کرد انید

کردانید بلال را از مال خود و هیچ مالی در اسلام آنقدر منفعت بمن نرسانید که از مال
ابوبکر منفعت دیدم رحمت خدای باد بر عمر رض که کلمهٔ حق میگوید و اگرچه بر مردم تلخ و دشوار آید
و از حق گفتن بمرتبه رسید که او را دوستی نماند رحمت خدای بر عثمان باد رض که حیای
او بمرتبه ست که ملائکه از وی شرم میدارند و مصالح و اسباب جیش عسرت یعنی غزای
تبوک از مال خود داد و مسجد ما را کشاده کردانید تا جمیع مردم در آنجا بفراغت نماز میگذارند
رحمت خدای باد بر علی ابن ابی طالب رضی الله تعالی عنه بار خدایا حق را با وی همراه گردان
بهر طرفی که او بگردد حدیث نوزدهم روایت کردند احمد و ابو داود و ابن ماجه و ضیاء
از سعید بن زید که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود عشرة فی الجنة النبی فی الجنة وابوبکر فی الجنة
وعمر فی الجنة وعثمان فی الجنة وعلی فی الجنة وطلحة فی الجنة والزبیر بن العوام فی الجنة وسعد بن مالک
فی الجنة وعبد الرحمن بن عوف فی الجنة وسعید بن زید فی الجنة مترجم گوید رسول الله صلی الله علیه
وسلم حکم فرمود و بشارت داد که جماعت مذکوره درین حدیث در بهشت خواهند بود
و هر کس که اعتقاد خلاف این در حق ایشان کند خلاف قول رسول الله صلی الله علیه
وسلم کرده باشد و مخالف قول رسول الله صلی الله علیه وسلم در دوزخ خواهد و بعضی
این حدیث ترمذی از عبد الرحمن بن عوف رض روایت کرده و در لفظ آن حدیث
بدل النبی فی الجنة ابوعبیدة بن الجراح فی الجنة وارد شده در آخر حدیث و مراد از سعد بن
مالک سعد بن ابی وقاص ست والله اعلم حدیث بیستم روایت کرد بخاری در تاریخ
خود و نسائی و حاکم از ابوهریره که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود نعم الرجل ابوبکر نیکو مرد ست
ابوبکر رض نعم الرجل عمر نعم الرجل ابوعبیدة بن الجراح نعم الرجل اسید بن حضیر نعم الرجل ثابت
بن قیس ابن شماس نعم الرجل معاذ بن جبل نعم الرجل عمرو بن الجموح نعم الرجل سهل بن بیضا

الجنة

حدیث نود و چهارم روایت کردند احمد و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم و بیهقی از

انس که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت که ارحم امتی بامتی ابو بکر و اشدهم فی دین الله

عمر و اصدقهم حیاء عثمان و اقراهم لکتاب الله ابی بن کعب و افرضهم فی دین الله زید

بن ثابت و اعلمهم بالحلال والحرام معاذ بن جبل ولکل امة امین و امین هذه الامة ابو عبیدة

بن الجراح رحیم ترین امت من بامت من ابو بکر است رض و سخت ترین امت در دین

خدای تعالی عمر است و صادق ترین ایشان از روی حیا عثمان است و اعلم ایشان

بقراة کلام الله ابی بن کعب و اعلم ایشان بفرایض دین یعنی بعلم میراث زید بن

ثابت است و اعلم ایشان بحلال و حرام معاذ بن جبل است و در هر امتی از ایشان را

امینی است و امین این امت ابو عبیده جراح است رضی الله تعالی عنهم اجمعین

و در روایت طبرانی در اوسط رحیم ترین امت من بامت من ابو بکر است و ارفق

ایشان عمر است و اصدق ایشان از روی حیا عثمان است و اعلم ایشان بعلم

قضا علی ابن ابی طالب است و اعلم ایشان بحلال و حرام معاذ بن جبل است روز قیامت

پیشوای علما خواهد بود و اعلم ایشان بعلم میراث زید بن ثابت است و داده شده است

عویمر عباده یعنی ابو درداء رض از علم و فضل الهی نصیبی وافر محفوظ گشته و در روایت

دیگر نزد ابن عساکر آن است که فرمود رحیم ترین امت من بامت من ابو بکر صدیق است

و خوش ترین ایشان ابو عبیده بن جراح است و راستگوترین ایشان ابوذر است

و صلب ترین ایشان در گفتن کلمه حق عمر است و اعلم ایشان بعلم قضا علی ابن ابی طالب است

و در روایتی دیگر نزد عقیلی آن است که فرمود ارحم این امت بامت ایشان ابو بکر است

و قوی ترین ایشان در دین الله عمر است و اعلم ایشان بعلم فرایض زید بن

بن ثابت است و اعلم ایشان بعلم قضا علی ابن ابی طالب است و اصدق حیاء عثمان است
و امین این امت ابوعبیده بن الجراح است و اقرا ایشان بعلم قراءت قرآن ابی بن
کعب است و ابوهریره ظرف مملو از علم است و سلمان عالمی است که درک آن نتوان
کرد و معاذ بن جبل اعلم ناس است بحلال و حرام و سایه نینداخت آسمان و برنداشت
زمین هیچ ذی لهجه را که اصدق باشد از ابوذر و در روایتی دیگر از ابویعلی چنین است
که فرمود مهربان ترین امت من بامت من ابوبکر و صلب ترین ایشان در دین عمر است
و اصدق حیاء عثمان است و اقضای امت علی است و افرض ایشان زید بن ثابت است
و اقرا ایشان ابی است و اعلم بحلال و حرام معاذ بن جبل است و هر امتی را امین است
و امین این امت ابوعبیده بن الجراح است رضی الله تعالی عنهم اجمعین حدیث نود و پنجم
روایت کرد ترمذی از انس رض که گفت وقتی که رسول الله صلی الله علیه وسلم تشریف
از منزل بیرون میفرمود و اصحاب او از مهاجر و انصار نشسته بودند هیچکدام از اصحاب بجانب
حضرت صلی الله علیه وسلم نمی دیدند و نظر نمیکردند مگر ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما که ایشان
نظر بسوی حضرت می انداختند و حضرت صلی الله علیه وسلم بجانب ایشان نظر میفرمود
و بایکدیگر تبسم میکردند حدیث نود و ششم روایت کردند ترمذی و حاکم از ابن عمر رض
و طبرانی در اوسط از ابوهریره رض که رسول الله صلی الله علیه وسلم روزی تشریف
بیرون فرموده در مسجد داخل شد و ابوبکر و عمر یکی از جانب راست حضرت بودند
دیگری از جانب چپ و حضرت صلی الله علیه وسلم دست هر دو را گرفته بود و فرمود
هکذا نبعث یوم القیمة بهمین طریق که دست یکدیگر گرفته ایم روز قیامت برانگیخته خواهیم شد
حدیث نود و هفتم روایت کردند ترمذی و حاکم از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما که رسول الله

که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود انا اول من تنشق عنه الارض ثم ابوبکر ثم عمر اول کسی که
زمین از وی شکافته خواهد شد یعنی برانگیخته خواهد شد روز قیامت منم باز ابوبکر باز عمر رضی
الله تعالی عنهما حدیث نود و هشتم روایت کردند بزار از ابی اروی دوسی که گفت نزد
رسول الله صلی الله علیه وسلم بودم در این اثنا ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما آمدند الله گفت رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود الحمد لله الذی ایدنی بکما شکر و سپاس مر خدا را که تایید و تقویت
کرد مرا بشما و ایضا طبرانی در اوسط این حدیث را از براء بن عازب روایت کرده
حدیث نود و نهم روایت کرد عبد الله بن احمد در زوائد الزهد از انس مرفوعا
انی لارجو لامتی فی حبهم لابی بکر و عمر ما ارجو لهم فی قول لا اله الا الله امید میدارم از برای
امت خود در دوستی ابوبکر و عمر آنچه امید میدارم از برای ایشان در گفتن لا اله الا الله
یعنی همچنانکه در گفتن لا اله الا الله توقع دخول بهشت و ثواب جزیل هست در دوستی
ایشان همین توقع و امید هست حدیث صدم روایت کرد ابو یعلی از عمار بن یاسر
که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اتانی جبرئیل آنفا فقلت یا جبرئیل حدثنی بفضائل
عمر بن الخطاب فقال لو حدثتک بفضائل عمر منذ ما لبث نوح فی قومه ما نفدت فضائل عمر و ان
عمر حسنة من حسنات ابی بکر جبرئیل علیه السلام قبل از این باندک زمانی نزد من آمد
گفتم ای جبرئیل خبر ده مرا از فضائل عمر بن الخطاب جبرئیل علیه السلام گفت اگر این مقدار
که نوح در میان قوم خود درنگ نمود از فضائل عمر رض سخن گویم فضائل او تمام نمیشود و جمیع
حسنات عمر بمنزله یک حسنه از حسنات ابوبکر است رض حدیث یکصد و یکم روایت
کرد احمد از عبد الرحمن بن غنم که رسول الله صلی الله علیه وسلم مر ابوبکر و عمر را گفت لو اجتمعتما
فی مشورة ما خالفتکما اگر شما اتفاق کنید در مشورت امری من مخالفت شما نخواهم کرد این

و این حدیث را طبرانی از براء بن عازب روایت کرده حدیث یکصد و دوم روایت
کرد طبرانی از سهل که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم از حجة الوداع باز گشت بر منبر بر آمد
و بعد از حمد و ثنای خدا تعالی گفت ایها الناس ان ابا بکر لم یسوئنی قط فاعرفوا له ذلک
ایها الناس انی راض عن ابی بکر و عمر و عثمان و علی و طلحة و الزبیر و سعد و عبد الرحمن بن
عوف و المهاجرین الاولین فاعرفوا ذلک لهم ای مردمان بدرستیکه ابو بکر رضی هرگز نسبت
با من بدی نکرده باید که این معنی را بدانید و او را این حالت بشناسید ای مردمان من راضی
از ابو بکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر بن عوام و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن
بن عوف و جمیع سابقان و مهاجر رضی الله تعالی عنهم بدانید این حالت را از برای ایشان
حدیث یکصد و سیوم روایت کرد ابن سعد از بسطام بن اسلم که رسول الله صلی الله
علیه وسلم ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما را گفت لا یتأمر علیکما احد بعدی بعد از من کسی
بر شما امیر نخواهد بود و مامور کسی نخواهید شد بلکه دیگران اطاعت امر شما خواهند کرد حدیث
یکصد و چهارم روایت کرد ابن عساکر از انس مرفوعا حب ابو بکر و عمر ایمان و بغضهما
کفر دوستی ابو بکر و عمر ایمان است و بغض و دشمنی ایشان کفر است یعنی بعد از تصدیق
بوحدانیت الهی و تصدیق برسالت مومن را در کمال ایمان لابد است از محبت ابو بکر
و عمر ازین حیثیت که کبار صحابه رسول الله اند و اجتناب از بغض و عداوت ایشان
نیز واجب است حدیث یکصد و پنجم روایت کرد ابن عساکر ایضا که رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود حب ابی بکر و عمر من السنة دوستی ابو بکر و عمر از سنت است
یعنی سنت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم ازین حیثیت که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشان را
دوست میداشت و اما ازین حیثیت که امر محبت ایشان فرموده اطاعت آن واجب است

حدیث یکصد و شصتم روایت کردند احمد و بخاری و ترمذی و ابوحاتم از انس رضی
که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و ابوبکر و عمر و عثمان رضی عنهم بکوه احد برآمدند و احد بحرکت
و زلزله درآمد آنگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم پای مبارک خود را بر آن زد و گفت
اثبت احد فانما علیک نبی و صدیق و شهیدان ثابت و ساکن باش ای احد چه این نیست
که بر تو پیغمبریست و صدیقی و دو شهید و صدور این قول از رسول الله صلی الله علیه و سلم
بواسطه این بود که ظاهر کرد و که این زلزله مثل زلزله آن کوه نیست که بر قوم موسی
بواسطه تحریف کلم واقع شد زیرا که آن رجفه و زلزله غضبی بود از جانب حق تعالی
و این حرکت طرب و نشاط جبل است و بنابراین نص بمقام نبوت و صدیقیت
و شهادت که موجب سرور و خوشحالی جبل است فرمود و جبل باین قول قرار گرفت
و برجای خود مستقر و ثابت ماند و روایت کردند ترمذی و نسائی و دارقطنی از عثمان
رضی که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم بر کوه ثبیر که بود با ابوبکر و عمر و من نیز حاضر
بودم در بین اثنا آن کوه بحرکت درآمد بمرتبه که سنگهای کوه منحدر شد بروی زمین
می افتاد آنگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم پای مبارک خود بر کوه زد و فرمود
اسکن یا ثبیر فانما علیک نبی و صدیق و شهیدان و روایت کرد مسلم از ابوهریره
رضی که رسول الله صلی الله علیه و سلم بر کوه حرا برآمده بود با ابوبکر و عمر و عثمان و علی
و طلحه و زبیر رضی الله تعالی عنهم و آن صخره متحرک شد آنگاه رسول الله صلی الله علیه
و سلم فرمود اسکن حرا فانما علیک نبی او صدیق او شهید و مسلم در یک روایت
سعد ابن ابی وقاص را مذکور ساخته و ذکر علی رضی نکرده و ترمذی نیز این حدیث
روایت کرده گفت صحیح است لیکن ذکر سعد رضی نکرده و در یک روایت ترمذی آنست

آنست که عشره مبشره جمیعا بودند مگر ابوعبیده جراح و این روایات متعدده که وارد شد
محمول بر آنست که این وقایع مکرر واقع شده باشد در هر سه موضع و هیچ اثری
در تعیین نیست زیرا که مخرج متعدد است بواسطه آنکه احادیث همه صحیح است پس متعین است
که جمع کنیم میان این احادیث باین طریق که گفتیم و مسلم در صحیح حدیثی از ابوهریره رض
روایت کرده که موید تعدد است والله اعلم حدیث یکصد و هفتم روایت کرد محمد ابن
یحیی ذهبی در زهریات از ابوذر رض که گفت روزی قبل از همه کس بخدمت رسول الله
صلی الله علیه وسلم رفتم و رسول الله صلی الله علیه وسلم از خانه خود تشریف بیرون
فرموده بود والکاه از خادم پرسیدم خادم گفت در فلان خانه است چون به آن
خانه رفتم دیدم که رسول الله صلی الله علیه وسلم نشسته است هیچ کس نزد او نیست
در آن وقت ظن من این بود که وحی نازل شده بود والکاه سلام کردم رسول الله
صلی الله علیه وسلم جواب سلام باز داده گفت چه چیز ترا آورد گفتم خدا و رسول الکاه
گفت بنشین نشستم و از هیچ چیز سوال نکردم الا آنکه از برای همین بیان آن فرمود
و چون اندک زمانی درنگ کردم دیدم که ابوبکر رض بشتاب آمد و سلام کرد
و بعد از رد سلام رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود چه چیز آورده ترا ابوبکر رض گفت
خدا و رسول مرا آورد و بعد از آن اشارت فرمود که بنشین ابوبکر رض در بلندی که مقابل
رسول الله صلی الله علیه وسلم نشست باز عمر رض آمد و همین طور عمل نموده پهلوی ابوبکر
نشست باز عثمان رض آمد و همین فعل آورده پهلوی عمر رض بنشست الکاه
رسول الله صلی الله علیه وسلم هفت عدد و یا نه عدد سنگ ریزه با خود بود باین بدست
مبارک گرفت و آن سنگ ریزه ها در دست آن حضرت تسبیح میگفتند باین طریق که

سبحان الله والحمد لله چنانچه آوازی مثل آواز زنبور نحل ازان شنیده میشد باز
مرا گذاشته آن سنگریزه را بدست ابوبکر رض داد و در کف او تسبیح میگفتند باز
از دست ابوبکر رض باز پس گرفت چون بر زمین نهاد آن سنگریزه ها ترک
تسبیح کرده بحال اصلی خود رفتند الغرض آن را گرفته بدست عمر رض داد همچنین در
کف عمر رض تسبیح میگفتند چنانچه در کف ابوبکر رض میگفتند چون از عمر رض باز پس
گرفته بر روی زمین نهاد ترک تسبیح کردند بعد ازان بعثمان رض داده در دست
او مثل سابق تسبیح گفتند باز آنرا گرفته بر زمین نهاد الغرض بحال اصلی خود که جمادیت
راجع شدند و بزاز و طبرانی در اوسط روایت این حدیث از ابوذر رض نیز کرده اند
لیکن باین عبارت که رسول الله صلی الله علیه وسلم هفت سنگریزه گرفت در دست
مبارک آن حضرت تسبیح میکردند چنانچه من آواز او شنیدم باز بدست ابوبکر رض
داده همچنان تسبیح میگفتند باز در دست عمر رض نهاده تسبیح می گفتند باز بعثمان
رض داد بهمان طریق تسبیح گفتند و طبرانی زیاده کرد آنکه ابوذر گفت تسبیح آن
سنگریزه ها هر کس که در حلقهٔ مجلس بود شنید باز چون بدست ما داد یا هیچکدام
از ما تسبیح نگفتند پس تامل کن در روایت اول که کمال قرب ابوبکر رض از آنجا
معلوم میشود بواسطهٔ آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم دست مبارک خود را
از دست ابوبکر رض اجنبی ندانست و قبل از آنکه سنگریزه ها را بزمین نهد و حیات
او منقطع کرد و بدست ابوبکر رض داد بخلاف عمر و عثمان رضی الله تعالی عنهما
که بعد ازان که بروی زمین می نهاد اخذ نموده بایشان میداد و حدیث بمعه هشتم
روایت کرد دیلمی در سیرت خود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله افترض علیکم

عليكم حب ابي بكر وعمر وعثمان وعلي كما افرض عليكم الصلوة والزكوة والصوم والحج فمن
انكر فضلهم فلا يقبل منه الصلوة ولا الزكوة ولا الصوم ولا الحج بدرستيكه خدا تعالى
فرض كرده ست بر شما دوستي ابو بكر وعمر وعثمان وعلي رضي الله تعالى عنهم اجمعين چنانكه
فرض كرده ست بر شما نماز وزكوة وروزه وحج پس هر كس كه منكر فضل ايشان
باشد نماز وزكوة وروزه وحج از او قبول نخواهد شد حديث يكصد و نهم
روايت كرد حافظ سلفي در مشيخت خود از حديث انس رض كه رسول الله صلى
الله عليه وسلم فرمود حب ابي بكر واجب على امتي دوستي ابو بكر واجبست بر امت من
حديث يكصد و دهم روايت كرده اند بخاري ومسلم واحمد وغير ايشان از ابو موسى
اشعري رض كه گفت روزي بمسجد رفتم و رسول الله صلى الله عليه وسلم در مسجد تشريف
نداشتند پرسيدم گفتند متوجه فلان جانب شد الكاه بر اثر رسول الله صلى الله
عليه وسلم رفتم تا وقتي كه در بير اريس كه چاهي ست مشهور قريب بمسجد قبا و در مدينه
بخدمت آن حضرت رسيدم وحضرت صلى الله عليه وسلم در ان محوطه بوضو ساختن
مشغول شد و بعد از فراغ از وضو ساختن در وسط دكه كه بر سر چاه بسته بودند
جلوس فرمود و من نزديك دروازه كه از چوب نخل ساخته بودند نشستم و با خود
گفتم كه امروز دربان حضرت صلى الله عليه وسلم خواهم كرد درين اثنا ديدم
كه ابو بكر رض آمد و در زد گفتم كيست گفت ابو بكر گفتم اندك زماني صبر كن تا رسول الله
صلى الله عليه وسلم را خبر كنم بعد از ان رفتم و گفتم يا رسول الله صلى الله عليه وسلم
ابو بكر ايستاده اذن دخول ميخواهد فرمود ائذن له وبشره بالجنة رخصت آمدن
ده او را وبشارت ده به بهشت الكاه آمدم و گفتم داخل شو اي ابو بكر وبشارت

بادشرا بهشت ابو بکر رض آمد و از جانب یمین رسول الله صلی الله علیه وسلم در همان دکه
نشست و پای خود را در چاه کرد و ساق و پای مبارک را منکشف ساخت همچنانچه
رسول الله صلی الله علیه وسلم کرده بود و بعد از آن من باز گشتم و بمحل خود آمد و نشستم
و چون در وقت بیرون آمدن از خانه برادر من وضو میساخت که بمن ملحق شود
باخود گفتم که اگر خدای اراده خیر در حق برادر من دارد درین وقت خواهد رسید و انتظار
او می کشیدم ناگاه شخصی در زد چون در باز کردم عمر بن الخطاب بود در ض گفتم زمانی
باز تا اذن رسول الله صلی الله علیه وسلم حاصل کنم چون طلب اذن کردم فرمود
ائذن له وبشره بالجنة آمدم و گفتم داخل شو ای عمر که رسول الله صلی الله علیه وسلم ترا
بشارت داد بجنت الغرض عمر رض آمد و در همان دکه از جانب یسار رسول الله
صلی الله علیه وسلم نشست و پاهای خود را در چاه کرد الغرض من بجایگاه اول آمده
باخود گفتم اگر خدا تعالی در حق برادر من خیری خواسته باشد درین وقت
خواهد آمد باز شخصی دیگر در زد گفتم کیست گفت عثمان بن عفان باز بهمان طریق
او را موقوف داشته بعرض حضرت صلی الله علیه وسلم رسانیدم که عثمان اذن
میخواهد فرمود ائذن له وبشره بالجنة علی بلوی تصیبه رضای آمدن داده او را بشارت
داده بدخول بهشت بر بلیتی که با و خواهد رسید و این اشارت بشهادت اوست رض
در آمد و چون در آن دکه جای نشستن نبود در دکه دیگر که مقابل آن حضرت بود نشست
شریک از سعید بن المسیب نقل کرده که گفت نشستن ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما
را باین وجه نزدیک حضرت و نشستن عثمان رض دور تر از حضرت تاویل بقبور
ایشان کرده ام که بهمین طریق واقع شد مصنف گوید تاویل این قضیه بر خلافت

بر خلافت خلفای ثلاثه بر ترتیبی که آمده اند ممکن است بلکه این تاویل موافق است بحدیث
بیر که از پیش گذشت یعنی حدیث نهم از احادیث داله بر خلافت ابوبکر رض و نشستن
شیخین رضی الله تعالی عنهما از هر دو طرف آن حضرت صلی الله علیه وسلم و جای بر عثمان
رض تنگ شدن تا آنکه مقابل رسول الله صلی الله علیه وسلم اشارت است
بعظم خلافت شیخین و سلامتی از تطرق فتنه و بودن آن بر وجهی اتم و اکمل و آنکه
احوال اهل اسلام در زمان ایشان ان [illegible] غایت سرور و خوشحالیست و امر
ایشان در غایت اعتدال است و الم[illegible]ض اگرچه صدق و حق و عدل
بود لیکن چون مقترن باحوال بعضی سفهای [illegible] از ین جهة کدورت و تشویش
بمسلمانان رسید و موجب فتنه و فساد گشت و موید این قول است آنچه رسول الله
صلعم فرمود یعنی قوله علی بلوی تصیبه زیرا که این بلوی حاصل نشد مگر از قبح احوال
بنی امیه چنانچه بسط این خواهد بود آمد در بحث خلافت عثمان و ذکر فضائل و مآثر
او رض و [illegible] آنکه در بعضی روایات دیگر بطریقی واقع شده که نوع مخالفتی با بعضی
از روایت سابق دارد چنانچه ابو داود روایت کرده از ابوسلمه از نافع از عبد الحارث
خزاعی که رسول الله صلعم بحائطی از حوائط مدینه داخل شد و بلال رض را گفت امسک
علی الباب یعنی این دروازه را محافظت کن که کسی بیگانه نیاید الخ ابوبکر رض
آمد و اذن خواست و مانند این حدیث را مذکور ساخت و طبرانی گفت در یک
حدیث واقع است که آن کس که اذن خواست نافع بن الحارث بود و این روایت
دلالت میکند بر آنکه قصه مکرر واقع شده باشد انتهی مصنف گوید که این قول یعنی
قول تکرر و تعدد قصه اظهر است از آنچه شیخ الاسلام شیخ ابن حجر یعنی عسقلانی رحمه الله

گفته که صواب آن است که این قصه متعدد بوده و این روایت از ابی موسی اشعری است
و قول بعیر او وهم است انتهی حدیث یکصد و یازدهم روایت کرد بخاری از ابو قتاده رض
که در خدمت رسول صلعم بغزوه حنین بیرون رفتیم و چون هر دو صف بهم ملاقی شدند بعد از مقاتله
اهل اسلام در اول جای خود را گذاشته و متفرق شدند درین اثنا دیدم که یکی از مشرکان
بر مسلمانی غالب گشته میخواهد که او را بقتل رساند من پس پشت دستی کرده از قفای او آمدم
و شمشیر بکتف او چنان زدم که زرهی که پوشیده بود قطع نموده در روی کارگر شد آنگاه
او را گذاشته بجانب من اقبال نمود و مرا در بغل گرفت و بفشرد چنانچه بوی موت
از آن شنافت آخر در رهائی لحظه جان بداد و مرا گذاشت باز پیش آمدم و عمر بن الخطاب
رض گشته گفتم حال مسلمانان چه شد گفت امر الله عز و جل باز اهل اسلام مراجعت نمودند
و بعد از فتح در خدمت آن حضرت صلی الله علیه و سلم نشستند آنحضرت فرمود هر کس که
کافری را کشته باشد و او را بر آن قتل شاهدی باشد یراقی که از مقتول مانده مثل اسب
و سلاح و ثیاب از آن قاتل باشد آنگاه من برخاسته گفتم گواه من در قتل آن کافر کیست
هیچ کس جواب نداد باز رسول الله صلعم حدیث خود را اعاده فرمودند من نیز دیگر باره برخاستم
و گفتم شاهد من کیست رسول الله صلعم فرمود ای ابو قتاده چه میگوئی گفتم یا رسول الله فلان
کافر را کشتم آنگاه شخصی در خدمت حضرت نشسته بود گفت یا رسول الله ابو قتاده راست
میگوید و یراق آن مقتول نزد من است او را از من راضی ساز ابو بکر رض حاضر بود گفت
لاها الله اذاً لا یعمد الی اسد من اسد الله یقاتل عن الله و رسوله فیعطیک سلبه یعنی
بخدا سوگند که رسول الله صلعم این قصد نخواهد کرد که شیری از شیرهای خدای یعنی مردی مثل
شیر در شجاعت در راه خدا و رسول عزّ کرده باشد و سلاح و یراقی که حق او ست بتو دهد

" بنود هذا لقاء رسول الله صلعم گفت صدق فاعطه فاعطانیه الحدیث یعنی ابوبکر رض راست
گفت حق ابو قتاده را باو دهید الغاه برای را بمن داد و من باغ نخلی بآن خریدم وآن
اول مالی بود که در اسلام مالک آن شدم و در روایتی دیگر از بخاری آنست
که ابوبکر رض گفت کلا لا یعطیه اصیبغ من قریش ویدع اسدا من اسد الله یقاتل عن الله
ورسوله و اصیبغ بصاد مهمله وغین معجمه تصغیر صبغ است وصف آن مرد برداشت لون
بالسیاهی کرده یا وصف او بضعف وعجز کرده بنابر تشبیه که اسم مرغی ضعیف است ودر یک
روایت بضاد معجمه وعین مهمله وارد شده وبرین تقدیر تصغیر ضبع بر سبیل شدود و بنابر
وصف آن شخص بضعف تشبیه کرده است او را بضبعکه در فارسی آنرا کفتار گویند
زیرا که ضبع درمیان سباع مشهور است بضعف افتراس یعنی رسول الله صلعم سلاح
وبرای این مقتول را بشخصی از قریش که باین صفات موصوف است نخواهد داد
که ترک کند شیری را که در راه خدا و رسول مقاتله کرده باشد و امام حافظ ابوعبدالله
محمد بن ابی نصر الحمیدی الاندلسی گوید شنیدم از بعضی اهل علم در وقتی که این حدیث مذکور
میساختند که گفت اگر از فضیلت ابوبکر رض غیر این چیزی دیگر نباشد او را کافیست
زیرا که بعلم ثاقب و شدت فراست وفهم و قوت رای وانصاف وصحت توفیق و
صدق تحقیق مبادرت کرد بسخن حق وزجر و منع نمود و حکم فرمود وامضای آن کرد
وخبر داد از شریعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حضور آنحضرت بچیزی که تصدیق
آن فرمود و بزبان مبارک خود جاری ساخت صلوات الله علیه وکسی دیگر از
اصحاب را این فضیلت وحالت نبود بلکه این حالت از خصوصیات ابوبکر رض بود ودیگر
فضائل بی نهایت که داشت والله اعلم فصل چهارم در آنچه از کلام عرب وصحابه و

وصلحای سلف در فضیلت ابوبکر رضی الله تعالی عنه وارد شده بخاری از عائشه رضی الله تعالی
عنها روایت کرد که گفت تعقل نکردم و نیافتم پدر و مادر خود را وقتی از اوقات مگر آنکه
به دین داری و طاعت مشغول بودند هیچ روز بر ما نگذشت مگر آنکه در آن روز رسول الله
صلعم در وقت صبح و شام بمنزل ما تشریف می آورد و چون در اول اسلام کفار تشویش
بمسلمانان میدادند ابوبکر رض از مکه بیرون آمده بجانب حبشه هجرت نمود زمانیکه
بموضع برک الغماد که وادی است در اقصای هجر بقول زرکشی و بقول غیر او شهری
از شهرهای حبشه است رسید ابن دغنه که بزرگ آن مواضع بود با وی ملاقات نموده گفت
کجا میروی ای ابوبکر رض گفت قوم مرا بیرون کرده اند میخواهم که در عالم بگردم و عبادت
پروردگار خود کنم ابن دغنه گفت مثل تو کسی را بیرون نمی کنند ای ابوبکر تو عطا
کنی بمردم چیز را که نزد ایشان معدوم است و صله رحم بجا می آری و بار هر چیز و هر کس
میکشی و مهمان داری میکنی و اعانت امور دینی مینمائی من ترا در جوار خود در آوردم
باز گرد و بعبادت پروردگار خود مشغول شو در شهر خود آنگاه ابوبکر رض باز گشت و
باتفاق ابن دغنه متوجه مکه معظمه زاده الله شرفا و تعظیما شدند و ابن دغنه در میان
قریش گردیده جار رسانید که ابوبکر در جوار من است و صفات مذکوره ابوبکر را
بتفصیلی که اول گفته بود بگوش خصم بیان نمود و گفت این نوع کسی که این صفات
دارد او را بیرون نمیتوان کرد و قریش تکذیب ابن دغنه نکردند و جوار او را مقرر
داشتند چنانچه در بخاری این حدیث بطوله مذکور است و اگر تامل این حدیث کنی خصوصیات
ابوبکر رض مثل هجرت او از مکه بمدینه در خدمت رسول الله صلعم و کرامات و فضائل و مآثر
و مناقبی که درین سفر او را حاصل شد بر تو ظاهر خواهد گشت و ایضا باید که تامل کنی

تامل کني در انچه ابن دغنه ابو بکر رض را در ميان اشراف قريش به آن وصف
کرد از اوصاف حميده جليله که مساوي آن وصفي ست که خديجه کبري رضي الله تعالی
عنها را به آن موصوف مي ساختند و اشراف قريش با آنکه کمال عداوت نسبت
به ابو بکر رض داشتند بسبب انکه باسلام در آمده بود با اين حال به اين صفات
ساکت شدند و نتوانستند که يک کلمه در آن صفات طعن کنند و اين سکوت ايشان
اعتراف ست بر آنکه ابو بکر رض مشهور بوده ست در ميان ايشان باين صفت
شهرت تمام و الا بهر نوعي که ايشان را ممکن بود در آن نزاع ميکردند و انکار
آن مي نمودند بسبب دشمني و موالات و کمال مودت ابو بکر رض با رسول الله
صلی الله عليه وسلم و دفع و منع کفار از وي صلوات الله عليه چنانچه بعضي از انها در بيان
شجاعت ابو بکر رض گذشت و ابضا بخاري روايت کرد که عمر رض گفت ابو بکر
سيد ماست و بيهقي از عمر رض روايت کرده که گفت اگر ايمان ابو بکر با ايمان اهل
روي زمين وزن کنند ايمان ابو بکر راجح خواهد آمد و عبد الله بن احمد نيز از عمر رض
روايت کرده که گفت ابو بکر رض سابق و محسن و عادل بود و من دوست ميدارم که
بمنزله موئي باشم در سينه ابو بکر رض و ابن ابي الدنيا و ابن عساکر روايت کردند
که عمر رض گفت دوست ميدارم که مرا در بهشت محلي بوده باشد که از آنجا ابو بکر رض
را ميديده باشم و روايت کرد ابو نعيم که گفت ابو بکر رض خوشبوي تر بود از بوي
مشک و روايت کرد ابن عساکر از علي بن ابي طالب رض که بر ابو بکر رض داخل شد
در وقتي که او را در ثوبي پيچيده در مغسل حاضر ساخته بودند گفت هيچ فردي از
افراد انسان که بخداي تبارک و تعالی واصل شود با اتصاف بصفت صحبت

رسول الله صلعم نزد من دوستتر نیست ازین شخص که در ثوب پیچیده شده است و روایت
کرد ابن عساکر از عبد الرحمن بن ابو بکر رض که گفت رسول الله صلعم فرمود حدثنی عمر
بن الخطاب انه ما سابق ابا بکر الی خیر الا سبقه ابو بکر خبر داد مرا عمر بن الخطاب که سبقت
و پیش دستی در کار خیر بر ابو بکر رض نکرد مگر آنکه ابو بکر برو سابق شد در آن کار یعنی
هرگز قصد و اراده سبقت بر ابو بکر در اعمال خیر نکرد الا آنکه ابو بکر رض پیشتر ازو آن عمل خیر
کرده بود و طبرانی روایت کرد از علی ابن ابی طالب رض و کرم الله وجهه که گفت به آن
خدای که نفس من بید قدرت اوست که هرگز طلب سبقت در کار خیر بر بکر
نکردیم الا آنکه ابو بکر رض در آن کار بر ما سابق شد و روایت کرد ابن سعد از زهری
که رسول الله صلعم حسان بن ثابت را گفت هل قلت لابی بکر شیئاً در مدح ابو بکر چیزی
گفته گفت بلی مدح او کرده ام رسول الله صلعم فرمود قل و انا اسمع بخوان تا بشنوم حسان
گفت شعر و ثانی اثنین فی الغار المنیف و قد طاف العدو به اذ صعد الجبلا و کان حب
رسول الله قد علموا من البریة لم یعدل به رجلا یعنی ابو بکر رض ثانی رسول الله صلعم
بود در غاری بلند که آن غار ثور است وقتی که دشمنان یعنی کفار مکه در طلب
ایشان بر آن کوه بالا رفته بودند نزدیک غار رسیدند و میدانستند که ابو بکر رض دوست
پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و هیچ کس از خلایق با او برابری نمیکند آنگاه رسول الله
صلعم خندید چنانچه نواجد آنحضرت ظاهر گشت و فرمود صدقت یا حسان هو کما قلت
راست گفتی ای حسان ابو بکر همچنین است که تو گفته و این حدیث اگرچه صحیح آن بود که در
سلک احادیث سابق منتظم کرد ولیکن چون مرسل بود ازین جهت درین مقام
ذکر نمودیم و ابن سعد از ابراهیم نخعی روایت کرده که گفت ابو بکر رض را اواهی نامیدند

نامیدند بواسطه رافت و مهربانی او بر خلایق و ابن عساکر از ربیع بن انس روایت
کرد که گفت در کتب اول نوشته است که مثل ابی بکر مثل باران است و رحمت آن که
واقع شد منفعت میرساند و گفت نظر کردیم در اصحاب انبیا علیهم السلام و نیافتیم
هیچ پیغمبر که مر او را صاحبی مثل ابو بکر رض باشد و روایت کرد ابن عساکر از زهری
که گفت از جمله فضائل ابو بکر رض آنست که هرگز یک ساعت ریب و شک در خدای تبارک
وتعالی نکرد و روایت کرد ابن عساکر ایضا از ابی حصین که در ذریت آدم علیه السلام
بعد از انبیا کسی افضل از ابو بکر متولد نشد و در روز ارتداد عرب ابو بکر رض
قائم مقام یکی از انبیا شد یعنی ثواب عمل او در آن روز قریب بثواب عمل
پیغمبری بود و دینوری و ابن عساکر روایت کردند از وی که گفت خدای تبارک
وتعالی ابو بکر رض را چهار خصلت مخصوص ساخت و غیر او هیچ کس را باین
خصال اختصاص نداد اول آنکه او را صدیق خواند و غیر او کسی دیگر را صدیق نگفت
دیگر آنکه مصاحب بود در غار با رسول الله صلعم سیوم آنکه در هجرت رفیق او بود صلی الله
علیه وسلم چهارم آنکه رسول الله صلعم او را امر کرد بامامت صلوة و مسلمانان همه حاضر
بودند و دیگری را مامور نساخت و ابن ابی داود از ابو جعفر روایت کرده که گفت
ابو بکر رض تکلم و مناجات جبرئیل با رسول الله صلعم می شنید لیکن جبرئیل علیه السلام
را نمی دید و حاکم از سعید بن المسیب روایت کرده که ابو بکر رض بجای وزیر رسول الله
صلعم بود در جمیع امور با او مشورت مینمود و ثانی او بود در اسلام و در غار و
در عریش یعنی در روز بدر و همچنین ثانی او بود در قبر و رسول الله صلعم هیچ کس را
بر ابو بکر رض عنه مقدم نمیداشت و زبیر بن بکار و ابن عساکر از معروف بن خربوذ

روایت کرده که ~~ابوبکر~~ که ابوبکر رض یکی از آن ده کس بود از قریش که شرف جاهلیت
ایشان متصل شد بشرف اسلام و بیان آن اینست که قریش را بادشاهی
نبود که در جمیع امور با او رجوع نموده باشند بلکه هر امری از امور مفوض به رای
رئیس قبیله از قبایل بود چنانچه امر سقایه که آب دادن حاجیان است و امر رفادت
که طعام دادن ایشان است در میان بنی هاشم بود و اصل رفادت بمعنی معاونت
است یعنی بقدر طاقت هر کس امداد میکردند تا مالی عظیم بهم میرسید و آن مال را
صرف طعام و شراب حجاج میکردند و غیر بنی هاشم کسی دیگر مرتکب این امر نمی‌شد
و مردم نیز از طعام و شراب کسی که غیر ایشان باشد نمی‌خوردند و همچنین امر حجابت
خانه کعبه و امر لواء که بستن علم جنگ است و امر مشورت که در دار الندوه میشد
در بنی عبد الدار بود یعنی هیچ کس در خانه کعبه داخل نمیشد مگر باذن بنی عبد الدار
و هیچ کس علم جنگ نمی‌بست مگر کسی که از ایشان باشد و اگر برای مصلحت و مشاورت
مجتمع می‌شدند اجتماع ایشان واقع نمی‌شد مگر در دار الندوه که از بنی عبد الدار بود والی
غیر ذلک و چون امر دیات و غرامات با ابوبکر رض رجوع بود ازین جهت گفت که او
از کسانیست که شرف جاهلیت و شرف اسلام ایشان بهم متصل شد و امام نووی رحمه الله
در تهذیب در بیان ترجمه صدیق بسبیل اختصار اشارت به بسیاری از فضائل و
مواهب ابوبکر رض که ما بر سبیل تفصیل بیان آن نموده‌ایم کرده از آنجمله آنست که گفت اجماع
امت بر تسمیه ابوبکر رض بصدیق شده زیرا که مبادرت نمود بتصدیق رسول الله صلعم
و هیچ حال او را فکری و تاملی و درنگی در ایمان آوردن واقع نشد و در اسلام
او را این مقامات رفیعه بود از آنجمله قضیه روز معراج است و ثبات قدم او و جواب

و جواب کفار گفتن وقتی که تکذیب رسول الله صلعم کردند در باب معراج و هجرت او
با رسول الله صلعم و عیالی و اطفال خود را گذاشتن و بودن او در ملازمت رسول الله
صلعم در غار و در راه مدینه باز کلام او در روز بدر و در روز حدیبیه وقتی که امر تاخیر
دخول مکه بر مردم مشتبه شده بود باز گریه او در وقتی که رسول الله صلعم فرمود که بنده را
مخیر ساختند میان دنیا و آخرت دیگر ثبات قدم او در وفات رسول الله صلعم و خطبه
از برای مردم خواندن و تسکین ایشان کردن باز قبول بیعت خلافت کردن
از جهت صلاح حال مسلمانان دیگر اهتمام لشکر اسامه بن زید و فرستادن آن لشکر
بجانب شام با آنکه جمیع مردم غیر ابو بکر رض بر آن متفق شدند که آن لشکر را باز
گردانید دیگر قیام او در قتال اهل ردت و مناظره کردن با اصحاب و ایشان را
ملزم ساختن درین باب و منشرح شدن صدر ایشان بانچه صدر ابو بکر رض منشرح
شده بود باز ختم کردن او بچیزی که از احسن مناقب و فضائل اوست و آن خلیفه
ساختن عمر بود رض بر مسلمانان و فضائل و مناقب صدیق رض لا تعد و لا تحصی ست
انتهی و در تهذیب آورده ست که ابو بکر رض یکی بود از جمله کسان که حفظ و جمع تمام قرآن
کرده بودند و جمعی دیگر غیر صاحب تهذیب نیز ذکر این معنی کرده اند و بعضی محققین از
متاخرین برین قول اعتماد کرده و گفته اند که اما آنچه انس روایت کرده که در عهد رسول الله
صلعم چهار کس بودند که جمع قرآن کردند مراد او آن ست که از انصار چهار کس بودند
و اما آنچه ابن ابو داود از شعبی روایت کرده که ابو بکر صدیق رض فوت شد و جمیع
قرآن را جمع نکرد آن حدیث مرفوع ست یا مأول ست باین طریق که مراد او آنست که
جمع در مصحف باین ترتیبی که حالا موجود ست نکرد چرا که عثمان رض باین ترتیب در

در مصحف جمع کرد پس از جمله فضائل عظیمه ابوبکر رض جمع قرآن است چنانچه ابو یعلی از علی رض
روایت کرده که گفت اعظم اجر در مصاحف ابوبکر است رض زیرا که او اول کسی بود
که جمع قرآن کرد بین اللوحین و روایت کرد بخاری از زید بن ثابت که گفت چون
قتال اهل یمامه واقع شد ابوبکر رض کسی بطلب من فرستاد زمانی که رفتم صدیق
و عمر رض عنهما هر دو نشسته بودند انگاه ابوبکر رض گفت ای زید عمر رض نزد من
آمده میگوید که درین قتل یمامه بسیاری از قُرّا کشته شدند و خوف آن هست
که در غزوات دیگر مثل این امر واقع شود و بسیاری از قرآن از میان برود مگر
آنکه قرآن را جمع کنیم و من جواب عمر رض داده گفتم کاری که رسول الله صلعم
نکرد چگونه مرتکب آن شوم و عمر رض قسم یاد نمود که اگر این امر بفعل آید هر آینه بهتر
خواهد بود و همیشه درین امر با من مراجعت میکرد و میگفت تا این زمان که صدر
من منشرح شده رای من موافق رای عمر رض گشت و نیز ای زید جوانی عاقلی
و متهم نیستی و در زمان رسول الله صلعم کاتب وحی بودی حالیا می باید که تتبع قرآن
کنی زید گوید بخدا سوگند که اگر مرا مکلف میداشت که کوهی از جای خود بردارم
از جمع قرآن نزد من اثقل نبود انگاه گفتم کاری که رسول الله صلعم نکرد شما چگونه
می کنید ابوبکر رض گفت والله که جمع کردن قرآن بهتر است از جمع نکردن و همیشه
تکرار این امر میفرمود تا وقتی که خدا تعالی مرا انشراح صدر کرامت فرمود و تتبع قرآن
کرده آن را از رقعها و شانها و چوبهای نخل و از صدور رجال جمع کردم تا آنکه
دو آیه از سوره توبه یعنی لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم تا آخر خزیمه
بن ثابت بود و نزد کسی دیگر غیر او نبود آنرا گرفته منضم ساختم بعد ازان صحفی که

کنز آن در آن جمع شد پیش ابو بکر رض تا حین وفات و بعد از وی نزد عمر رض
بود تا ایام وفات باز نزد حفصه بنت عمر بود رضی الله تعالی عنها و از جمله خواص ابوبکر
رض آنست که او اول خلیفه بود که رعیت تعیین مالی جهت خرج الیوم او کردند روایت
کرد بخاری از عائشه رض که گفت چون امر خلافت به ابو بکر رض قرار یافت گفت
قوم من میدانستند که کسبی که من میکردم قبل ازین بقوت عیال و اطفال
من وفا میکرد حالیا که بامر مسلمانان مشغول میدارم خورش آل ابو بکر ازین مال خواهد
بود که کسب در امر خلافت از برای مسلمانان میکرده باشد و ابن سعد از عطاء
بن السائب روایت کرد که چون مردم با ابو بکر رض بیعت کردند از روز دیگر
صباح بردی چند همراه خود گرفته بجانب بازار میرفت اتفاقا عمر رض پرسید که کجا
میروی ای خلیفه رسول الله صدیق گفت به بازار میروم عمر رض گفت این زمان
که والی امر مسلمانانی ترا به بازار چه کار است ابو بکر رض جواب داد که اگر در بازار تجارت
نکنم طعام عیال و اطفال من از کجا خواهد بود عمر رض گفت ای خلیفه نزدیک ابو عبیده
باید رفت تا قوت عیال شما مهاجرین جهت شما تعیین میکنیم و لباس زمستان
و تابستان که هرگاه که کهنه شود آن را به بیت المال رد کرده مبادله آن بگیرد اتفاقا در
در روزی نصف گوسفندی تعیین کردند و از لباس این مقدار که ضروری باشد
و ایضا روایت کرد ابن سعد از میمون که وقتی که امر خلافت به ابو بکر رض قرار گرفت دو
هزار درهم در سالی جهت اخراجات او معین کردند اتفاقا ابو بکر رض گفت چیزی
زیاده کنید که عیال من بسیار است و امر تجارت خود باز ماندم بواسطهٔ اشتغال بامر
خلافت بعد از آن پانصد درهم بر آن فزودند و بروایت طبرانی از حسن بن علی ابن

ابی طالب رضی الله تعالی عنهما مرویست که ابوبکر رض در وقت مرض موت عائشه
رض را وصیت کرده گفت ای عائشه این شتر که شیر آن را می آشامیدم و این
قدح و این قطیفه کهنه وقتی که والی امر مسلمانان بوده ام از آن انتفاع می یافتم زیادنی
که من از دنیا رحلت کنم اینها را نزد عمر رض فرست عائشه گوید بعد از آنکه ابوبکر رض
عنها وفات کرد این متروکات را نزد عمر رض فرستادم عمر گفت رحمک الله یا ابابکر
لقد اتعبت من جاء بعدک رحمت خدای بر تو باد ای ابوبکر هر آئینه در تعب و مشقت
انداختی کسی را که بعد از تو خواهد بود یعنی بواسطه تقوی و عفت و صلاح روزگار خود را
به تعب و مشقت کند اینچنین و کسی که بعد از تو خواهد بود مبالغت تو کرده او نیز در تعب خواهد
افتاد و روایت کرد ابن ابی دنیا از ابوبکر بن حفص که گفت ابوبکر رض در وقت
وفات با عائشه رض گفت ای دختر من والی امر مسلمانان بودم و از مال ایشان
دیناری و درهمی نگرفتم ولیکن از طعام ایشان خوردم و لباس خشن ایشان
پوشیدم و هیچ چیز از مال مسلمانان نزد من نیست نه قلیل و نه کثیر مگر این عبد حبشی
و این شتر آبکش و این قطیفه و قدحی که من رحلت کردم این متروکات را
نزد عمر رض فرست باب چهارم در خلافت عمر رض و در آن چند فصل ست
فصل اول - در حقیت خلافت او بدانکه ما محتاج نیستیم در حقیت خلافت عمر رض
بدلیلی وحجتی زیرا که از حقیت خلافت ابوبکر رض حقیت خلافت عمر رض لازم می آید
و همچنانکه حقیت خلافت ابوبکر رض باجماع و نصوص کتاب و سنت ثابت شد
حقیت خلافت عمر رض نیز ثبوت آن باجماع و نصوص کتاب و سنت ست
زیرا که ثبوت فرع از حیثیت فرعیت بطریقی ست که اصل به آن ثابت شده و این

و این هنگام هیچ یک از رافضه و شیعه را جای نزاع در حقیت خلافت عمر رض نیست
چراکه دلائل واضحه قطعیه بر حقیت خلافت مستخلف او یعنی ابو بکر رض گذشت و بعد از
ثبوت حقیت اگر کسی نزاع در آن کند محض عناد و مکابره و انکار ضرورت باشد
کند از روی عناد حقیقی ست با آنکه اعراض کنند از و وی را باطل و اکاذیب او التفات
و اعتماد نکنند و چون این مقدمه را دانستی بدانکه از اعظم فضائل صدیق ست
آنکه عمر رض را بر مسلمانان خلیفه ساخت زیراکه بسیاری از بلاد اسلام بلکه اکثر بلاد
در ایام او فتح شد و در آن وقت اسلام ظهوری تمام یافت چنانچه بعد ازین خواهد آمد
و نیز در کثیری از احادیث خلافت صدیق مثل حدیث اقتدوا باللذین من بعدی
ابی بکر و عمر بطرقی که از پیش گذشت و مثل حدیث رسول الله یوضع احجار بجنب بکر و بکر
الی قوله هولاء الخلفاء من بعدی و حدیث رویای پیغمبر صلعم بنزع بدلو بکرة علی قلیب
الی آخره و حدیث ان اول دینکم بدا نبوة و رحمة ثم یکون خلافة و رحمة و حدیث
الخلافة ثلاثون سنة تصریح بخلافت عمر رض هست و دلالت بر حقیت خلافت
او میکند بر تقدیر یکه اجماع منعقد نشده باشد خصوص آنکه اجماع نیز منعقد شده است بر
خلافت او رض **فصل دوم** در کیفیت تفویض امر خلافت بعمر بوصیت ابوبکر
رض عنهما در مرض موت و سبب مرض ابو بکر رض را بر آن مقدم میداریم مروی
بروایت سیف و حاکم از ابن عمر رض عنهما که بعد از وفات رسول الله صلعم حال ابوبکر
رض متغیر شد و مفارقت رسول الله صلعم در وی اثر کرده همیشه لاغر و ضعیف
میشد تا وقتی که وفات یافت و بصحت رسیده ست از ابن شهاب که شخصی
جهت ابو بکر رض خزیره هدیه آورده بود و آنرا باتفاق حارث بن کلده تناول

نمودند در اثنای خوردن حارث گفت ای خلیفه رسول الله صلعم دست ازین
باز دار که سم السنة درین کرده اند و من و تو هر دو در یک روز خواهیم مرد الغاه
ابوبکر رض دست از خوردن آن باز داشت و جهت مریض بودند و بعد از انقضای
یکسال هر دو در یک روز از عالم رحلت کردند و اگر کسی گوید که این حدیث منافات
دارد با حدیث اثبت احد فانما علیک نبی و صدیق و شهیدان چنانچه قبل ازین گذشت
که رسول الله صلعم ابوبکر رض را صدیق خواند و شهید نخواند و اما عثمان و علی رض عنهما
را شهید خواند گوئیم هیچ منافات میان این دو حدیث نیست زیراکه رض صفت صدیقیت
و شهادت هر دو داشت و آن حضرت بصفت صدیقیت که اخص اوصاف
بود اکتفا نمود زیراکه صفت شهادت عام و مشترک بود میان جمیع ایشان
و ازین جهت بود که رسول الله صلعم تعبیر نفرمود از نفس نفیس خود مگر بصفت نبوت
که اخص اوصاف آنحضرت بود با آنکه موصوف بصفت شهادت نیز بود چنانچه
مرویست بروایت صحیح که رسول الله صلعم در مرض موت تصریح فرمود که سبب
این مرض زهریست که در خیبر به آن حضرت داده بودند و هر سال عود میکرد
تا وقتی که همان زهر از عالم فنا رحلت فرمود و مرویست از عائشه رض بروایت
واقدی و حاکم که ابتدای مرض ابوبکر رض روز هفتم ماه جمیدی الآخر بود و در آن
روز غسل نمود الغاه شروع در بیماری نموده پانزده روز تب کرد بمرتبه که قوت
آمدن مسجد جهت ادای نماز نداشت و در روز سه شنبه بیست و دوم همان ماه
وفات یافت در سال سیزدهم از هجرت در سن شصت و سه سالگی و مرویست
از واقدی بچند طریق اسناد که ابوبکر رض چون مرض او اشتداد یافت عبد الرحمن

عبد الرحمن بن عوف رض را طلب کرده گفت خبر ده مرا از حال عمر بن الخطاب عبد الرحمن
رض عنهما گفت از حال کسی از من سوال میکنی که تو اعلمی بحال وی از من ابو بکر رض گفت
چنین است لیکن با تو درین امر مشورت میکنم آنگاه عبد الرحمن رض گفت والله که عمر رض
افضل است از آنچه رای تو در حق او قرار یافته است بعد از آن عثمان بن عفان رض را
طلب نمود گفت از حال عمر رض مرا خبر ده عثمان رض گفت ای خلیفه رسول الله صلعم
تو از حال عمر ما را خبر کن که اعلمی بحال او از ما صدیق رض گفت چنین است که تو میگوئی
ولیکن تحقیق حال او و مشورت در باب استخلاف او بر من لازم است عثمان گفت
بار خدایا آنچه معلوم من است آن است که عمر رض عنهما سر او بهتر است از علانیه او و مثل عمر کسی
درمیان ما نیست آنگاه با سعید بن زید و اسید بن حضیر و غیر ایشان از مهاجر و انصار
رضی الله تعالی عنهم مشورت نمود اسید بن حضیر گفت چنین میدانم که عمر رض بعد از تو بهترین
ماست در جای رضا راضی است و در جای سخط ساخط سر او بهتر از علانیه اوست کسی
که قوت او زیاده از عمر رض باشد والی امر خلافت نخواهد شد نقل است که یکی از صحابه
نزد ابو بکر رض رفته گفت جواب خدا تعالی چه خواهی گفت که عمر را بر ما خلیفه میسازی
و حال آنکه شدت و غلظت او را میدانی ابو بکر رض گفت بار خدایا بهترین اهل ترا یعنی
بهترین مهاجر یا بهترین اهل بیت الله بر ایشان خلیفه ساختم و این سخن از من برسان
بجائیکه درینجا حاضر نیستند آنگاه عثمان بن عفان رض را حاضر ساخت و گفت بنویس
بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما عهد الخ یعنی این عهد نامه است از جانب ابو بکر ابن
ابو قحافه در آخر عهد او بدنیا و در اول عهد او به آخرت در زمانیکه ایمان می آرد کافر
و از فجور منتهی میشود و توبه میکند فاجر و راست میگوید کاذب بدرستیکه خلیفه ساختم

بر شما بعد از من عمر بن الخطاب را رضی باید که سخن او بشنوید و اطاعت او کنید و
بتحقیق من از کار خدا و رسول و دین او و در حق نفس خود و شما از خیر تقصیر نکردم و
کمال احتیاط مرعی داشتم اگر عدل و راستی کند گمان من در شان او و علم من بهمین است
و اگر تغیر عدل کند بظلم و جور هر کس بعمل خود خواهد رسید و من اراده خیر کرده ام و علم
غیب نمی دانم وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون والسلام علیکم و رحمة الله بعد از آن
امر فرمودند تا عهد نامه را مهر کرده بودند بیرون بردند و مردم بیعت کردند به آن راضی شدند
و ابو بکر در خلوت عمر رضی الله تعالی عنهما را طلب نموده وصیتی چند فرمود و بعد از آنکه
عمر بیرون رفت ابو بکر رضی عنهما دست بدعا برداشته گفت اللهم انی لم ارد بذلک
الا صلاحهم الخ یعنی بار خدایا اراده نکرده ام باستخلاف عمر رض مگر صلاح حال بندگان
تو و خوف فتنه و درین باب عمل کردم بانچه تو اعلمی به آن از من و غایت اجتهاد
رای کرده بهترین و قوی ترین و حریص ترین ایشان را بهدایت و رشد بر ایشان
والی ساختم در حالتی که امر تو یعنی موت نزد من حاضر است بار خدایا عمر را از میان
ایشان خلیفه من گردان و او را از جمله خلفای راشدین دان و اصلاح حال
رعیت او کن زیرا که ایشان بندگان تواند و نواصی ایشان بید قدرت تست
و ابن سعد و حاکم از ابن مسعود روایت کرده اند که گفت افرس الناس ثلاثة یعنی
اصدق ناس علم فراست سه کس بودند یکی ابو بکر صدیق وقتی که عمر را رضی الله تعالی
عنهما خلیفه خود ساخت دوم صاحبه موسی یعنی دختر شعیب علیهما السلام وقتی که
با پدر خود گفت استاجره یعنی موسی را علیه السلام باجرت بگیر سیوم عزیز مصر
وقتی که تفرس در یوسف علیه السلام کرد با زن خود زلیخا گفت اکرمی مثواه یعنی تعهد

بعهد یوسف نیکوکن و او را گرامی دار و بعضی از علما گفته اند که سلیمان بن عبد الملک
محدّث است باین سبب از این جهت که عمر بن عبد العزیز را خلیفه ساخت و فراست بود و معنی
اطلاق می کنند بر آنکه خدا تعالی در قلوب اولیای خود القا می کند که عالم
باحوال بعضی مردم میشوند بنوعی از کرامات و حدس و اصابهٔ ظن و دوم آنکه بدلائل
و تجارب عالم باحوال بعضی مردم میشوند کذا فی النهایه الجزری و روایت کرد ابن عساکر
از یسار بن حمزه که گفت چون مرض ابو بکر رض اشتداد یافت از روزنه خود را بمردم
نمود و گفت یا ایها الناس من عهدی و وصیتی کردم آیا به آن عهد راضی هستید
بلی راضی شدیم بعهدی که تو کرده ای خلیفه رسول الله الخ و علی ابن ابی طالب رض عنه
و کرم الله وجهه بر خاسته گفت لا نرضی الا ان یکون عمر راضی نشینم مگر آنکه این عهد تو در حق
عمر بوده باشد ابو بکر رض گفت فانه عمر بدرستیکه کسی که ولی عهد منست عمر است رض
و ابن سعد از شداد روایت کرد که بعد از آنکه عمر رض بامر خلافت متوفر شد چون
بمنبر بر آمد اول کلامی که تکلم بآن نمود این بود اللهم انی شدید فلینّی و انی ضعیف فقونی
و انی بخیل فسخنی بار خدایا من تند مزاج و غلیظم به آهستگی و نرمی آر مرا و من ضعیفم پس
قوة ده مرا و من بخیلم و کریم گردان مرا زهری گوید که در روز وفات ابو بکر عمر رضی
الله تعالی عنهما بامر خلافت قیام نمود و در ایام او فتوح عظیمه واقع شد چنانچه
در زمان هیچ یک از خلفاء که بعد از وی بودند مثل این فتوح واقع نشد و از انجمله فتح
اکبر فتح اقلیم شام و عراق و فارس و روم و مصر و اسکندریه و مغرب بود و
رسول الله صلی الله علیه وسلم اشارت به آن فرموده در حدیث هفتم از احادیث
داله بر خلافت صدیق رض چنانچه گذشت و الفاظ این حدیث نزد بخاری و مسلم

از بعضی طرق از ابن عمر و ابو هریره رض آنست که گفتند رسول الله صلعم فرمود بینا
انا نائم رأیتنی علی قلیب علیها دلو فنزعت منها ما شاء الله ثم اخذها ابو بکر فنزع ذنوبا او
ذنوبین و فی نزعه ضعف والله یغفر له ثم جاء عمر فاستقی فاستحالت فی یده غربا فلم ار عبقریا
من الناس یفری فریه حتی روی الناس وضربوا بعطن در اثنای زمانیکه من در
خواب بود خود را بر سر چاهی دیدم و دلوی بر سر آن چاه بود آب از آن چاه کشیدم
این مقدار که خدا خواسته بود باز ابو بکر رض آن دلو را گرفته یک دلو یا دو دلو مملو
کشید و در آن کشیدن او ضعفی بود خدا تعالی او را بیامرزد بعد از آن عمر رض آمده
و آب کشید و در دست او آن دلو منقلب شد بدلوی عظیم و ندیدم مردی
صاحب قوت که عمل کند مثل عمر رض چندان آب کشید که مردم سیراب شدند و
شتران خود را نیز سیراب کردند و در عطن که موضع اقامت ابل است بعد از شرب
رفته ایستادند علما گفته اند که درین حدیث اشارتست بخلافت ابو بکر و عمر رض
عنهما و اشارتست ایضا بکثرت فتوح و ظهور اسلام در زمان عمر رض چنانچه
گذشت **فصل سیوم** در ذکر سبب اطلاق اسم امیر المؤمنین بر عمر رض و عدم
اطلاق اسم خلیفهٔ رسول الله صلعم بروی روایت کرد عسکری در اوائل و طبرانی
در کبیر و حاکم از طریق ابن شهاب از عمر بن عبد العزیز رحمه الله که او سوال کرد از سلیمان
بن ابی حثمه که در زمان ابو بکر رض که در سر فرامین من خلیفه رسول الله الی فلان
می نوشتند و در زمان عمر رض در اول حال در فرامین و مکاتبات من خلیفه
ابو بکر الی فلان می نوشتند بچه سبب آنرا تغیر داده اطلاق اسم امیر المؤمنین بر عمر
رض کردند و کدام شخص بود که اول این اطلاق کرد در مکتوبات پوست ابو بکر

"ابوبکر بن سلیمان گفت خبر داد مرا شفا که یکی از زنان مهاجرات است که ابوبکر رض
من خلیفه رسول الله می نوشت و عمر رض من خلیفه خلیفه رسول الله می نوشت تا زمانی
که عمر رض بعامل عراق نامه نوشت مضمونش آنکه دو مرد جلد صاحب وقوف
نزد من فرست تا از احوال عراق و اهل عراق ازایشان سوال کنم اتفاقاً عامل
عراق لبید بن ابی ربیعه و عدی بن ابی حاتم را فرستاد ایشان چون بمدینه رسیدند و
بمسجد درآمدند عمرو بن العاص در مسجد بود باو ملاقات کرده گفتند رضای آمدن نزد
امیر المومنین جهت ما حاصل کن عمرو بن العاص گفت والله شما در اطلاق این اسم
صواب کردید اتفاقاً عمرو نزد عمر رض عنهما رفته گفت السلام علیک یا امیر المومنین عمر رض
گفت چه نوع بخاطر تو رسید اطلاق این اسم عمرو بن العاص از این معنی او را خبر داده
گفت تو امیری و ما مومنان ایم راوی گوید ازان روز در مکاتبات و غیرآن این اسم
جاری شد امام نووی در تهذیب آورده که ربیعه و عدی مذکور عمر رض را مسمی باین اسم
ساختند زیرا که عمرو بن العاص بنابر تقلید ایشان این اسم را بر لسان جریان داد
و بعضی گفته اند اول کسی که عمر رض را مسمی باین اسم ساخت مغیره بن شعبه بود
و ابن عساکر از معاویه بن قره روایت کرد که ابوبکر رض می نوشت من ابی بکر خلیفه رسول الله
صلی الله علیه وسلم و چون زمان عمر رض رسید اصحاب اراده کردند که او را خلیفه خلیفه
رسول الله صلی الله علیه وسلم میگفته باشند عمر رض گفت این لفظ طویل دارد یاران [گفتند]
تو امارت ما میکنی و امیر مائی گفت بلی شما مومنان اید و من امیر شمایم اتفاقاً ازان تاریخ
امیر المومنین می نوشت و این روایات مذکوره منافات ندارد با آنچه مشهور شده که
عبدالرحمن بن جحش در سریئی که آیه و یسالونک عن الشهر الحرام نازل شد او را امیر [المومنین]

فیج

گفتند زیرا که آن تسمیه مخصوص بود و کلام ما در تسمیه خلیفه است باین اسم پس عمر رض
اول کسی است که اطلاق این اسم باو کردند از حیثیت خلافت باب پنجم در فضایل و
خصوصیات عمر رض و در آن چند فصل است فصل اول در اسلام او رض از ذهبی
چنین مرویست که عمر رض در سال ششم از نبوت بشرف اسلام مشرف شد و در آن
وقت بیست و هفت ساله بود و او رض از اشراف قریش بود و امر سفارت و رسالت
ایشان باو رجوع بود هرگاه که اراده حربی داشتندی با جماعتی او را برسالت میفرستادند و اگر
منافری یا مفاخری منافرت و مفاخرت با ایشان میکرد او را میفرستادند که منافرت و مفاخرت
بروی کند و اسلام او رض بعد از اسلام چهل کس یا سی و نه یا چهل و پنج کس بود از مردان
و یازده کس یا سیزده کس از زنان و در آن روز اهل اسلام را خوشحالی
عجیب دست داد و بعد از اسلام او رض در مکه اسلام ظهور یافت و روایت کرد
ترمذی از ابن عمر و طبرانی از ابن مسعود و انس رضی الله تعالی عنهم که رسول الله صلی الله
علیه و سلم فرمود اللهم اعز الاسلام باحب هذین الرجلین الیک بعمر ابن الخطاب او بابی جهل
بن هشام بار خدایا عزیز و قوی گردان دین اسلام را بهر کدام که دوست داری ازین
دو مرد بعمر بن الخطاب یا بابی جهل ابن هشام و روایت کرد حاکم از ابن عباس
و طبرانی از ابوبکر صدیق و ثوبان که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اللهم اعز الدین
بعمر بن الخطاب خاصة بار خدایا عزت و قوت ده دین اسلام را بعمر ابن خطاب خاصة
و روایت کرد احمد از عمر رض که گفت بیرون رفتم بقصد آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم را
تعرضی رسانم دیدم که بر من سبقت نموده بمسجد آمده آنگاه از عقب آن حضرت
ایستادم و او صلی الله علیه و سلم در خواندن سوره الحاقه شروع نمود و من تعجب تمام

تمام از تالیف قرآن کرده با خود گفتم که این کلام شعر است چنانچه قریش میگویند ناگاه
این آیه برخواند انه لقول رسول کریم و ما هو بقول شاعر قلیلا ما تؤمنون ناگاه از سماع
این آیات محبت اسلام در دل من افتاد محبتی تمام و ابن ابی شیبه روایت کرد از
جابر که عمر رض گفت شبی همشیره مرا وجع ولادت گرفت ازین جهت از منزل خود
بیرون آمده در استار کعبه داخل شدم ناگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم تشریف
آورده در حجره داخل شد و نماز گذارد چندانکه خواست الهی بود و چون باز
گشت چیزی شنیدم که مثل آن نشنیده بودم بعد ازان بیرون رفت و من
تابع او شدم فرمود کیست گفتم عمر ناگاه فرمود ای عمر نمی گذاری در هیچ وقت
مرا نه در شب و نه در روز ازین سخن ترسیدم که بر من دعای بد کند گفتم اشهد ان
لا اله الا الله و انک رسول الله بعد ازان رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود آیا اسلام
خود را پنهان میداری ای عمر گفتم به آن خدائی که ترا بحق بخلق فرستاد که اسلام
خود را آشکارا خواهم کرد چنانکه شرک آشکارا میکردم و روایت کردند ابو یعلی و حاکم
و بیهقی از انس که گفت عمر رض شمشیر خود را حمایل کرده بیرون آمد در اثنای راه به شخصی
از بنی زهره ملاقات او شد گفت ای عمر قصد کجا داری عمر رض گفت میروم که محمد را
بکشم آن شخص گفت اگر محمد را بقتل رسانی چگونه از بنی هاشم و بنی زهره ایمن
خواهی بود و از دست ایشان خلاص خواهی یافت عمر گفت چنین معلوم میشود که
تو دین خود را ترک کرده دین او را اختیار کرده آن شخص گفت عجب تر ازین
بنمایم ترا خواهر تو و داماد تو هر دو دین ترا گذاشته دین او را گرفته اند ناگاه عمر رض
آن شخص را گذاشته نزد خواهر و داماد آمد و در آن وقت خبّاب نزد ایشان بود

کفت

و قرائت سوره طه میکردند چون احساس آواز عمر رض نمود در خانه پنهان شد عمر
آهسته آوازی شنیدم چه چیز میخواندید کفتند سخنی در میان داشتیم باز کفت شاید
که شما دین مرا کذاشته اید دین دیکری اختیار کرده اید داماد او کفت اکر غیر دین
تو حق باشد چه میتوانی کرد الکاه عمر رض از جای خود بر جست و او را بشت و لکد میزد
باز خواهرش آمد که شوهر خود را خلاص کند بدستی دیکر او را نیز دفع نموده انداخت
چنانچه روی او خون آلوده شد خواهرش چون این حالت دید در غضب شد
و کفت اکر غیر دین تو حق باشد چه میتوانی کرد اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان
محمدا عبده و رسوله عمر رض چون این سخن شنید از غضب باز ایستاده کفت آن کتابی
که نزد شماست بیارید تا بخوانم خواهرش کفت تو طاهر نیستی قرآنرا بدست تو نمیدهیم لایمسه
الا المطهرون برخیز و غسل کن و وضو بساز الکاه برخاست و وضو ساخته قرآن
را برداشت و سوره طه برخواند تا وقتی که باین آیه انني انا الله لا اله الا انا فاعبدني و اقم
الصلوة لذکری رسید کفت دلالت کنید مرا بر محمد صلی الله علیه وسلم جناب حبّاب چون
این قول از عمر شنید از پس پرده بیرون آمد و کفت ای عمر بشارت باد ترا که
در شب پنجشنبه رسول الله صلی الله علیه وسلم در حق تو دعا کرده فرمود اللهم اعز الاسلام
بعمر بن الخطاب او بعمرو بن هشام امید آن دارم که دعای رسول الله صلی الله علیه و
سلم در حق تو مستجاب شده باشد و چون در آن وقت رسول الله صلی الله علیه وسلم
در خانه که در اصل صفا واقع بود تشریف داشت عمر رض متوجه آن خانه شد
چون به آن منزل رسید دید که حمزه و طلحه و بعضی دیکر از مردمان در آن در خانه
نشسته اند حمزه رض کفت این عمر است که آمده اکر خدای اراده خیر در حق او کرده مسلمان

مسلمان خواهد شد والا قتل او بر ما آسان است راوی گوید در آن وقت وحی
بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل شده بود و بعد از فراغ از آن از حجره بیرون
آمده ملاقات عمر رض کرده حمایل سیف او را گرفته فرمود ای عمر آیا ایمان نمی آوری
تا وقتی که خدا تعالی عبرت و عقوبتی که بر ولید بن مغیره نازل ساخت بر تو نازل
گرداند آنگاه عمر رض گفت اشهد ان لا اله الا الله و انک محمد عبد الله و رسوله و بروایت
بزار و طبرانی و ابو نعیم و بیهقی در دلائل از اسلم مرویست که گفت عمر رض مرا گفت که
من غلیظ ترین مردم بودم بر رسول الله صلی الله علیه وسلم اتفاقا در روزی حار بوقت
اشتداد حرارت در نیم روز در بعضی از طرق مکه مردی را دیدم گفت عجب است
از تو یا ابن الخطاب که زعم تو این است که مثل تو کسی نیست و حال آنکه در خانه تو بعضی
مسلمان شده اند چون از حقیقت آن حال از وی سوال کردم گفت خواهر تو
بدین اسلام درآمده من چون این سخن شنیدم غضبناک شده باز گشتم چون
بخانه رسیدم و در زدم گفتند کیست گفتم عمر چون آواز من شنیدند جمعی که صحیفهٔ قرآن
نزد ایشان بود و قرآت آن میکردند پنهان شدند و خواهر من برخاسته
در خانه را بگشود آنگاه با او گفتم که ای دشمن نفس خود دین خود را ترک کرده
بدین محمد درآمده و مشتی بر سر او زدم بمرتبهٔ که خون از سر او روان شد و
شروع در گریه کرده گفت یا ابن الخطاب مسلمان شدم هرچه خواهی کرد بفعل آر
و مرا آنگاه بر سریری که در آن خانه نهاده بود نشسته گفتم این صحیفه را نزدیک
من آور خواهرم گفت تو از اهل آن نیستی و غسل جنابت نکرده و این کتابیست
که بغیر طهارت مس آن نمیتوانند کرد من تکلیف بسیار کرده آن صحیفه را گرفتم

وچون کشادم بسم الله الرحمن الرحیم نوشته دیدم چون اسمی از اسماء الله شنیدم در بدو حال از آن اسم بترسیدم و صحیفه را انداختم باز رجوع بنفس خود کرده صحیفه را گرفتم آیه سبح لله ما فی السموات والارض یافتم بسبیل خوف آنرا خواندم تا به آیه امنوا بالله ورسوله رسیدم گفتم اشهد ان لا اله الا الله چون آن جماعت کلمه از من شنیدند بسرعت نزد من آمده آواز تکبیر برآوردند وگفتند بشارت باد ترا ای عمر که رسول الله صلعم روز دوشنبه این دعا فرمود که اللهم اعز الاسلام باحب الرجلین الیک اما ابوجهل واما عمر یعنی قوت ده اسلام را بهر کدام ازین دو مرد که دوستر داری یا به ابوجهل یا بعمر رض آنگاه مرا برسول الله صلی الله علیه وسلم دلالت کردند در خانه که در اسفل صفا واقع بود چون به آنجا رسیدم و در زدم گفتند کیست گفتم عمر و بنا بر آنکه شدت و غلظت مرا برسول الله صلی الله علیه وسلم میدانستند هیچکدام از اصحاب بفتح باب دلیری نکردند تا وقتیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که افتحوا له الباب در از برای او بکشایید تا در آمد آنگاه در را کشادند و دو کس هر دو بازوی مرا گرفته نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم بردند رسول الله صلعم فرمود بگذارید او را و مجامع قمیص مرا گرفته بخود کشید وگفت اسلم یا ابن الخطاب اللهم اهده مسلمان شوای پسر خطاب بار خدایا تو او را هدایت [illegible] آنگاه من کلمه شهادت گفتم و مسلمانان تکبیر به آواز بلند برآوردند چنانچه مردم در اطراف مکه شنیدند و قبل ازین اسلام را مخفی میداشتند و بعد از آنکه بشرف اسلام فائز شدم مسلمانان را میدیدم که کفار ایشان را میزدند بواسطه آنکه مسلمان شده بودند و ایشان نیز بقدر قوت

غوث خود کفار را میزدند و هیچ کسی تعرض بمن نرسانید و لیکن میخواستم که مرافعت
و مضاربتی با کفار داشته باشم تا ثواب اخروی حاصل شود و چون خال من
ابوجهل ابن هشام شریف و بزرگ قوم بود بخانه او رفتم و در زدم گفت کیست
گفتم عمر و دین خود را گذاشته دین اسلام گرفته ام گفت ای عمر دین خود را ترک مکن
و این سخن گفته به اندرون خانه رفت و مرا گذاشت با خود گفتم که این چیزی
نبود و مقصود من ازینجا حاصل نشد بجای دیگر باید رفت الغرض بخانه یکی دیگر از عظمای
قریش رفتم چون بیرون آمد آنچه با خال خود گفته بودم باو گفتم او نیز جواب
من مثل جواب خال داد و در حجره خود داخل شده مرا گذاشت گفتم ازینجا
نیز فایده حاصل نشد چرا که کفار مسلمانان را میزنند و کسی مرا نمیزند و من کسی را
نمیزنم آخر شخصی با من گفت اگر میخواهی که اسلام تو شایع گردد در وقتی که مردم
در حجر مجتمع میشوند اسلام خود را بفلان مرد عرض کن که او هرگز سر کسی را پوشیده
نمیدارد الغرض در وقت اجتماع ناس بحجر رفتم و نزدیک آن مرد نشسته گفتم من بدین
اسلام درآمده ام آن مرد گفت آیا این امر واقعی ست و این کار کرده گفتم بلی
کرده ام آن مرد فی الحال از جای خود برخاسته به آواز بلند فریاد برآورد که عمر ابن خطاب
از دین خود برگشته و بدین اسلام درآمده کفار چون این سخن شنیدند
بجانب من مبادرت نمودند و مرا میزدند و ایشان را میزدم تا جمعی کثیر بمن گرد آمدند
الغرض خال من گفت سبب گرد آمدن این جماعت چیست گفتند عمر از دین خود برگشته است
الغرض به آستین خود اشارت کرد که خواهرزاده خود را در جوار خود در آوردم
بنابرین اشرار کفار مرا گذاشتند دیگر تعرض بمن نرسانیدند باز چون مسلمانانرا

مبتدی بودم که مرافقت و مضاربت بکفار میکردند و من ازین ثواب محروم مانده بودم نزد خال
خود رفتم و گفتم جوار ترا رد کردم بعد از آن همیشه با کفار منازعت و مخاصمت میکردم و ایشان مرا
میزدند تا وقتی که خدای تعالی اسلام را قوت داد و غالب گردانید فضیلت دوم
در منقبت عمر رض بفاروق روایت کرد ابونعیم در دلائل و ابن عساکر از ابن عباس
که گفت از عمر رض پرسیدم که بچه سبب ترا فاروق میگویند گفت بیان این قصه آن است
که روزی بمسجد رفته بودم که ابوجهل در سب و ایذای رسول الله صلی الله علیه وسلم سر
مینماید و این خبر بحمزه رض رسانیدند حمزه کمان خود را برداشت و متوجه مسجد شد و در حلقه
قریش مقابل ابوجهل بر کمان خود تکیه کرده ایستاد ابوجهل مشاهده این حال نموده
دانست که حمزه غضبناک است گفت چیست ترا ای اباعماره درین سخن بود که حمزه رض
کمان برداشت و بر گردن او چنان زد که بعضی از رگهای گردن او گسیخته شد
و خون جاری گشت آنگاه قریش از خوف فتنه در میان افتادند و اصلاح میان
ایشان کردند و چون در آن وقت رسول الله صلی الله علیه وسلم در خانه ارقم بن ابی الارقم
مخزومی مختفی بود حمزه بعد از وقوع این قصه به آن خانه رفت و مسلمان شد و من بعد از
سه روز دیگر از تاریخ اسلام حمزه رض ملاقات ارقم مخزومی کرده گفتم ترک دین پدران
خود کرده تابع دین محمد شده گفت اگر من این کار کرده ام کسی که حق تو بر ایشان
زیاده از من است ایشان نیز ترک دین پدران کرده اند اگر میتوانی ایشان را منع
کن گفتم آنها کیستند گفت خواهر و داماد تو آنگاه بجانب ایشان متوجه شدم چون
بخانه در آمدم همهمه شنیدم گفتم این همهمه چه بود و چه چیز میخواندید و جواب و سوال میان
ما و ایشان بسیار واقع شد تا وقتی که بر سر خواهر خود چنان زدم که خون آلوده

آلوده شد و او نیز از اضطراب سر مرا گرفت و گفت بر رغم تو مسلمان شده حالا
چه خواهی کرد و من چون سر او را خون آلوده یافتم شرمنده شدم آنگاه نشستم و گفتم
این کتاب را بمن نمایید گفت بی طهارت مس این کتاب جایز نیست پس غسل
کرده صحیفه را گرفتم بسم الله الرحمن الرحیم یافتم گفتم این اسماء اسامی طیبه طاهره است
آنگاه طه ما انزلنا علیک القرآن الی قوله له الاسماء الحسنی خواندم این آیه در خاطر
بسیار عظیم نمود گفتم آیا قریش از این گریزند بعد از آن مسلمان شدم و خبر از رسول الله
صلی الله علیه وسلم گرفتم گفتند در خانه ارقم است چون بمنزل او در رفتم اهل اسلام جمیعا
آنجا حاضر بودند حمزه پرسید که کیست گفتند عمر است گفت در بگشایید تا در آید اگر بجانب
ما اقبال کند و مسلمان شود از او قبول خواهیم کرد و اگر از ما رو بگرداند او را خواهیم
کشت آنگاه رسول الله صلعم این گفتگو را شنیده از حجره تشریف بیرون فرمود باز
در حضور آن حضرت کلمهٔ شهادت گفتم و مسلمانان تکبیر به آواز بلند گفتند چنانچه اهل
مسجد شنیدند بعد از آن گفتم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم آیا ما بر حق نیستیم فرمود
بلی ما بر حقیم گفتم پس دین خود را چرا مخفی داریم آنگاه اهل اسلام را دو صف
ساخته بیرون آمدیم در یک صف من بودم و در صفی دیگر حمزه تا وقتی که در مسجد الحرام
داخل شدیم و چون نظر قریش بر من و حمزه افتاد اندوه و حزن بسیار بایشان
رسید و در آن روز رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا فاروق و فرق بین الحق والباطل
خواند و ابن سعد از ذکوان روایت کرد که گفت از عائشه رض پرسیدم که چه کس
بود که عمر رض را مسمی بفاروق ساخته و واضع این اسم کیست گفت رسول الله
صلی الله علیه وسلم او را فاروق خواند و ابن ماجه و حاکم از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما

روایت کردند که چون عمر رض مسلمان شد جبرئیل علیه السلام آمد و گفت ای محمد اهل آسمان
مستبشر و خوشحال شدند بسبب اسلام عمر رض و روایت کرد بزاز و حاکم صحیح کرد آن را
از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما که گفت در وقت اسلام عمر رض مشرکان گفتند
این زمان مسلمانان را قوتی حاصل شد اگر از ما درشتی و غلظتی نسبت بایشان
واقع شود جزای ما خواهند داد و فرو گذاشت نخواهند کرد و آیة یا ایها النبی حسبک الله
ومن اتبعک من المؤمنین در آن روز نازل شد و بخاری و غیر او از ابن مسعود روایت
کردند که گفت از وقتی که عمر رض بشرف اسلام فایز شد همیشه عزیز و غالب بودیم
و ابن سعد نیز از ابن مسعود روایت کرد که گفت اسلام عمر رض فتح بود و هجرت نصرت
بود و امامت رحمت بود قبل از اسلام او رض ما استطاعت اقامت صلوة در بیت الحرام
نداشتیم و چون او رض باسلام درآمد با ایشان کارزار میکردیم تا وقتیکه اهل اسلام را
بحال خود گذاشتند و دست از ایشان کوتاه کردند و ابن سعد و حاکم از حذیفه رض عنه
روایت کردند که گفت چون عمر رض مسلمان شد اسلام مثل مردی مقبل بود که زیادت
نمی شد مگر قوت او و زمانیکه عمر رض شهید شد اسلام مثل مردی مدبر بود که همیشه
بعد او زیادت میشد یعنی بعد از قتل عمر رض اسلام از مرتبه که در زمان او بود
ضعف و نقصان می یافت و طبرانی از ابن عباس رض عنهما روایت کرد بسندی
حسن که گفت اول کسی که اسلام را آشکارا کرد عمر بن خطاب بود رض و بسند حسن
بروایت ابن سعد از صهیب رض که گفت وقتی که عمر رض مسلمان شد اسلام آشکارا شد
و علانیه مردم را باسلام دعوت میکردیم و حوالی خانه کعبه نشسته حلقه میزدیم و طواف خانه
میکردیم و اگر نسبت بما شدتی و غلظتی میکردند جزای آن در کنار ایشان می نهادیم فصل سیوم در

فصل سیوم در هجرت عمر رض بروایت ابن عساکر از علی رض مرویست که فرمود ندانستم
که کسی از مهاجرین بی سبیل علانیه هجرت کرده باشد الا عمر بن الخطاب رض که چون قصد
هجرت کرد سیف خود را حمایل کرد و کمان را بر دوش انداخت و چند عدد تیر از ترکش
بیرون آورده بدست خود گرفت و در وقتی که اشراف قریش در فضای خانه کعبه
بودند بکعبه آمد و هفت نوبت طواف نمود و در خلف مقام دو رکعت نماز گذارد
و نزدیک هر یک از اشراف قریش آمده گفت شاهت الوجوه یعنی زشت
روی شوید هر کس که بخواهد که مادرش بی فرزند شود و فرزندش یتیم گردد و زنش
بی شوهر شود باید که ملاقات کند با من در وراء این وادی آخر هیچ یک از ایشان
تاب مقاومت با او نداشتند و از عقب او نرفتند و روایت کرد ابن عساکر از براء
گفت اول کسی که آمد از مهاجران مصعب بن عمیر و ابن ام مکتوم بود و بعد از ایشان
عمر ابن خطاب رض با بیست سوار آمد از وی سوال کردیم که حال رسول الله علیه وسلم
چه شد گفت بر اثر من تشریف خواهند آورد والحاصل بعد از عمر رض رسول الله صلی الله علیه
وسلم مدینه را بنور حضور خود در روشن گردانید بر فاقت ابو بکر صدیق رض فصل چهارم
در فضائل فاروق رض قبل ازین سی و چهار حدیث مذکور شد در ضمن احادیث
داله بر خلافت و فضائل ابی بکر رض و حدیث سی و پنجم اللهم اعز الاسلام بعمر بن الخطاب
حدیث سی و ششم لما اسلم عمر نزل جبرئیل فقال یا محمد لقد استبشر اهل السماء باسلام
عمر رض و حدیث سی و هفتم لما اسلم عمر رض قال المشرکون لقد انتصف القوم الیوم منا و انزل الله
یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین چنانچه در همین باب ترجمه این
همه حدیث نیز مذکور شد و اما حدیث سی و هشتم بروایت بخاری و مسلم مرویست از

ابو هریره رض که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بینما انا نائم رایتنی فی الجنة فاذا
امراة تتوضا الی جانب قصر قلت لمن هذا القصر قالوا لعمر فذکرت غیرتک فولیت مدبرا فبکی
وقال علیک اغار یا رسول الله وقتی که در خواب بودم خود را در بهشت دیدم و در آنجا
زنی بود که در قصری از قصور بهشت وضو میساخت پرسیدم که این قصر از کیست گفتند
از عمر میخواستم که در آن قصر درآیم الغاه غیرت ترا یاد آورده پشت کردم و رفتم بعد
ازان عمر رض را گریه دست داد و گفت آیا بر تو غیرت میکنم یا رسول الله واین
کلام استفهام انکاری ست یعنی سزاوار نیست از من که غیرت کنم بر تو و نخواهم
کرد حدیث سی و سیم روایت کردند احمد و بخاری و مسلم از جابر که رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود رایتنی فی الجنة فاذا انا بالرمیصا امراة ابی طلحة وسمعت خشفا امامی
فقلت ما هذا یا جبریل قال هذا بلال ورایت قصرا ابیض بفنائه جاریة فقلت لمن
هذا القصر قالوا لعمر بن الخطاب فاردت ان ادخله انظر الیه فذکرت غیرتک در خواب
دیدم خود را در بهشت ناگاه رمیصا زن ابو طلحه پیدا شد و از پیش روی خود
حس و حرکتی شنیدم گفتم این کیست ای جبرئیل گفت این بلال ست رض
و قصری سفید دیدم و در فضای آن قصر دختری بود گفتم این قصر از کیست
گفت از عمر بن الخطاب ست رض الغاه خواستم که در آن قصر داخل شوم چون
غیرت تو بخاطرم رسید داخل نشدم حدیث چهلم روایت کردند بخاری و مسلم
از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بینا انا
نائم شربت یعنی اللبن حتی انظر الی الری یجری فی اظفاری ثم ناولته عمر رض قالوا
فما اولته یا رسول الله قال العلم در اثنای که در خواب بودم قدحی شیر بمن

بمن دادند واز آن شیر آشامیده سیر شدم چنانچه دیدم که در ناخنهای من جاری
شد باز آنچه مانده بود آنرا بعمر دادم رض اصحاب گفتند یا رسول الله صلی الله علیه وسلم
تعبیر وتاویل این خواب بچه چیز کرده فرمود که تعبیر این بعلم کرده ام حدیث چهل و پنجم
بروایت احمد وبخاری ومسلم وترمذی ونسائی از ابوسعید خدری رض مرویست
که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بینما انا نائم رایت الناس عرضوا علی
وعلیهم قمص فمنها ما یبلغ الثدی ومنها ما یبلغ دون ذلک وعرض علی عمر رض وعلیه
قمیص یجره قالوا فما اولته یا رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الدین در اثنای نمازی که
در خواب دیدم که مردم را بر من عرض میکردند وبر هر یک از ایشان جامه بود بعضی
از ان جامهها ازین قبیل بود که به پستان ایشان میرسید وبعضی پایین تر از پستان
وعرض کرده شد بر من عمر رض وبروی جامهٔ دراز بود که در زمین میکشید اصحاب
گفتند یا رسول الله تاویل وتعبیر این خواب چه نوع فرمودی رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود تاویل آن بدین کرده ام ودر یک روایت از ترمذی آنست که گفتند علی ما ذا
تاولت هذا بر چه چیز تاویل کردی این خواب را ودرین روایتست آنکه فرمود جامه
بعضی ازین مردم تا ناف بود وبعضی تا زانو وبعضی بنصف ساق پای ایشان میرسید
ودر قول رسول الله صلی الله علیه وسلم الدین رفع ونصب هر دو جایز ست یعنی
رفع بنا بر آنکه مبتداست در جواب استفهام وخبر او محذوف ست ونصب بنا بر
آنکه مفعول فعل محذوف ست ودرین روایت بدل دین با ایمان تعبیر کرده ودر وجه
تعبیر قمیص بدین گفتند که قمیص ستر عورت میکند ودین نیز ستر عورت
میکند در آخرت از جمیع مکروهات صاحب خود را مستور میدارد واصل درآن

قول خدا تعالی است ولباس التقوی ذلک خیر ومعبران اتفاق کرده اند بر
تعبیر قمیص بدین و بر آنکه طول قمیص دلالت بر بقای اثر صاحب قمیص میکند بعد از وی
گویند تاویل قمیص بدین نکرده اند مگر از برای آنکه دین عورت جهل را می پوشاند همچنانکه
قمیص عورت بدن را می پوشاند و بعد از عرض هر کس که قمیص او به پستان رسید
دل خود را از کفر مستور داشته اگرچه عصیان از و صادر شده باشد و آن کس که
قمیص او تا زیر پستان رسیده و فرج او ظاهر است پای خود را از رفتن در معصیت
نپوشانیده و آن کس که تا پای او رسیده از جمیع وجوه بجلباب تقوی مستور است
و آن کس که طول قمیص او زیاده از این است چنانچه از پای او گذشته آن کس
بعمل صالح خالص زیادتی دارد بر دیگران و عارف ابن ابی حمزه گوید مراد بناس
درین حدیث مومنان این امت اند و مراد از دین امتثال اوامر واجتناب
از نواهی است و بعد از عرض را درین باب مقامی عالی است و ازین حدیث گرفته
اند که اگر حسن جامه یا غیر حسن آن در خواب دیده شود تعبیر میکنند آنرا بنیکی
دین لابس جامه ونقصان آن بواسطه نقصان ایمان یا عمل و در حدیث آمده
که اهل دین بر یکدیگر زیادتی دارند در قلت وکثرت وقوت وضعف ودرازی
جامه از جمله مثالهائی است که موجب حمد است در خواب و سبب ذم است در بیدار
بحسب شرع چراکه وعید وارد شده در حق کسی که جامه دراز پوشیده حدیث
بیست و دوم روایت کردند بخاری و مسلم از سعد ابن ابی وقاص که گفت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم فرمود یا ابن الخطاب والذی نفسی بیده ما لقیک الشیطان سالکا
فجا قط الا سلک فجا غیر فجک ای پسر خطاب بآن خدای که جان من بید قدرت

اوست

اوست که شیطان ملاقی تو نشود در هیچ راهی هرگز مگر آنکه آن راه را گذاشته براهی دیگر
غیر راه تو رود و در بعضی بواسطهٔ ترس و بیمی که از تو دارد قطع راه میکند
مرویست بروایت احمد و بخاری از ابو هریره رض و بروایت احمد و مسلم و ترمذی
و نسائی از عایشه رض که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود لقد کان فیما قبلکم من
الامم ناس محدثون فان یکن فی امتی احد فانه عمر بتحقیق که در امم سابقه کسان
صادق الظن بوده اند که از ملا اعلی ملهم بر شده و صواب میشدند پس اگر در امت
من از ان قبیل کسی هست آن عمر ابن الخطاب است رض و در این منزلت مبالغه است همچنانکه
میگویند اگر مرا دوستی هست آن فلانست و بخاری از ابن عمر روایت کرد که گفت
از عمر رض هرگز نشنیدم که بگوید ظن من در فلان امر چنین است مگر آنکه چنان باشد
که او ظن کرده چنانچه وقتی نشسته بود و مردی جمیل یعنی سواد بن قارب باو گذشت
عمر رض گفت با ظن من خطا واقع شده یا آنکه این مرد بر دین جاهلیت است یا کاهن
ایشان بوده الخ او سواد بن قارب را طلب نموده این سخن با او گفت و او
اول الخ او این معنی نموده گفت کاهی مثل امروز مردی مسلمان ملاقی من نشده
باز عمر رض گفت بجد میگویم این سخن مرا از بن خبر دار کن الخ او گفت من در ایام جاهلیت
کاهن ایشان بوده ام بعد از ان عمر رض گفت نیکوترین و عجب ترین چیزی که جنیه
تو انبیان به آن کرده باشد چیست گفت روزی در بازار بودم جنیه آمد و من
مشاهده فزع از وی کردم او این شعر بر خوانده الم تر الجن وابلاسها الخ کما وقع
فی البخاری ویاسها من بعد انکاسها ولحوقها بالقلاص واحلاسها الخ او عمر رض گفت
راست میگوید میگویم وقتی نزد آلهه ایشان خوابیده بودم یعنی در زمان جاهلیت

درین اثنا مردی آمد و بچه شتری داشت و ذبح کرد در بطن وی کسی فریاد برآورد به آواز
بلند که مثل آن نشنیده بودم میگفت یا جلیح امر نجیح رجل فصیح یقول لا اله الا الله الکاه قوم
از جای برجستند من گفتم نمی برم از این مقام تا ورای این چیزی دیگر معلوم کنم درین
اثنا باز ندا کرد و گفت یا جلیح امر نجیح رجل فصیح یقول لا اله الا الله الکاه ایستادم و هیچ درنگ
نکردم تا آنکه گفتند این پیغمبری خواهد بود حدیث چهل و یکم . روایت کردند احمد و
ترمذی از ابن عمر و احمد و ابو داود و حاکم از ابو ذر و ابو یعلی و حاکم از ابو هریره و طبرانی
از بلال و از معاویه رضی الله تعالی عنهم که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ان الله تعالی
جعل الحق علی لسان عمر و قلبه خدای تبارک و تعالی جاری ساخته است حق را بر زبان
و دل عمر رضی الله تعالی عنه مترجم گوید علما گفته اند که در لفظ جعل اشعاری است به آنکه جریان
حق بر قلب و لسان عمر رض امری خلقی طبیعی است نه عارضی مرویست از ابن عمر
رضی الله تعالی عنهما که گفت هرگز نازل نشد امری که قوم در آن امر چیزی گفتند
و عمر رض چیزی گفت مگر آنکه قرآن موافق قول عمر رض نازل شد حدیث چهل و دوم
روایت کردند احمد و ترمذی و حاکم صحیح کرد آن را از عقبه بن عامر و طبرانی از عصمت
بن مالک که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود لو کان بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب
اگر بعد از من پیغمبری می بود هر آئینه عمر بن خطاب بودی رض و طبرانی روایت این حدیث
از ابو سعید خدری و غیر او کرده و ابن عساکر از حدیث ابن عمر حدیث چهل و سوم روایت
کرد ترمذی از عائشه رض که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود انی لانظر الی شیاطین
الجن و الانس قد فروا من عمر هر آئینه می بینم شیاطین جنی و شیاطین انسی را
که از عمر رض میگریزند و ابن عدی ایضا از عائشه رض روایت کرده که فرمود رات

رابت شیاطین الانس والجن فروا من عمر رض حدیث چهل و هفتم روایت کردند
ابن ماجه وحاکم از ابی ابن کعب که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود عمر اول من یصافحه
الحق واول من یسلم علیه واول من یاخذ بیده فیدخله الجنة اول کسی که حق مصافحه میکند
او را واول کسی که حق بر وی سلام میکند واول کسی که او را در بهشت می برد عمرست
رض ومصافحه درین مقام کنایه ست از مزید انعام واقبال بر وی اگر گوئی قبل ازین
حدیثی مذکور شد که ابوبکر رض اول کسی ست از امت که در بهشت داخل میشود پس میان
این دو حدیث منافات باشد گوئیم منافات نیست وجمع میان این دو حدیث
باین طریق که اولیت درین حدیث نسبی ست یعنی اول کسی که در بهشت داخل شود
بعد از ابوبکر عمرست رضی الله تعالی عنهما حدیث چهل و هشتم روایت کردند ابن
ماجه وحاکم از ابوذر رض که گفت از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که گفت
ان الله تعالی وضع الحق علی لسان عمر یقول به بدرستیکه خدا تعالی القای حق بر زبان
عمر رض کرده به آن تکلم میکند حدیث چهل ونهم روایت کردند احمد وبزار از ابوهریره
رض که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله جعل الحق علی لسان عمر وقلبه
این حدیث قبل ازین مذکور شد وابن منیع در مسند خود از علی ابن ابی طالب رضی الله تعالی
عنه وکرم الله وجهه روایت کرده که گفت کنا اصحاب محمد لانشک ان السکینة تنطق علی
لسان عمر رض ما اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم شک وریب نداشتیم در آنکه سکینه بر
زبان عمر رض ناطق ست مترجم گوید اقوال علماء در تفسیر سکینه بسیارست پس بعضی از
ایشان معنی این حدیث چنین گفته اند که ما شک نداشتیم در آنکه عمر رض تکلم میکند
بچیزی که مستحق ست که نفوس به آن ساکن شود وقلوب به آن مطمئن گردد واین

چیز امری غیبی است که خدا تعالی با وا القا کرده کذا فی بعض حواشی المشکاة و بعضی گفته اند که
مراد آن سکینه است که خدا تعالی در کتاب عزیز فرموده و بعضی غیر ازین نیز گفته اند کذا فی
النهایه الجزری حدیث پنجاهم روایت کرد بزاز از ابن عمر و ابن عساکر از ابو هریره و صعب
بن جثامه رضی الله تعالی عنهم که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود عمر سراج اهل الجنة عمر رض
چراغ اهل بهشت خواهد بود در بهشت مترجم گوید این حدیث علی ابن ابی طالب رض و کرم الله
وجهه نیز از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده موید این قول آنکه در فصل الخطاب از ابن
عباس رضی الله تعالی عنهما نقل کرده که در ایام خلافت عمر رض چون فتح مداین شد
عمر رض امر کرد تا جمیع غنایم را بمسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم بردند و اول کسی که
بمسجد آمد حسن بن علی بود که با عمر رضی الله تعالی عنهم گفت ای امیر المومنین از آنچه خدا تعالی
بر مسلمانان فتح فرموده حق من بده عمر رض تعظیم و اکرام وی کرد ده هزار درهم از آن
غنایم باو داد و چون بخانه تشریف ارزانی فرمود حسین بن علی رض آمد
و گفت ای امیر المومنین حق مرا از آنچه بر مسلمانان فتح شده عطا کن عمر رض گفت
بالرحب والکرامت و هزار درهم دیگر بامام حسین رض عطا کرد آنگاه عبدالله بن عمر
رضی الله تعالی عنهما نزد پدر آمده طلب حق خود کرد عمر رض او را پانصد درهم داد عبدالله
گفت ای امیر المومنین من مردی کبیر السن ام و در خدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
شمشیر زدم مرا پانصد درهم میدهی و حسن و حسین رض عنهما که طفل اند در کوچه های
مدینه بازی می کنند ایشان را هر یک هزار درهم دادی عمر رض گفت بلی چنین کرده ام
تو برو و پدری مثل پدر ایشان بیار و مادری مثل مادر ایشان و جد و جده مثل جد و
جده ایشان و عمی مثل عم ایشان و عمه مثل عمه ایشان و خال و خاله مثل خال و

خال وخاله ایشان بیاور تا مقدار که بایشان داده شود دهم ومیدانم تو این نوع کسان
نخواهی آورد چرا که پدر ایشان علی مرتضی است و مادر ایشان فاطمه زهرا است وجد ایشان
محمد مصطفی است وجده ایشان خدیجه کبری است وعم ایشان جعفر ابی طالب است وعمه ایشان
ام هانی بنت ابی طالب است وخال ایشان ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم
وخاله ایشان رقیه وام کلثوم وزینب دختران رسول الله صلی الله علیه وسلم وچون
این خبر بعلی مرتضی علیه التحیة والثنا رسید تحسین قول عمر رض کرده گفت از رسول الله
صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود عمر سراج اهل الجنة فی الجنة باز چون عمر رض
استماع نقل این حدیث از علی رض نمود با جمعی از اصحاب که نزد وی بودند برخاسته
بمنزل علی رض آمد و در زد چون علی بیرون آمد عمر رضی الله تعالی عنهما گفت ای
علی آیا از پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیده علی رض گفت شنیده ام عمر رض گفت خطی
باین مضمون بنویس از جهة من الکاه علی رض نوشت بسم الله الرحمن الرحیم
هذا ما ضمن علی ابن ابی طالب لعمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنهما عن رسول الله
صلی الله علیه وسلم عن جبرئیل عن الله تبارک وتعالی ان عمر ابن الخطاب سراج
اهل الجنة فی الجنة یعنی این خط ضمانت علی ابن ابی طالب است مر عمر ابن خطاب
رضی الله تعالی عنهما از پیغمبر صلی الله علیه وسلم از جبریل علیه السلام از خدای تبارک
وتعالی که عمر ابن الخطاب چراغ اهل بهشت است در بهشت بعد از ان عمر رض آن
خط را گرفته بیکی از اولاد خود سپرد و وصیت کرد که وقتی که من بمیرم بعد از غسل
وتکفین این خط را در کفن من مندرج ساز تا نزد پروردگار خود برم وچون شهید شد
بنابر وصیت در کفن او رض مندرج گردانید و در معنی سراج اهل جنت بعضی از

علما گفتند مراد آن ست که آن چهل کس که تمامی ایشان با سلام عمر رضی الله تعالی
عنهم حاصل شد جمیعاً از اهل جنت اند و عمر رض در میان ایشان همچون سراج ست
زیرا که اسلام ایشان با سلام عمر رض عنهم فوت گرفت و در آنوقت اظهار اسلام
کردند بعد از آنکه خایف و مختفی بودند همچنانکه راه رو بروشنائی چراغ هدایت می یابد
کذا فی النهایه الجزری رحمه الله حدیث پنجاه و یکم روایت کرد بزاز از قدامه بن
مظعون از عم او عثمان بن مظعون که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم اشارت
بدست مبارک خود بجانب عمر رض کرده فرمود هذا غلق الفتنة لا یزال بینکم و بین
الفتنة باب شدید الغلق ما عاش هذا بین اظهرکم این مرد ابواب فتنه را مسدود
می سازد و همیشه میان شما و میان فتنه بابی مغلق ست که به آسانی گشاده نشود مادامیکه
این مرد یعنی عمر رض در میان شما ست حدیث پنجاه و دوم روایت کرد طبرانی
در اوسط و حکیم در نوادر الاصول و ضیا از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما که گفت
جبرئیل نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت عمر را از من سلام برسان و بگو که غضب
تو عز ست و رضای تو حکم ست و در روایتی دیگر آنکه فرمود اتانی جبرئیل فقال
اقرأ عمر السلام و قال له ان رضاه حکم و ان غضبه عز حدیث پنجاه و سوم روایت
کرد ابن عساکر از عائشه رضی الله تعالی عنها که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
ان الشیطان یفرق من عمر بتحقیق که شیطان می ترسد از عمر رض و احمد و ترمذی
و ابن حبان در صحیح خود روایت کردند از طریق بریده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
فرمود ان الشیطان یفرق منک یا عمر بدرستیکه شیطان می ترسد از تو ای عمر
حدیث پنجاه و چهارم روایت کردند ابن عدی از ابن عباس رض الله تعالی عنهما

عنهما که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود ما فی السماء ملک الا وهو یوقر عمر ولا فی
الارض شیطان الا وهو یفرق من عمر در آسمان هیچ فرشته نیست مگر آنکه توقیر
وتعظیم عمر رض میکند و در زمین هیچ شیطانی نیست مگر آنکه می ترسد از عمر رض
حدیث بیست و دوم روایت کرد طبرانی در اوسط از ابو هریره رض که گفت
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله باهی باهل عرفة عامة وباهی بعمر
خاصة بدرستیکه خدای تبارک وتعالی مباهات ومفاخرت کرد ملایک را به اهل
عرفه بر سبیل عموم وبعمر رض بر سبیل خصوص حدیث بیست و سوم روایت
طبرانی و دیلمی از فضل ابن عباس رضی الله تعالی عنهما مرویست که رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود الحق بعدی مع عمر حیث کان بعد از من حق با عمرست رض
در هر مکان که باشد حدیث بیست و چهارم طبرانی از سدیسه روایت کرد که رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود ان الشیطان لم یلق عمر منذ اسلم الا خر لوجهه بتحقیق که
شیطان در هیچ وقتی از اوقات ملاقی عمر رض نشد از زمانی که عمر رض بشرف اسلام
فائز شده مگر آنکه بر روی در افتاد از خوف وبیمی که از وی رض دارد و دارقطنی
این حدیث را در افراد از طریق سدیسه از حفصه روایت کرده حدیث بیست و پنجم
روایت کرد طبرانی از ابی بن کعب که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود قال لی جبرئیل
لیبکی الاسلام علی موت عمر جبرئیل علیه السلام مرا گفت که هر آئینه گریه خواهد کرد اسلام
بر موت عمر رض حدیث بیست و ششم روایت کرد طبرانی در اوسط از ابو سعید خدری رض
که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود من ابغض عمر فقد ابغضنی ومن احب عمر فقد احبنی وان
الله باهی بالناس عشیة عرفة عامة وباهی بعمر خاصة وانه لم یبعث الله نبیا الا کان فی امته محدث

وان یکن فی امتی منهم احد فهو عمر قالوا یا رسول الله صلی الله علیه وسلم کیف محدث قال
تتکلم الملائکة علی لسانه هر کس که دشمن دارد عمر را بتحقیق مرا دشمن داشته است و هر کس
که دوست دارد عمر را بتحقیق مرا دوست داشته است و بدرستی که خدا تعالی مباهات و
مفاخرت کرد به مردم در روز عرفه بر سبیل عموم و بعمر رض بر سبیل خصوص و خدا تعالی هیچ
پیغمبری را نفرستاده مگر آنکه در امت وی محدثی بوده است و اگر در امت من احدی باشد
آن عمر است رض اصحاب گفتند یا رسول الله صلی الله علیه وسلم چگونه محدث است
فرمود ملائکه بر زبان او تکلم میکنند و اسناد این حدیث حسن است حدیث بیست و نهم
روایت کرد احمد و ترمذی و ابن حبان در صحیح خود و حاکم از بریده رض که رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود یا بلال بم سبقتنی الی الجنة ما دخلت الجنة قط الا سمعت خشخشتک
امامی فاتیت علی قصر مربع مشرف من ذهب فقلت لمن هذا القصر قالوا لرجل
من العرب فقلت انا من العرب لمن هذا القصر قالوا لرجل من امة محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم فقلت انا محمد لمن هذا القصر قالوا لعمر ابن الخطاب رض ای بلال بچه
چیز سابق شدی بر من در بهشت داخل نشدم در بهشت مگر آنکه خش خش حرکت ترا
پیش پیش خود می شنیدم تا بقصری مربع که از طلا ساخته بود رسیدم گفتم این
قصر از آن کیست گفتند از عمر ابن خطاب است رض حدیث سی‌ام روایت کرد
ابو داود و ترمذی از عمر بن خطاب که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا گفت لا تنسنا
یا اخی من دعائک فراموش مکن ما را ای برادر من از دعای خود حدیث سی و دوم
روایت کردند احمد و ابن ماجه از عمر رض ایضا که پیغمبر صلی الله علیه وسلم مرا گفت
اشرکنا فی صالح دعائک ولا تنسنا شریک ساز ما را در دعای صالح خود و فراموش

فراموش مکن مارا حدیث شصت و سوم روایت کرد ابن نجار از ابن عباس رضی الله عنهما
که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود الصدق بعدی مع عمر حیث کان عمر راستی و درستی
بعد از من با عمر است هر جا که باشد حدیث شصت و چهارم روایت کردند طبرانی
و ابن عدی از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
عمر معی و انا مع عمر والحق بعدی مع عمر حیث کان عمر با من است و من با عمرم و حق بعد از من
با عمر است هر جا که بوده باشد حدیث شصت و پنجم روایت کردند احمد و ترمذی و ابن
حبان در صحیح خود از انس و احمد و بخاری و مسلم از جابر و احمد از بریده و از معاذ رضی
عنهم که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت در بهشت داخل شدم ناگاه قصری از ذهب
دیدم پرسیدم که این قصر از کیست گفتند از آن جوانی از قریش است گمان کردم که آن
جوان من خواهم بود باز چون تحقیق این معنی کردم گفتند عمر بن خطاب است اگر نه این
بودی که غیرت ترا میدانستم در آن قصر داخل میشد ولفظ این حدیث از پیش
گذشته است غیر مرة حدیث شصت و ششم روایت کردند ترمذی و حاکم از ابوبکر رضی
که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ما طلعت الشمس علی خیر من عمر طلوع نکرد آفتاب بر کسی
که بهتر از عمر باشد رضی حدیث شصت و هفتم روایت کرد ابن سعد از ایوب موسی
مرسلا که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله جعل الحق علی لسان عمر وقلبه وهو الفاروق
فرق الله به بین الحق والباطل بدرستیکه خدای تعالی حق را جاری ساخته بر زبان
و دل عمر رضی و او فاروق است خدای تبارک و تعالی باو فرق میان حق و باطل کرد
حدیث شصت و هشتم روایت کرد طبرانی از عصمت بن مالک که رسول الله صلی الله علیه
وسلم فرمود ویحک اذا مات عمر فان استطعت ان تموت فمت ویح کلمه ایست

که بر سبیل توجع و ترحم با کسی میگویند که در مهلکه افتاده باشد و مستحق آن نباشد یعنی
رسول الله صلی الله علیه وسلم با و ترحم و رفق فرمود و گفت زمانی که عمر رض از عالم رحلت
کند اگر بموت خود قادر باشی بمیر تا از فتنه و فساد اهل زمان محفوظ باشی
فصل [illegible] در ذکر ثنای صحابه و سلف بر عمر رض عنهم اجمعین بروایت ابن عساکر از صدیق
رض مرویست که گفت در روی زمین کسی دوستر نزد من از عمر رض نیست و ابن سعد
ایضا از صدیق رض روایت کرده که در ایام مرض با او گفتند که جواب خدا چه خواهی
داد که عمر رض را بر ما والی ساختی بحال آنکه غلظت او را میدانی گفت اگر از من سوال
کند خواهم گفت که بهترین ایشان را والی ساختم و طبرانی از علی ابن ابی طالب
رض و کرم الله وجهه روایت کرده که گفت اذا ذکر الصالحون فحی هلا بعمر ما کنا نبعد ان
السکینة تنطق بلسان عمر رض هرگاه که ذکر صلحا کنند بعمر رض ابتدا کن و بذکر او رض تعجیل
نمای ما بعید نمی دانستیم که سکینه بر لسان عمر رض ناطق بود و قبل ازین معنی سکینه
مذکور شد و ابن سعد از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما روایت کرده که گفت ندیدم
کسی بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم از وقتی که از عالم رحلت فرمود اجد و اجود از عمر رض
و طبرانی و حاکم از ابن مسعود رض روایت کرده که گفت اگر علم عمر رض در یک پله ترازو
نهند و علم زندگان روی زمین در پلهٔ دیگر هر آینه علم عمر رض راجح خواهد آمد بر علم ایشان
و ظن اصحاب در حق عمر رض آن بود که نه تقسیم از علم او دارد یک تقسیم دیگر سایر
مردم و زبیر بن بکار از معاویه رض روایت کرده که گفت اما ابو بکر رض اراده دنیا
نداشت و دنیا ارادهٔ او نداشت و اما عمر رض دنیا ارادهٔ او داشت و او ارادهٔ دنیا
نداشت و اما ما در دنیا آلوده شدیم و پشت و روی در آن میگردیم و حاکم از علی

و حاکم از علی ابن ابی طالب روایت کرده که در وقتی که عمر رضی الله تعالی عنه را
در مغتسل حاضر ساختند به ثوبی پوشیده بودند بر وی داخل شد و گفت رحمت خدای
باد بر تو هیچ کس دوستر نیست نزد من که بصحیفه عمل او بخدای تعالی رسم بعد از صحیفه رسول الله
صلی الله علیه و سلم از این شخص پوشیده شده بثوب و قبل از این این حدیث
بچند طریق اسناد از علی مرتضی رض مذکور شد و طبرانی و حاکم از ابن مسعود رض روایت
کردند که گفت زمانی که صلحا مذکور شوند ابتدا کنید بذکر عمر رض بدرستیکه او اعلم بود
بکتاب الله از ما و افهم بود از ما در دین خدای تعالی و ایضا طبرانی از عمر بن ربیعه
روایت کرد که عمر رضی الله تعالی عنه با کعب الاحبار گفت که نعت و صفت مرا چگونه
یافته یعنی در توریت گفت یافته ام در نعت تو قرنی از حدید عمر رض گفت قرن
از حدید چیست گفت امیری شدید که در امر خدای تعالی ملامت هیچ ملامت
کننده او را فرا نگیرد و از آن نترسد گفت دیگر چه یافته کعب الاحبار گفت باز
این یافته ام که بعد از تو شخصی خلیفه باشد که لشکر ظلمه او را بقتل رسانند گفت
باز چه چیز یافتی گفت یافتیم که بعد از آن بلا و فتن خواهد بود و مروی است بروایت
احمد و بزار و طبرانی از ابن مسعود رض که گفت تفضیل عمر رض بر مردم بچهار چیز است
اول به امر بقتل اسیران بدر که خدای تعالی آیه لولا کتاب من الله سبق الآیه
موافق رای او نازل ساخت و دوم بآنکه زنان پیغمبر را صلی الله علیه و سلم امر
بحجاب فرمود و زینب که یکی از ازواج مطهرات آنحضرت بود گفت ای عمر وحی
بر ما نازل میشود و تو بر ما حکم میکنی الغاه حق تعالی آیه و اذا سألتموهن متاعا
فاسئلوهن من وراء حجاب که آیه حجاب است نازل ساخت سیوم بآنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم

جهت اسلام او دعا فرمود و گفت اللهم ایّد الاسلام بعمر چهارم برای و اجتهاد او در باب بیعت
ابوبکر رض و او رض اول کسی بود که بیعت کرد با ابوبکر رض و ابن عساکر از مجاهد روایت
کرده که گفت ما چنین میگفتیم با یکدیگر که شیطان در ایام خلافت عمر رض در زنجیر بود
و چون عمر رض را شهید کردند خلاصی یافت و اعوان و انصار او متفرق گشتند
فصل ششم در موافقات عمر رض با قرآن و سنت و توریه روایت کرد
ابن مردویه از مجاهد که گفت عمر رض رایی میدید یعنی اجتهادی میکرد موافق
رای و اجتهاد او قرآن نازل میشد و ابن عساکر از علی ابن ابی طالب رض
و کرم الله وجهه روایت کرده که گفت ان فی القرآن لرأیا من رأی عمر یعنی بدرستیکه
در قرآن هر آینه رایی از رای عمر رض هست و از ابن عمر مرفوعا روایت کرده که گفت
در چیزی مردم سخن نگفتند که عمر رض خلاف آن گفته باشد مگر آنکه قرآن موافق
آنچه عمر رض گفته بود نازل شد و موافقات عمر رض با قرآن بسیار است دا
و دوم و سیوم روایت کردند بخاری و مسلم از عمر رض که گفت موافقت کردم
با پروردگار خود در سه چیز گفتم یا رسول الله صلی الله علیه و سلم اگر مقام ابراهیم را
مصلی سازیم خوب خواهد بود آنگاه آیه واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی نازل
شد موافق رای و قول من دیگر گفتم یا رسول الله صلی الله علیه و سلم بر و فاجر بحضور
ازواج مطهرات تو می آیند اگر ایشان را امر کنی بحجاب خوب است آنگاه آیه
حجاب نازل شد دیگر ازواج مطهرات مجتمع شده بودند در غیرت گفتم یا رسول الله
اگر طلاق دهی ایشان را خدا تعالی بدلی بهتر از ایشان بتو خواهد داد آیه
عسی ربه ان طلقکن ان یبدله ازواجا خیرا منکن نازل شد موافق قول

قول من چهارم در باب اسیران بدر بروایت مسلم از عمر رض مرویست که گفت در سه چیز
موافقت با پروردگار خود کردم در حجاب و در اسیران بدر و در مقام ابراهیم پنجم در باب
تحریم خمر بروایت اصحاب سنن و حاکم از عمر رض مرویست که گفت اللهم بین لنا بیانا شافیا
فی الخمر بار خدایا بیان کن از برای ما بیانی شافی وافی در باب خمر ششم در آیه فتبارک الله
احسن الخالقین ابن ابی حاتم در تفسیر خود از انس روایت کرده که عمر رضی الله تعالی
عنها گفت در چهار چیز موافقت با پروردگار خود کردم سه چیز مذکور شد و چهارم
آنکه چون آیه ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین الآیه نازل شد گفتم
فتبارک الله احسن الخالقین آنگاه همین لفظ سمت نزول یافت هفتم در قصه
عبد الله ابن ابی چنانچه در صحیح از عمر رض روایت کرده که چون عبد الله ابن ابی وفات
یافت رسول الله صلی الله علیه وسلم را خواندند که نماز بر وی گذارد رسول الله صلی الله
علیه وسلم برخاست که نماز گذارد من پیش روی آن حضرت گرفته گفتم آیا دشمن
خدای عبد الله بن ابی که در فلان روز چنین و چنین گفت نماز خواهی گذارد والله
که از وی فتنی که آن سخن گفتم اندک زمانی زیاده نگذشت که آیه ولا تصل علی احد منهم که نهی
از صلوة بر منافقان است نازل شد هشتم در قضیه استغفار طبرانی از ابن عباس
رض عنهما روایت کرده که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثار در استغفار
برای قومی از منافقان فرمود عمر رض گفت سواء علیهم مساویست بر ایشان استغفار
و عدم استغفار تو یا رسول الله آنگاه آیه سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم تا آخر
نازل شد نهم در مشورت بیرون رفتن بجنگ بدر بیان آنکه رسول الله صلی الله
علیه وسلم در خروج بجانب بدر با اصحاب مشورت فرمود عمر رض اشارت

بخروج کرد الی آخره آیه کما اخرجک ربک من بیتک بالحق وان فریقا من المومنین
لکارهون که اشارتست به آنکه خروج از مدینه بر حق ست و با مر خدا تعالی ست
نازل شد دهم در مشورت در قصه افک و بیانش آنست که رسول الله صلی الله علیه
وسلم چون با اصحاب در قصه افک مشورت کرد عمر رض گفت یا رسول الله تزویج
عائشه را با شما که کرد آن حضرت فرمود خدا تعالی کرد عمر رض گفت آیا گمان شما
این ست که اگر عائشه رض باین صفت موصوف بودی خدا تعالی پنهان
میکرد و او را لائق فراش شما میداشت سبحانک هذا بهتان عظیم الی آخره آیه
برائت از افک بهمین طریق نازل شد بازدهم در قصه صوم بیانش آنکه
شبی در ماه صیام عمر رض بعد از آنکه از خواب بیدار شد با زوجه خود مجامعت نمود
و چون در اوائل اسلام حرام بود نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت از عملی
که کرده ام شکوه میکنم نزد خدا تعالی و رسول الی آخره آیه احل لکم لیلة الصیام الرفث
الی نسائکم الی آخره که حکم تحلیل مجامعت منکوحات ست در لیالی صیام نازل شد
مترجم گوید در کشاف آورده که چون عمر رض بیان این معنی نزد رسول الله صلی الله علیه
وسلم کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود لائق بحال تو نبود که این امر از تو
صادر شود یا عمر الی آخره جمعی از حضار مجلس برخاستند و اعتراف کردند که در شب روزه
بعد از عشا این امر از ما صادر شده و بعد از وقوع این امر آیه مذکوره نازل گشت
دوازدهم از موافقات عمر رض با قران این آیه ست قال الله تعالی
من کان عدوا لله وملائکته ورسله وجبریل ومیکال فان الله عدو للکافرین
ابن جریر و غیر او از طرق متعدده روایت کرده اند و اما روایتی که بموافقت

جبرئیل

ت روایت ابن ابی حاتم ست از عبدالرحمن ابن ابی لیلی که
ر رض شده گفت آن جبرئیل که صاحب شما یعنی رسول الله
ا و عدو ماست عمر رض گفت هر کس که عدو خدا و ملائکه او و رسل او
ت بتحقیق خدا تعالی عدو اوست بعد از ان این آیه بر ان
ه سیزدهم آیه فلا و ربک لا یومنون الی آخره از موافقات
ـالی عنه چنانچه ابن ابی حاتم و ابن مردویه از ابی الاسود
یان دو کس دعوی و مخاصمتی بود نزد رسول الله صلی الله
رسول الله صلی الله علیه و سلم میان ایشان حکم فرمود انکار
ی کرده بود به آن راضی نشد و گفت نزد عمر ابن الخطاب
رض رفتند گفتند که نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم رفته بودیم
بود عمر رض چون حال چنین یافت باندرون خانه رفت
در همین مقام باشید تا من بیرون آیم انگاه شمشیر حایل
ان کس را که بحکم رسول الله صلی الله علیه و سلم راضی
ـانید و آن شخص دیگر که مخاصم مقتول بود پشت کرده نزد رسول الله
آمد و گفت والله که عمر صاحب مرا مقتول ساخت رسول الله
رمود گمان این نداشتم که بر قتل مومنی دلیری کند انگاه آیه
ن حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت
شد و خون آن شخص هدر گشت و عمر رض از اثم قتل او خلاصی
ـراشدی موصول هست ترجمه این آیه آنست که فرمود به پروردگار

توسو کند ای محمد که ایشان مومن نیستند تا آنکه ترا حاکم سازند در اختلافی که میان
ایشان واقع است و نیابند در نفس خود تنگی و شکی از آنچه تو حکم کرده و مطیع و منقاد
تو باشند چهاردهم از موافقات استیذان در دخول است بیان آنکه عمر رض را غلامی بود
و در وقتی که در خواب بود آن غلام بی اذن بر وی داخل شد عمر رض گفت
بار خدایا داخل شدن بغیر اذن حرام ساز آنگاه آیه استیذان نازل شد پانزدهم
موافقت اوست با قول خدای تعالی ثلة من الاولین وثلة من الآخرین و این حدیث
مروی است بروایت ابن عساکر از جابر و قصه آن مذکور است در اسباب نزول
شانزدهم موافقت در بعضی اذان است و آن مروی است بروایت ابن عدی
در کامل از طریق عبدالله بن نافع لیکن با ضعف از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما
که چون بلال رض در اذان گفت اشهد ان لا اله الا الله حی علی الصلوة عمر رضی الله تعالی
عنه گفت ای بلال اشهد ان محمدا رسول الله در عقب آن بگو باز رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود یا بلال قل کما قال عمر همچنانکه عمر گفت بگو لیکن حدیث صحیح که اثبات
مشروعیة اذان در اول امر میکند رد این حدیث مینماید هفدهم روایت کرد
عثمان بن سعید دارمی از طریق ابن شهاب از سالم بن عبدالله که کعب الاحبار گفت
ویل لملک الارض من ملک السماء هلاکت باد مر ملک ارض را از جانب ملک آسمان
آنگاه عمر رض گفت الا من حاسب نفسه مگر کسی که محاسبه نفس خود کرده باشد
بعد از آن کعب الاحبار گفت به آن خدای که نفس من بید قدرت اوست
که این چنین که عمر گفت در توریت است آنگاه عمر رض بسجده افتاد نفعنا الله بهم
در کرامات عمر رضی الله تعالی عنه وقتی که والی شد کرامات اول مروی است بروایت

بروایت بیهقی و ابونعیم ولالکائی و ابن اعرابی وخطیب از نافع از ابن عمر رضی الله تعالی
عنهما به اسنادی حسن که گفت عمر رض لشکری را بجانبی متوجه ساخت و مردی ساریه
نام بران لشکر امیر کرد و اینجا بعد از مدینه که ایشان رفته بودند یک روزی در وقتی
که عمر رض خطبه میخواند سه دفعه منادی کرد که یا ساریة الجبل ای ساریه بجانب
کوه توجه کن و خود را قایم دار بعد از ایامی رسولی از جانب لشکر آمد عمر رض خبر لشکر
پرسید رسول گفت ای امیر المومنین ما منهزم شده بودیم در این اثنا آواز کسی
سه دفعه شنیدیم که میگفت یا ساریة الجبل الله ها پشت بجانب جبل کرده خود را قایم
کردیم و خدا تعالی دشمن را منهزم ساخت راوی گوید ما عمر رض گفتند
ای امیر المومنین جای که ساریه در آنجا بود نهاوند بود در زمین عجم و تو در مدینه
چگونه منادی زدی عمر رض گفت بی اختیار این کلام از من صادر شد و موید
این قول روایت ابن مردویه است از طریق میمون بن مهران از ابن عمر
که گفت عمر رض در روز جمعه خطبه میخواند در این اثنا گفت یا ساریة الجبل من
استرعی الذئب ظلم الله ها اهل مسجد بیکدیگر نگاه کردند و حیران بودند علی ابن
ابی طالب رض و کرم الله وجهه گفت عمر از عهده آنچه گفت بیرون خواهد آمد چون
فارغ شد از خطبه خواندن از این قضیه سوال کردند گفت در خاطر من آمد
که مشرکان برادران ما را منهزم ساخته اند و بطرف کوهی مرور ایشان
واقع شد اگر خود را بکوه میرسانند از یک جانب مقاتله می کنند و اگر از کوه
تجاوز کردند هلاک خواهند شد بنابر این بی اختیار از من صادر شد آنچه
شما زعم کرده اید که شنیدیم آخر الامر بعد از یک ماه از جانب لشکر خبر رسید

که گفتند ما در آن روز آواز عمر رض شنیدیم و بنابرین بجانب کوه میل کردیم
تا وقتیکه خدا تعالی فتح و نصرت کرامت فرمود و ابونعیم از عمرو بن حارث
روایت کرده که گفت روز جمعه در اثنای که عمر رض خطبه میخواند ترک خطبه کرد
و دو نوبت یا سه نوبت گفت یا ساریة الجبل باز در خطبه خواندن شروع نمود
چنانچه بعضی حضار مجلس گفتند که او مجنون شده و وقتیکه عبد الرحمن بن عوف
بنابر آنکه الفت و موانستی بایکدیگر داشتند نزد او رفت و گفت ای امیر المؤمنین
مقاله از تو صادر شده وقتی که خطبه میخواندی در اثنای خطبه گفتی که یا ساریة
الجبل سبب صدور این قول از تو چه چیز بود عمر رض گفت والله که من مالک
این امر نبودم قوم را دیدم که نزدیک کوهی مقاتله میکردند و اعدا از پیش
و پس ایشان می آمدند که ایشان را منهزم سازند بی اختیار از من صادر شد
آنچه گفته ام تا ایشان به آن جبل ملحق شوند و ثبات قدم ورزند و این حکایت
در میان بود تا وقتیکه رسول ساریه آمد و کتابتی از جانب ساریه آورده
مضمونش آنکه روز جمعه با اعدا مقاتله میکردیم تا وقت نماز جمعه درین اثنا
شنیدم که منادی ندا کرد دو نوبت و گفت یا ساریة الجبل آنگاه ما بجانب
جبل ملحق شدیم و همیشه بر اعدا غالب بودیم تا وقتی که خدا تعالی ایشان را
منهزم گردانید و ما فتح کردیم بعد از آن جمعی که طعن کرده بودند از خجالت گفتند
که این مرد از پیش خود این حکایت ساخته است بگذارید او را که امامت دوم
مروی است بروایت ابوالقاسم ابن بشران از طریق موسی بن عقبه از نافع
از ابن عمر رض عنهما که گفت روزی عمر رض شخصی را گفت نام تو چیست آن شخص

آن شخص گفت نام من حمره باز پرسید که پسر کیستی گفت پسر شهاب گفت از که گفت از حرقه یعنی ما در م حرقه است باز گفت مسکن تو کجا ست گفت حره دیگر پرسید تا ب از کجاست گفت ذات نظی الخ عمر رض گفت در باب اهل خود را که سوخته خواهد بود و بعد از آن چون آن شخص بخانه خود رفت اهل خود را دید که سوخته شده اند و امام مالک در موطا مانند این حدیث روایت کرده و دیگران نیز روایت کرده اند بهمین طریق کرامات عظمت مسموم روایت کرد ابو الشیخ در سند او بقیس بن حجاج از کسی که او را اخبار کرده بود که چون فتح مصر شد عمرو بن عاص رض با مارت آن شهر آمد و یک روز از ماه که گذشته بود که در شهر مصر داخل شد الخ اهل مصر گفتند ای امیر این رود نیل را سنتی و قاعده است که جاری نمیشود مگر به آن سنت خود عمرو بن عاص رض پرسید که چیست آن سنت گفتند چون یازده شب از این ماه میگذرد دختر بکری را پدر و مادرش خشنود می سازیم و او را زینت تمام کرده بهترین حلیه و زیوری می پوشانیم و در رود نیل می اندازیم تا جاری میشود عمرو بن عاص رض گفت این قاعده در اسلام نمی باشد و هرگز نخواهد شد و اسلام قواعد ایام کفر را منهدم و منقطع ساخته است و بهمین حال مدتی بودند و نیل جاری نمیشد اصلا نه قلیل و نه کثیر تا وقتیکه مردم قصد جلا وطن کرده اند عمرو بن عاص رض چون این معنی مشاهده کرد کیفیت احوال بعمر رض نوشت و عمر رض چون برین مضمون مکتوب اطلاع یافت در جواب کتاب عمرو نوشت که درین رای صواب کردی و اسلام هدم قواعدی که قبل از این بود کرده و رقعه صغیر

نوشت و در میان کتابت عمرو بن عاص نهاد و با و اعلام کرد که این رقعه را در میان
رود نیل انداز چون کتابت بعمرو بن عاص رضی رسید آن رقعه را مطالعه کرد
مضمونش این بود من عبد الله عمر امیر المومنین الی رود نیل اما بعد فان کنت تجری
تجری من قبلک فلا تجری و ان کان الله یجریک فاسال الله الواحد القهار ان
یعنی این رقعه ایست از بنده خدای امیر المومنین عمر بجانب رود نیل اما بعد اگر
تو جاری میشدی از پیش خود و بامر خود حالیا جاری نشوی و اگر خدای تعالی ترا جاری
میساخت پس از خدای واحد قهار مسالت مینمایم که ترا جاری سازد الغاه آن
رقعه را در رود نیل انداخت یک روز پیش از صلیب و چون روز دیگر وقت
صبح شد خدای تبارک و تعالی رود نیل را جاری ساخت بمقدار شانزده
ذرع در یک شب و از آن تاریخ تا امروز قطع آن سنت از اهل مصر کرد
بفضله و کرمه لمعات سنة چهاردهم ابن عساکر از طارق بن شهاب
روایت کرد که مردی با عمر رضی حکایتی میکرد و در اثنای حکایت سخنی که
دروغ بود عمر رضی میگفت احبس هذه یعنی این سخن را نگاه دار و نگو باز
چون سخن دیگر میرسید میگفت احبس هذه الغاه آن مرد عمر رضی را گفت
هر حکایتی که با شما گفتم همه صدق و حق بود مگر آنچه مرا مامور ساختی بحبس و نگفتن
آن و ایضا ابن عساکر از حسن روایت کرده که گفت اگر کسی بوده است
در عالم که سخن دروغ را میشناخت آن عمر است رضی کرامات سیم بیهقی روایت
کرده در دلایل از ابی هدبه حمصی که گفت که عمر رضی را خبر کردند که اهل عراق یعنی
کوفه با میر خود عصیان ورزیدند و او را سنگ زدند عمر رضی الله تعالی عنه

عنه از سماع این خبر غضبناک از خانه بیرون آمد و شروع در نماز کرد و بواسطه
اعراضی که داشت در آن نماز سهو کرد چون فارغ شد و سلام داد گفت نماز را
بر من ملتبس و مشتبه ساختند بارخدایا امر بر ایشان ملتبس ساز و شخصی ثقفی بر ایشان
مسلط گردان که حکم کند در میان ایشان بحکم جاهلیت از نیکوکار ایشان قبول
نکند و از گناهکار ایشان عفو ننماید ابن اثیر گوید در آن وقت هنوز حجاج متولد نشده
بود خاتمه در بعضی از سیرت عمر رضی مرویست بروایت ابن سعد از احنف بن قیس
که گفت روزی در خانه عمر رضی الله تعالی عنه نشسته بودیم درین اثنا جاریه گذشت
گفتند این سریه امیر المؤمنین است گفت سریه من نیست و بر من حلال نیست بلکه این
کنیزک از مال الله است گفتیم پس از مال الله چه چیز حلال است بر امیر المؤمنین گفت
حلال نیست بر من که عمرم از مال الله مگر دو حله یکی از برای زمستان و دیگری از
برای تابستان و این مقدار که حج و عمره به آن گذارم و قوت اهل من مثل قوت
مردی از قریش است که نه غنی تر ایشان باشد و نه فقیرتر و بعد ازین من مردی ام
از مسلمانان و بروایت ابن سعد و سعید بن منصور و غیر ایشان از چند طریق اسناد
از عمر رضی مرویست که گفت من نفس خود را از مال الله نازل منزله والی مال
یتیم ساخته ام اگر احتیاجی ندارم استعفاف نموده در آن تصرف نمیکنم و اگر
محتاج شدم بقدر معروف از آن تناول مینمایم باز چون مالی بهم رسید آنرا
قضا میکنم و گفت من از برای تداوی بعسل احتیاج دارم و در بیت المال دبه‌ای
عسل هست اگر رخصت دهید قدری بگیرم والا بر من حرام است آنگاه اذن دادند نقل است
که مدتها مدید صبر کرد و از بیت المال چیزی نگرفت تا وقتی که جوع و احتیاج تمام او را فرو

گرفت آنگاه با صحابه رضی الله تعالی عنهم مشورت کرد که نفس من بدین مال مشغول است
چه مقدار از آن مرا مصلح باشد علی رضی الله تعالی عنه فرمود شما را قوت شبانروزی
مصلح است و بعد ازین مشورت عمر بسخن علی رضی الله عنهما عمل میفرمود و مجموع نفقه او در یک
سال شانزده دینار بود و مع هذا می گفت که اسراف کردیم درین مال و چون حفصه
و عبد الله و غیر ایشان گفتند که اگر طعامی خوب تناول کنی قوت تو در عبادت حق تعالی
زیاده خواهد بود گفت آیا شما همه برین اعتقادید که طعام خوب می باید خورد گفتند
بلی گفت نصیحت و اخلاص شما را میدانم ولیکن صاحبین خود را باین صفت گذاشته ام
اگر از جادهٔ که ایشان قرار داده اند تجاوز کنم و آنرا بگذارم در منزلگاه ایشان را
نخواهم یافت مرویست که سالی در مدینه قحط و تنگی شد عمر رضی الله عنه در آن سال
چربی و فربهی نخورد و نوبتی دیگر کسی دیگر در باب طعام خوردن با او سخن کرد گفت
ویحک آیا میگوئی که درجات دنیا طیبات خود را بخورم و از آن تمتع گیرم گویند
روزی عاصم پسر او گوشت تناول میکرد عمر رضی الله تعالی عنه گفت در اسراف
کافیست از برای مرد آنکه تناول کند هر چیز که طبیعت به آن مشتهی باشد و در وقت
خلافت جبهٔ پشمینه که رقعه ها از پوست بر آن دوخته بود می پوشید و دره بر گردن
مبارک نهاده در بازار طوف میکرد و به آن دره مردم را تادیب میفرمود
و از کوچه و بازار استخوان خرما برمی چید و در منازل مردم میریخت تا از آن
انتفاع میگرفتند انس گوید جامهٔ عمر رضی الله تعالی عنهما را دیدم که چهار پارچه
بر میان کتف آن زده بود و ابوعثمان نهدی گوید از عمر را دیدم که پارچه های
پوست به آن دوخته بود و در ایام حج کلیم کسائی یا نطعی بر درختی می انداخت و به سایه

وسایهٔ او غیر آن نبود و از کثرت گریه دو خط سیاه زیر چشمان وی کشیده شده
بود و در روز وردی که داشت گاهی که به آیتی بگذشت از ورد باز می افتاد و چند
روز آن آیه را اعاده میکردند و بر و تفکر در آن میفرمود و گفت گاهی از روی
زمین برگ کاهی بر میداشت و میگفت کاشکی من این کاه بودمی کاشکی من چیز
نبودمی کاشکی مادرم نزادی و در جراحات و نقبات شتران دست می
مالید و میگفت میترسم که از من سوال کنند از آنچه بر تو واقع شده و گاهی مشک
آب بر گردن خود می نهاد و چون مردم درین باب سخنی میگفتند جواب میداد
که در نفس من عجب و تکبر پدید آمده میخواهم که او را ذلیل گردانم انس رض گوید
در سال قحط در شکم عمر رض نفخی پدید آمد بواسطهٔ اکل زیت زیرا که در آن سال
روغن را بر خود حرام کرده بود روزی دست بشکم خود مالیده گفت در تو
غیر زیت چیزی دیگر نزد ما نیست تا وقتی که مردم نجات یابند و ازین جهت بود
که رنگ او رضی الله تعالی عنه در آن سال تغیر یافته گندم گون شده بود و گفت
دوست ترین مردم نزد من کسیست که عیب مرا بمن نماید ابن عمر رضی الله تعالی عنهما
گوید هرگز ندیدم که عمر رضی الله تعالی عنه غضب کند و نام خدای تعالی نزد او مذکور سازند
یا او را تخویف کنند یا شخصی آیتی از قرآن نزد او بخواند مگر آنکه از آن غضب باز
ایستادی و ترک کردی فعلی را که اراده وقوع آن داشتی گویند روزی گوشت
پخته که روغن به آن آمیخته بودند نزد وی آوردند آن را تناول نفرمود و گفت
هر یک از گوشت و روغن نان خورش علاحده است دو نان خورش با نان
نمیخورم و وقتی ران خود را منکشف ساخت اتفاقا در آن وقت جمعی از اهل نجران

حاضر بودند علامتی سیاه بر ران وی رضی الله تعالی عنه دیدند آنگاه گفتند ما در کتاب
خود دیده ایم که شخصی باین علامت ما را از زمین خود بیرون کند و کعب الاحبار رضی الله تعالی
عنه را گفت ما در کتاب الله یافته ایم ترا که در ایام حیات گو یا بر دری از درهای جهنم
ایستاده مردم را از دخول جهنم منع میکنی و چون از عالم رحلت کنی مردم جهت
خود را در جهنم می انداخته باشند تا روز قیامت نقل است که اعمال خود را که از آنجمله
یکی سعد ابن ابی وقاص بود امر فرمود تا اموال خود را بقلم در آورند آنگاه نصف
مال بایشان گذاشت و نصف دیگر گرفت یعنی در بیت المال داخل گردانید
جمیع مذکورات ابن سعد روایت کرده و مرویست بروایت عبدالرزاق از جابر
که او نزد عمر رضی عنهما شکوه کرد از اذیتی که از جانب زنان خود دید و میرسید عمر رضی
در جواب او گفت ما نیز از زنان این ایذا و اضراری بینیم چنانچه گاهی که اراده دارم که
بجائی بمهمی روم با من میگوید که بتر روی مگر بدیدن دختران بنی فلان آنگاه ابن مسعود
رضی الله تعالی عنه گفت آیا کافی نیست شما را آنکه حضرت ابراهیم علیه السلام از خلق
ساره شکوه کرد و بخدا تعالی جواب چنین آمد که زنان از ضلع که اعوجاج و عدم
استقامت ست مخلوق شده اند با او مدارا کن و بپوشان بر او همان طریق که احسن
ما دامیکه عیبی نکند که در دین او حرام بوده باشد و نیز مرویست که یکی از پسران
عمر رضی الله تعالی عنه نزد وی آمد و جامه نیکو پوشیده بود آنگاه او را بدره زد بمرتبه
که گریه کرد چون از سبب آن پرسیدند گفت دیدم که نفس او را در عجب و تکبر در آورده
بود دوست داشتم که او را ذلیل گردانم و خطیب روایت کرده که عمر و عثمان رضی عنهما
در مسایل نزاع میکردند بحدی که مردم میگفتند که بعد ازین هرگز میان ایشان اختلاط

اخلاط و مجالست نخواهد بود لیکن از یکدیگر جدا نمی شدند مگر باحسن واجمل وجهی

باب ششم در خلافت عثمان رضی الله تعالی عنه واین مستدعی ذکر عهد و وصیت

عمرست در حق عثمان رضی الله تعالی عنهما و ذکر سبب و مقامات آن شهادت

عمر رضی الله تعالی عنه بعد از رجوع از حج بود چنانچه حاکم از ابن مسیب رحمه الله روایت کرد

که چون عمر رضی الله تعالی عنه از منی بیرون آمد در ابطح اناخت فرمود دستها بجانب

آسمان بر داشت و گفت اللهم کبرت سنی وضعفت قوتی وانتشرت رعیتی فاقبضنی

الیک غیر مضیع ولا مفرط بار خدایا بسن پیری رسیدم و قوتم کم شد و رعیتم پراکنده

شدند قبض کن روح مرا بسوی خود در حالتی که مضیع و مقصر نباشم راوی گوید هنوز

سلخ ذی الحجه نشده بود که وی را شهید کردند نقل است که کعب الاحبار عمر رضی الله تعالی

عنه را گفت در توریت دیده ام که تو شهید خواهی شد گفت من در جزیره عرب

می باشم چگونه شهید خواهم شد و بخاری از عمر رضی الله تعالی عنه روایت کرده

که گفت بار خدایا نصیب کن مرا شهادتی در راه تو و بگردان موت مرا در بلد پیغمبر تو

و حاکم روایت کرده که عمر رضی الله تعالی عنه خطبه خوانده و گفت در خواب دیدم

که گویا خروسی مرا یک منقار یا دو منقار زد و گمان نمیکنم مگر آنکه اجل من نزدیک

شده و قومی مرا امر می سازند به آنکه شخصی را خلیفه سازم و بتحقیق خدا تعالی

دین خود را و خلافت خود را ضایع نخواهد کرد اینک اگر امر من بسبیل تعجیل واقع شود

خلافت شوری باشد میان این شش کس یعنی عثمان و علی و طلحه و زبیر و عبد الرحمن

ابن عوف و سعد ابن ابی وقاص که رسول الله صلی الله علیه وسلم از ایشان راضی

بود حال گویا که از عالم رحلت فرمود نقل است که مردی عمر رضی الله تعالی عنه را گفت

چرا پسر خود عبدالله بن عمر رضی الله تعالی عنهما را خلیفه نمیگردانی عمر رضی الله تعالی عنه
گفت قاتلک الله والله که درین سخن که گفتی ملاحظه جانب خدا نکردی مردی که زن
خود را طلاق خوب نمیداند داد چگونه او را خلیفه گردانم بر مسلمانان و مراد عمر ازین
سخن آن بود که عبدالله بن عمر رضی الله تعالی عنهما در زمان رسول الله صلی الله
علیه وسلم زن خود را در ایام حیض طلاق داد اتفاقاً آن حضرت عمر رضی الله تعالی
عنه را گفت بگو تا عبدالله زن خود را رجعت نماید و سبب که عمر رضی الله تعالی عنه
دستوری نمیداد که سبایانی که بسن بلوغ رسیده باشند در مدینه در آرند اتفاقاً
در آن وقت مغیره بن شعبه بر کوفه امیر بود مکتوبی بعمر رضی الله تعالی عنه نوشت که غلامی
نزد من است و هنرهای نیکو میداند که از آن منفعت بمسلمانان میرسد مثل حداد
و نقاشی و نجارت و آسیا ساختن و غیر ذلک التماس آنکه او را اذن
دخول مدینه دهد آن غلام مجوسی بود و اسم او ابولولو و بعد از اذن دخول مدینه
یکروزی نزد عمر رض آمد و از ثقل خراج خود که چهار درهم بود شکایت نمود عمر رض گفت
با این هنرهای که تو داری بسیار نیست اتفاقاً آن غلام خشم کرده رفت و گفت عدل او
بهمه کس رسیده است غیر از من و چون چند روزی ازین حکایت گذشت او را
طلب نموده گفت چنین شنیدم که تو آسیای بادی میتوانی ساخت آنرا از جهت
مسلمانان بساز ابولولو روی ترش کرده خصمانه بجانب عمر رض نظر کرد و گفت
آسیائی جهت تو بسازم که مردم سالها از آن باز میگفته باشند چون پشت
کرد عمر رض باصحاب گفت این غلام مرا وعید بقتل داد و چنین بود که مدتی
قتل او را در دل خود پنهان میداشت و خنجر نیز مسموم ساخته بود تا وقت

تا وقت صبح که هنوز تاریکی شب باقی بود در زاویه از زوایای مسجد کمین کرد
تا زمانی که عمر رضی الله تعالی عنه بیرون آمد و مردم را از برای نماز بیدار
کرد و قبل از احرام بصلوة مردم را به تسویه صفوف امر فرمود درین
اثنا ابولولو نیز نزدیک آمد و سه نوبت آن خنجر را بر کتف و تهیگاه حاضره عمر رض
زد همان ساعت بیفتاد و سیزده کس دیگر را زخم زد که شش کس از انجمله
مردند آخر مردی از اهل عراق جامه بر وی انداخت و چون نفس گیر شد
خود را بکشت و قریب بطلوع آفتاب بود که عمر رضی الله تعالی عنه را
بخانه خود بردند و دران روز عبدالرحمن بن عوف رض امامت مردم کرده
در نماز کوتاه ترین سوره خواند آنگاه عمر رض را نبیذ آشامیدند و از جراحات
او چنان که بود بیرون آمد بعد ازان شیر آشامیدند آن نیز از جراحات
بیرون آمد مردم گفتند باکی نیست عمر رض گفت اگر بقتل باکی است من
مقتول شده ام آنگاه اصحاب او را ثنا کردند و گفتند تو در میان ما بوده
و مثل تو کسی نبود و بیان اوصاف او رضی الله تعالی عنه میکردند در جواب
ایشان گفت والله که من دوست میدارم که سر بسر بیرون آیم نه مرا باشد و نه
بر من و صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم برای من سالم ماند آنگاه ابن عباس
رضی الله تعالی عنه بر وی ثنا کرد عمر رض گفت والله که اگر بری زمین ذهب
میداشتم فدیه میدادم از هول قیامت و خوف عذاب مترجم گوید ثنای ابن
عباس بر عمر رضی الله تعالی عنهم بطریقی که در بخاری از مسور بن مخرمه روایت
کرده آنست که گفت چون عمر رض را زخم خنجر زدند متالم بود و جزع میکرد ابن عباس

رضي الله تعالی عنهما گفت ای امیر المومنین مبالغه مکن در جزع اگر امری واقع شود
تو بصحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم رسیدی و نیکو صحبت داشتی و رسول الله
صلی الله علیه وسلم را مفارقت کردی حال گونه که از تو راضی بود باز مصاحبت
نیکو کردی با ابو بکر رضی الله تعالی عنه و مفارقت او کردی در حالی
که از تو راضی بود باز در صحبت اصحاب بودی بوجهی جمیل و اگر مفارقت
ایشان کنی در حالتی ست که ایشان از تو راضی و شاکر اند آنگاه عمر رض
گفت اما صحبت و رضای رسول الله صلی الله علیه وسلم نیست الا منتی و
نعمتی که خدای راست بر من و اما آنچه گفتی از صحبت و رضای ابوبکر کذلک
و اما آنچه می بینی از جزع من نیست مگر جهت تو و اصحاب تو یعنی از وقوع
فتنه بر شما می ترسم والله لو ان لی طلاع الارض ذهبا لافتدیت من عذاب
الله قبل ان اراه والله که اگر مرا مقدار پری زمین چندانی که طلوع کند
و روان گردد ذهب می بود فدیه می دادم از عذاب خدا تعالی
پیش از آنکه او را به بینم یعنی بواسطه آنکه خدا از اهل عالم مستغنی ست
و من از عذاب شدیدا و میترسم و بعد از آنکه خلافت میان شش تن
مذکوره شوری ساخت صهیب را امر فرمود که با مردم نماز گذارد و
وقوع این قضیه در روز چهارشنبه بیست و ششم شهر ذی الحجه بود و در روز
یکشنبه مدفون شد و تصحیح رسیده که در روز شهادت عمر رضی الله تعالی
عنه آفتاب منکسف شد و جن و پری نوحه کردند و در یک روایت
آنست که در وقت رحلت فرمود حمد مر خدای را که موت من بدست کسی نبود

بدست کسی بود که دعوی اسلام کند و با پسر خود عبد الله گفت که حساب
کن که دین من چند است و بعد از انکه حساب کردند هشتاد و شش
هزار درهم یا مانند آن بود القصه گفت اگر مال آل عمر به ان وفا
کند از آن مال ادا کن و اگر وفا نکند سوال کن در بنی عدی
و اگر وفا نکند اموال ایشان پس در میان قریش سوال کن و گفت
ای عبد الله برو نزد عایشه ام المومنین رضی الله تعالی عنها و بگو که
عمر دستوری میخواهد که نزدیک صاحبین خود مدفون شود درین
باب رضای شما چیست چون آمد و پیغام رسانید عایشه رضی الله تعالی
عنها گفت تا غایت من این مقام را از برای خود گذاشته بودم این
زمان ایثار کردم بر عمر رضی الله تعالی عنه و چون عبد الله باز آمد و بشارت
اذن عایشه رضی الله تعالی عنها رسانید عمر رضی الله تعالی عنه
حمد خدای بجا آورد القصه بعضی از حضار مجلس گفتند ای امیر المومنین وصیت کن
با کسی را بامر خلافت مقرر فرمای گفت هیچ کس را سزاوارتر ازین شش
تن نیست که مذکور ساخت و گفت عبد الله در مجلس ایشان حاضر شود
لیکن چیزی از امر خلافت با و متعلق نباشد و اگر امر خلافت بسعد
ابن ابی وقاص رسید او اهل است باین امر والا هر کدام که خلیفه
بوده باشند او را مدد و معین خود سازند چرا که من عزل او نه بواسطه
عجز و خیانت کردم بعد از ان گفت وصیت میکنم کسی را که بعد
از من خلیفه است بتقوی و ترس از خدا تعالی و وصیت میکنم

رضای

او را بمهاجر و انصار و باهل امصار بهتر بن وصیتی را وی کو بد چون وفات
کرد همراه جنازه رفتیم تا روضه حضرت صلی الله علیه وسلم آنگاه عبد الله سلام
کرد و گفت عمر اذن میخواهد عایشه رضی الله تعالی عنها گفت بیار بد چون در حرم
در آوردند در آن مکان شریف با صاحبین خود مدفون شد و بعد از
فراغ از دفن جماعت مذکوره یعنی اصحاب شوری در یکجا مجتمع شدند عبد الرحمن
بن عوف رض گفت امر خود را بسه کس بازگذارید زبیر گفت من امر خود را
بعلی گذاشتم و سعد گفت من امر خود را بعبد الرحمن بن عوف گذاشتم و طلحه گفت
رجوع امر خود بعثمان کردم و چون این سه کس بیرون شدند عبد الرحمن عثمان
و علی رضی الله تعالی عنهم را گفت من اراده این امر خلافت ندارم هر یک از شما
که بیزار گشید از این امر اختیار بدست او میدهیم و عهد خدای و اسلام بر رو با که در نفس
خود ملاحظه افضل کند و حریص باشد بر صلاح حال امت آنگاه عثمان و علی رض عنهما
هر دو سکوت در بن امر اختیار فرمودند باز عبد الرحمن رض گفت اگر شما سکوت اختیار میکنید
رجوع بمن کنید و خدا بر راست بر من که تقصیر نکنم از افضل ایشان هر دو گفتند
بلی بتو رجوع کردیم بعد از آن عبد الرحمن با علی رض عنهما خلوت کرده گفت عهد و میثاق
خدا تعالی از تو میگیرم که اگر ترا امیر سازم طریقه عدل مرعی داری و اگر دیگری بر تو امیر
کردانم اطاعت و انقیاد پیش آری علی رض گفت بلی قبول دارم باز با عثمان رض
خلوت کرده بهمین طریق گفت و بعد از اخذ میثاق بیعت کرد بعثمان و علی رض الله تعالی
عنهما نیز بیعت کرد با وی رض عنهما و این بیعت بعد از سه روز بعد از فوت عمر رض بود
و ابن عساکر روایت کرده که مردم در بن ایام نزد عبد الرحمن مجتمع شده در باب

درین باب مشورت میکردند و هیچ مردی ذی رای را نیافت که مایل بخلافت عثمان رضی
نباشد بنابرین وقتی که جهت بیعت نشست حمد و ثنای الهی بجا آورد و در اثنای سخن گفت
مردم را چنین یافتم که ابا نمی کنند الا از بیعت عثمان رض و در روایتی آنکه گفت اما بعد ای
علی مردمان را دیدم که بخلافت عثمان مایل اند در خاطر مبارک تو چیزی راه نیابد الغرض
دست عثمان را گرفت و گفت بیعت میکنم با تو بر سنت خدای و رسول او و سنت دو خلیفه
رسول الله صلی الله علیه وسلم و بعد از بیعت عبدالرحمن جمیع مهاجر و انصار بیعت
کردند مرویست بروایت ابن سعد از انس که گفت عمر رضی الله تعالی عنه یک
ساعت قبل از آنکه فوت شود نزد ابوطلحه انصاری کس فرستاد و گفت باید که با پنجاه
کس از انصار با اصحاب شوری همراه باشی و در خانه که مجتمع خواهند شد بر در آن
خانه باشی با اصحاب خود و نگذاری که کسی بر ایشان در آید و نگذاری که زیاده از
سه روز بگذرد تا وقتیکه شخصی را بر خود امیر گردانند و در مسند امام احمد از ابی اوایل
مرویست که گفت عبدالرحمن بن عوف را گفتم چگونه بیعت بعثمان کردید و علی را گذاشتید
عبدالرحمن گفت گناه من نبود ابتدا بعلی رضی الله تعالی عنه کرده گفتم با تو بیعت
میکنم بکتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و سیرت ابوبکر و عمر علی
رضی الله تعالی عنهم گفت قبول دارم در آنچه استطاعت آن داشته باشم باز همین
معنی را بعینه بعثمان رضی الله تعالی عنه عرض کردم عثمان گفت بلی قبول دارم و مرویست
که عبدالرحمن در خلوت عثمان را گفت اگر با تو بیعت نکنم مشورت تو با من در حق کیست
گفت علی باز علی رضی الله تعالی عنه را گفت اگر با تو بیعت نکنم رای و صلاح تو بر کیست
گفت عثمان باز زبیر را طلب نموده با او گفت اگر با تو بیعت نکنم صلاح و مشورت تو در باب

صلاح

در باب کیست گفت علی با عثمان باز سعد ابن ابی وقاص را طلبیده با او گفت
من و تو هیچکدام اراده خلافت نداریم صلاح تو چیست سعد گفت صلاح من
بعثمان است باز عبد الرحمن با اعیان شهر مشورت کرد و اکثر ایشان را
یافت که مایل اند بعثمان رضی الله تعالی عنه و نیز ثابت بروایت سعد و حاکم
از ابن مسعود که بعد از بیعت عثمان رضی الله تعالی عنهما گفت امیر ساختیم بهترین
کسی را که باقی مانده بود از اصحاب و درین امر تقصیر نکردیم انتهی پس بنا برین
مقدمات و احادیث مذکوره در وصیت عمر رضی الله تعالی عنه و باجماع صحابه
صحت بیعت عثمان علیهم الرضوان ثابت شد و هیچ شکی و نزاعی در آن نیست
و ایضا ثابت شد آنکه علی رضی الله تعالی عنه از جمله کسانی بود که بیعت کردند
و قبل ازین ثنای علی بر عثمان رضی الله عنهما نیز بیان کردیم و آنکه بر رفاقت عثمان بغزوات
و اقامت حدود در حضور او نمود و ایضا احادیث کثیره داله بر خلافت عثمان و
بر آنکه بعد از خلافت عمر خواهد بود مذکور شد احتیاج باعاده درین مقام نیست
و ایضا واضح شد که خلافت عثمان فرع خلافت عمر است و خلافت عمر فرع
خلافت صدیق رضی الله تعالی عنهم و اجماع صحابه و ادله کتاب و سنت
بر حقیت خلافت صدیق قایم است پس لازم است که بر حقیت خلافت
عمر رضی الله تعالی عنه اجماع و ادله کتاب سنت قایم باشد باز بر حقیت
خلافت عثمان علیهم الرضوان پس بیعت عثمان رضی الله تعالی عنه
بیعتی صحیح است و خلافت او خلافت حق صدق است که هیچ شکی و شبهه و
قدحی و طعنی در آن نیست ولله الحمد والمنة و باز بدانکه درین باب چند فصل است

فصل اول

فصل اول در اسلام و هجرت عثمان رضی الله تعالی عنه و غیر آن اسلام
وی رضی الله تعالی عنه قدیم بود و او از جمله کسانی ست که صدیق رض
ایشانرا دعوت کرد باسلام و دو هجرت کرد هجرت اولی بحبشه و هجرت
ثانیه بمدینه و رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل از نبوت دختر خود را رقیه
او تزویج فرمود و در ایام غزاء بدر رقیه فوت شد و بنا بر آنکه او مریض
بود عثمان رض باذن رسول الله صلی الله علیه وسلم از غزوه بدر موخر ماند
لیکن در سهم و اجر اهل بدر شریک بود و در اهل بدر معدود و بشارت
نصرت مسلمانان در روزی که دفن رقیه مینمود به او رسید در مدینه
و بعد از وفات رقیه رسول الله صلی الله علیه وسلم خواهر او را ام کلثوم
به نکاح عثمان رضی الله تعالی عنه در آورد و در سال نهم از هجرت او نیز
وفات یافت علما گفته اند معلوم نیست که غیر از عثمان رض کسی دیگر
دو دختر پیغمبری بزنی گرفته باشد و تسمیه عثمان رض بذی النورین
بنابرین است پس او رض از جمله سابقین اولین است و اول مهاجرانست
و یکی از عشره مبشره است و یکی از ستة توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم
و هو عنهم راض است و یکی از جامعان قرآن مبین است و قبل ازین
مذکور شد که صدیق رض ایضا جمع قرآن کرد و اما تمیز عثمان رض بجمع قرآن
بواسطهٔ آنست که او جمع در مصحف به ترتیبی که این زمان معروفست نمود
و از جملهٔ فضایل عثمان رض آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم او را بر مدینه
خلیفه خود ساخت در وقت غزوهٔ ذات الرقاع و غطفان و ابن اسحق

گویند عثمان اول الناس اسلاما بود بعد از ابوبکر و علی و زید بن حارث
رضی الله تعالی عنهم و بسیار صاحب جمال بود و ابن عساکر از اسامة
بن زید روایت کرد که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا فرستاد با کاسهٔ
که دران گوشت بود بخانهٔ عثمان رض وقتی که بخانهٔ او درآمدم دیدم که
رقیه دختر رسول الله صلی الله علیه وسلم نشسته بود نوبتی بروی عثمان نگاه
میکردم و نوبتی دیگر ملاحظه روی رقیه مینمودم چون بازگشتم رسول الله صلی
الله علیه وسلم گفت ای اسامه داخل شدی برایشان گفتم بلی رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود هل رایت زوجا احسن منهما ایا زوجی نیکوتر ازاین
دیده گفتم ندیده ام بخوبی ایشان یا رسول الله و بروایت ابن سعد مرویست
که چون عثمان رض بشرف اسلام فایز شد حکم ابن العاص که عم او بود
ویرا گرفته بطنابی مستحکم بست و گفت والله ترا خلاص نسازم ازین
بند تا وقتی که ازین محدث برگشته بدین آبا و اجداد خود درآیی عثمان
رض گفت والله که هرگز ترک این دین نکنم و مفارقت آن ننمایم آنگاه
چون حکم صلابت او در دین مشاهده نمود او را گذاشت و ابویعلی
از انس رض روایت کرده که گفت اول کسیکه با اهل خود بجانب حبشه
هجرت نمود عثمان بود رض رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا او را گفت
صحبهما الله ان عثمان لاول من هاجر الی الله باهله بعد لوط خدای تعالی
رفیق و همراه عثمان و زوجهٔ او رض باد بتحقیق که عثمان اول کسی است
که با اهل خود هجرت بسوی خدا نمود بعد از لوط علیه السلام و ابن عدی

ذین

عدي از عايشه رضي الله تعالى عنها روايت كرده كه كفت چون
رسول الله صلى الله عليه وسلم دختر خود را ام كلثوم بعثمان تزويج كرد
ام كلثوم را كفت اِنَّ بَعْلَكِ اَشْبَهُ النَّاسِ بِجَدِّكِ ابراهيمَ وَاَبِيكِ
محمدٍ عليهما الصلوة والسلام تحقيق شوهر تو شبيه ترين مردم است بجد تو
ابراهيم و به پدر تو محمد عليهما الصلوة والسلام فصل دوم در فضايل
عثمان رض و در باب خلافت و فضايل ابوبكر رض بعضي از
احاديث مذكور خواهد شد حديث اول مرويست بروايت
بخاري و مسلم از عايشه رضي الله تعالى عنها كه كفت پيغمبر صلى الله عليه
وسلم در وقتي كه عثمان رض نزد او صلى الله عليه وسلم آمد ثياب
خود راجع فرمود و كفت الا استحيي من رجل تستحيي منه الملائكة
آيا شرم نكنم از مردي كه ملايك از و شرم ميكنند حديث دوم
روايت كرد ابو نعيم در حليه از ابن عمر رضي الله تعالى عنهما كه رسول الله
صلى الله عليه وسلم كفت اشد امتي حياء عثمان بن عفان شرمكين ترين
امت من عثمان بن عفان است حديث سيوم روايت كرد خطيب
از ابن عباس و ابن عساكر از عايشه رضي الله تعالى عنهما كه رسول الله
صلى الله عليه وسلم فرمود ان الله اوحي اليَّ ان اُزَوِّجَ كريمتي من عثمان
تحقيق خدا يتعالى وحي فرستاد بسوي من كه تزويج كنم دختر خود را
يعني ام كلثوم بعثمان رضي الله تعالى عنهما حديث چهارم بروايت احمد
و مسلم از عايشه رضي الله تعالى عنها مرويست كه رسول الله صلى الله

علیه وسلم فرمود ان عثمان رجل حیی و انی خشیت ان اذنت له وانا
علی تلک الحالة ان لا یبلغ الی فی حاجة بتحقیق عثمان مردی شرمگین است
و ترسیدم که اگر برین حالت یعنی بر حالتی که کشف فخذ یا ساقین خود
کرده ام او را اذن دخول دهم بحاجتی که دارد نزد من نیاید باز گردد
از غایت شرم حدیث بیست و نهم روایت کرد احمد و مسلم از عایشه ایضا بروایت
که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود الا استحیی من رجل تستحیی منه
الملائکة حدیث سی ام ابن عساکر از ابو هریره روایت کرده که رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود عثمان احیی یستحیی منه الملائکة حدیث سی و یکم
روایت کرد ابو نعیم از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما که رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود عثمان احیی امتی و اکرمها عثمان شرمگین
ترین و گرامی ترین امت منست حدیث سی و دوم روایت کرد
ابو نعیم از ابو امامه که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ان اشد
هذه الامة بعد نبیها حیاء عثمان بن عفان اشد حیا درین امت بعد از
پیغمبر عثمان بن عفان است حدیث سی و سوم روایت کرد ابو یعلی از عایشه
که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ان عثمان حیی ستیر تستحیی منه الملائکة
بتحقیق عثمان مردی شرمگین است که ستر و حیا و شرم میکنند از و ملایک
حدیث سی و چهارم طبرانی از انس رضی الله تعالی عنه روایت کرده که رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود ان عثمان لاول من هاجر باهله الی الله بعد لوط
ترجمه این گذشت حدیث سی و پنجم مرویست بروایت ابن عدی و

و ابن عساکر از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما که گفت رسول الله صلی الله علیه
وسلم فرمود انا نشبه عثمان بابینا ابراهیم جز این نیست که تشبیه میکنیم
عثمان را به پدر خود ابراهیم حدیث دوازدهم روایت کرد طبرانی
از ام عیاش که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ما زوجت عثمان
ام کلثوم الا بوحی من السماء تزویج عثمان با ام کلثوم نکردم مگر بوحی آسمانی
حدیث سیزدهم روایت کرد ابن ماجه از ابوهریره که رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود مر عثمان را که ای عثمان هذا جبریل یخبرنی ان الله
قد زوجک ام کلثوم بمثل صداق رقیه و علی مثل صحبتها این جبریل است
و خبر میدهد مرا که خدا تعالی تزویج کرد ام کلثوم را بتو بمثل مهر رقیه
بر مثل صحبت او حدیث چهاردهم روایت کردند احمد و ترمذی
و ابن ماجه و حاکم از عائشه رضی الله تعالی عنها که گفت نبی صلی الله
علیه وسلم عثمان را گفت یا عثمان ان الله مقمصک قمیصا فان
ارادک المنافقون علی خلعه فلا تخلعه حتی تلقانی تحقیق خدا تعالی
ترا قمیص یعنی جامه خلافت خواهد پوشانید پس اگر اهل یعنی و
نفاق ترا برین دارند که این جامه را از خود دور کنی تو آنرا از
خود دور مکن تا وقتیکه بمن ملاقات کنی و این از جمله احادیث واضحه
ظاهر است در خلافت او رض و ایضا دلالت واضح بر حقیت خلافت
او میکند زیرا که در حدیثی که کنایه از خلافت است نسبت بقمیص که
خلعت خلافت است بخدا تعالی فرمود و گفت ان الله مقمصک الی آخره

حدیث پانزدهم روایت کرد ابو یعلی از جابر که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود عثمان بن عفان ولیی فی الدنیا وولیی فی الآخرة عثمان بن عفان محب وناصر منست در دنیا و در آخرت حدیث شانزدهم بروایت ابن عساکر مرویست از جابر رض که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود عثمان فی الجنة حدیث هفدهم مرویست بروایت ابن عساکر از ابو هریره رض که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود لکل نبي خلیل فی امته وان خلیلي عثمان بن عفان هر پیغمبر یرا در امت خود خلیلی است یعنی صدیقی و دوستی که در باطن قلب جا گرفته وخلیل من عثمان بن عفان است مصنف گوید در باب فضایل صدیق در حق صدیق مثل این حدیث مذکور شد و در آنجا اشعار بامعنی کردیم که این حدیث و مانند این حدیث منافات با حدیث مشهور که دال است بر نفی خلت ندارد زیرا که مراد از حدیث مشهور کمال خلت ست والله اعلم حدیث هشتدهم روایت کردند ترمذی از طلحه وابن ماجه از ابو هریره که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود لکل نبي رفیق فی الجنة ورفیقي فیها عثمان هر پیغمبر یرا در بهشت رفیقی است ورفیق من در بهشت عثمان بن عفان ست حدیث نوزدهم روایت کرد ابن عساکر از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود لیدخلن بشفاعة عثمان بن عفان سبعون الفا کلهم قد استوجبوا النار الجنة بغیر حساب هر اینه داخل شوند بشفاعت عثمان هفتاد هزار کس که جمیع ایشان مستوجب دوزخ باشند